



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

عرفان اسلامی

سیرت سید

جلد سوم

استاذ محترم مولانا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرفان اسلامی

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دارالعرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	عرفان اسلامی جلد ۹
۱۵	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۲۲	باب ۳۶ در نکوهش غرور
۲۲	اشاره
۲۳	صفت غرور
۲۳	اشاره
۲۷	امنیت در برابر غرور
۳۱	غرور در قرآن
۳۵	معارف الهی و مسئله غرور
۳۵	اشاره
۳۹	غرور معصیت کاران
۳۹	اشاره
۴۰	امید صحیح
۴۱	امید شیطانی
۴۴	سلوک حقیقی
۴۴	اشاره
۴۴	تجلی عنایت حق به وقت سلوک سالک
۴۸	غفلت، ریشه امراض روحی
۴۸	اشاره
۵۰	غفلت عالم
۵۲	کلام امیر المؤمنین علیه السلام درباره عالمان غافل
۶۰	غرور، حجابی بین انسان و حقایق

۶۰	اشاره
۶۲	عبرت از منصور دوانیقی
۶۸	باب ۳۷ در صفت منافق
۶۸	اشاره
۷۲	نفاق و منافق
۷۳	منافق در قرآن
۷۶	طریق تصفیة وجود و تجلیة روح
۸۹	نشانه های منافق
۹۲	وصف منافقان در قرآن
۹۴	وصف منافقان در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله
۹۵	باب ۳۸ در بیان عقل و هوی
۹۵	اشاره
۹۹	صفات عاقل
۹۹	اشاره
۹۹	۱- حق گو و حق پذیر
۹۹	اشاره
۱۰۰	سخن حق در کلام حق
۱۰۰	کفر به طاغوت
۱۰۲	تبعیت از انبیا و امامان علیهم السلام
۱۰۲	آراستگی به تقوا
۱۰۳	امر به معروف و نهی از منکر
۱۰۴	احسان به پدر و مادر
۱۰۴	هجرت و جهاد
۱۰۵	صبر و نماز
۱۰۵	تسلیم فرهنگ حق
۱۰۶	وسیلة فلاح

- ۱۰۶ صدافت،عامل منفعت
- ۱۰۷ حیات دنیا و آخرت
- ۱۰۸ اعمال انسان در قیامت
- ۲- ۱۰۹ انصاف
- ۱۰۹ اشاره
- ۱۰۹ حقیقت انصاف
- ۱۰۹ انصاف در روایات
- ۱۰۹ اشاره
- ۱۱۱ انصاف عدتی بن حاتم
- ۱۱۲ قاضی محکمه و انصاف
- ۳- ۱۱۴ مقاومت عاقل در برابر باطل
- ۱۱۴ اشاره
- ۱۱۴ مقاومت ابن سکتیت در برابر باطل
- ۱۱۶ افشاگری شجاعانه طرمّاح علیه باطل
- ۱۲۵ نشانه های عاقل
- ۱۲۵ اشاره
- ۱۲۶ شکوة کارل از بی معرفتی انسان
- ۱۳۰ هوا دشمن عقل
- ۱۳۰ اشاره
- ۱۳۰ عوامل پیدایش هوای نفس
- ۱۳۱ چهره های درخشان مبارزه با هوای نفس
- ۱۳۱ اشاره
- ۱۳۲ آخوند ملا ابراهیم نجم آبادی
- ۱۳۳ جهانگیرخان قشقایی،عجوبه مبارزه با نفس
- ۱۳۸ برهان الحق آقای شیخ مرتضی طالقانی
- ۱۴۱ حکیم بزرگ حاج مآ هادی سبزواری

- ۱۴۷ حاجی سبزواری و ناصر الدین شاه
- ۱۴۹ مقام بی بدیل ابن ابی عمیر
- ۱۵۲ میرزا حسن کرمانشاهی و طلبه شاهرودی
- ۱۵۵ سید الحکما آقا میرزا ابوالحسن جلوه
- ۱۵۶ آقا محمد رضا اصفهانی
- ۱۵۹ باب ۳۹ در بیان وسوسه
- ۱۵۹ اشاره
- ۱۶۴ وسوسه و وسوسه گران
- ۱۶۷ تفسیری بر دو سوره فلق و ناس
- ۱۶۷ اشاره
- ۱۶۷ تفسیر «الفلق»
- ۱۶۸ تفسیر «ما خَلَقَ»
- ۱۶۹ تفسیر «غَاسِقٌ إِذَا وَقَبَ»
- ۱۷۱ تفسیر «النفاثات فی العقد»
- ۱۷۲ توطئه استعمارگران
- ۱۸۴ تفسیر «حاسد»
- ۱۸۵ تفسیر سوره ناس
- ۱۸۵ اشاره
- ۱۸۶ تفسیر «الوسواس الخناس»
- ۱۸۹ خواطر و وسوس
- ۱۹۲ وسوسه شیطان
- ۱۹۳ ابلیس، دشمن آدمیت
- ۱۹۳ اشاره
- ۱۹۴ وسوسه شیطان در انفاق
- ۱۹۴ اشاره
- ۱۹۶ فقر و فحشا

۱۹۸	برده شیطان
۲۰۰	پیروی از شیطان
۲۰۲	شیطان از دیدگاه امام علی علیه السلام
۲۰۲	اشاره
۲۰۳	سلطه شیطان
۲۱۰	راه های خلاصی از شیطان
۲۱۰	اشاره
۲۱۰	دوام مراقبت
۲۱۰	اشاره
۲۱۱	درجات مراقبت
۲۱۳	شیطان، دشمن مراقبت
۲۱۵	استقامت بر عبادت
۲۱۵	اشاره
۲۱۷	درجات استقامت
۲۲۰	عبرت از شیطان
۲۲۱	تمسک به ریسمان الهی
۲۲۳	باب ۴۰ در بیان عجب
۲۲۳	اشاره
۲۲۷	عجب و آثار آن
۲۲۷	اشاره
۲۲۸	عجب موجب جدایی از اولیای الهی
۲۲۹	فرار از عجب با یاد خدا
۲۳۱	عجب در روایات
۲۳۱	اشاره
۲۳۳	عیسی و شخصی معجب
۲۳۶	عجب، مرضی خطرناک

۲۳۹	گفتار ملا عبد الززاق لاهیجی در مسئلهٔ عجب
۲۴۷	نتیجهٔ عجب
۲۵۱	باب ۴۱ در آداب خوردن
۲۵۱	اشاره
۲۵۵	غذا و شرایط ظاهری و باطنی آن
۲۵۵	اشاره
۲۵۷	آداب غذا خوردن
۲۵۷	اشاره
۲۵۸	دوازده خصلت در سفرهٔ غذا
۲۵۹	معرفت به غذا در قرآن
۲۵۹	اشاره
۲۶۰	تأثیر غذا بر جوارح و جوانح
۲۶۴	خوراک اندازه
۲۶۹	آثار کم خوری
۲۷۳	خطرات پرخوری
۲۷۵	انواع غذاها
۲۷۵	اشاره
۲۷۶	پرخوری و گرسنگی
۲۷۸	باب ۴۲ در فرو پوشیدن چشم
۲۷۸	اشاره
۲۸۳	چشم یا جلوه ای از عظمت قدرت حق
۲۸۳	اشاره
۲۸۸	لایه های شبکیه
۲۹۰	مسئله نظر در قرآن
۲۹۰	اشاره
۲۹۳	چشم انداختن به نعمت های حق

- ۲۹۳ اشاره
- ۲۹۴ رشد و نمو گیاهان
- ۲۹۷ نظر دانه های انار
- ۲۹۹ نظر به نطفه آدمی
- ۳۰۰ نظر به گذشتگان
- ۳۰۱ چشم، از دیدگاه روایات
- ۳۰۶ بینادل نابینا
- ۳۱۰ چشم پوشی از حرام
- ۳۱۳ باب ۴۳ در آداب راه رفتن
- ۳۱۳ اشاره
- ۳۱۷ مشی الهی
- ۳۲۱ برنامه الهی در شیوه مشی
- ۳۲۱ اشاره
- ۳۲۱ تفکر در عجایب صنع
- ۳۲۱ اشاره
- ۳۲۲ آب، ماده حیات
- ۳۲۵ قلب، علت تداوم حیات
- ۳۲۷ حقایق از موجودات زنده
- ۳۲۷ صوت حیوانات
- ۳۳۴ یاد خدا در مشی
- ۳۳۵ صحبت کردن در مشی
- ۳۳۷ رضای حق در مشی
- ۳۳۸ باب ۴۴ در آداب خواب
- ۳۳۸ اشاره
- ۳۴۲ خواب عبادت کنندگان
- ۳۴۴ چهره الهی متعبدان

- ۳۴۴ اشاره
- ۳۴۵ مجاهدت با نفس
- ۳۴۵ اشاره
- ۳۴۸ فواید مجاهدت
- ۳۴۹ بندگی واقعی
- ۳۵۳ خواب برای تمدد اعصاب
- ۳۵۴ خواب، برادر مرگ
- ۳۵۶ خواب غافلان
- ۳۵۷ خواب سالم
- ۳۵۹ آفات خواب زیاد
- ۳۵۹ باب ۴۵ در آداب معاشرت
- ۳۵۹ اشاره
- ۳۶۳ حقیقت معاشرت
- ۳۶۴ دوستان حقیقی
- ۳۶۴ اشاره
- ۳۶۵ ۱- خداوند متعال
- ۳۶۵ اشاره
- ۳۶۹ محبت های الهی به بندگان
- ۳۷۲ اهل خیر در حدیث معراج
- ۳۷۴ ۲- انبیا
- ۳۷۴ اشاره
- ۳۷۴ انبیا، برادران حقیقی انسان
- ۳۷۶ انسان در کلام نراقی
- ۳۷۸ داستان هایی از انبیای الهی
- ۳۷۹ حکایات ذو القرنین
- ۳۸۱ عفو یوسف

- ۳۸۲ صبر ایوب
- ۳۸۳ شعیب و اهل مدین
- ۳۸۴ وصایای موسی
- ۳۸۸ حشمت سلیمان و جلال او
- ۳۸۸ خصلت های مسلمان در معاشرت
- ۳۹۲ ۳- ائمه طاهرین علیهم السلام
- ۳۹۲ ۴- عارفان، حکیمان، مؤمنان
- ۳۹۳ واقعیت هایی از آفرینش
- ۳۹۳ اشاره
- ۳۹۷ هدف اقصای خلقت
- ۳۹۹ شرف و کرامت آدمیان
- ۳۹۹ اشاره
- ۳۹۹ نشانه های آدمیت
- ۴۰۰ نصایح بزرگان
- ۴۰۰ اشاره
- ۴۰۱ نصیحتی از ابو ذر
- ۴۰۲ نصیحتی از ابن عباس
- ۴۰۵ معاشرت با مردم
- ۴۰۶ معاشرت در قرآن
- ۴۰۸ معاشرت در روایات
- ۴۰۸ اشاره
- ۴۱۱ معاشرت در کلام عیسی
- ۴۱۱ معاشرت در کلام امام سجاد علیه السلام
- ۴۱۲ معاشرت در کلام امام باقر علیه السلام
- ۴۱۳ معاشرت در کلام امام صادق علیه السلام
- ۴۱۴ معاشران ناباب

۴۱۷ ----- محور معاشرت

۴۲۱ ----- درباره مرکز

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -، توشیحگر

عنوان قراردادی: مصباح الشریعہ و مفتاح الحقیقہ. شرح

عنوان و نام پدید آور: عرفان اسلامی / مولف حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محسن فیض پور، محمد جواد صابریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۶ - ۱۳۹۱.

مشخصات ظاہری: ج.

فروست: مجموعه آثار؛ ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴.

شابک: ۷۰۰۰۰۰ ریال: دوره ۱-۹-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱: ۰-۶-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۲: ۷-۷-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛
۷۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۳: ۴-۸-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۴: ۸-۰۰-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۵: ۵-۰۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۶: ۶-۰۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸: ج. ۷: ۷-۰۳-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۸: ۸-۰۴-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۹: ۹-۰۵-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۰: ۱۰-۰۶-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
ج. ۱۱: ۱۱-۰۷-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۲: ۱۲-۰۸-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۳: ۱۳-۰۹-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۴: ۱۴-۱۰-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۵: ۱۵-۱۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛

یادداشت: ج. ۲ - ۵، ۹ و ۱۱ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱۲ - ۱۵ (چاپ اول: ۱۳۹۱) (فپا).

یادداشت: جلد چهاردهم و پانزدهم فهرست می باشند.

یادداشت: ج. ۷ - ۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت: ج. ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱۰ - ۱۵ (چاپ دوم: ۱۳۸۸).

یادداشت: عنوان روی جلد: عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعہ.

یادداشت: کتابنامہ.

عنوان روی جلد: عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعہ.

موضوع: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ ق. مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه -- نقد و تفسیر

موضوع: احادیث اخلاقی -- قرن ۲ ق.

موضوع: اخلاق اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع: عرفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

شناسه افزوده: فیض پور قمی، محسن، ۱۳۵۳، - ویراستار

شناسه افزوده: صابریان، محمدجواد، ویراستار

شناسه افزوده: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ ق. مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه . شرح

رده بندی کنگره: BP۲۴۸/ج۷م۷۱۸۴۲۲۱۸۴ ۶۰۴۲۲۱۸۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۸۲۵۶۰

ص: ۱

اشاره

قال الصادق عليه السلام:

المعزور في الدنيا مسكين وفي الآخرة مغبون، لأنه باع الأفضل بالأدنى.

و لا تعجب من نفسك فربما اعتزت بما لك و صحه جسمك ان لعلك تبقى.

و ربما اعتزت بطول عمرك و اولادك و اصحابك لعلك تنجو بهم.

و ربما اعتزت بحالك و مئيتك و اصابتك مأمولك و هواك و ظننت انك صادق و مصيب.

و ربما اعتزت بما ترى الخلق من الندم على تفصيرك في العباد و لعل الله تعالى يعلم من قلبك بخلاف ذلك.

و ربما اقامت نفسك على العباده متكلفا و الله يريد الاخلاص. و ربما افتخرت بعلمك و نسيبك و انت غافل عن مضمرات ما في غيب الله. و ربما تدعو الله و انت تدعو سواه.

و ربما حسبت انك ناصح للخلق و انت تريدهم لنفسك ان يميلوا اليك.

و ربما دامت نفسك و انت تمدحها على الحقيقه.

و اعلم انك لن تخرج من ظلمات الغرور و التمنى الا بصدق الانابه الى الله تعالى و الاخبات له و معرفه عيوب احوالك من حيث لا يوافق العقل و العلم، و لا يحتمله الدين و الشريعه و سين القدوه و ائمه الهدى و ان كنت راضيا بما انت فيه فما احد اشقى بعلمه منك و اضيع عمرا و اورث حسره يوم القيامه.

[الْمَغْرُورُ فِي الدُّنْيَا مَسْكِينٌ وَفِي الْآخِرَةِ مَغْبُوتٌ؛ لِأَنَّهُ بَاعَ الْأَفْضَلَ بِالْأَدْنَى]

صفت غرور

اشاره

غرور، از صفات بسیار ناپسند و از رذایل اخلاقی و سیئات نفسانی است.

غرور، حالتی است در وجود انسان که از بینش غلط او نسبت به مظاهر زندگی و امور دنیایی و مادی پیدا می شود و گاهی هم محصول غفلت انسان از واقعیت های الهیه است که بر اثر کثرت کار مادی و توسعه یافتن مال و زر و زیور پدیدار می گردد و در هر صورت رابطه انسان با حق و توجه او به آبادی آخرت قطع می گردد و علت شقاوت دنیا و آخرت و خرابی خانه سعادت می شود.

کتاب لغت لغت مغرور را این چنین معنا می کنند:

مغرور، یعنی فریب خورده، کسی که به باطل چشم طمع دوخته، آن کس که فریفته شده.

با توجه به آیات و روایات و نظر محققان لغت، مغرور کسی است که فریفته دنیا و ظاهر زندگی و مال و اولاد و مقام و ریاست و علم و شهرت و شکم و شهوت شده به این امور آن چنان دل بسته و فریفته شده که گویی حیات و زندگی همین است و همیشه بر این منوال جاری است و آنچه از دنیا در دست اوست برای او همیشگی است، در حالی که روزی چشم باز می کند و به این حقیقت متوجه می شود که هر چه در اختیارش بوده، از دنیا و زر و زیور و مال و اولاد و مقام و ریاست و شکم

ص: ۸

و شهوت و دانش و شهرت از دستش رفته و چیزی، جز بدنی مریض و علیل و گوشت و استخوانی پوسیده و قلب و روحی مرده و پرونده ای سیاه و باطل، برایش نمانده و دقایقی چند با مرگ فاصله ندارد؛ در حالی که پاسخی برای سؤالات دادگاه های برزخ و قیامت در اختیارش نیست و جای عذری در برابر غفلت و غرور و بدبختیش ندارد!!

روز بیداریش روزی است که غرورش را فرو نشانده اند، پنجه مرگ تمام هویتش را گرفته است، بین او و برزخ پرده برداشته شده است، تمام اموال او به اولاد ناخلف و بی تربیتش منتقل شده است و کاری از دست احدی، حتی عزیزترین افرادش بر نمی آید که آن بیداری در آن موقعیت، کم ترین سودی برای او ندارد، گرچه حالت توبه به او دست دهد.

در این زمینه به قرآن مجید با کمال دقت توجه کنید:

[وَ لَيْسَ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا] (۱).

و برای کسانی که پیوسته کارهای زشت مرتکب می شوند، تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد [و در آن لحظه که تمام فرصت ها از دست رفته] گوید:

اکنون توبه کردم. و نیز برای آنان که در حال کفر از دنیا می روند، توبه نیست.

اینانند که عذابی دردناک برای آنان آماده کرده ایم.

آری، وقتی چشم دل از تماشای حقیقت ببندیم و از دیدار حضرت دوست دیده برداریم و فراموش کنیم که صاحب جهان و مالک همه آشکار و پنهان، وجود مقدس الله است که صفاتش در قرآن مجید تحت این عناوین آمده:

ص: ۹

حی، قیوم، مالک، خالق، باری، مصور، قدیر، محیط، سمیع، علیم، بصیر، خبیر، کریم، حکیم، عزیز، غفور، رحیم، لطیف...

خود را همه کاره و مالک پنداشته، فریفته مظاهر شده و به آنچه در دست داریم که به طور حتم همه آن ها از بین رفتنی است، مغرور شده و گول می خوریم و به هر چیزی چشم طمع دوخته برای به دست آوردن و یافتن دین و دل و جان و نفس و عقل و فطرت را فدا می کنیم!!

چون در فضای فریفته شدن و مغرور شدن و گول خوردن قرار بگیریم، درهای رحمت و روزنه های عنایت به روی ما بسته می شود و مرگ عقل و روح ما می رسد و از هویت و حیثیت ما جز بدنی که شهوت و شکم بر آن حاکم و غالب است چیزی نمی ماند و در پایان این راه است که درمی یابیم بود و نبود ما از دست رفته و در درون جز حسرت سخت و در برون جز عذابی دردناک حاصلی از تمام عمر برای ما باقی نمانده است، آن وقت است که با کمال ذلت و زاری و خضوع و خشوع و ترس و وحشت از حضرت حق، می خواهیم ما را به دنیا بازگرداند تا به تدارک این همه خسارت برخاسته و به عمل صالح روی آوریم، در پاسخ ما می گویند: هرگز که این زمان باید آماده ورود به برزخ برای پاسخگویی به جنایات و اشتباهات و غرور و غفلت خود باشی.

[حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ] (۱).

[دشمنان حق از دشمنی خود باز نمی ایستند] تا زمانی که یکی از آنان را مرگ در رسد، می گوید: پروردگارا! مرا [برای جبران گناهان و تقصیرهایی که از

ص: ۱۰

من سر زده به دنیا [بازگردان؛*امید است در [برابر] آنچه [از عمر، مال و ثروت در دنیا] وا گذاشته ام کار شایسته ای انجام دهم.] به او می گویند: [این چنین نیست] که می گویی [بدون تردید این سخنی بی فایده است که او گوینده آن است، و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند.

علت ستم ستمگران و زور گویی قلدران و اجحاف متجاوزان و جنایت جانیان و ظلم ظالمان و گناه بدکرداران و خطای خطاپیشگان و معصیت نابکاران همین صفت ناپسند غرور بوده و از طرفی علت حکمت حکیمان، عرفان عارفان، عبادت مشتاقان، عشق عاشقان حق، بندگی سر مستان از معرفت، فضیلت بیداران، کمال نایبانیان، تواضع متواضعان، خشیت خاشعان، توجه به حق و فریفته نشدن به زر و زیور دنیا و گول نخوردن از مظاهر زندگی مادی بوده است.

یکی از عرفای قرن هفتم بنام مؤید الدین جندی در نصیحت به نفس و برحذر داشتن او از خطرهای می گوید:

مؤیدا چه دل آلوده جهان داری*** که جز خدای نشاید کند جهاننداری

دل تو جای تجلی است چون تخیلی یافت*** ز نقش نفس نگر کز هواش باز داری

گذر ز دنیایی دون در دلش گذار مده*** که همچو رهگذری بگذری و بگذاری

رضا به کسوت عار معار این عالم*** کسی دهد که شد زحیله خرد عاری

تو آنی آن که توانی که نور حق باشی***ولی زظلمت کونی گذر نمی آری

به روح پاک مفرمای خدمت تن را***زگل نیاید هرگز وظیفه خاری

ترا چه کم که فزون از همه غمت باشد*** تو شادمان چو به یاری زغم چه غم داری

امنیت در برابر غرور

نفس را مؤدب به آداب حق کنید تا از غرور در امان بمانید.

مقدمه مؤدب شدن به آداب، معرفت است، معرفت حلال و حرام، واجب و مستحب، خیر و شر، دنیا و عقبی، حسنات و سیئات.

و این معرفت از طریق تحصیل علوم دینیه، یا شاگردی در پیشگاه یک عالم واجد شرایط میسر است.

چون آگاهی به واقعیت های مکتب الهی حاصل شد، آن واقعیت ها باید به مرحله عمل و اجرا درآید و در مسئله عمل خلوص و اخلاص مراعات شود، تا انسان از خطر غرور و سایر رذایل در امان بماند.

نفس را اگر بگذارید و توجه خود را از وی بردارید، مرکز هجوم خطرها و زیان ها و خسارت ها خواهد شد.

اگر به تربیت نفس و آراستنش به حقایق اقدام نکنید، مرکز تاخت و تاز انواع شرور و بدی ها می گردد.

نفس را در حصار بلند عقاید حقّه و در پناه عمل صالح و خالص و اخلاق الهی ببرید، تا از هر شری در دنیا و آخرت در امان بمانید.

ضیاء الدین ابو نجیب در این زمینه می گوید:

جهد کند که نفس را مراعات کند و معرفت اخلاق نفس بداند که نفس فرمایند باشد به بدی و غافل نشود از نفس و اگر چه به انتهای معرفت رسیده باشد که مصطفی علیه الصلاه پناه گرفت به خدای از شرّ نفس.

و امیر المؤمنین علی می گوید:

نیستم من و نفس من، مگر شبانی که گوسفند را می چرانند، هرگاه که از جایی گوسفندان را به هم می آورد، از دیگر جانب پراکنده می شود.

و راق رحمه الله گفت:

نفس ریاکننده است بر جمله احوال و نفاق کند در بیشترین احوال و شرک آورنده است در بعضی احوال.

واسطی رحمه الله گفت:

نفس بتی است و بدان نظر کردن شرک است و نظر نکردن در آن عبادت است.

و گفته اند:

مثل نفس در پیدا کردن نیکی و پوشیده داشتن بدی هم چون اخگر (۱) است که رنگ اخگر نیکو باشد و لکن سوزاننده.

و اگر نفس را برنجاند زود توبه کند و اگر او را فرو گذارند از پی مرادها برود و از خدای اعراض کند، خدای تعالی می گوید:

[وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ] (۲).

ص: ۱۳

۱- ۱) - اخگر: پاره آتش، جرقه.

۲- ۲) - فصلت (۴۱): ۵۱.

و هنگامی که به انسان نعمت عطا می کنیم [از طاعت و عبادت] روی بر می گرداند و [با کبر و نخوت] از ما دور می شود، و چون آسیبی به او رسد [برای برطرف شدنش] به دعای فراوان و طولانی روی می آورد.

و گفته اند:

مَثَلِ نَفْسٍ چُونِ آبِی ایستاده است که صافی شده باشد، اگر آب را بجنبانی هر چه در زیر آن باشد از لوش (۱) و نتن (۲) پدید آید.

و بدانند که خدای تعالی از نفس همان طلب می کند که از بندگان طلب می کند و در هر چه خدای تعالی از بندگان که خدای را ثنا گویند و خدای را شکر کنند نفس را همین می فرماید و خدای تعالی بندگان را می فرماید تا مخالفت امر و نهی او نکنند و نفس را هم چنین می فرماید.

و از بندگان در می خواهد که موصوف شوند به سخا و کرم و از نفس، همین طلب می کند.

و گفته اند:

نفس لطیفه ای است که آن را به ودیعت در قالب نهاده اند و نفس محلّ اخلاق نیک است، هم چنان که بصر محلّ رؤیت است و گوش محلّ سمع است و بینی محلّ شمّ (۳).

و گفته اند:

روح، کان (۴) خیر است و نفس معدن شر که عقل و روح را در زندان کند و آرزو

ص: ۱۴

۱-۱) -لوش: لجن.

۲-۲) -نتن: بوی ناپسند.

۳-۳) -شمّ: بویایی.

۴-۴) -کان: معدن.

نفس را در زندان کند و توفیق خدای مدد روح کند و خذلان (۱) خدای مدد نفس کند و دل با یکی باشد که غالب تر بود از دو لشکر.

و مرید را باید دانست که کارها سه گونه باشد: یکی آن که راستی آن هویدا است، متابعت آن واجب باشد و کاری که بی راهی آن روشن است، واجب باشد دوری از آن و کاری که در مشیت باشد یعنی که نداند خیر است یا شر؛ واجب باشد ترک کردن آن تا هویدا گردد نیک و بد از جهت علم یا از جهت عقل.

و بر مرید واجب است که تبدیل اخلاق بد کند، چون کبر و کینه و حرص و امید و حسد و منازعت و غیبت و در برادران افتادن و بدگمان شدن و شوخی کردن و جز این ها از اخلاق بد که او را ضدّ کند به اخلاق پسندیده (۲).

آری، وقتی دل به نور معرفت روشن شد و روح با جرّقه الهی به حرارت عشق محترق شد و نفس از رذایل تخلیه و به حسنات محلّی شد و معلوم شد که انسان محکوم به حکومت خدا و مغلوب دست حضرت ربوبیت است و روشن شد که مظاهر زندگی مادی اماتی چند روزه در دست انسان است و این بدن عنصری به سوی متلاشی شدن و درهم پاشیدن در حرکت است و دیر یا زود در خانه گور رفته و از تمام مایملکش جدا می گردد و در آن خانه غربت بند از بندش جدا و گوشت و پوست و مفاصلش به دندان مار و مور از هم گسیخته می گردد، جایی برای غرور و چشم طمع دوختن به غیر حق خود و گول خوردن از اندکی از عناصر مادی باقی نمی ماند.

آنان که نسبت به زندگی و وسایل آن بینش صحیح نداشتند، یعنی با کمک معارف جان پرور الهیه به جهان و حیات چند روزه آن نظر نکردند، جدّاً از زندگی

ص: ۱۵

۱-۱) - خذلان: مدد نکردن.

۲-۲) - آداب المرید: ۹۸.

و حیات خود کامی نجسته و بهره ای نگرفتند، آلوده بودن به گناه و عصیان لذت نیست، کمال بدبختی و هجوم بردن به انسانیت و پایمال کردن حق دیگران است.

آنان که در تمام دوره تاریخ بدین سان زیست و زندگی داشتند، قبل از افتادن به کام مرگ پشیمان شدند و با کوله باری از حسرت و اندوه و ماتم و شقاوت و بدبختی، در بستر رنج و مرض و ناکامی جان به مالک دوزخ سپردند !!

آنان چند روزی به جوانی و نشاط و به سلامت بدن و به زر و زیور و به اندکی مال و تعدادی اطرافی جاهل و نادان و بدبخت مغرور شده و گول خورده و فریفته شدند و پس از صرف عمر در باطل و از دست دادن وقت پر قیمت در برابر کارهای لغو و بیهوده، تک و تنها و با دلی پر غصه همراه با پرونده ای سیاه و دچار بودن به غضب الهی از دنیا رفتند!

غرور در قرآن

قرآن مجید، غرور را محصول فریب خوردگی مغروران از مظاهر زندگی مادی و آرزوهای غلط و وساوس شیطان های انسی و جَنّی می داند و در صورت ادامه غرور تا روز مرگ، حاصلی جز عذاب دردناک برای مغروران بیان نمی کند.

اینان کسانی هستند که واقعیت های الهی و نبوت انبیا و امامت امامان علیهم السلام و قواعد حضرت حق را به استهزا گرفته و وجودشان خاری در راه الهی و سَدّی در برابر اولیا حق و مؤمنان است که بندگان دوست برای عبور از راه الهی جهت دست یافتن به مقام قرب و لقاء، باید با این نابکاران به جنگ و مبارزه برخیزند و در راه رسیدن به هدف متحمل زحمات و مشقّات فراوان گردند.

این بی خبران بی خرد، همان یاهو گویان و سفسطه گران ادوار تاریخند که با شمشیر بی خبری به عقول و ارواح می تازند و می خواهند چون چنگیز و تیمور،

ارواح طیبه را درو کرده و این شاخه های طوبی را از ریشه قطع کنند !

اینان در تمام شؤون مزاحم عباد حقند و جز شکم و شهوت معبدی نداشته و غیر از رسیدن به لذت ها آرزو و هدفی ندارند.

اینان همانان هستند که خداوند مقتدر، ناگهان گلوبیشان را با پنجه قدرت می گیرد و بدون این که مهلتی به آنان داده شود همه را روانه دوزخ می نماید.

اینان آتش افروزان معرکه ها، سخن چین، اهل غیبت و تهمت زن و عاصیان جوامع بشری و شایعه افکنان و منافقان و متکبران و مغرورانند ! همانانی هستند که به حقایق می خندند و در فضای غرور عملشان را تاریک نمی دانند که از پس این خنده بی معنی گریه ابدی و حسرت و اندوه همیشگی است.

[وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتٌ مَّا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَّا كَانُوا بِهٖ يَسْتَهْزِئُونَ * وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسَيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا وَ مَأْوَاكُمْ النَّارُ وَ مَّا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ * ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَ غَرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ] (۱).

در آن روز همه اعمال بدی که مرتکب شده اند، برای آنان آشکار می شود و عذابی که همواره آن را مسخره می کردند، آنان را احاطه می کند. * و [به آنان] گویند: امروز شما را از یاد می بریم، همان گونه که شما [در دنیا] دیدار امروزتان را از یاد بردید، و جایگاهتان آتش است و شما را یار و یابوری نخواهد بود. * این [عذاب] برای این است که شما آیات خدا را به مسخره گرفته اید و زندگی دنیا، شما را فریفت؛ پس امروز نه آنان را از آتش بیرون آورند و نه از آنان می خواهند که [برای به دست آوردن خشنودی خدا] عذرخواهی کنند.

ص: ۱۷

[يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ اعْرَبْتُمْ الْأَمَانِيَّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ عَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ] (۱).

مؤمنان را ندا می دهند: آیا ما [در دنیا] با شما نبودیم؟ می گویند: چرا، ولی شما خود را [به سبب نفاق و دشمنی با خدا و رسول] در بلا و هلاکت افکندید و به انتظار [خاموش شدن چراغ اسلام و نابودی پیامبر] نشستید و [نسبت به حقایق] در تردید بودید و آرزوها [ی دور و دراز و بی پایه،] شما را فریفت، تا فرمان خدا [به نابودی شما] در رسید و [شیطان] فریبده، شما را فریب داد.

بدبختی را ببینید برای چند روز بسیار محدود و برای وقتی بسیار کم، بعضی از فرزندان آدم دچار چه وساوس و شیطنت ها و غرورها می شوند و چگونه در چاه مظاهر مادی سرنگون شده به بخت خود و دیگران پشت پا می زنند!

سیه روزی را ببینید که بشر از این همه نعمت های مادی و معنوی حق، سوء استفاده کرده، آن ها را در راه مطامع شیطانی و هواهای نفسانی مصرف کرده و می خواهد از این راه جلوی پیشرفت حقایق و واقعیت های مسلم الهی را بگیرد!

چه سیه دل و تاریک روحنده، این مزدوران هوای نفس و عمله های شیطان که می خواهند با فوت دهان نور خورشید جهان افروز را خاموش کنند!

خوشا به حال آن انسان هایی که عقل را به کار گرفته و از طریق آن به دریافت حقایق و واقعیت ها نایل شدند و قلب را به کار گرفته و از طریق آن به کسب معرفت و نور دست یافتند و اعضا و جوارح را با کمک علم و معرفت به استخدام عبادت و بندگی کشیده و از ظرف وجود خود منبعی از برکت و کرامت و درستی و فضیلت

ص: ۱۸

برای خود و دیگران فراهم آوردند و در این راه تا مرز قرب و لقا و رسیدن به حریم دوست شتافتند، اینان با تمام هستی به راه معشوق حقیقی روان شده و در این مسیر به گناهی آلوده نگشتند و ثوابی را از دست ندادند، به دنیا و زر و زیور آن، به شیطان و مکر و فریب او مغرور نشده، بلکه عمری را با تواضع و خشوع زیستند و دنیا را برای آخرت و آخرت را برای حضرت یار خواستند.

اینان با تمام وجود به محضر مقدس دوست-به قول شوریده گلزار معنی، فیض کاشانی-عرضه داشتند و می دارند:

ای برون از سرای کون و مکان***برتر از هر چه می دهند نشان

هم زبان از ثنای تو قاصر***هم خرد در سپاس تو حیران

ای منزّه ز شبهه و مثل و نظیر***وی مقدس ز نعت و وصف و بیان

کوتاه از دامن تو دست قیاس***قاصر از ساحت تو پای گمان

ای ثبات هر آنچه راست ثبات***وی حیات هر آنچه دارد جان

عاشقان در جمال تو واله***عارفان در جلال تو حیران

هر چه را این و آن توان گفتن***برتری ز آن نه اینی و نه آن

دم به دم حال من نکوتر کن***تا مقامی که نیست بهتر از آن

عفو کن یک بیک بدی ها را***بر خطاها بکش خط غفران

قطره ای از سحاب مغفرت***نگذارد نشانی از عصیان

[وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ ذَكَرَ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ وَ إِنْ تَعْدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ]

و کسانی که دینشان را بازی و سرگرمی گرفتند، و زندگی دنیا آنان را فریفت، و اگذار؛ و [مردم را] با قرآن اندرز ده؛ که مبادا کسی [در روز قیامت] به [کیفر] آنچه [از گناهان] مرتکب شده [از رحمت و ثواب] محروم ماند [و به هلاکت سپرده شود]؛ و او را جز خدا سرپرست و یاور و شفیع نباشد؛ و اگر [برای رهایی اش از عذاب] هر گونه عوض و فدیة ای بدهد از او پذیرفته نشود. آنانند که به سبب آنچه [از اعمال زشت] مرتکب شده اند [از رحمت و ثواب] محروم مانده [و به هلاکت سپرده شده] اند. و به خاطر آن که همواره [به آیات الهی] کفر می ورزیدند برای آنان نوشابه ای از آب جوشان و عذابی دردناک است.

معارف الهی و مسئله غرور

اشاره

مسئله غرور کفار و اعجاب آنان به کثرت مال و منال و اولاد و خدم و حشم و عشیره و اقارب، کراراً در قرآن مجید و روایات نقل شده و این صفت مولد کبر شناخته شده و کبر، مولد بسیاری از گناهان و معاصی.

کبر کفار از طرفی در برابر خلق خدا قرار گرفته، تا جایی که خود را از همه بالاتر دانسته و عباد حق را در همه شئون کوچک شمرده و آنان را مخلوقی در راه خدمت به خود به حساب می آورند و از این طریق نسبت به عباد حق، آنچه بتوانند تاخت و تاز کرده و تا مرحله فرعون شدن و شداد و نمرود و معاویه و یزید و چنگیز و تیمور

ص: ۲۰

و هیتلر از آب در آمدن پیش می روند.

از طرف دیگر، در برابر حق قرار گرفته، به این صورت که خدا را در همه حالات فراموش کرده و گناه را گناه ندانسته و عظیم ترین جنایت را کوچک شمرد و تا روز بیرون رفتن از دنیا در صدد تدارک آن همه سیاه کاری بر نمی آیند!

و امّا غرور اهل عبادت به این صورت بازگو شده که آنان اعمال عبادی خود را با همه ناچیزی و با آن که معلول توفیق حضرت ربّ العزّه است بسیار بزرگ دیده و به خاطر انجامش بر حضرت رب العالمین منت گذارده و فراموش می کنند که حیات و قدرت و امکان عمل و تمام ابزاری که به واسطه آن عبادت کرده اند از حضرت اوست و اینان کم ترین چیزی از خود نداشته و ندارند!

این تهی دستان فراموش کار و این مغروران از خدا بی خبر توجه ندارند که غرور حایلی و پرده ای بین آنان و بین آفات شیطانی اعمال عبادی است و هر کس توجه به آفات نداشته باشد اکثر زحماتش ضایع و اجتهاد و کوشش او بر باد است.

بیداران و بینایان در عین این که تمام لحظات خود را صرف طاعت و عبادت خالصانه کردند و در هیچ زمینه ای دچار شیطان و شیطنت نشدند، به عمل خود نظر نکرده و به طور دائم در فضای حیا و شرمساری از مولای خود بسر بردند و هر بار در محراب عبادت، با آن همه عظمتی که عبادت آنان به خاطر معرفت و خلوصشان داشت با دو چشمی پر از اشک و دلی پر از خوف و خشیت، به محضر حضرت حق عرضه داشتند:

مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ (۱).

آن گونه که شایسته است تو را عبادت نکردیم و آن گونه که بایسته است تو را شناختیم.

ص: ۲۱

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز*** کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

این مدعیان در طلبش بی خبراند*** که آن را که خبر شد خبرش باز نیامد (۲)

این بزرگواران و این چهره های خالص و پاک و این مردانی که کرامت و شرافت و اصالت و معرفت و عقل و وجدان و عشق و محبت سراسر وجودشان را گرفته بود، یک بار به خود و به آنچه با آنان در ارتباط بود نظر نکردند، آنچه دیدند از خدا دیدند و حاضر نشدند یک لحظه به چیزی به نظر استقلال بنگرند، آنان فقط خدا را دیدند و از خدا شنیدند و از خدا گفتند و برای خدا انجام دادند و برای خدا بودند و برای خدا از دنیا رفتند.

دنیا و زر و زیور آن، در نظرشان موهوم و بی اعتبار و زن و فرزند و خدم و حشم و یار و یاور، در نظرشان نعمت حق و موجودیت خود و همه عباداتشان در برابر عظمت بی نهایت در بی نهایت حق غیر قابل نظر بود.

مغرور به عبادت تصور می کند در نزد حضرت رب العزه، دارای مقام و اعتبار است و شأنی عظیم و کرامتی فوق العاده دارد، روی این حساب و به خاطر این توهم بیجا به برنامه های غلطی از قبیل تعریف و تمجید از خود و پاکیزه دانستن خویش از آلودگی و گناه و تکیه بر رأی و عمل و عقل خود کشیده می شود و این حالت شیطانی وی را از مشورت با بیداران و اهل حق بازداشته، دچار استبداد رأی و نظر و استنکاف از سؤال از رهروان طریق که اعلم از او هستند نموده، وی را به افتادن در چاه بدبختی و ضلالت نزدیک می کنند !!

ص: ۲۲

۱-۱) - گلستان، سعدی.

۲-۲) - گلستان، سعدی.

اینان به خاطر صفت ناپسند غرور، دچار قبول رأی تنهای خود شده گرچه غلط باشد و به آن رأی به عنوان یک کشف علمی و عقلی نگریسته خوشحال و خندان می شوند و به رأی دیگران گرچه حق باشد نظر نمی کنند.

این تیره بختان بر آرای خود اصرار ورزیده و حاضر نیستند نصیحت ناصح و وعظ واعظ را شنیده و خود را از مهلکه غرور و اصرار بر خطا نجات دهند، از این بدتر به دیگران به عنوان کم سواد و جاهل نگریسته و حاضر نیستند دیده حقارت بین خود را ببرند، بر خطایشان اصرار می ورزند و بر گناه نفسشان پافشاری دارند و در زندان غرور و عجب و خودرأیی اسیرند !!

اینان اگر نفس خود را متهم به ضعف و کوچکی و آلودگی و ناپاکی کنند و بر آرای خویش اعتماد نمایند، به دنبال نور ایمان رفته و از علمای دین کمک بگیرند و بر درس و بحث و طلب علم مواظبت نمایند و دائم در حال پرسش از اهل بصیرت باشند، به حق واصل شده و از عجب و غرور و خودرأیی نجات پیدا می کنند.

اگر کسی به عین معرفت به خود و به دنیا و به زن و فرزند و به مال و خدم و حشم و به یار و یاور، نظر کند در هیچ زمینه ای دچار غرور نمی گردد و به عجب و خودنمایی آلوده نمی شود.

در هر صورت هم چون عباد شایسته حق و بیداران راه به چیزی از جمال حسب و نسب و مال و فرزند و زن و عشیره و قدرت و علم و قوت و صحت و یاور و یار و هر چه در ارتباط با دنیاست مغرور نشوید که تمام این امور بر فرض ماندن تالب گور می ماند، سپس از تو جدا شده و تنها تو می مانی و اعمال و صراط و میزانت و حساب و کتابت و بهشت و جهنمت، چنانچه با هر چه داشتی به حق معامله کرده باشی اهل بهشت، ورنه به عذاب ابد حق دچار خواهی شد و در عذاب حسرت و اندوه سودی به تو نخواهد داد.

اشاره

از جمله موارد غرور و عجب، غرور معصیت کاران از اهل ایمان است که از بدترین موارد غرور و بلکه علت افتادن به هلاکت ابدی و عذاب سرمدی است.

اینان آلوده به انواع گناه و معصیتند و علت دچار بودنشان به معصیت و آلودگی، اشتباهی است که نسبت به کرم و لطف خدا دارند و بر اثر این خطا و اشتباه، معصیت کرده و به خطا و گناه آلوده می شوند و دامن عفت و عصمت و روح اصالت و کرامت را از دست داده و می گویند: خدا کریم است، به عفوش امیدواریم، کرمش عمیم و لطفش قدیم است، معصیت ما کجا و دریای رحمت و لطف و کرم او، ما موحد و مؤمنیم و امیدواریم به سبب این ایمان اهل نجات باشیم!!

اینان در حقیقت به کرم حق مغرور شده، غروری که خداوند اجازه نمی دهد کسی به آن آلوده شود؛ زیرا آلودگی به این حال علت افتادن در هر نوع گناهی است.

قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

[أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ * أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ * أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ] (۱).

آیا اهل شهرها ایمنند از این که هنگام شب، عذاب ما در حالی که خوابند بر آنان درآید؟! * آیا اهل شهرها ایمنند از این که هنگام روز، عذاب ما در حالی که سرگرم [امور دنیایی] اند بر آنان درآید؟! * آیا از عذاب و انتقام خدا ایمنند در حالی که جز گروه زیانکاران خود را از عذاب و انتقام خدا ایمن نمی دانند؟!

ص: ۲۴

این که مردم از حق غافل شوند و به انواع معاصی دامن آلوده کنند و از طاعت و عبادت روی برگردانند و تنها تکیه آنان به این باشد که ما خدا را قبول داریم حرف منطقی و معقولی نیست؛ زیرا با هیچ یک از قواعد و مقررات الهی موافقت و هماهنگی ندارد، این گونه مردم باید بدانند که این چنین حالت از القاءات شیطانی است و ابلیس و جنودش آنان را به مسخره گرفته اند، چرا؟ که بر اساس آیات صریح قرآن و روایات عالی اسلامی ایمان بدون عمل فاقد نفع و سود کامل است و ایمان آن گاه ایمان است که به حقیقت عمل و زیور اجتهاد آراسته باشد، مؤمن کسی است که با تمام وجود تسلیم امر حق و فراری از نواهی حضرت ربّ العزّه باشد.

امید صحیح

قرآن مجید امید به کرم حق را از کسانی صحیح می داند که ایمان را به حلیه عمل و جهاد و کوشش در راه حق بیاریند.

[إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] (۱).

یقیناً کسانی که ایمان آورده، و آنان که هجرت کرده و در راه خدا به جهاد برخاستند، به رحمت خدا امید دارند؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

و هم چنین در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است:

الْكَيْسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَ الْأَحْمَقُ مَنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا

ص: ۲۵

زرننگ و زیرک کسی است که از خود حساب بکشد و برای پس از مرگ عمل کند و نادان فردی است که نفسش پیرو هوا باشد و بدون عمل بر خداوند امید ببندد.

امید شیطانی

این گونه امید، امیدی شیطانی است که ابلیس برای گول زدن افراد نادان اختراع کرده و از این راه آنان را به انواع معاصی به امید آموزش پای بند می کند و نمی گذارد به معالجه خود برخاسته و از چاه عمیق آلودگی نجات پیدا کنند.

به یکی از معصومان علیهم السلام گفتند:

گروهی می گویند: به خداوند امیدواریم، اما به عمل صالح روی ندارند، پاسخ داد: هیهات، هیهات، این است آرزوی بیجا و امید بیهوده و حالی شیطانی، کسی که به چیزی مثل عفو و کرم حق امید دارد باید آن را به وسیله عمل طلب کند و هر کس از چیزی مانند عذاب خدا در وحشت است باید با ترک گناه از آن بگریزد، تکیه بر آرزوی بدون عمل، سرمایه بی خرد و احمق است (۲)!!

مغروران چون به برزخ برسند و تمام پرده ها از پیش چشمشان برداشته شود، فریاد برآرند: الهی! دیدیم و شنیدیم، ما را به دنیا برگردان تا عمل صالح بجای آریم، ما اکنون فهمیدیم که ثواب آخرت و اجر و مزد آن به زلف عمل صالح گره خورده و به این حقیقت واقف شدیم که:

ص: ۲۶

۱- ۱) - مجموعه ورام: ۲۱۵/۱.

۲- ۲) - الکافی: ۶۸/۲، حدیث ۶.

و این که برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره ای] نیست.

باید بدانیم که نقطه امید صحیح مربوط به بعد از عمل، یا در رابطه با وقت توبه و ترک تمام گناهان است، آری، کسی که واجبات حق را ادا کرده و از گناه خودداری نموده، یا کسی که با جرعه الهی بیدار شده و به تمام معنا توبه کرده و از هر گناهی که به آن آلوده بوده دست برداشته، چنین کسی باید امید به رحمت حق داشته باشد، آیات و روایات هم، امید این دو گروه را صحیح می داند.

در طول تاریخ قومی بودند که بر تمام عبادت ها مواظبت داشتند و امری از اوامر حضرت دوست را از دست نمی گذاشتند، دل هاشان از خوف مقام حضرت حق مالا مال بود، طول روز و شب را در طاعت حق بودند، در تقوا و ترس از عذاب پافشاری داشتند، از بند شهوت های غلط آزاد می زیستند، در خلوت شب غرق در گریه بودند و پس از این همه جهد و کوشش و پاکی و خلوص امید به رحمت حق داشتند، سزاوار است که ما از این بزرگواران که در رأس آن ها انبیا و امامان و اولیای حق بودند پیروی کنیم، نه مانند گروهی که خود را از عذاب در امان دانسته و خوش و خرم روزگار می گذرانند، اطمینان عجیبی به نجات خود دارند و بر خویش با آن همه آلودگی نمی ترسند، از همه طرف آلوده به گناهند و همانند ماهی دریا در دنیا غرقند و به تمام معنی از حضرت حق اعراض دارند، آن گاه می گویند: به رحمت و کرم حق امیدواریم، اینان تصور می کنند آنچه درباره کرم و رحمت حق می دانند، انبیا نمی دانند تا به مردم خبر دهند !!

آه آه ! اینان کجا و صالحان از عبّاد خدا کجا، آنان که تمام عمر را به پاکی

ص: ۲۷

و درستی و فضیلت گذراندند و مصداق این روایت بسیار مهم بودند که در جوامع حدیث آمده:

الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ (۱).

خیری از آنان فوت نمی شد و به احدی و به جانداری از آنان ضرر و زیان نمی رسید!

بیایید از آنچه در رابطه با خدا نیست به خدا پناه ببریم و از تنبلی و سستی در عمل بپرهیزیم و راه خود را از راه شیاطین و شیطان صفتان و مغروران و متکبران جدا کنیم و از حضرت دوست بخواهیم که توفیق آراسته شدن به ایمان واقعی و عمل صالح به همه عنایت بفرماید که طی طریق سخت و سلوک خالصانه مشکل و راه دور و مرگ برابر و میزان سنجش برپا و دیوان محاسبات الهی باز و آتش پیش رو و بهشت در انتظار آن کسانی است که اهل ایمان و عمل صالحند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَقَلْبٍ لَا يَخْشَعُ، وَنَفْسٍ لَا يَشْبَعُ، وَدُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ (۲)!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوندا! به وجود مقدس تو پناه می برم از دانشی که سود نداشته باشد و قلبی که آراسته به خشوع نباشد، و نفسی که از مادیت سیر نشود و دعایی که مستجاب نشود.

ص: ۲۸

۱- ۱) - الخصال: ۴۳۳/۲، حدیث ۱۷؛ علل الشرایع: ۱/۱۱۵، باب ۹۶، حدیث ۱۱؛ بحار الأنوار: ۳۹۵/۶۶، باب ۳۸، حدیث ۷۸.

۲- ۲) - کنز الفوائد: ۳۸۵/۱؛ بحار الأنوار: ۱۸/۸۳، باب ۳۸، حدیث ۱۵.

اشاره

بیاید به دنبال بیداری و بیداران به حرکت آییم، مسئولیت ما زیاد و وقت بسیار کم است، از راه باز نمایم که بازماندگان از تمام حیوانات بدتر و ارزششان کمتر است!

سالک راه حق شوید و دست به دامن مرد راه بزنید و از خداوند مهربان توفیق همه جانبه بخواهید که حضرت او محال است، گدای سالک را از درگاه براند و خواهنده خالص را از حریم حرمش طرد نماید.

شما سلوک در راه دوست را با ادای واجبات عبادی و اخلاقی و روحی و نفسی و ترک تمام محرّمات درونی و برونی آغاز کنید، آن گاه ببینید که چگونه توفیق رفیق راه می شود و شما را به سر منزل مقصود می رساند که عنایت و لطفش شامل آنان است که ترک همه کرده و رو به او آورده اند.

تجلی عنایت حق به وقت سلوک سالک

چون سالک به نقص و عیب خود واقف شود و با پیمودن راه دوست با کمک خضر راه که پیامبر یا امام یا عالم ربّانی است به رفع عیوب و نقایص پردازد، عنایت رحمت حق، به صورت عشق به عبادت و ترک گناه و شوق کثیر نسبت به عمل تجلی می کند و این جلوه باطن و ظاهر انسان را روشن نموده، آدمی را به سوی مقام قرب و لقا و نقطه با عظمت وصال حرکت می دهد.

صاحب «نفعه الروح» در این زمینه می گوید:

بدان وُقِّعَكَ اللهُ توفیق اهل عنایت و اَوْقَفَكَ عَلٰی سِرِّ هِدَايَتِهِ (۱) که سلوک طریق و وصول و حصول جز به توفیق و عنایت نیست و علامت عنایت و توفیق که رفیق سالک گردد، آن است که حق تعالی پیش از همه نفس سالک را انتباه بخشد و انتباه حالتی است که نفس را از دل در آخر درجات نفس لَوَّامِه حاصل شود، تا از خواب غفلت امارگی و لَوَّامِگی بیدار شود و بر مخازی مجاری امور، نفس در تبعیت هوا تَبَّهِي و اِطْلَاعِي و اِقْلَامِي حاصل شود و بر نباهت مکانت و شرف منزلت که نفس را در تبعیت روح و عقل و شرع است واقف گردد و این حالت را که انتباه است، اهل طریق اول مقامات شمرده اند، به نسبت با آنان که در آن ایست کنند.

و اگر دیگر باره غفلت فرو نگیرد یقظت باشد و یقظت بیداری نفس است با دل که دیگر غافل نشود و چون به این یقظت تحقّق یابد و بر مخازی (۲) و مساوی (۳) نفس مطلع گردد و عزم جزم بر ترک اتباع هوا و نیت اتباع و طلب حق کند، نوری از رغبت یا رهبت یا محبت چنان که ذکر رفت، از حق در دل او افتد، موجب انابت گردد که عبارت است از: رجوع بنده از مخالفات و معاصی به باطن و دل به سوی حق تعالی و باز آمدن دل از خود و غیر خود و هر چه ما سوی الله گویند و چون بنده به باطن رجوع کند به حق از غیر حق، علامت صحّت انابت او توبه باشد.

و توبه عبارت است از رجوع بنده به ظاهر، از مخالفات و ترک معاصی و مناهی و منکرات فی حاضر الحالات و ندامت بر تقصیر علی ما فَرَطَ و فات (۴) و علامت

ص: ۳۰

۱-۱) -توفیق دهد تو را خداوند بهترین توفیق اهل توجه را و آگاه کند تو را بر سر هدایتش.

۲-۲) -مخازی: بلاها.

۳-۳) -مساوی: عیوب و نقایص.

۴-۴) -ما فَرَطَ و فات: آنچه زیاده روی کرده است.

صحت توبه و ندامت، حزن است و اندوه بر ضیاع (۱) انفاس و اوقات و تقویت فریض (۲) طاعات وقت استطاعات در مخالفت.

و حزن حالتی است که چون بر سالک غالب شود و قایم گردد او را غیر حق و اشتغال به غیر فانی گرداند و نتیجه آن اشفاق (۳) است.

و خوف حالتی است که بر اثر فوت کلی غلبه کند، چون حزن بر فوت وقت ماضی است در مخالفت و خوف بر فوت وقت مستقبل و چون خوف بر فوات اوقات مستقبل است، منتج استیحاش (۴) است از اغیار و ما سوی الله.

و استیحاش وحشت و ملالت یافتن است از اغیار و ما سوی الله و از مشغولی به غیر حق و آن منتج احوال بسیار است، هم چون زهد که عبارت است از عدم رغبت فیما سوی الله و فرار که گریختن است از غیر حق و ذهاب که استمرار فرار است و انزعاج که موجب فرار است و ذهاب و ما شاکل ذلک من الاحوال و چون وحشت باید از خلق و به حق گریزد طلب خلوت کند و خلوت موجب فکر است در سبب حصول وصول و موجبات آن و فکر منتج ذکر است و ذکر موجب حضور به مذکور و دوام ذکر موجب حضور و دوام حضور موجب دوام مراقبت و چون دایم الحضور و المراقبه شود، حقیقت حیا از حق در مخالفت و معصیت به نفس قائم شود و حیای حقیقی چون به نفس قائم گردد به حقیقت ادب مع الله تحقق یابد و ادب موجب رعایت حدود شرعی است و مخالفت بر اوامر مرعی و انتها از جمله معاصی اصلی و فرعی.

ص: ۳۱

۱-۱ - ضیاع: هلاک شدن.

۲-۲ - فریض: واجب.

۳-۳ - اشفاق: بیم و ترس.

۴-۴ - استیحاش: احساس و نفرت کردن.

و مراعات حدود منتج قرب است و غایت قرب منتج وصال و وصال منتج انس و انس را نتیجه اذلال (۱) است و اذلال منتج سؤال و سؤال درویش از جواد قادر موجب اجابت و اسعاف (۲) قال الله تعالی:

[اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ] (۳).

مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

فیض کاشانی آن سالک مسلک عشق می گوید:

هیچیم ما به خویش و نمودار ما تویی***ما صورتیم و معنی هشیار ما تویی

داعی تو و مجیب تویی در سؤال ما***گر دل شود غمین ز تو غمخوار ما تویی

هر کس به سوی سبزه و گلشن رود به سیر***ما را تو سیر سبزه و گلزار ما تویی

بازاریان به سود و زیان متاع در***سود و زیان ما تو و بازار ما تویی

عرض کمال بهر خریدار می کنند***ما عرض نقص کرده خریدار ما تویی

بنشسته در دکان زپی کسب و کار خلق***دکان ما تو کسب تو و کار ما تویی

ص: ۳۲

۱-۱) - اذلال: خواری.

۲-۲) - نفعه الروح: ۱۳۷. اسعاف: روا کردن حاجت.

۳-۳) - غافر (۴۰): ۶۰.

قومی به میکده ز پی باده می روند*** ما را محبت می و خمار ما تویی

غفلت، ریشهٔ امراض روحی

اشاره

چون انسان در وادی معرفت قدم بزند، یعنی معلّم زندگی خویش را انبیا و امامان و عالم واجد شرایط قرار دهد و آن معرفت را به عمل تبدیل کند، دست توفیق دستش را گرفته از دام هوا و هوس رهایش دهد و نفس، او را در برابر حق تسلیم نموده از دام هر نوع غرور آزادش نماید، در این وقت است که از معامله آخرت به دنیا که بدترین و خسارت بارترین معامله است دوری جسته و به فرمودهٔ حضرت صادق علیه السلام در ابتدای روایت باب غرور افضل را به ادنی معامله نمی کند.

امام صادق علیه السلام در دنبالهٔ روایت می فرماید:

در نفس، خودبین مباحش و بر خویش به دیدهٔ عجب نظر مکن، چه بسا که به مال و ثروت و صحت و سلامت مغرور شوی و از یاد مرگ و انتقال از این عالم به عالم دیگر غافل گردی که این غفلت ریشهٔ بسیاری از امراض روحی و علت بسیاری از گناهان و معاصی است.

و چه بسا که بر اثر بی خبری از خویش و اعجاب، نسبت به نفس و طول عمر و داشتن اولاد و یار و رفیق مغرور گشته و تصور کنی نجات و لذت و راحتی در داشتن اولاد و یار است، در حالی که این طور نیست چه بسیار مردمی که بر اثر اولاد و رفیق اهل جهنم شدند!

و بسا باشد که فریفته به حال و مال و آرزو گردی و به خاطر رسیدن به پاره ای از آمال و آرزوهایت گمان کنی به مقصود رسیده و سلوکت سلوک صادقانه بوده، در حالی که هر حالی و هر مالی و هر آرزویی آراسته به حقیقت نیست، مگر آن که

هماهنگ با واقعیت های الهی باشد.

و چه بسا فریفته شوی به آنچه دیگران به تو گمان دارند که تو خوف الهی داری و اظهار ندامت و پشیمانی می کنی، در حالی که حضرت حق در دل تو خلاف آن بیند و ملاحظه کند آنچه از تو بروز می کند از صمیم قلب نیست، آه که این غرور چه غرور خطرناکی است !!

و چه بسا که خود را به زور و جبر و از روی بی میلی به عبادت وادار کنی، در حالی که حضرت حق از تو عبادت با شوق و خالصانه خواسته و تو به آن عبادت زوری مغرور شوی و تصور کنی در درگاه حضرت دوست کاری کرده ای، راستی این غرور چه نفعی به حال تو دارد، آیا از این حال غیر خسارت در دنیا و آخرت چیز دیگری نصیب تو خواهد شد !

و چه بسیار که به دانش و نسب خود افتخار کنی و از عیوبی که در دریای وجودت موج می زند و خدا بر آن آگاه است غافل باشی و خلاصه تصور کنی خیلی شایسته ای درحالی که حق می داند خیلی بد و آلوده ای !!

و چه بسا باشد در حال دعا باشی و به خیال خود خدا را می خوانی در حالی که منظورت غیر است و به این دعای دور از حقیقت مغرور شوی و تصور کنی اهل دعایی در حالی که اهل ریایی !!

که با دل آلوده و قلب تاریک و خدعه و نیرنگ آن هم در حریم حرم دوست کسی به جایی نرسد، بلکه به هلاکت و بدبختی خود کمک می کند.

حاصل آن که چنان که کوفته های مزمن بی قلع ماه به اصلاح نمی آید، امراض روحانی هم بی رادع قوی از نفس سلب نمی شود، چنان که این ضعیف، از مؤمنی شنیدم که می گفت:

از من در اوایل سنّ خلاف شرعی واقع شد و از آن عمل توبه کردم و بعد از چند

شب به خواب دیدم که کسی نامه عمل را به من می نمایاند و آن عمل در آنجا نوشته است؛ من به خود گفتم: سبحان الله من از آن عمل توبه کردم چرا در اینجا باشد؟ آن شخص گفت: اگر تو این نوشته را می توانی محو کرد به حیثیتی که اثر از او نباشد، توبه تو قبول است، وگرنه، نه و این کنایه از گریه و استغاثه است چنان که مذکور شد.

و چه بسا باشد که تو نصیحت کنی مردم را و به اعتقاد خود کار خوب می کردی و در باطن غرض تو جلب قلوب ایشان باشد نه تخویف (۱) الهی !!

غفلت عالم

محققان گفته اند:

اگر واعظ از متابعت اقوال و افعال انبیا محروم باشد و مقصود او از وعظ، طلب شهرت و اظهار فضل خود باشد سخن او در صورت و معنی مؤثر نیاید، بلکه باطن مستمع را از کدورت غفلت او آفت های عظیم رسد!

عزیزا! علمای حقیقی و مشایخ معنوی چون قدم مبارک بر منبر وعظ نهند، جبهه (۲) و دستار عرض ندهند و هر طاعت که ادای آن بر خلق مستحب است بر خود سنت دانند، چنان که در شأن اهل کتاب آمده:

[أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ] (۳).

آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را [در ارتباط با نیکی] فراموش می کنید؟

ص: ۳۵

۱- ۱) - تخویف: ترساندن.

۲- ۲) - جبهه: نوعی پیراهن.

۳- ۳) - بقره (۲): ۴۴.

و این امت نیز در این معنا داخلند، بعضی به صورت علما به زرق و ریا آستین افشان و دامن کشان بر سر چوپ پاره برآیند و برای جزّ منفعت از طریق تلبیس (۱)، خود را مضحکۀ ابلیس سازند و بعضی در لباس فقر به جهل و تقلید سجاده بر دوش و از غایت غفلت بی عقل و هوش.

عزیز من! کاملی باید که ناقصان را وعظ گوید، بیداری باید که خفتگان را برانگیزد، ندانسته ای که نابینا، راهبری را نشاید و از بیماران طبیعی نیاید!

الهی! ما را از مهالک حفظ کن، باطن و ظاهر ما را به نور رحمت و عنایت صفا ده، ما را پایی برای حرکت نیست، اگر دست ما را نگیری، در چاه بدبختی افتیم و در نجات به روی ما بسته خواهد شد. الهی باز من را ده پر راز*** که بنمایم به سمت دوست پرواز

مراده طعمه از تیهوی تقدیر*** میفکن رشته ام بر دست کمپیر (۲)

که بزد چنگل و منقارم این زن*** چو عصفورم بریزد مشت ارزن

اگر از ارزنش جویم کرانه*** زند بر فرق و گوید حیف دانه

دگر ره رحمت آرد بر من آن زال*** دهد تتماج (۳) و گوید حال کن حال

چو نبود باز را تتماج در خور*** زند مшти چنان کم بشکند پر

زبار دل پر آمال مشکن*** زشاهین حقیقت بال مشکن

مکن بیگانه از خود آشنا را*** خدا را آشنایی کن خدا را

به عیسی روح قدسی هم عنان ساز*** رفیق مهدی صاحب زمان ساز (۴)

ص: ۳۶

۱-۱) - تلبیس: فریب دادن.

۲-۲) - کمپیر: پیره زال.

۳-۳) - تتماج: نوعی آش که از آرد میساختند.

۴-۴) - صفا اصفهانی.

فریاد از دست مغرورانی که دزد راه انسانیتند، آه از دست کسانی که در راه نیستند و برای آنان نسبت به حقایق عرفانی نیست، هدفی جز شهرت و شکم برای آنان وجود ندارد، با این همه حال به لباس دانایی و از همه بدتر معلمی جلوه کرده و با مستی ادعای دور از حقیقت، به دعوت انسان ها برمی خیزند و در راه ساده دلان دام گسترده، آنان را فریب می دهند، تا به وسیله آنان به نان و نوایی برسند و در جهت شکم و شهوت و تخیلات شیطانی دلی از عزا درآورند، اینان دین خدا و آیات قرآن و روایات و اخبار را ملعبه دست قرار داده و انسان و انسانیت را با تمام وجود به مسخره گرفته اند.

جاهلند و می گویند عالمیم، اسیرند و می گویند آزادیم، آلوده اند و می گویند وارسته ایم، بدبختند و می گویند خوشبختیم، محتاج به معلمند و می گویند استادیم، نیازمند به موعظه اند و می گویند، واعظیم، اهل ضلالتند و می گویند دارای هدایتیم، بساطی از خدعه و مکر و غلّ و غش پهن کرده و به صید آدمیان پرداخته و پس از صید عباد حق بیش از پیش دچار غرور شده و چنداسبه به سوی گمراهی و گمراه کردن می تازند.

کلام امیر المؤمنین علیه السلام درباره عالمان غافل

حضرت علی علیه السلام- آن کانون معرفت و قلّه مرتفع عشق و حقیقت ایمان- درباره این نابکاران پست می فرماید:

وَ آخِرُ قَدْ تَسَمَى عَالِمًا وَ لَيْسَ بِهِ، فَاقْتَبَسَ جُهَالًا مِنْ جُهَالٍ وَ اضَالِيلًا مِنْ ضَلَالٍ، وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ اِشْرَاكًا مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ وَ قَوْلِ زُورٍ.. (۱)

ص: ۳۷

انسان دیگری نیز وجود دارد که نام عالم به خود گرفته و او عالم نیست این نابخرد، جهالت هایی را از نادانان و گمراهی هایی را از گمراهان کسب کرده، و دام هایی از طناب های فریبنده و گفتار بی اساس پیش پای مردم گسترده است.

علامه جعفری در شرح جمله بالا و چند جمله بعد از آن می گوید:

کوشش ها کرده و تقلّوها به راه انداخته و شب و روزها را برای اثبات این که او می داند و عالم است و باید از او فرا گرفت سپری کرده است؛ زیرا آن نابخرد هدف حیات خود را در «به به» و «احسنت» و شنیدن صدای پای پیروان در پشت سرش و حیران ماندن و به شگفتی در آمدن مردم درباره عظمت او دریافته است !!

اصطلاحاتی چند از آن کتاب و الفاظی خوشایند از این رساله، ادای قیافه و حرکات چشم و دیگر نمودهای عارف مآبانه از اساتیدی چند به دست آورده، نه تنها علوم اولین و آخرین و معرفت هستی را در انحصار خود می بیند، بلکه اگر از طعنه آگاهان و هشیاران نترسد، نخست خود را شاگرد خدا در ایجاد هستی معرفی می کند و تدریجاً اگر روزگار امان بدهد و مراقبان معرفت بگذارند دعوی من خدایم را هم راه خواهد انداخت !!

این شکارچی ها گاهی مهارت زیادی به دست می آورند، به طوری که برای تحمیل خواسته های خود چنان چهره جالبی از علم و معرفت نشان می دهند که ساده لوحان به مجرد مشاهده آن چهره، دامن از دست می دهند و تخدیر می شوند و خود را به کلی می بازند، در این هنگام که دگان آن دگاندار نابکار رونق مطلوب را به دست آورده است تدریجاً و با گذشت زمان ساده لوحان فراوانی را در دام خود می بیند، خودش هم به یقین باور می کند که آری، اگر من در این دنیا خلق نشده بودم حکمت اعلای هستی محقق نمی گشت !! راستی، خداوند متعال همه

بیماران را لباس عافیت بپوشاند؛ آمین یا رب العالمین.

قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَىٰ آرَائِهِ، وَ عَطَفَ الْحَقَّ عَلَىٰ أَهْوَائِهِ، يُؤْمِنُ النَّاسَ مِنَ الْعِظَائِمِ، وَ يُهَوِّنُ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ (۱).

کتاب الهی را بر نظریات باطل خود حمل و تأویل نموده و حق را بر هواهای خویش برمی گرداند و مردم را از حوادث و یا خطاهای بزرگ آسوده خاطر می نماید و گناهان بزرگ را برای آنان ناچیز جلوه می دهد.

اگر آن منحرف از مسیر حق به محدودیت علم و اندیشه خود اعتراف نماید، حتماً دمی که پیش پای مردم گسترده است، جالب بودن و فریبندگی خود را از دست خواهد داد، پس چه باید کرد؟ خیلی روشن است که چه باید کرد، باید نخست عقل و وجدان خود را از کار انداخت و نگذاشت که آن دو وسیله آگاهی و عمل که مستند به حکمت هدایت انسان هاست، وارد میدان کار شوند و سپس قرآن و سنت و هر منبع الهی دیگر را مانند موم به هر شکلی که هوا و هوسش می خواهد در آورد و خود را به معارف قرآن، دانا معرفی نماید و بدین طریق همگان را نیازمند درگاه خود بسازد!!

البته بیان امیر المؤمنین علیه السلام در این مورد با گروهی از صیادان جوامع است که دام های مخصوص برای صید کردن ساده لوحان تهیه می نمایند.

گروه های بسیار فراوانی وجود دارند که امتیازها و تکیه گاه های دیگری را که مردم آن ها را پذیرفته اند به صورت تورهای متنوع درمی آورند و برای وصول به مقاصد حیوانی خود آن ها را پیش پای ساده لوحان می گسترانند: علم، فلسفه، هنر، سیاستمداری، قضا، حتی منش عرفان به خود بستن همه و همه این ها با

ص: ۳۹

کمیت ها و کیفیت های گوناگون در شرایط مختلف، وسایلی برای شکار بینوایان بی اطلاع بوده است این نابخردان نمی دانند که:

[وَ لَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ] (۱).

اگر حق از هواها و تمایلات آنان پیروی می کرد، آسمان ها و زمین و هر چه که در آن ها وجود دارد فاسد می گشت و از هم می پاشید.

يُؤْمِنُ النَّاسُ مِنَ الْعِظَائِمِ، وَيُهَوِّنُ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ (۲).

مردم را از حوادث یا خطاهای بزرگ ایمن نموده و گناهان بزرگ را بر آنان ناچیز جلوه می دهند.

اینان همواره مردم را از بُعد امیال آنان به خود جلب می نمایند، میل و رغبت مردم بر این است که در این دنیا زندگی خوشایند و مقرون به لذت داشته باشند و هرگز در حوادث بزرگ از پای در نیایند و گناهی را که مرتکب می شوند، بهر طریقی که ممکن است تفسیر و توجیهش کنند و اهمیت آن ها را نادیده بگیرند و در آن هنگام که توانستند از عهده تفسیر و توجیه آن ها بر آیند به یاد رحمت و عنایت ربانی بیفتند، البته روحیه خوش بینی و مخصوصاً امید به الطاف و عنایات الهی بسیار مطلوب است و آیات و روایات وارده درباره هر دو موضوع فراوان است و نیازی به ذکر و تفصیل آن ها در این مبحث نیست، ولی آنچه که مهم است این است که رحمت و لطف خداوندی برای بازسازی خرابی هایی است که آدمی در شخصیت خود به وجود آورده است.

اگر گناهی کبیره را مرتکب شود و یا گناهی را اگر چه کوچک باشند، با بی اعتنایی به خدایی که معصیت او را انجام می دهد، مرتکب شود، مصالحی در

ص: ۴۰

۱- ۱) - مؤمنون (۲۳): ۷۱.

۲- ۲) - نهج البلاغه: خطبه ۸۶.

ساختمان شخصیت آدمی نمی ماند تا قابل بازسازی بوده باشد، مانند شرک و تجزی به مقام شامخ ربوبی و قتل نفس بی علت و غیر ذلک، وانگهی آیات و روایات بسیار فراوانی وجود دارند که نتایج اعمال زشت و گناهان را مانند معلول هایی که دنبال علل خود به طور ضروری به وجود می آیند گوشزد می کنند مانند:

[فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ] (۱).

پس هر کس هم وزن ذره ای نیکی کند، آن نیکی را ببیند.* و هر کس هم وزن ذره ای بدی کند، آن بدی را ببیند.

با نظر به مجموع منابع اسلامی، آنچه که به عنوان اصل اساسی می تواند، پذیرفته شود این است که:

رحمت و الطاف خفیه و جلیه پروردگاری، همه هستی را که انسان هم جزئی از آن است فرا گرفته است.

[وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ] (۲).

و رحمت همه چیز را فرا گرفته است.

از طرف دیگر ضرورت نگهداری حقیقی، از موجودیت است که بتواند استعداد پذیرش آن رحمت واسعه را داشته باشد، بنابراین مربیان و معلمان جامعه بایستی هر دو عنصر اصل مزبور را برای مردم بیان کنند نه فقط یک عنصر آن را که یا خلاف آن گروه از آیات و روایات باشد که مفاد آن ها عمومیت رحمت و لطف و عنایت پروردگاری است و یا مخالف آن گروه از آیات و روایات باشد که مفاد آن ها ضرورت

ص: ۴۱

۱-۱) - زلزال (۹۹): ۷-۸.

۲-۲) - اعراف (۷): ۱۵۶.

بروز نتایج اعمال است، این همان اصل معروف به «اصل خوف و رجا» است.

يَقُولُ: أَقِفْ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ، وَ فِيهَا وَقَعْ؛ وَ يَقُولُ: اَعْتَرِلْ الْبِدْعَ، وَ بَيْنَهَا اضْطَجَعَ (۱).

ادعا می کند که در شبهات توقف می کنم در حالی که در همان شبهات غوطه می خورد و می گوید از بدعت گذاری ها کناره گیری می کنم در صورتی که در میان بدعت ها می آرامد.

صیادان نابکار انسان ها، ادعایی دارند که مخصوص تهذیب یافتگان و کمال جویان می باشد، آنان خود را از ورود جسورانه به موارد شبهه تبرئه می نمایند، تا خود را حتی از گروه کسانی که به جهت ورود در شبهات مورد عتاب قرار خواهند گرفت خارج معرفی کنند!

و نمی خواهند بدانند که جرأت و بی پروایی آنان به ارتکاب اعمال زشت که بدتر از ورود در شبهات است، برای آنان حیا و امتناع از ورود در شبهات باقی نمی گذارد، لذا با چنین ادعایی که ما هرگز مرتکب شبهات هم نمی شویم منصرف ساختن ذهن مردم از توجه به گناهان صریحی است که آنان مرتکب می گردند.

آنان داخل کردن آنچه را که از دین نیست در دین و خارج کردن آنچه را که از دین است «بدعت» منکر می شوند و خود را از این وقاحت تبرئه می نمایند، در صورتی که دین به معنای حقیقی آن از دیدگاه آن دور است و آنچه که برای آنان اصالت و اهمیت دارد دکّان خودفروشی و دامی است که در پیش پای مردم می گسترانند، لذا توجه و اهمیتی به آن نمی دهند که کدامین عقیده یا حکم داخل در دین است و کدامین عقیده و حکم خارج از آن می باشد.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

ص: ۴۲

فَالصُّورَةُ صَوْرَةُ إِنْسَانٍ، وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ، لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَىٰ فَيَتَّبِعُهُ وَلَا بَابَ الْعَمَىٰ فَيَصُدُّ عَنْهُ، وَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ (۱).

صورتش صورت انسان و قلبش قلب حیوان است، او نه در هدایت را می شناسد تا از آن پیروی کند و نه در ضلالت و نابینایی را تشخیص می دهد که از ورود به آن امتناع بورزد و اوست مرده ای در میان زندگان!!

تشابه در نمود و صورت همواره سدّ راه آن جویندگان حقیقت بوده است که در آغاز مراحل بوده و هنوز نتوانسته اند صورت را از معنی و ظاهر را از باطن تفکیک نمایند و به همین جهت فریب صورت های آراسته دیوسیرتان را خورده و سعی و کوششان به نتیجه ای نرسیده است.

حیوانات انسان نما گاهی از انسان های حقیقی هم آراسته تر و وارسته تر می نمایند و دایه هایی مهربان تر از مادر و کاسه هایی داغ تر از آش و کاتولیک هایی کاتولیک تر از پاپ و مسلمانانی مسلمان تر از علی ابن ابی طالب می نمایند.

در این موارد خدا به داد حقیقت جویان ساده لوح برسد که هنوز توانایی تفکیک صورت از معنی را ندارند.

مولوی می گوید:

جمله عالم زین سبب گمراه شد***کم کسی زابدال حق آگاه شد

همسری با انبیا برداشتند***اولیا را هم چو خود پنداشتند

ص: ۴۳

گفته اینک ما بشر ایشان بشر***ما و ایشان بسته خواهیم و خور

این ندانستند ایشان از عمی*** هست فرقی در میان بی منتهی

هر دو گون زنبور خوردند از محل*** لیک شد زان نیش و زین دیگر عسل

هر دو گون آهو گیا خوردند و آب*** زین یکی سرگین شد و زان مشک ناب

صد هزاران این چنین اشباه بین*** فرقشان هفتاد ساله راه بین

این خورد گردد پلیدی زوجدا*** وان خورد گردد همه نور خدا

این خورد زاید همه بخل و حسد*** وان خورد گردد همه نور خدا

این زمین پاک و آن شور است و بد*** این فرشته پاک و آن دیو است و دد

آسیبی که از حیوانات انسان نما بر ارزش های والای انسانی وارد شده و اوراق تاریخ را سیاه کرده و حقوق انسان ها را ضایع نموده و باطل ها را با ظواهری آراسته به خورد مردم صاف دل و ساده لوح داده است، خیلی بیش از آسیبی است که از حیوانات حیوان نما برای بشریت وارد آمده است.

هیچ تعبیری درباره آن صیادان مناسب تر از این تعبیر «مردگانی در میان زندگان» پیدا نمی شود، اما با قرینه دیگر جملات امیر المؤمنین علیه السلام باید گفت: نه مردگان

بی طرف و پوسیده، بلکه مردگان موذی و مضرّ که بوی عفونی لاشهٔ پلید آنان به جهت مردن، عقل و وجدان در درونشان، مشام انسان‌های گلشن جو را می‌آزارد.

وقتی که خرد و وجدان در درون یک انسان نابود شد، عاملی برای تشخیص حق و باطل و هدایت و ضلالت در وجود او نیست که بتواند با بینایی و روشن بینی در این دنیا حرکت کند، از اینجاست که باید گفت: نمایش حیات، یا حیات نمایشی غیر از حیات حقیقی است؛ زیرا رکن اساسی حیات حقیقی یا حیات معقول، خرد و وجدان آدمی است و با رفتن آن دو حیات حقیقی و حیات معقول وجود ندارد (۱).

دائم در حال دعا باشید که خداوند عزیز ما را یک آن به خود وامگذارد و دست‌گذاری و نیازمندی ما را از دامن رحمت و لطفش جدا نکند که اگر به این بلا دچار شویم، مخرب وجود و شخصیت الهی خود گشته و سدّ راه عباد خدا خواهیم شد و این همه محصول تلخ غرور و عجب و خودبینی است، اگر دائم در حال خدایبینی و خداگویی باشیم از شرّ این صفت شیطانی در امان خواهیم بود.

غرور، حجابی بین انسان و حقایق

اشاره

امام صادق علیه السلام دنباله روایت غرور را این چنین دنبال می‌کند:

چه بسا که از نفس خود مذمت کنی، ولی در حقیقت قصد تو از این مذمت مدح و تعریف خود باشد و این نیز از نتایج غرور است.

بدون شک از کدورت‌های غرور و فریب شیطان و آرزوهای غلط نفس نجات نخواهی یافت، مگر با انابه صادقانه و رجوع و بازگشت به حضرت احدیت و زاری

ص: ۴۵

و تضرع بردن به پیشگاه مقدس او و شناختن عیوب نفس و طرق فریب او که در غایت پنهانی و دقت است، طرقي که موافق عقل و علم و دین و شریعت و سنن و طریقت نیست.

اگر تو با وجود این همه خطرها و عیوب نفس، راضی از خود باشی و از خویش سلب تقصیر کنی، زهی خفت عقل و سبکی رأی که حاکم بر توست و زهی شقاوت و بدی نفس تو که در این مدت مدید و عهد بعید، راه به نفس خود نبرده و منجیات و مهلکات را نشناخته ای!

بدان که کسی عمرش ضایع تر از تو نشده و حسرتی چون حسرت در قیامت برای کسی نیامده است.

در این زمینه هیچ جمله ای رساتر و عالی تر از کلام وجود مقدس حضرت مولی الموحّدين امیر المؤمنین علیه السلام نیست که می فرماید:

بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْمُوعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغُرَّةِ (۱).

بین شما و موعظه حجابی از غرور است.

علامه خوئی در «شرح نهج البلاغه» در توضیح این جمله می گوید:

غرور و غفلت از بافته های خطرناک شهوت و عشق به دنیا و متابعت هوا و سستی از به دست آوردن واقعیت ها و خلاصه محصولی از رذایل اخلاقی است.

اگر انسان در شؤون زندگی صرفاً به دنبال غرایز جسمی و حیوانی باشد، بر قلبش پرده کدورت افتد و چشم بصیرتش بسته شود، در آن هنگام از دیدن حقیقت عاجز شود، اگر چه صدای حقیقت در اعلا- مرتبه بلند شود و داعیان حقیقت جهان را پر کنند، ضخامت این حجاب گاهی به حدی می شود که قلب از تنفس کردن

ص: ۴۶

هوای حقیقت بازمانده و می میرد و صاحبش به موجودی بی شعور تبدیل شده، از درک حقیقت دور می افتد چنان که قرآن می فرماید:

[فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ] (۱).

پس تو نمی توانی [دعوت را] به مردگان بشنوانی و نمی توانی دعوت را به کران، زمانی که پشت کنان روی می گردانند، بشنوانی.

عبرت از منصور دوانیقی

علامه خویی در «شرح نهج البلاغه» می گوید:

منصور دوانیقی شبی در طواف خانه کعبه بود، گوینده ای را شنید که چنین می نالد:

بار خدایا! به درگاه تو شکایت آرم از ظهور ستم و تباهی و از طمعی که میان مردم و حق سایه افکنده، منصور از مطاف به در آمده و در گوشه ای از مسجد نشست و به دنبال آن مرد فرستاد و او را پذیرفت.

آن مرد نماز خواند و پس از استلام حجر نزد منصور آمد و سلام کرد، منصور بدو گفت: این فریاد که از ظهور ستم و بیدادت از تو بگوשמ رسید چه بود؟ و مقصودت از طمعکار حایل میان مردم و حق که بود؟ به خدا هر چه گوش دادم از درد و الم سخن گفتی.

گفت: اگر بر جانم امان بخشی از ریشه هر کارت آگاه سازم و گرنه از اظهار حقیقت دریغ نمایم و خود را نگهدارم که با خود کارها دارم.

منصور گفت: جان تو در امان است، هر چه داری بگو، در پاسخ گفت:

ص: ۴۷

آن که طمعش میان مردم و حق حایل است و از اصلاح ستم و تباهی مانع، خودت هستی. منصور گفت: وای بر تو چگونه طمع به من آید که همه سیم و زر جهان در دست دارم و هر ترش و شیرینم فراهم است؟ در پاسخ گفت: هیچ کس را چون تو طمع در نگرفته، فعلاً قدرت، تو را سرپرست جان و مال مسلمانان ساخته و تو از کارهای آنان به غفلت اندری و به چپاول اموالشان چیره و خودسر، در این میان پرده‌ها از گسچ و آجر برآوردی و درهای آهنین بر آن‌ها نهادی و دربانان مسلح بر گماشتی و خویش را در درون آن زندانی ساختی و کارمندان را به گرد آوردن اموال و انباشتن آن گسیل نمودی و با اسلحه و دژبانان و سایل نقلیه، نیرومندان ساختی و دستور دادی جز فلان و فلان که نام برده‌ای به حضورت نرسند و از پذیرش ستم‌دیده و درمانده و گرسنه و درویش و ضعیف و برهنه دریغ داری و اینان که حق در بیت المال دارند دور نگهداشتی!

همیشه آن چند نفر مخصوصاً آن که از همه رعیت برگزیده داشتی و حجاب از پیش آنان برداشتی، اموال را بگیرند و گرد کنند و انباشته و پس انداز خویش سازند.

گویند: این مرد، خود به خدا خائن است، چرا ما به او خیانت نکنیم با این که مسخر او شدیم، اینان میان خود سازش کردند، نگذارند وضع مردم و احوال آنان به تو گوشزد شود، مگر آنچه را بخواهند و به سود خود دانند و هر کار گذاری از درت برآید و با آنان مخالفت آغازد، او را پیش تو مبعوض سازند و از در برانند و برای او پرونده بسازند تا از نظر بیفتد و خوار گردد.

چون این وضع میان تو و آنان گوشزد همگان شده، مردم آنان را بزرگ شمارند و از آن‌ها بهراسند و نخستین دسته‌ای که به سازش با آن‌ها بشتابند کارگزاران تو باشند که بدان‌ها هدیه برند و رشوه دهند تا دست ستمشان بر سر رعایا باز باشد و سپس مردم با نفوذ و ثروتمند از طبقه رعیت با آن‌ها سازش کنند تا بر دیگران ستم

نمایند و سراسر بلاد خدا پر از طمع و ستم و تباهی شود.

این چند نفر با تو شریک سلطنت شده و تو در غفلت اندری. اگر دادخواهی به درگاه آید نگذارند بر تو در آید، اگر خواهد هنگام خروج از خانه ات به تو شکایت برد مانع گماشتی، بهانه این که برای مردم بازرس مظالم مقرر داشتی و چون متظلمی آید هم آنان به بازرسی مظالم فرستند که به شکایت او گوش ندهد و عرض حالش را به تو نرساند و بازرس از بیم آنان و ترس تو بپذیرد و پیوسته مظلوم بیچاره نزد او رفت و آمد کند و بدو پناه برد و استغاثه نماید و او امروز و فردا کند و بهانه بتراشد و چون به جان آید و تو بیرون آیی برابرت فریاد کشد و ناله سر دهد، دربانانت او را به سختی بزنند و برانند تا عبرت دیگران شود و تو به چشم بنگری و مانع نشوی، با این وضع چگونه مسلمانی بیاید.

من در روزگار جوانی به چین مسافرت می کردم، در یک سفری پادشاهشان به کری دچار شده بود و سخت می گریست، ندیمانش او را دلداری می دادند و به شکیبایی می کشانیدند، گفت:

من از درد به خود گریه ندارم، ولی بر مظلومان دربارم گریه می کنم که می نالند و آواز ناله شان را نمی شنوم، سپس گفت: اگر گوشم رفته چشمم برجاست، میان مردم جار بزنید که جز مظلوم جامه سرخ نپوشد و هماره بامداد و پسین بر فیل سوار می شد و گردش می کرد تا مظلومی را به چشم خود بیند و دادخواهی کند.

این مردی است مشرک به خدا که با مشرکان چنین مهربان است و از خود دریغمند و نگران، تو مردی هستی خداپرست و از خاندان نبوت، مهر تو بر مسلمانان جلو خودخواهی را نباید بگیرد؟

اگر برای فرزندان مال جمع می کنی، خدا به تو نموده است که کودکی از شکم مادر درافتد، در روی زمین پیشیزی ندارد و بر هر مالی دست بخیلی گذاشته است

که نگهش دارد، ولی خدا پیوسته لطف خود را شامل حال کودک سازد، تا مردم را بدو راغب کند، تو نیستی که عطا می کنی، ولی خداست که هر چه به هر که خواهد عطا می کند و اگر بگویی جمع مال برای تقویت سلطنت توست، خدا برای تو وسیله عبرت از بنی امیه فراهم کرده است که جمع زر و سیم و آماده کردن ساز و برگ و لشکر و اسب و استر و شتر در برابر اراده الهی به زوال ملکشان فایده نداشت.

و اگر بگویی جمع مال برای یک هدف عالی تر از مقامی است که داری، به خدا بالاتر از مقام تو مقامی هست ولی ادراک آن میسر نیست مگر از راهی که مخالف راه توست.

تو نگاه کن آیا مخالف خود را به بدتر از کشتن مجازات توانی کرد؟ گفت: نه، در پاسخ گفت: آن پادشاهی که به تو عطا کرده است آنچه عطا کرده، گنهکار را به کشتن شکنجه ندهد.

او به خوبی می داند چه در دل داری و در چه کاری، چشمت به کجا است و دستت چه کار می کند و پایت به چه سوی می رود، بنگر که هر آنچه از دنیا را خاص خود کردی، چون از دستت گرفت چه فایده ای برایت دارد در موقعی که تو را پای حساب کشید!

منصور گریست و گفت: کاش آفریده نبودم، وای بر تو! چگونه چاره کار خود کنم!

گفت: همه مردم را رهبرانی است که در دیانت خود بدان ها پناهنده و به گفتارشان رضا دهند، تو آنان را محرمان خود بساز تا راه به تو بنمایند و در کارهایت با آن ها مشورت کن، منصور گفت: من به دنبال آنان فرستادم از من گریختند گفت:

آری، ترسیدند آن ها را به راه خودت ببری، ولی در خانه ات را باز گذار و حجاب را

بردار و هموار ساز تا مظلوم را باشی و ظالم را از بن براندازی، صدقات را از راه حلال و پاک بگیر و به حق و عدالت بر مستحقانش پخش کن، در این صورت من ضامنم که رهبران حق و مخلص نزد تو آیند و در اصلاح کار امت به تو کمک کنند.

مؤذنان سر رسیدند و سلامش دادند و اعلام به نماز کردند، برخاست نماز گزارد و بجای خود برگشت و هر چه آن مرد را جستند نیافتند.

خوانندگان عزیز! این موعظه بلیغ و نصیحت عمیق که به گوش منصور خوانده شد، اگر به کوه خوانده می شد از کوه جز گرد و غباری باقی نمی ماند، اما این مرد پلید به بغداد برگشت و به ظلم خود ادامه داد و از خون بی گناهان جوی ها به راه انداخت و دست به کشتن حضرت صادق علیه السلام آلوده کرد و میلیون میلیون درهم و دینار از حق مردم محروم سرقت کرد و برای بازماندگان، ظالم تر از خودش به جای گذاشت، آری، غرور این صفت زشت و پلید به فرموده حضرت علی علیه السلام حجاب بین مغرور و موعظه الهی است!!

باب ۳۷ در صفت منافق

اشاره

ص: ۵۳

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْمُنَافِقُ قَدْ رَضِيَ بِبُعْدِهِ عَنِ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّهُ يَأْتِي بِأَعْمَالِهِ الظَّاهِرَةِ شَبِيهَاً بِالشَّرِيعَةِ وَهُوَ لَاهٍ لِأَغْبَاغِ بِالْقَلْبِ عَنِ حَقِّهَا مُسْتَهْزِئٌ فِيهِ.

وَ عَلَامَةُ النُّفَاقِ قَلْبُهُ الْمُبَالَاةُ بِالْكَذِبِ، وَالْحِيَامَةُ، وَالْوَقَاحَةُ، وَالِدَعْوَى بِدَا مَعْنَى، وَسُخْنَةُ الْعَيْنِ، وَالسَّفَهُ، وَقَلْبُهُ الْحِيَامَةُ، وَاسْتِثْيَاغُ الْمَعَاصِي، وَاسْتِثْيَاغُ أَرْبَابِ الدِّينِ، وَاسْتِخْفَافُ الْمَصَائِبِ فِي الدِّينِ، وَالْكَبْرُ، وَحُبُّ الْمَدْحِ، وَالْحَسَدُ، وَاسْتِثْيَاغُ الدُّنْيَا عَلَى الْمَآخِرَةِ، وَالشَّرُّ عَلَى الْخَيْرِ، وَالْحُتُّ عَلَى النَّمِيمَةِ، وَحُبُّ اللُّهُوِّ، وَمَعُونَةُ أَهْلِ الْفُسْقِ وَالْبَغْيِ، وَالتَّخْلُفُ عَنِ الْخَيْرَاتِ، وَتَنْقُصُ أَهْلِهَا، وَاسْتِحْسَانُ مَا يَفْعَلُهُ مِنْ سُوءٍ، وَاسْتِثْبَاحُ مَا يَفْعَلُهُ غَيْرُهُ مِنْ حَسَنٍ، وَأَمْثَالُ ذَلِكَ كَثِيرَةٌ.

وَ قَدْ وَصَفَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ، فَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: [وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ] [١].

وَ قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ أَنْضَاءُ فِي صِفَتِهِمْ: [وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ * يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يُخَادِعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ * فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا] [٢]:

ص: ٥٥

١-١ - حج (٢٢): ١١.

٢-٢ - بقره (٢): ٨-١٠.

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمُنَافِقُ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا فَعَلَ أَفْسَى، وَإِذَا قَالَ كَذَبَ، وَإِذَا اتَّعَمِنُ حَانَ، وَإِذَا رَزِقَ طَاشَ، وَإِذَا مُنِعَ غَاشَ.

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيْضاً: مَنْ خَالَفَ سِرِّيْرَتَهُ عَلَانِيَتَهُ فَهُوَ مُنَافِقٌ كَائِنًا مَنْ كَانَ وَحَيْثُ كَانَ وَفِي أَيِّ زَمَانٍ كَانَ وَفِي أَيِّ رُبْبَةٍ كَانَ.

[الْمُنَافِقُ قَدْ رَضِيَ بِعَدِهِ عَنِ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّهُ يَأْتِي بِأَعْمَالِهِ الظَّاهِرَةِ شَبِيهًا بِالشَّرِيعَةِ وَهُوَ لِأَنَّ لَأَغِيبَ بِالْقَلْبِ عَنْ حَقِّهَا مُسْتَهْرَةً
فيه]

نفاق و منافق

حضرت صادق علیه السلام در این باب، چهره پلید منافق را معرفی می کند.

منافق آن انسان خبیثی است که نظیر او نیست و تاریخ بشر شیرتر و مضرتر و آلوده تر و ظالم تر از او را به یاد ندارد.

منافق چندرو، جاسوس، عامل بیگانه، خائن، ستمکار و انسانی بی دین و موجودی تبهکار و حیوانی بسیار خطرناک در لباس آدمی است.

منافق انسانی متقلب، دغل باز، اهل غش، حيله گر، بی کرامت، بی ارزش و مغضوب حق و اولیای الهی است.

نفاق خطی خطرناک، چهره ای بی باک، صفتی ناپاک و حالتی دردناک است.

ایشان با حيله و نیرنگ و با قیافه ای آراسته و چهره ای مذهبی و در لباسی دلسوزانه، جهت پیشبرد اهداف پلید خود و خدمت به اربابان ظالم خویش و کمک به شیاطین، خود را در جامعه اسلامی جا زده و از ضربه زدن به ملت اسلام و شؤون فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی و دینی و دنیایی و آخرتی مردم، به هیچ عنوان باک ندارند.

ص: ۵۷

اینان در زمان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز بوده و برای این که شناخته نشوند خود را زیر پرده دین و دینداری پنهان می کردند.

منافقان همیشه در تدارک نابودی اسلام و مسلمانان هستند، اما اراده حضرت حق اجازه چنین جسارتی در همه تاریخ به کفر و شرک و نفاق نداده است.

آری، این است نفاق و منافق.

اکنون در ترجمه گفتار امام صادق علیه السلام دقت کنید:

منافق با عقیده پلید و عمل کثیف، دور ماندن از رحمت و واسعۀ الهیه را نسبت به خود رضایت داده؛ زیرا این چهره پلید، اعمال ریایی و فریب کارانه و شیطانی خود را به صورت اعمال شرعی انجام می دهد، تا کسی از هدف ابلیسی او مطلع نشود.

منافق فردی بازیگر، بیهوده کار و متجاوز از حدود الهی است، او قلب حقیقت کرده و زحمات تمام انبیا و ائمه و اولیا و صلحا و مریبان دلسوز را به مسخره گرفته است، غافل از این که پایان این خط ننگین، غضب و سخط حق و دور ماندن از رحمت و افتادن در بدترین درکات جهنم است.

منافق در قرآن

کتاب الهی، در بسیاری از سوره ها، اعمال ننگین و برنامه های خائنانه اینان با اسلام و مسلمانان را بیان می کند.

قرآن مجید در سوره های بقره، آل عمران، توبه، احزاب، فتح، انفال، حدید، نساء، عنکبوت، تحریم، از چهره پلید این عناصر خطرناک پرده برداشته و یک سوره کامل در تشریح حیات اینان بنام سوره منافقون نازل کرده است.

قرآن کریم تحت این عناوین وضع منافقان را بیان می کند:

۱- حالت نفاق در مردم منافق امری قلبی است و اصل و ریشه این مرض مربوط

به دل آنان است، اینان چون دل سالم و قلبی مؤمن و با محبت ندارند، در عمل از کفار بدتر و از حیوانات درنده ترند! (۱)

۲- منافقان علیه اسلام و مسلمانان با کفار هم مسلک و هماهنگ و همدست هستند و از هیچ کمکی به کافران در راه نابودی قرآن و اسلام دریغ و مضایقه ندارند (۲).

۳- مردان و زنان منافق در تمام امور طرفدار یک دیگرند و برای توسعه منکر و جلوگیری از معروف تا زنده اند در فعالیت هستند، اینان خدا را فراموش کرده و حضرت حق هم آنان را از رحمت خود محروم نموده، منافقان با تمام وجود از چهار چوب انسانیت خارج هستند (۳).

۴- اهل نفاق مردم مسلمان و مؤمن را به هیچ انگاشته و آنان را بی قدرت می دانند و به خیال خود، اهل خدا را در مرز شکست می بینند، در حالی که آنان متکی به حق هستند و با شکست روبرو نخواهند شد (۴).

۵- منافقان، این مردم پست و بی ایمان و این بی خبران و بی خردان، وعده های الهی را غرور و فریب به حساب آورده و به برنامه های الهی به چشم حقارت نگریسته و دل آنان از باور کردن آیات الهی، تهی و خالی است (۵)!

۶- مردم منافق در اقرار به وحدانیت حق و رسالت پیامبر، دروغگو و کاذب هستند و خداوند علیم از دل مریض و روح کثیف آنان با خبر است (۶).

ص: ۵۹

۱- ۱) - توبه (۹): ۷۷.

۲- ۲) - حشر (۵۹): ۱۱.

۳- ۳) - توبه (۹): ۶۷.

۴- ۴) - انفال (۸): ۴۹.

۵- ۵) - احزاب (۳۳): ۱۲.

۶- ۶) - منافقون (۶۳): ۱.

۷- این گروه پلید و این قوم خبیث در برابر دعوت خدا و رسول ایستاده، علاوه بر این که خود ایمان نمی آورند، از ایمان آوردن مردم نیز به شدت جلوگیری می کنند (۱).

۸- مردم منافق با جناب حق تعالی مکر و حيله می کنند، در حالی که خدای توانا مکر آنان را باطل می کند، اینان به وقت نماز در حال کسالت و سستی و ریاکاری هستند و اگر از خدا یاد کنند به ریا و تظاهر یاد می کنند، دو دل و مردّد هستند، نه به سوی مردم مؤمن یک دل و یک جهت اند نه به جانب کفر (۲).

۹- مسلمانان و مؤمنان به رهبری پیامبر و جانشینان آن حضرت، مأمور به جنگ سخت با این گروه خبیث هستند و تا ریشه کن شدن اینان باید در طریق جهاد و مجاهده باشند (۳).

۱۰- مردم منافق در روز قیامت دچار غضب حق و عذاب سخت الهی هستند و بدترین درکات جهنّم جایگاه آنان است و در آن روز از نسیم رحمت الهی محروم و برای ابد گرفتار عذاب خدایند (۴).

این فرازها دورنمایی از آیات قرآن مجید درباره نفاق و منافق بود.

برای دور ماندن از این حالت خطرناک چاره ای، جز پناه بردن به قرآن و روایات و اولیای خدا جهت تهذیب اخلاق نیست، چون قلب انسان که محور وجود آدمی است و نفس انسان که صفحه حیات انسانی است از رذایل اخلاقی پاک شود، آدمی از ضرر نفاق در امان مانده و از رحمت واسعة الهیه در دنیا و آخرت بهره مند خواهد شد.

ص: ۶۰

۱-۱) - نساء (۴): ۶۰.

۲-۲) - نساء (۴): ۱۴۳.

۳-۳) - توبه (۹): ۷۳.

۴-۴) - نساء (۴): ۱۴۰-۱۴۵ و توبه (۹): ۶۸ و احزاب (۳۳): ۷۳.

بدون تهذیب نفس و پاکی دل، به دست آوردن عنایات الهیه از محالات است.

طریق تصفیة وجود و تجلیة روح

قرآن مجید، کتاب هدایت است و روایات ائمه معصومین علیهم السلام شرح آن و عالمان و عاملان واقعی به کتاب و سنت، راهبران انسان ها به سوی حق هستند که می فرمایند:

بدان که روح انسانی از عالم امر است و به حضرت عزّت اختصاص قربتی دارد که هیچ موجودی ندارد.

و عالم امر عبارت از عالمی است که مقدار و کمیت و قسمت و مساحت نپذیرد و اسم امر بر این عالم از جهت آن است که به اشاره «کن» ظاهر شد بی توقف زمانی و بی واسطه ماده.

اگر چه عالم خلق هم به اشاره پدید آمد، اما بواسطه مواد و امتداد ایام که:

[خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ] (۱).

اوست که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید.

در این اشاره که می فرماید:

[قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي] (۲).

بگو: روح از امر پروردگار من است.

از منشأ خطاب «کن» برخاسته.

ولی ماده و هیولای حیات از صفت هو الحی یافته، قائم به صفت قیومی گشته

ص: ۶۱

۱-۱) - حدید (۵۷): ۴.

۲-۲) - اسراء (۱۷): ۸۵.

و ماده عالم ارواح آمده و عالم ارواح منشأ عالم ملکوت شده و عالم ملکوت مصدر عالم ملک بوده، جملگی عالم ملک به ملکوت قائم و ملکوت به ارواح قائم و ارواح به روح انسانی قائم و روح انسانی به صفت قیومی حق قائم:

[فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ] (۱).

بنابراین [از هر عیب و نقصی] منزّه است خدایی که مالکیت و فرمانروایی همه چیز به دست اوست، و به سوی او بازگردانده می شوید.

و هر چه در عالم ملک و ملکوت پدید آید همگی به واسطه آید، الا وجود انسانی که ابتدا روح او به اشارت «کن» پدید آمد بی واسطه و صورت قالب او تخمیر بی واسطه یافت کما قال:

حَمَرْتُ طِينَهُ آدَمَ بِيَدِي أُزْبَعِينَ صَبَاحاً (۲).

گل آدم را با قدرت خود در چهل روز سرشتم.

در وقت ازدواج روح و قالب تشریف:

[وَ نَفَخْتُ فِيهِ] (۳).

و از روح خود در او بدمم.

بی واسطه ارزانی داشت و اختصاص اضافت: «من روحی» کرامت فرمود، پس کمال مرتبه روح در تجلیه او آمد به صفات ربوبیت تا خلافت آن حضرت را شاید.

و در این معنی مذاهب مختلفه است:

ص: ۶۲

۱-۱) -یس (۳۶): ۸۳.

۲-۲) -مرصاد العباد: ۲۸.

۳-۳) -حجر (۱۵): ۲۹.

جمعی را رأی آن است که تا تزکیه نفس حاصل نشود، تجلیه روح ممکن نگردد و طایفه ای دیگر بر آنند که اگر مدت عمر در تزکیه نفس به سر برند تمام مزگی نگردد و کس به تجلیه روح نپردازد، و لکن چون اول نفس را به قید شرع محکم کنند و روی به تصفیه دل و تجلیه روح آورند بر قضیه:

مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شَبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا (۱).

کسی که یک وجب به من نزدیک شود یک ذراع به سوی او نزدیک می شوم.

الطاف خداوندی به استقبال آید و تصرفات جذبات عنایت و فیض فضل الوهیت متواتر گردد، دل را به یک ساعت چندان تزکیه نفس حاصل شود که به مجاهدت همه عمر حاصل نشدی که:

جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تَوَازَى عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ (۲).

جاذبه ای از جاذبه های حق برابر با عمل جن و انس است.

و لکن روح در بدایت حال طفل صفت است، او را تربیتی باید تا مستحق تجلیه شود؛ زیرا که روح تا در اماکن روحانی بود و هنوز به جسم انسانی تعلق نگرفته، بر مثال طفل بود در رحم مادر که در آنجا غذای مناسب آن مکان یابد و او را علو و شناختی باشد لایق آن مقام، و لکن از غذاهای متنوع و علوم و معارف مختلف که بعد از ولادت تواند یافت محروم و بی خبر باشد.

هم چنین روح را در عالم ارواح از حضرت جلّ و علا غذایی که ممدّ حیات او گردد می بود، مناسب حوصله و همت او در آن مقام و بر کلیات علوم و معارف

ص: ۶۳

۱- ۱) -عوالی اللالی: ۵۶/۱، حدیث ۸۱؛ بحار الأنوار: ۱۸۹/۸۴، باب ۱۱.

۲- ۲) -خواجه ایوب آن را مطابق متن حدیث نبوی شمرده و غزالی در احیاء العلوم ۵۶/۴ بدون انتساب به قائلی آورده است.

و لکن از معارف و علوم جزئیات که به واسطهٔ آلات حواس انسانی و قوای بشری و صفات نفسانی حاصل توان کرد بی خبر بود و در آن وقت که به قالب پیوست چون طفلی بود که در رحم بود به مهد پیوست.

اگر پرورش به وجه خوشی نیابد، زود هلاک شود، پس مادر او را زود در گهواره نهد و دست و پای او را دربندد تا حرکات طبیعی نکند که دست و پای خود را بشکند یا کج کند، او را از غذاهای این عالم که او هنوز غریب آن است نگاه دارد؛ زیرا که معدهٔ او هنوز قوهٔ هضم غذای این عالم نیافته است، او را هم به غذایی پروراند که از آن عالم باشد که او نه ماه در آن بوده است و با غذای آن ها خو کرده و آن شیر است که هم از آن عالم است، تا چون مدتی برآید و با هوای این عالم خو گیرد به تدریج او را به غذاهای لطیف این عالم پرورش دهند تا معدهٔ او بدین غذاها قوت یابد، آن که غذای کشیف را مستعد شود که حرکت و قوت و کارهای عنیف را مدد از آن بود.

هم چنین طفل، روح چون به مهد قالب پیوست، تمام دست و پای تصرفات او را به تدبیر اوامر و نواهی شرع بباید بست، تا حرکات به مقتضای طبع نکند که خود را هلاک کند، یا دست و پای صفت روحانی شکسته و کج شود، یعنی مبدل کند به صفات ذمیمهٔ نفسانی و او را از پستان حقیقت و طریقت شیر تصفیه و تجلیه می باید داد که آن هم غذای آن عالم است که او چندین هزار سال مقیم آنجا بوده و از آن نوع غذا پرورش یافته، تا دل او که به مثبت معده است مر طفل را بدان قوت یابد و مستعد آن گردد که اگر در عالم شهادت از غذاهای مختلف معاملات خلافت که:

سپس شما را بعد از آنان در زمین جانشین قرار دادیم.

تناول کند، بلکه مقوی او گردد، چه قوت برداشتن امانت بدان غذای توان یافت. و چنان که آنجا آن طفل، شیر از پستان مادر خورد و یا از پستان دایه خود، پرورش به واسطه ایشان یابد و الا هلاک گردد، اینجا طفل روح شیر طریقت و حقیقت از سر پستان مادر نبوت تواند خورد و یا پرورش از دایه ولایت که قائم مقام اوست تواند گرفت و الا هلاک شود.

آنچه گفتیم طفل چون به مهد قالب تواند پیوست، تمام این تمامی آن است که به وقت حاصل آید که وقت ظهور آثار عقل است و روح از حینی که به وقت تصرف حق در شکم مادر به طفل می پیوندد، تا به وقت طفلی، آن نسبت دارد که طفل را وقت ولادت بعضی اعضا بیرون آمده باشد و بعضی نیامده، تا آن که اعضا طفل تمام از مشیمه بیرون آید و به دست قابله رسد؛ زیرا که روح را تعلق با قالب به تدریج پدید می آید، تا قالب در رحم باشد تعلق روح با او به حیات بود که حرکت نتیجه آن است و تعلق او با حواس هنوز تمام پدید نیامده است که بدین چشم بیند و بدین گوش شنود، چون از رحم بیرون آید، تعلق او با حواس تمام پدید می آید، اما با قوای بشری به تدریج پدید می آید.

هم چنین به هر موضع از قالب که محل صفتی از صفات انسانیت است، تعلق تمام نگیرد الا بعد از کمالیت آن محل، چنان که حرص و غضب و شهوت و دیگر صفات هر یک در موضع و محل معین است، تا آن محل کامل نگردد و آن صفت در آن محل ظاهر نشود، روح را بدان محل تعلق تمام پدید نیاید.

ص: ۶۵

آخرین صفتی که انسان را حاصل شود، تا او مکلف و مخاطب تواند بود شهوت است، چون شهوت ظاهر گشت و روح بدان صفت و آن محل تعلق گرفت، از مشیمه غیب تمام شهادت بیرون آید، اگر صاحب سعادت است در حال به دست قابله نبوت رسد، او را به مهد شریعت نهد و دست و پای او را به اوامر و نواهی بریندد و به پستان طریقت و حقیقت می پرورد. و پرورش او در آن است که هر تعلق که روح از ازدواج قالب با موجودات یافته است، به واسطه حواس و قوای بشری و دیگر آلات انسانی جمله به تدریج باطل کند؛ زیرا که هر یک او را واسطه حجابی و بعدی شده است و سلسله گردن او آمده و وحشتی با حق پدید آورده و از ذوق شهود آن جمال و جلال بازمانده، چون هر یک از آن تعلقات باطل کند، حجابی و بندی و غلی از او برمی خیزد و قربتی پدید می آید و نسیم صبای سعادت بوی انس حضرت به مشام جانش می رسد، فریاد در نهاد روح می افتد و آن در سروی می گوید:

باد آمد و بوی زلف جانان آورد*** و آن عشق کهن ناشده ما نو کرد

ای باد تو بوی آشنایی داری*** ز نهار به گرد هیچ بیگانه نگرد

اینجا طفل روح پرورده دو مادر شود، از یک جانب از پستان طریقت شیر قطع تعلقات و مألوفات طبع می خورد و از یک جانب از پستان حقیقت شیر واردات غیبی و لوایح و لوامع انوار حضرت می خورد از این روضه و غدیر، تا آن که به تصرفات واردات و تجلی های انوار، روح از بند تعلقات جسمانی آزاد شود و از حبس صفات بشری خلاص یابد و به سر حد نظر اولی رسد و باز مستحق خطاب:

[أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ] (۱).

آیا من پروردگار شما نیستم؟

ص: ۶۶

گردد و بر جواب بَلَىٰ قیام نماید.

و در اینجا چون روح از لباس بشریت بیرون آید و آفت تصرف وهم و خیال از او منقطع شد، هر چه از ملک و ملکوت بدو عرضه دارند، تا در ذات آفاق و آینه انفس جمله آیات بینات حق مطالعه کند، در این حالت اگر به دریچه حواس، بیرون گردد در هیچ چیز نظر نکند مگر آثار آیات حق در او مشاهده کند و از اینجا فرموده اند:

مَا نَظَرْتُ فِي شَيْءٍ إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ (۱).

نظر نکردم در چیزی، مگر این که خدا را در آن دیدم.

اینجا عشق صافی گردد و از حجاب عین و شین و قاف بیرون آید، هم عشق به روح در آویزد و هم روح به عشق در آویزد و از میان عشق و روح دو راه برخیزد و یگانگی پدید آید، هر چند خود را طلبد عشق را یابد.

تا اکنون زندگی عشق به روح بود، در این مقام عشق قائم مقام روح گردد و در قالب نیابت او برمی دارد و روح پروانه شمع جمال صمدیت می شود و گردد سرادقات شمع احدیت پرواز می کند و هم چو عاشقان سرمست نعره زنان و فریاد کنان به زبان حال می سراید:

شمع است رخ خوب تو پروانه منم *** دل خویش غم تو است بیگانه منم

زنجیر سر زلف که در گردن توست *** بر گردن بنده نه که دیوانه منم

در این مقام الطاف ربوبیت بر قضیه:

مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شَبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا (۲).

ص: ۶۷

۱-۱) - این سخن منسوب است به محمد بن واسع.

۲-۲) - عوالی اللالی: ۵۶/۱، حدیث ۸۱؛ بحار الأنوار: ۱۸۹/۸۴، باب ۱۱.

کسی که یک وجب به من نزدیک شود یک ذراع به سوی او نزدیک می شوم.

استقبال کند و روح را بر بساط انبساط راه دهد و ملاطفت و معاشقه:

[يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ] (۱).

آنان را دوست دارد، و آنان هم خدا را دوست دارند.

در میان آرد و مخاطبات و مکالمات عاشقانه آغاز نهد و مورد این خطاب می گردد:

ای عاشق اگر بکوی ما گام زنی***هر دم باید که ننگ بر نام زنی

سر رشته روشنی به دست تو دهند*** چون شمع گر آتشی تو در کام زنی

چون رطل های گران شراب معاتبات:

[إِنَّا سَأَلْنَاكَ عَلَيْنَا قَوْلًا ثَقِيلًا] (۲).

به یقین ما به زودی گفتاری سنگین [چون آیات قرآن] به تو القا خواهیم کرد.

به کام روح رسد و تأثیر او به اجزای وجود تاختن گیرد، از سطوت آن شراب هستی، روح روی در نیستی آرد و از آزادی وجود روی در خرابی فنا گیرد.

روح را یک چند در این منزل اعراف صفت که میان عالم صفات خداوندی است و دوزخ عالم صفات هستی بدارند و به سراب شهود بقای صفات وجود از او محو می کنند و در این حال انواع کرامات بر ظاهر و باطن پدید آمدن گیرد، اگر رونده در این مقام بدین نعمت ها باز نگردد به چشم خوش آمد، از حضرت منعم باز ماند و بسا مغروران که از این مقام:

ص: ۶۸

۱-۱) - مائده (۵): ۵۴.

۲-۲) - مزمل (۷۳): ۵.

[نَكَصَ عَلَيَّ عَقْبِيهِ] (۱).

به عقب برگشت.

بازگشتند.

این همه عتبه است که خون صد هزار صدیق بر خاک امتحان ریخته است.

پس روندگان صادق و طالبان عاشق که در خرابات به جام کرامات مست شدند و ذوق شهود بازیافتند و در مستی عجب و غرور افتادند و هرگز روی هشیاری و بیداری ندیدندی و در حجب کرامات:

أَصْحَابُ الْكِرَامَاتِ كُلُّهُمْ مَحْجُوبُونَ (۲).

بماندند و آن کرامات را تب وقت خویش ساختند و زئار خوش آمد آن بر بستند و روی از حق بگردانیدند و به خلق روی آوردند.

کیست انسان آن که انشش با خداست*** که دوایش درد و درد او دواست

هر دلی کاو نیست دائم دردناک*** نیست واصل نیست داخل نیست پاک

هر وصالی کش فراقی در پی است*** لایق عقل و دل و دانا کی است

وصل خواهی از خدا غایب مباش*** شه نبینی غایب از نایب مباش

ص: ۶۹

۱- ۱) - انفال (۸): ۴۸.

۲- ۲) - همه یاران و اصحاب با کرامت پرده نشین هستند. مرصاد العباد: ۱۲۳.

هر دلی کاو درد عشقش حاصل است***واصل است و اصل است و اصل است

هستی بنده حجاب بنده است***ورنه مهر دوست خوش رخشنده است

خودشکن شو خودشکن شو خودشکن ***تا رهی از نقص های ما و من

و برخی دیگر در نعمت کرامات نظر بر منعم نهند نه بر نعمت و ادای شکر نعمت به دیدار منعم گذرانند تا بر قضیه:

[لَيْنٌ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ] (۱).

اگر سپاس گزاری کنید، قطعاً [نعمت] خود را بر شما می افزایم.

مستحق نعمت وجود منعم گردند و وظیفه عبودیت روح در این مقام آن است که ملازمت این عتبه نماید و از جمله اغیار دامن همت در کشد و سه طلاق بر چهار گوشه دنیا و آخرت دهد و به درجات علیا و نعیم هشت بهشت سر فرود نیاورد.

تا بر سر ما سایه شاهنشاه ماست***کونین غلام و چاکر در گه ماست

گلزار بهشت و حور خاک ره ماست***زیرا که برون زکون منزلگه ماست(۲)

اگر هزار بار خطاب رسد که ای بنده! چه خواهی؟ گویند: بنده را خواست نباشد؛ زیرا که خواست روی در هستی دارد و ما در نیستی می زنیم و اگر هزار سال بر این آستانه ملتفت بماند، باید که ملول نگردد و روی از این درگاه نتابد و پای از این کوی باز نکشد.

ص: ۷۰

۱-۱) - ابراهیم (۱۴): ۷.

۲-۲) - شاه نعمت الله ولی.

جملگی انبیا و اولیا در این مقام عاجز و متحیر شوند که از اینجا به قدم انسانیت راه نمی توان سپرد، در این مقام چون هر تیر جدّ که در جعبه جهد بندگی انداخته شد، هیچ بر نشانه قبول بر نیامد.

اینجا چون گل سپر بایند انداخت و چون چنار دست به دعا بایند برداشت و چون سوسن با ده زبان خاموش بایند بود و چون نرگس چشم بر هم بایند نهاد و چون بنفشه به عجز سرافکننده بایند بود، اینجا مقام ناز معشوق و کمال نیاز عاشق است.

تا این غایت روح با هر چه پیوند داشت، همه در ششدر عشق می باخت، چون مفلس و بیچاره گشت اکنون جان می بایند باخت.

هر وقت که نسیم نفعات الطاف حق از موهبت عنایت به مشام روح می رسد، یعقوب وار با دل گرم و دم سرد می گوید:

[إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ] (۱).

بی تردید، بوی یوسف را می یابم.

چندان غلبات شوق و قلق عشق روح را پدید آید که، از خودی ملول گردد، از وجود سیر آید و در هلاکت خویش کوشد و حسین وار فریاد می زند و می گوید:

أَقْتُلُونِي أَوْ تَلُونِي يَا ثِقَاتٌ *** إِنَّ فِي قَتْلِي حَيَاتًا فِي حَيَاتٍ (۲)

در این مدت که روح را بر آستانه حضرت عزّت باز دارند و به شکنجه فراق و درد اشتیاق مبتلا کنند دیوانگی در او پدید آید، عقل و صبر پشت به هزیمت نهند، در این اضطرار روح از خود و از معامله خود مأیوس گردد، خود را بیندازد و بدو نالد، چون ناله آن سوخته در مقام اضطرار به حضرت رحیم باز رسد بر قضیه:

ص: ۷۱

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۹۴.

۲-۲ - مولوی.

[أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ] (۱).

یا آن که وقتی در مانده ای او را بخواند اجابت می کند و آسیب و گرفتاریش را دفع می نماید.

تتق (۲) عزت از پیش جمال صمدیت پرده براندازد، عاشق سوخته خود را به هزار لطف بنوازد، چون شمع جمال صمدیت در تجلی آید، روح پروانه صفت پر و بال بگشاید، جذبات اشعه شمع هستی پروانه را بر بارید، پرتو نور تجلی وجود پروانه را به تجلیه صفات شمعی بیاراید، زبانه شمع جلال احدیت چون شعله بر آرد، یک کاه در خرمن وجود پروانه روح نگذارد.

اینجا نور جمال صمدی روح روح گردد.

[أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ] (۳).

اینانند که خدا ایمان را در دل هایشان ثابت و پایدار کرده، و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته.

اینجا عتبه عالم فناست و سر حد بقاء، بعد از این کار تربیت روح به تجلیه جذبات الوهیت مبدل شد اکنون هر نفسی از انفاس او به معامله ثقلین بر آید.

جَذْبُهُ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ (۴).

جاذبه ای از جاذبه های حق برابر با عمل جن و انس است.

زان گونه پیام ها که او پنهان داد*** یک نکته به صد هزار جان نتوان داد

ص: ۷۲

۱-۱ - تتق: چادر، پرده بزرگ.

۲-۲ - نمل (۲۷): ۶۲.

۳-۳ - مجادله (۵۸): ۲۲.

۴-۴ - مراحل السالکین: ۷۱-۷۹.

آری، چون روح از تربیت انبیا و اولیا اثر گیرد و نفس از آلودگی‌ها برهد و قلب پروانه شمع جمال حضرت حق شود نه اثری از نفاق بلکه اثری از هیچ گناه باطنی و ظاهری در انسان نخواهد ماند، آن وقت است که انسان به حقیقت انسان است و برای او در این عرصه حیات محوری جز عشق به محبوب باقی نمی‌ماند و بر اثر این محبت و عشق است که با مرکب عمل صالح به عالی‌ترین مقام که مقام فنای در او بقای به اوست می‌رسد.

به قول عارف جامع امیر حسین حسینی هروی:

ای پرده نشین این گذرگاه***بی عشق به سر نمی‌رسد راه

اول قدمی که عشق دارد***ابری است که جمله کفر بارد

آنان که ز جام عشق مستند***حق را ز برای حق پرستند

دل حق طلبد و نفس باطل***این عربده نیست سخت مشکل

چون در نظر تو ما و من نیست***او باشد و او دگر سخن نیست

می بین و می پرس تا بدانی***می دان و مگوی تا نمایی

سر بر قدم و قدم به سر نه***وانگه قدم از قدم به در نه

بینام و نشان شو و نشان کن***بی کام و بیان شو و بیان کن

تو جام جهان نمای خویشی***از هر چه قیاس توست پیشی

همان علایمی که در قرآن مجید برای منافق بیان شده، در روایات هم همان علایم تفسیر و تشریح شده، از این جهت در این زمینه باب جداگانه‌ای تحت عنوان نفاق و روایات لازم نبود، اگر متن روایات این باب را خواستید به «بحار الأنوار» مراجعه کنید (۱).

ص: ۷۳

[وَ عَلَامَةُ النِّفَاقِ قَلْبُهُ الْمُبَالَاةُ بِالْكَذِبِ، وَالْحَيَانَةُ، وَالْوَقَاحَةُ، وَالِدَّعْوَى بِمَا مَعْنَى، وَسِيْخُنُهُ الْعَيْنِ، وَالسَّفَهُ، وَقَلْبُهُ الْحَيَاءِ، وَاسْتِضَاءُ غَارِ الْمَعَاصِي، وَاسْتِضَاءُ أَرْبَابِ الدِّينِ، وَاسْتِخْفَافُ الْمَصَائِبِ فِي الدِّينِ، وَالْكَبْرُ، وَحُبُّ الْمَدْحِ، وَالْحَسَدُ، وَاسْتِثَارُ الدُّبْيَا عَلَى الْمَآخِرَةِ، وَالشَّرُّ عَلَى الْخَيْرِ، وَالْحَثُّ عَلَى النَّمِيمَةِ، وَحُبُّ اللَّهْوِ، وَمَعُونَةُ أَهْلِ الْفِسْقِ وَالْبَغْيِ، وَالتَّخَلُّفُ عَنِ الْخَيْرَاتِ، وَتَنْقُصُ أَهْلِهَا، وَاسْتِحْسَانُ مَا يَفْعَلُهُ مِنْ سُوءٍ، وَاسْتِجَابَةُ مَا يَفْعَلُهُ غَيْرُهُ مِنْ حَسَنٍ، وَأَمْثَالُ ذَلِكَ كَثِيرَةٌ]

نشانه های منافق

امام به حق ناطق حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

برای منافق نشانه هایی است:

۱- از دروغ گفتن به حق و به خلق باک ندارد.

۲- خائن به دین و خائن به مال و آبرو و عرض مسلمانان است.

۳- از حیا و شرم که نتیجه ایمان به حق و آخرت است، خالی و در انواع فسق و فجور در کمال بی حیایی و بی شرمی است.

۴- بدون داشتن علم و کمال و عشق و معرفت و عمل و کوشش، دارای ادعا است و خود را واجد این همه کمالات می داند، در حالی که درون و برونش از

حسنت خالی است.

۵- آدمی تیز چشم است، به این معنا که در تمام اموری که تجسس، مشروعیت ندارد، در مقام تجسس و پی بردن به اسرار مردم است.

۶- نادان و سفیه است و در امور تأملی از خود نشان نمی دهد و ادب را در هیچ برنامه ای رعایت نمی کند.

۷- در موقع حیا کم حیاست. فرق بین قلت حیا و وقاحت به شدت و ضعف است، مرتبه سلب حیا و شدت آن را وقاحت می گویند و مرتبه ضعیف او را که فی الحقیقه مقدمه وقاحت است قلت حیا می نامند.

۸- گناه و معصیت را با آن همه اهمی که در ترکش شده، سبک شمرده و انجام آن برایش آسان است.

۹- ارباب دین و کرامت و مردم مؤمن و مسلمان را چنانچه شایسته است ادب نمی کند و آنان را با آن همه ارزش سبک می شمارد.

۱۰- مصایب در دین را که تحملش دارای برترین ارزش است، سهل و سبک شمرده و سعی می کند در معرض آن ها قرار نگیرد.

۱۱- متکبر است و خود را در همه امور بزرگ می شمارد.

۱۲- علاقه دارد مردم او را مدح کنند و همه جا از او ستایش نمایند.

۱۳- دارای مرض خطرناک حسد است، آرزو می کند که نعمت های خدا از بندگانش سلب شود.

۱۴- دنیا را بر آخرت و بدی را بر خوبی ترجیح می دهد.

۱۵- بر سخن چینی و نمامی حریص است و مصدر فتنه و فساد در بین مردم می باشد.

۱۶- به کارهای بیهوده و لهو و لعب رغبت دارد.

۱۷-مددکار اهل فسق و اهل بدعت است.

۱۸-اهل خیر و خیرات نیست و بلکه اهل خیرات را دوست ندارد و نمی خواهد کسی به کسی احسان کند.

۱۹-کار خود را هر چند بد باشد خوب به حساب می آورد و کار خوب دیگران را بد می داند.

شبهه این اوصاف در منافقان زیاد است و از این جهت با قاطعیت می توان گفت:

منافقین از کفار بدترند !!

ص: ۷۶

[وَقَدْ وَصَفَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ، فَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ. [وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْزِيذُ اللَّهُ عَلَى حَرْفٍ فَإِنِ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ
إِنِ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ] (١).

وَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ أُنْفُسًا فِي صِفَتِهِمْ: [وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ * يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ
آمَنُوا وَ مَا يُخَادِعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ * فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا] (٢).

وصف منافقان در قرآن

حضرت حق جل و علا در آیات متعددی اوصاف منافقین را بیان فرموده و چهره خبیث و ناپاک آنان را معرفی نموده است.

خداوند متعال فرموده:

و برخی از مردم اند که خدا را یک سویه [و بر پایه دست یابی به امور مادی] می پرستند، پس اگر خیری [چون ثروت، مقام و
اولاد] به آنان برسد به آن آرامش یابند و اگر بلایی [چون بیماری، تهیدستی و محرومیت از عناوین اجتماعی] به

ص: ۷۷

۱-۱) - حج (۲۲): ۱۱.

۲-۲) - بقره (۲): ۸-۱۰.

آنان برسند [از پرستش خدا] عقب گرد می کنند [و به بی دینی و ارتداد می گرایند]، دنیا و آخرت را از دست داده اند و این است همان زیان آشکار.

و نیز در وصف این نابکاران فرموده:

و گروهی از مردم [که اهل نفاق اند] می گویند: ما به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم، در حالی که آنان مؤمن نیستند.* [به گمان باطلشان] می خواهند خدا و اهل ایمان را فریب دهند، در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند، ولی [این حقیقت را] درک نمی کنند.* در دلِ آنان بیماری [سختی از نفاق] است، پس خدا به کیفرِ نفاقشان بر بیماریشان افزود و برای آنان در برابر آنچه همواره دروغ می گفتند، عذابی دردناک است.

ص: ۷۸

[وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمُنَافِقُ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا فَعَلَ أَفْسَى، وَإِذَا قَالَ كَذَبَ، وَإِذَا ائْتَمَنُ خَانَ، وَإِذَا رَزِقَ طَاشَ، وَإِذَا مُعِيَ غَاشَ.]

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيْضاً: مَنْ خَالَفَ سِرِّيْرَتَهُ عَلَانِيَتَهُ فَهُوَ مُنَافِقٌ كَانَتْ مِنْ كَانٍ وَحَيْثُ كَانَتْ وَفِي أَيِّ زَمَانٍ كَانَتْ وَفِي أَيِّ رُبُوبَةٍ كَانَتْ]

وصف منافقان در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

از جمله صفات منافق آن است که، هرگاه وعده کند مخالفت کند و هرگاه کاری کند بد یا خوب فاش کند و هرگاه سخن گوید دروغ گوید و هرگاه مؤتمن مردم شود خیانت کند و هرگاه وسعتی در رزق بیابد در غیر راهش مصرف کند و به هنگام تنگی در پی غش و فریب مردم باشد.

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر که ظاهرش با باطنش یکی نباشد منافق است، هر که باشد و هر کجا باشد و در هر زمانی که باشد و دارای هر رتبه ای که باشد.

این بود علایم و نشانه های مردم منافق و در حقیقت، اموی مسلکان و عباسی طریقان. خداوند در درجه اول همه ما را از افتادن در دام نفاق حفظ کند و در درجه بعد اسلام و مسلمانان را از شر این حیوانات خطرناک در امانش نگاه دارد.

باب ۳۸ در بیان عقل و هوی

اشاره

ص: ۸۰

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَاقِلُ مَنْ كَانَ ذُلُولًا عِنْدَ إِجَابَةِ الْحَقِّ، مُنْصَفًا بِقَوْلِهِ، جَمُوحًا عِنْدَ الْبَاطِلِ، خَصِيمًا بِقَوْلِهِ، يَتْرُكُ دُليَاهُ وَلَا يَتْرُكُ دِينَهُ.

وَ دَلِيلُ الْعَاقِلِ شَيْئَانِ: صِدْقُ الْقَوْلِ وَ صَوَابُ الْفِعْلِ، وَ الْعَاقِلُ لَا يُحَدِّثُ بِمَا يُنْكِرُهُ الْعُقُولُ، وَ لَا يَتَعَرَّضُ لِلتُّهْمَةِ، وَ لَا يَدْعُ مُدَارَاهَ مِنْ ابْتِلَى بِهِ. وَ يَكُونُ الْعِلْمُ دَلِيلَهُ فِي أَعْمَالِهِ، وَ الْحِلْمُ رَفِيقَهُ فِي أَحْوَالِهِ، وَ الْمَعْرِفَةُ يَقِينَهُ فِي مَذَاهِبِهِ، وَ الْهُوَى عَدُوُّ الْعَقْلِ وَ مُخَالِفٌ لِلْحَقِّ وَ قَرِينُ الْبَاطِلِ؛ وَ قُوَّةُ الْهُوَى مِنَ الشَّهَوَاتِ.

وَ اضْلُ عِلَامَاتِ الْهُوَى مِنْ أَكْلِ الْحَرَامِ وَ الْعُقْلِهِ عَنِ الْفَرَائِضِ وَ الْإِسْتِهَانِهِ بِالسُّنَنِ وَ الْخَوْضِ فِي الْمَلَاهِي.

[الْعَاقِلُ مَنْ كَانَ ذُلُولًا عِنْدَ الْجَائِبِ الْحَقِّ، مُنْصَفًا بِقَوْلِهِ، جُمُوحًا عِنْدَ الْبَاطِلِ، خَصِيمًا بِقَوْلِهِ، يَتْرُكُ دُلْيَاهُ وَلَا يَتْرُكُ دِينَهُ]

صفات عاقل

اشاره

درباره ماهیت عقل از نظر قرآن و روایات و بزرگان دین در جلد دوم کتاب مسائلی به رشته تحریر کشیده شد، به همین خاطر در این باب به توضیح مسئله عقل نیازی نیست، تنها اوصافی که حضرت درباره اهل عقل بیان کرده اند به اندازه لازم شرح داده می شود.

۱- حق گو و حق پذیر

اشاره

امام علیه السلام در قسمت اول بیان خود می فرماید:

عاقل کسی است که در برابر قبول حق خاضع و متواضع و در اجابت حق دارای دلی سهل و آسان و قلبی هموار باشد.

سخن حق، سخنی است که با فطرت و عقل و قلب و روح و نفس و روابط سالم اجتماعی انسان با خانواده و جامعه و خلاصه با سعادت انسان در دنیا و آخرت هماهنگ باشد.

این گونه سخن جز از خدای مهربان و انبیای عظام و ائمه گرامی علیهم السلام و اولیای

خالص و شاگردان مکتب الهی که جز با حقیقت و واقعیت سر و کار ندارند به بشر نرسیده، اینان در تمام امور حیات خیرخواه و مصلحت اندیش، برای انسان بودند و حق گویی آنان نشان می دهد که هر نفع واقعی را برای دنیا و آخرت بشر خواسته و به هیچ ضرری در دو صحنه حیات دنیا و آخرت برای بشر علاقه نداشتند.

در اینجا لازم است به قسمتی از گفته های برحق حضرت حق و انبیای الهی و ائمه طاهرین علیهم السلام و اولیای خالص الهی اشاره شود، سپس به ارزش حق پذیر و دلی که در برابر حق هموار و تسلیم است توجه گردد.

سخن حق در کلام حق

کفر به طاغوت

خدای مهربان در قرآن عظیم راه رشد و هدایت را برای همه روشن نموده است.

راه رشد راه خداست، چون حضرت او عاشق انسان است و از باب عشق و محبت می خواهد انسان به تمام کمالات آراسته شده و از رذایل پیراسته گردد، خداوند علاقه دارد انسان با تمام هستی و وجودش به سعادت دنیا و آخرت راه یابد و از شرّ و خزی دنیا و آخرت در امان بماند، ساختمان و سازمان عقل به صورتی است که چون راه رشد را یافت به قبول آن تن می دهد و از راه ضلالت روی برگردانده تنفر پیدا می کند، این انسان است که باید اراده خویش را به زلف عقل گره بزند، تا به آنچه خداوند می خواهد برسد و به تعبیر دیگر، این انسان است که باید نیروی کار و عمل و فعالیت و کوشش خویش را در چهار چوب راه رشد قرار دهد، تا به سلامت دنیا و آخرت دست یابد.

آری، هر کس به عروها لوثقای حق که همان قرآن و نبوت و امامت است و تا ابد هم گسستنی نیست چنگ بزند در میدان حیات برنده تمام واقعیت ها و نفی کننده تمام شرور شده است.

[قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ] (۱).

مسلماناً راه هدایت از گمراهی [به وسیله قرآن، پیامبر و امامان معصوم] روشن و آشکار شده است. پس هر که به طاغوت [که شیطان، بت و هر طغیان گری است] کفر ورزد و به خدا ایمان بیاورد، بی تردید به محکم ترین دستگیره که آن را گسستن نیست، چنگ زده است؛ و خدا شنوا و داناست.

در این آیه کفر به طاغوت که مأمون بودن از لوث کفر، شرک، فسق، فجور و قسمت اعظمی از رذایل درونی است - و این واقعیت در حقیقت روح واقعی ایمان است؛ زیرا بدون کفر به طاغوت، ایمان و عشق به الله میسر نیست - به عنوان یک اصل اصیل محوری مطرح است.

تمام بدبختی هایی که در طول تاریخ گریبان گیر بشر بوده، علت العلل آن اتصال به طاغوت درون و برون و انفصالش از حضرت ربّ العزّه بوده و تمام دردهای درونی، فردی، خانوادگی، اجتماعی، مادی و معنوی بشر و درمانش را باید در همین دو زمینه جستجو کرد.

[فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ] (۲).

پس هر که به طاغوت [که شیطان، بت و هر طغیان گری است] کفر ورزد و به خدا ایمان بیاورد.

این قسمت از آیه در حقیقت کلمه طیبه: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را که باید در تمام امور حیات درونی و برونی ظهور کند و بدون ظهورش به دست آوردن سعادت امکان

ص: ۸۶

۱-۱) - بقره (۲): ۲۵۶.

۲-۲) - بقره (۲): ۲۵۶.

ندارد، مطرح می کند، کلمه ای که محور بعثت انبیای الهی و امامت امامان علیهم السلام و خیر دنیا و آخرت است و چه سخن حقی در تمام آفرینش پر منفعت تر از این سخن است.

آری، خدا را در تمام امور محور قرار بدهید که محور قرار دادن خدا، انسان را از هر شری آزاد و بر هر خیری متصل می سازد.

تبعیت از انبیا و امامان علیهم السلام

خداوند مهربان از باب خیر و مصلحت از انسان می خواهد، به دامن انبیا و امامان علیهم السلام که معلّمان واقعی و دلسوز بشر هستند چنگ بزند و از راه آنان منحرف نگردد که انحراف از مسیر آن بزرگواران علت شقاوت دنیا و آخرت است.

[قَالَ يَا قَوْمِ اَتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ * اَتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ اَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ] (۱).

گفت: ای قوم من! از این فرستادگان [خدا] پیروی کنید،* از کسانی پیروی کنید که پاداشی از شما نمی خواهند و آنان راه یافته اند.

آراستگی به تقوا

خداوند مهربان، مردم را به تقوا یعنی آراسته شدن به فضایل و انجام واجبات و ترک محرّمات امر فرموده، سه حقیقتی که اگر انسان با آن ها شکل بگیرد آراسته به لباس خلافت الهی می گردد و با اسلام کامل زندگی کرده و با اسلام حقیقی از دنیا می رود:

ص: ۸۷

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ] (۱).

ای اهل ایمان! از خدا آن گونه که شایسته پروای از اوست، پروا کنید، و نمیرید مگر در حالی که [در برابر او و فرمان ها و احکامش] تسلیم باشید.

امر به معروف و نهی از منکر

پروردگار مهربان برای این که صحنه حیات ملت اسلام صحنه معروف و پاک از منکرات باشد، در درجه اول معروف و منکر را شناسانده سپس امر به معروف و در حقیقت به پا کردن معروف و نهی از منکر و در حقیقت ریشه کن کردن منکر را وظیفه واجب فرد فرد امت اسلامی دانسته و پیا داشتن این دو حقیقت را ضامن سلامت جامعه می داند.

[وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] (۲).

و باید از شما گروهی باشند که [همه مردم را] به سوی خیر [اتحاد، اتفاق، الفت، برادری، مواسات و درستی] دعوت نمایند، و به کار شایسته و پسندیده وادارند، و از کار ناپسند و زشت بازدارند؛ و اینانند که یقیناً رستگارانند.

[كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ] (۳).

شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده اید، به کار شایسته و پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند و زشت باز می دارید.

ص: ۸۸

۱-۱) - آل عمران (۳): ۱۰۲.

۲-۲) - آل عمران (۳): ۱۰۴.

۳-۳) - آل عمران (۳): ۱۱۰.

احسان به پدر و مادر

خداوند مهربان مردم را تنها به پرستش و عبادت خودش دعوت می کند و سفارش می نماید به پدر و مادر احسان کنید و ذی القربی و ایتم و افتادگان را رعایت کرده و با گفتار حسن با مردم روبرو شوید و نماز را به پا داشته و از ادای زکات که بسیاری از خلأهای اجتماعی را پر می کند سر باز نزنید.

[لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ...]
(۱).

و [یاد کنید] زمانی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید، و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مستمندان نیکی کنید، و با مردم با خوش زبانی سخن گوید، و نماز را بر پا دارید.

هجرت و جهاد

خداوند مهربان جهت حفظ دین و نشر اسلام، این فرهنگ انسان ساز و سعادتبخش دستور به مهاجرت و جهاد می دهد و هجرت و جهاد را دو عامل بسیار مهم و اساسی در حفظ قرآن و اسلام و نشر و تداوم آن می داند و در کلام پربارش مجاهد و مهاجر را شایسته رحمت حضرت حق می داند:

[إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] (۲).

ص: ۸۹

۱- ۱) - بقره (۲): ۸۳.

۲- ۲) - بقره (۲): ۲۱۸.

یقیناً کسانی که ایمان آورده، و آنان که هجرت کرده و در راه خدا به جهاد برخاستند، به رحمت خدا امید دارند؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

صبر و نماز

خداوند سبحان به تمام بندگان جهت پیشرفت در امور الهی و انسانی و برای به ثمر رسیدن حرکات و افعال آدمی، دستور می دهد از مقام صبر و استقامت و ذکر و نماز یاری بجویند که صبر و ایستادگی و نماز باعث نظم و حساب در زندگی و رسیدن به اهداف عالی الهیه است:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ] (۱).

ای اهل ایمان از صبر و نماز [برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی ها و رسیدن به رحمت حق] کمک بخواهید زیرا خدا با صابران است.

تسلیم فرهنگ حق

خدای عزیز برای آراسته شدن انسان به سلامت واقعی در تمام شؤون حیات اعم از شؤون مادی و معنوی، امر می کند با تمام وجود تسلیم فرهنگ حق شوید و از وساوس و تفرقه افکنی و دستورهای شیطان پیروی ننمایید که شیطان در هر شکلی که هست، دشمن آشکار شماست.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ] (۲).

ص: ۹۰

۱-۱) - بقره (۲): ۱۵۳.

۲-۲) - بقره (۲): ۲۰۸.

ای اهل ایمان! همگی در عرصه تسلیم و فرمان بری [از خدا] در آید، و از گام های شیطان پیروی نکنید که او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

وسيلة فلاح

خداوند مهربان در آیات قرآن مجید به گناهان باطنی و ظاهری اشاره می فرماید و هر گناهی را تیشه ای به ریشه انسانیت می داند و معاصی و خطاها را علت خزی دنیا و عذاب آخرت معرفی می کند و بدبختی انسان را در هر دو جهان معلول معصیت به حساب آورده، به طور قاطعانه از آدمی می خواهد که تقوا و خودداری از هر گناهی را پیشه خود سازد و جز با آراسته بودن به اسلام حقیقی رخت از دنیا به آخرت نکشد. خداوند بزرگ، مسئله تقوا و توسل به عنایت حق و جهاد الهی را وسیله فلاح و رستگاری دانسته و از بندگانش می خواهد در زندگی چنین مسیری را انتخاب کنند.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ] (۱).

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و دست آویز و وسیله ای [از ایمان، عمل صالح و آبروی مقربان در گاهش] برای تقرب به سوی او بجوید؛ و در راه او جهاد کنید تا رستگار شوید.

صداقت، عامل منفعت

خداوند کریم، صدق و صداقت را در همه امور زندگی عامل منفعت در دنیا

ص: ۹۱

و آخرت دانسته و آراستگان به این حقیقت را اهل بهشت و رضوان الهی به حساب آورده و این واقعیت را باعث فوز عظیم می داند.

[قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ] (۱).

خدا فرمود: این روزی است که راستان را راستی و صدقشان سود دهد. برای آنان بهشت هایی است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، همیشه در آن جاودانه اند، خدا از آنان خشنود و آنان هم از خدا خشنوند؛ این است رستگاری بزرگ.

حیات دنیا و آخرت

خداوند عزیز، دنیا را جز گذرگاه چیزی نمی داند و از این که آن را هدف واقعی و اصلی بگیرند منع می نماید، آنان که آن را هدف بگیرند جز بازیچهٔ کودکانه و هوس رانی برای آنان چیزی نیست، آنچه حقیقت دارد و همیشگی و جاودانی است سرای آخرت است و آن هم جز برای اهل تقوا میسر نیست.

[وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ] (۲).

و زندگی دنیا [بدون ایمان و عمل صالح] بازی و سرگرمی است، و یقیناً سرای آخرت برای آنان که همواره پرهیزکاری می کنند، بهتر است. آیا نمی اندیشید؟

ص: ۹۲

۱-۱ - مائده (۵): ۱۱۹.

۲-۲ - انعام (۶): ۳۲.

آنان که در این دنیا حرکات قلب و نفس و اعضای بدن را هماهنگ دستوره‌های حق قرار دادند، وزن اعمالشان در قیامت سنگین و به عبارت دیگر حرکات و اعمالشان دارای ارزش واقعی است، به اندازه ای که بهشت و رضایت حق مزد برنامه های آن هاست، ولی کسانی که هماهنگ با آیات الهی عمل نکردند، زحماتشان بی ارزش و در جهان آخرت غرق در خسارتند، قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

[وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ] (۱).

میزان [سنجش اعمال] در آن روز حق است؛ پس کسانی که اعمال وزن شده آنان سنگین و با ارزش باشد، رستگارند. * و کسانی که اعمال وزن شده آنان سبک و بی ارزش باشد، به سبب این که همواره به آیات ما ستم می ورزیدند، به خود زیان زده [و سرمایه وجودشان را تباه کرده] اند.

تمام قرآن سخن حق است، بر شماست که تا پایان عمر با قرآن مجید انس داشته باشید و در برابر قول حق تسلیم و خاضع گشته تا در دنیا و آخرت به حظ وافر و اجر عظیم و بهشت ابدی برسید.

آری، انسان عاقل به فرموده حضرت صادق علیه السلام در تمام شؤون حیات به دعوت حق پاسخ می دهد و نسبت به حق کمال تواضع و خشوع را رعایت می نماید که عمل در وجود عاقل غیر از این هیچ اقتضایی ندارد.

ص: ۹۳

اشاره

عادل کسی است که در برابر قول حق دارای انصاف است، گرچه حق به ضرر او باشد.

حقیقت انصاف

انصاف از بهترین صفات اهل خداست، آنان که اهل انصاف هستند، اهل عقل و دینند، منصف از بهترین بندگان خداست، منصف حلال مشکلات و رعایت کننده عدل و آراسته به حق است.

تمام مردم از دست اهل انصاف راحتند، ولی آنان که نسبت به حق و نسبت به مردم انصاف ندارند، مردمی مشکل ساز و افرادی خطرزا و موجوداتی پست و درندگان بدطینت اند.

کسانی که در باطل خود پافشاری دارند، از مرز عقل دور و از منافع معنوی دین خدا محرومند.

انصاف در روایات

اشاره

اسلام در تمام زمینه های زندگی مردم را ترغیب به انصاف نموده و رعایت این حقیقت نورانی را از بالاترین اعمال دانسته:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا قَالَا: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ.

طُوبَى لِمَنْ طَابَ خُلُقُهُ، وَطَهَّرَتْ سَجِيئَتَهُ، وَصَلَحَتْ سِرِّيَّتُهُ، وَحَسُنَتْ عَلَانِيَتُهُ،

وَ أَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ، وَ أَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ، وَ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ (۱).

از امام علی بن الحسین علیهما السلام است که پیامبر خدا در آخر سخنرانی خود می فرمود: خوشا به حال کسی که اخلاقش خوب و طبعش پاک و نهانش صالح و آشکارش نیکوست، زیادی مالش را انفاق کند و از پرگویی خودداری نماید و میان خود و مردم به انصاف قضاوت کند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ يَضْمَنْ لِي أَرْبَعَةً بِأَرْبَعَةِ آيَاتٍ فِي الْجَنَّةِ؟

أَنْفَقَ وَ لَا تَخَفُ فَقْرًا وَ أَفْشِ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ، وَ أَتْرِكِ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كُنْتَ مُحِقًّا، وَ أَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود: کیست که ضامن من باشد برای انجام چهار عمل در برابر چهار خانه در بهشت؟

انفاق کن و از نداری مترس، سلام را در جهان آشکار کن، نزاع و جدال را ترک کن گرچه حق با تو باشد، میان خود و مردم به انصاف قضاوت کن.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَلَامٍ لَهُ: أَلَا إِنَّهُ مَنْ يُنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا عِزًّا (۳).

امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن کلامی از خود فرمود: بدانید هر کس مردم را نسبت به خود انصاف دهد، خداوند او را عزت بخشد.

ص: ۹۵

۱-۱) - الکافی: ۱۴۴/۲، باب الإنصاف و العدل، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۲۸۴/۱۵، باب ۳۴، حدیث ۲۰۵۲۸.

۲-۲) - الکافی: ۱۴۴/۲، باب الإنصاف و العدل، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۳۰/۷۲، باب ۳۵، حدیث ۲۳.

۳-۳) - الکافی: ۱۴۴/۲، باب الإنصاف و العدل، حدیث ۴؛ وسائل الشیعه: ۲۸۳/۱۵، باب ۳۴، حدیث ۲۰۵۲۵.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي حَدِيثٍ لَهُ: لَا أَخْبِرُكُمْ بِأَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيَّ خَلْقِهِ؟ فَذَكَرَ ثَلَاثَةً أَشْيَاءَ أَوْلَاهَا: إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ (١).

امام صادق علیه السلام در گفتاری از خود فرمودند: شما را به شدیدترین برنامه ای که خداوند بر بندگانش واجب فرموده خبر دهم، سه چیز را ذکر کردند اول آن این بود که بین خود و مردم انصاف بده.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: سَيِّدُ الْأَعْمَالِ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ، وَ مُوَاسَاةُ الْآخِ فِي اللَّهِ، وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ حَالٍ (٢).

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: آقای همه اعمال حق دادن به مردم و همدردی با برادر دینی در راه خدا و یاد حق در همه حال است.

انصاف عدی بن حاتم

عدی از باوفاترین یاران امیر المؤمنین علیه السلام و از عاشقان دلباخته آن حضرت بود.

عدی به دست پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد و در جمل و صفین و نهروان در رکاب امام علی علیه السلام برای اعتلای کلمه حق جنگید و در جمل یک چشمش را در راه خدا از دست داد.

زمانی بین او و معاویه ملاقات دست داد، معاویه به او گفت: فرزندان چه شدند؟ گفت: همه آن ها در رکاب علی شهید شدند. معاویه گفت: علی در حق تو انصاف روا نداشت که فرزندان زنده ماندند، ولی فرزندان تو در رکابش کشته

ص: ۹۶

۱- ۱) - الکافی: ۱۴۵/۲، باب الإنصاف و العدل، حدیث ۶؛ بحار الأنوار: ۳۴/۷۲، باب ۳۵، حدیث ۲۷.

۲- ۲) - الکافی: ۱۴۵/۲، باب الإنصاف و العدل، حدیث ۷؛ وسائل الشیعه: ۲۸۳/۱۵، باب ۳۴، حدیث ۲۰۵۲۴.

شدند. عدی گفت: آه که من انصاف را در حق علی رعایت نکردم که او در محراب عبادت شهید شد و من هنوز زنده ام!!
معاویه گفت: بدان که هنوز قطره ای از خون عثمان باقی است و آن قطره خونخواهی نشود مگر به خون شریفی از اشراف یمن.
عدی گفت: سوگند به خدای، آن دل ها که از خشم و غضب نسبت به تو آکنده بود هنوز در سینه های ماست و آن شمشیرها که با آن ها با تو می جنگیدیم اکنون بر دوش های ماست، اگر قدمی از طریق خدیعت به ما نزدیک شوی قدمی برای ریشه کن کردن شرّت به تو نزدیک شویم، دانسته باش که قطع حلقوم و سكرات مرگ بر ما آسان تر است از این که سخن ناهموار در حق محبوبمان علی بشنویم (۱).

قاضی محکمه و انصاف

در عصر معتضد عباسی مأمور بیت المال از دنیا رفت و قرض بسیاری از خود به جا گذاشت، در حدی که تمام ما ترک میت به تمام قرض هایش فراگیر نبود!

معتضد، عبد الله سلیمان را نزد ابو حازم قاضی فرستاد که خلیفه چهل هزار دینار از مأمور طلبکار است، طلبش را از ما ترک عنایت کن.

عبد الله پیام معتضد را به ابو حازم رساند، ابو حازم به فکر فرو رفت، سپس سر برداشت و گفت: تأدیه این چهل هزار دینار به یک نفر کمال بی انصافی است، خلیفه هم یکی از طلب کارهاست باید دید چه مقدار به او می رسد، انصاف آن است که ما ترک بین تمام طلبکارها به نسبت تقسیم شود، عبد الله متحیر شد و به قاضی گفت: خونت را هدر منما.

ص: ۹۷

قاضی گفت: من از طریق انصاف دوری نکنم و راه خطا نپیمایم، عبد الله نزد معتضد آمد و جریان را بیان کرد، معتضد قدری فکر کرد، سپس گفت: ابو حازم راست گفته است که من هم یکی از طلبکارانم، او انصاف داده من نیز از طریق انصاف بیرون بروم. چقدر عالی است انسان متّصف به اوصاف حمیده باشد و وجودش چون آفتاب بدرخشد و برای دوست و دشمن منبع خیر و برکت و احسان و فضیلت گردد، سعادت دنیا و آخرت از این راه قابل تأمین است و بس.

بعضی از انسان ها جز شکم و شهوت و غیر جمع مال و ثروت همّتی ندارند، سود اینان برای جامعه انسانی از حیوانات هم کمتر است و بلکه سودی ندارند.

انسان باید سعی کند هماهنگ با واقعیت های الهی زندگی کند، ظاهر و باطن خویش را آراسته دارد و در پی رشد و کمال سر از تن نشناسد و راهی، جز راه حقیقت و درستی نپیماید.

سعدی می گوید:

نظر خدای بینان ز سر هوا نباشد*** سفر نیازمندان ز ره خطا نباشد

همه وقت عارفان را نظر است و دیگران را*** نظری معاف دارند و دیگر روا نباشد

به نسیم صبح باید که نبات زنده گردد*** که جماد مردگان را خبر از صبا نباشد

اگر سعادتی هست که زنده دل بمیری*** به حیاتی اوفتادی که دگر فنا نباشد

اگر اهل معرفت را چون استخوان بسوزد*** چو دفش به هیچ سختی خبر از قفا نباشد

نه رفیق مهربان است و حریف سخت پیمان*** که به روز تیرباران سپر بلا نباشد

تو در آینه نگر کن که چه دلبری و زیبا*** چو تو خویشتن بینی نگهت به ما نباشد

تو گمان مبر که سعدی به جفا ملول گردد*** که گرش تو بیجنایت بکشی جفا نباشد

امام صادق علیه السلام در دنباله گفتار پر فروغ خود می فرماید:

علامت دیگر عاقل این است که در برابر باطل وجودی سرکش و سرپیچ و با گفتارش دشمنی خویش را با باطل آشکار می کند و حاضر است دنیای خود را در هر موقعیتی که باشد از دست بگذارد ولی دینش را به هیچ قیمتی رها نمی کند.

عاقل در برابر مال باطل، قول باطل، شخص باطل، مکتب باطل و خلاصه هر باطلی با تمام وجود می ایستد و برای محو باطل در هر لباسی که هست سری پرشور از مبارزه دارد و به هر قیمتی که باشد عملاً و قولاً در برابر باطل ایستادگی کرده و دینش را به دنیایش نخواهد فروخت.

مقاومت ابن سکیت در برابر باطل

ابن سکیت دانشمندی بزرگ و شجاع شیعه معاصر متوکل عباسی است، متوکل از جانان و بیرحمان بنام روزگار است.

متوکل به وقت مستی و شرابخواری کارهای بسیار زشتی انجام می داد، از جمله شیر گرسنه ای را به جان بی گناهی می انداخت و گاهی مار خطرناکی را در آستین افراد جای می داد و بسیاری از اوقات کوزه و سبوهای پر عقرب به گفته او در مجلسش می شکستند تا عقرب ها به جان مردم بیفتند !!

ابن سکیت از ائمه شعر و ادب و نحو و لغت و حامل لوای علوم غریبه و از ثقات و افاضل امامیه بغداد و مورد تصدیق و توثیق علمای رجال و ارباب سیر و با خبر از علوم قرآنی و از شاگردان فراء و ابن الاعرابی و ابو عمرو شیبانی بود.

دارای چهارده تألیف در علوم مختلفه است، او نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام

شدیداً عشق می ورزید و از خواص اصحاب حضرت جواد و هادی علیهما السلام بود.

یک روز متوکل از او پرسید: دو فرزند مرا بیشتر می پسندی یا حسن و حسین و فاطمه را؟!!

ابن سکیت در برابر این موجود باطل و باطل گویش با کمال شجاعت و به خاطر حفظ دینش فریاد زد: قنبر، غلام علی نزد من از تو و پسرانت افضل است، متوکل دستور داد زبان از پس حلقش بیرون کشند و غلامان وی را زیر پای خود لگدمال نمایند.

او پس از تحمل این مصیبت به رضوان الهی واصل شد و درس حفظ دین را گرچه به قیمت از دست رفتن دنیا تمام شود برای روزگار به یادگار گذاشت (۱).

فیضی شاعر و مفسر بزرگ اسلامی سرزمین هند می گوید:

حریف باده کجا عاشق خراب کجا***جنون عشق کجا نشئه شراب کجا

رسید یار و من افتاده ناتوان ای دل***طپیدن تو کجا رفت و اضطراب کجا

شب از فراق تو خوابم برد خیال است این***شب فراق کجا و خیال خواب کجا

به دور عشق تو ای دلربا نمی دانم***که دل کجا شد و طاقت کجا و تاب کجا

خوش است غمکده ام در گرفته ز آتش آه***فروغ شمع کجا خانه خراب کجا

ص: ۱۰۰

مجوی گرمی عشق از دم فسرده دلان***سبوی باده کجا شیشه گلاب کجا

طمع مدار زحاسد فروغ دل فیضی***سفال تیره کجا جام آفتاب کجا

کسی چه می داند ارزش دین چه اندازه است؟ عاقل به این معنا توجه دارد که گوهر دین حقیقتی است که برای رسیدنش به دست بشر، صد و بیست و چهار هزار پیامبر مبعوث به رسالت شده و دوازده امام معصوم در کنارش منصوب به ولایت گشته و میلیون ها نفر در راه حفظش تبعید شده یا به زندان رفته یا در راه خدا شربت شهادت نوشیدند و هزاران هزار فقیه و حکیم و عارف و فیلسوف و خطیب و مفسر تا پای جان برای تداومش زحمت کشیده اند، چگونه می توان این گوهر گرانبها را در مقابل اهل باطل برای حفظ چند روزه دنیا معامله کرد، آری، اهل عقل در برابر باطل سرسختند و با عمل و گفتار خود با باطل می جنگند و دین و ایمان خویش را با دنیای گذرا معامله نمی کنند.

افشاگری شجاعانه طرمّاح علیه باطل

پس از حادثه جمل که در بیابان های بصره بین سپاه حضرت علی علیه السلام و آتش افروزان داخلی اتفاق افتاد و در پی آن طلحه و زبیر کشته شدند و عاقبت پیروزی نصیب حق شد، پسر ابو سفیان که نمونه کاملی از عناد و نفاق و پلیدی و کفر بود و در برابر امیر مؤمنان شورش داشت، نامه ای خطاب به امام علی علیه السلام به مضمون زیر نوشت:

ای پسر ابو طالب! به راهی رفتی که به زیان توست و آنچه را که به سود تو بود رها کردی و با کتاب و سنت رفتار صحیحی نداشتی و کار را به جایی رساندی که با

صحابه پیامبر، طلحه و زبیر آن چنان کردی، به خدا قسم تیری به سویت پرتاب کنم که نه آب آن را فرو نشانند و نه باد برطرف سازد، چون تیر برسد به هدف اصابت کند و چون در هدف قرار گیرد به خوبی کارگر افتد و چون کارگر شود شعله ور گردد، فریفته یاران و لشکریان خود مباش و آماده جنگ شو، من با سپاهی در برابر قرار گیرم که تاب دیدارش را نداری!

چون این نامه به جناب مولا رسید، در پاسخش چنین نوشت: این نامه ای است از بنده خدا علی بن ابی طالب برادر رسول خدا و پسر عم و جانشین و غسل دهنده و کفن کننده او و ادا کننده قرضش و داماد و پدر فرزندانش حسن و حسین که برای معاویه می فرستد.

ای معاویه! من همانم که در جنگ بدر خویشان بت پرست و جانی تو را به دیار عدم فرستادم و عمو و دایی و جد مادری و برادرت را به قتل رساندم، با آن شمشیر که آن ها را کشتم و هم اکنون در دست من است، امروز هم مانند روزی که پیامبر آن را به دستم داد قوی دل و نیرومندم و با یاری خدا هم آغوش پیروزی.

به خدا قسم! من مانند شما هیچ گاه پرستش بت نکردم و چیزی را از اسلام و کسی را بر پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله برتر ندانستم و شمشیری جز آن که پیغمبر به من داد انتخاب نکردم، پس نیک بیندیش و هر چه خواهی کن، من به خوبی می دانم که شیطان بر تو چیره گشته و دستخوش نادانی و سرکشی شده ای، درود بر آن کس که از حقیقت پیروی کند و در اندیشه عواقب و خیم باشد.

حضرت مَهر فرمود و به یکی از یاران خود به نام طرمّاح تسلیم کرد که رهسپار شام شود و آن را شخصاً به دست معاویه دهد. طرمّاح بن عدی قوی هیکل و بلند بالا و سخنور بود، از پیشگاه حضرت امیر مؤمنان علیه السلام رخصت طلبید و بر شتر خود سوار شد، آن گاه راه شام را پیش

گرفت و با سرعت بر آمد تا وارد شام شد و یک راست به ملاقات معاویه رفت.

دربان از وی پرسید: کیستی و کجایی و که را می خواهی؟ طرماح گفت: با یاران نزدیک معاویه ابو الاعور اسلمی و ابو هریره و عمرو عاص و مروان حکم کار دارم.

دربان گفت: اینان در باب الخضر می باشند، طرماح برای دیدار آن ها به باب الخضر رفت، چون نامبردگان طرماح را با هیکل درشت و اندام بلند دیدند با خود گفتند: خوب است که این مرد را طلبیده لحظه ای را به گفتگو و مزاح و تفریح بگذرانیم، همین که طرماح به نزدیک آن ها رسید، پرسیدند: ای اعرابی! آیا از آسمان ها خبری نزد تو هست که به اطلاع ما برسانی؟

طرماح گفت: آری، بی خبر نیستم، خداوند حاکم بر آسمان است و فرشته مرگ در هوا و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از قفا می آید، پس ای مردم بدبخت! منتظر بلایی باشید که هم اکنون بر سرتان فرود می آید.

گفتند: از کجا می آیی؟ گفت: از نزد آزاد مردی پاک و پاکیزه سرشت، نیکو خصال و با ایمان.

گفتند: با که کار داری؟ گفت: می خواهم با این بدگهری که شما او را پیشوای خود می دانید ملاقات کنم.

حضار دانستند که وی فرستاده امیر مؤمنان علیه السلام است، از این رو گفتند: ای اعرابی! امیر ما معاویه با اطرافیان خود سرگرم مشورت در امور مملکت است و امروز نمی توانی به حضور او باریابی.

گفت: خاک بر سر او کنند، او را با رسیدگی به امور مسلمانان چه کار؟ در آن وقت حضار، نامه ای به معاویه نوشتند که قاصدی سخنور و حاضر جواب از کوفه آمده و از طرف علی بن ابی طالب حامل پیامی است برای تو، به هوش باش که در جواب او چه خواهی گفت؟ آن گاه طرماح را از شتر فرود آوردند و در مجلس خود

جای دادند تا از معاویه خبر برسد.

چون نامه به معاویه رسید و از موضوع مطلع شد، فرزندش یزید را خواست و دستور داد مجلسی را بپاراید و آنچه لازمه شوکت و حشمت دربار یک سلطان مقتدر است فراهم کند.

یزید بن معاویه صدایی گوش خراش داشت و روی بینی و چهره اش علامت زخمی بود، چون مجلس آراسته گردید، طرماس را بار دادند تا به مجلس در آید.

چون به در کاخ رسید و دید تمام کارکنان لباس سیاه به تن کرده اند گفت: این ها کیستند که مثل موکلین جهنم در تنگنای راه دوزخ می باشند؟ و چون چشمش به یزید افتاد، گویی او را شناخت، به همین جهت گفت: این تیره بخت، گردن کلفت بینی بریده کیست؟

کارکنان کاخ گفتند: ای اعرابی! ساکت باش، این یزید شاهزاده ماست.

گفت: یزید کیست؟ خداوند روزی او را زیاد نگرداند و امید او را از همه جا قطع کند، ای وای که او و پدرش روزی مطرود اسلام بودند، ولی امروز بر تخت سلطنت نشسته اند.

چون یزید این سخنان را از طرماس شنید، چنان در خشم شد که خواست او را به قتل برساند، ولی چون از پدرش معاویه اجازه نداشت خشم خود را فرو خورد و گفت: ای اعرابی! حاجت خود را بگو. معاویه به من دستور داده حاجت تو را برآورم.

گفت: حاجت من این است که معاویه از منصب خود دست بردارد و خلافت را به کسی که شایسته آن است واگذار کند.

یزید گفت: این حرف ها سودی ندارد، حاجت خود را بگو، گفت: حاجت من آن است که معاویه را ملاقات کنم و پیام امیر المؤمنین علی علیه السلام را به او ابلاغ کنم.

ص: ۱۰۴

ناچار او را به مجلس معاویه در آوردند، طرماس با نعلین وارد مجلس شد و کنار در نشست، گفتند: نعلین خود را از پا بیرون آور، گفت: مگر اینجا سرزمین مقدس است که مانند موسی نعلین از پا در آورم !!

سپس رو به معاویه کرد و گفت: ای امیر گناهکار اسلام! عمرو عاص که سمت مشاورت معاویه را داشت گفت: ای اعرابی! معاویه را امیر گناهکار و بزهکار خواندی و امیر المؤمنین نگفتی؟

گفت: مادرت به عزایت بنشیند، مؤمنان ما هستیم، چه کسی معاویه را امیر ما نموده؟!

معاویه با خونسردی مخصوص به خود گفت: ای اعرابی! چه پیامی برای من آورده ای؟

گفت: نامهٔ مختومی از جانب امام معصومی آورده ام، گفت: آن را به من بده، گفت: نمی خواهم قدم روی فرش های تو بگذارم، معاویه گفت: به وزیر من عمرو عاص تسلیم کن تا به دست من بدهد، گفت: نه نه نمی دهم؛ زیرا او وزیر پادشاه ظالم خائن است.

گفت: به فرزندم یزید بسپار تا به من تسلیم کند، گفت: ما که از شیطان خشنود نیستیم چگونه می توانیم به فرزندش دلخوش باشیم.

معاویه گفت: غلام خاص من پهلوی تو ایستاده است، نامه را به او بده تا به من برساند، گفت: این غلام را با پول حرام خریده ای و به کار حرام واداشته ای، به او هم نمی دهم.

معاویه سرگردان شده گفت: پس چگونه این نامه باید به دست من برسد؟

گفت: باید از جای خویش برخیزی و بدون رنجش با دست خود از من بگیری؛ زیرا این نامهٔ مردی کریم و از آقایی دانا و دانشمندی بردبار است که نسبت به

مؤمنان رؤوف و مهربان است.

معاویه ناچار از جای برخاست و نامه را از وی گرفت و خواند، سپس طرماح را مخاطب ساخت و گفت: علی را در چه حالی وداع نمودی؟

گفت: در حالی که مانند ماه شب چهارده بود و یارانش هم چون ستارگان فروزان اطرافش را گرفته بودند، یارانی که هرگاه آنان را به کاری فرمان دهد بر یکدیگر پیشی گیرند و چنانچه از چیزی نهی کند همگی دوری کنند.

ای معاویه! علی مردی دلاور و سروری برومند است، با هر سپاهی که روبرو شود آن را درهم شکند و طومارش را در هم پیچد و با هر دلیری که مواجه گردد او را به خاک هلاک افکند و به دیار نیستی فرستد و اگر دشمنی ببیند طعمه شمشیر آبدار خویش سازد، معاویه گفت: حسن و حسین فرزندان علی در چه حالی بودند؟

گفت: آن ها دو جوان پاکیزه و پاک سرشت، نیکو خصلت و سالم و دو آقای پاک دامن و دانا و دانشمند عاقل هستند که سعی در اصلاح امور دنیا و آخرت مسلمانان دارند.

معاویه سر به زیر انداخت و لحظه ای به فکر فرو رفت و گفت: ای اعرابی! راستی تو مرد سخنوری هستی، گفت: ای معاویه! اگر به حضور امیر المؤمنین علیه السلام شرفیاب شوی، سخنوران زبان آور خیلی بهتر از من خواهی دید و مردانی می بینی که در پیشانی آن ها آثار سجود نمایان است، در عین حال همین که آتش جنگ شعله ور شود، خویش را در آن آتش اندازند و سخت قوی دل باشند، شب ها تا صبح نماز گزارند و روزها روزه بدارند و هیچگاه در راه خدا مورد ملامت واقع نمی شوند، ای معاویه! اگر آن ها را ببینی در گرداب مرگ فرو روی و راه نجات نیابی آری، ای معاویه:

ص: ۱۰۶

حرف حق گفتن و بر دار شدن پیشه ماست***این شرابی است که بی واهمه در شیشه ماست

تا که پروانه آن شمع شب افروز شدیم***ساختن چاره ما سوختن اندیشه ماست

دل ما با دل او الفت دیرین دارد***آن که با سنگ بسازد به جهان شیشه ماست

ساعتی نیست که فارغ زخیالت باشیم***روی و موی تو شب و روز در اندیشه ماست

مکن اندیشه زدل سنگی اغیار ای دل***کانچه بر سنگ اثر بخش بود تیشه ماست

رنجی این جان و سر ما و حقیقت گویی***حرف حق گفتن و بر دار شدن پیشه ماست(۱)

در این هنگام عمرو عاص آهسته به معاویه گفت: اگر این مرد عرب را مورد نوازش و عطا قرار دهی، بلند نظری تو را به بهترین وجه شرح خواهد داد.

معاویه گفت: ای اعرابی! اگر چیزی به تو بدهم از من قبول می کنی؟ گفت: من که می خواهم جان تو را از کالبدت درآورم چگونه عطای تو را نگیرم، معاویه دستور داد ده هزار درهم به او بدهند و گفت: اگر کم است بگو تا افزون کنم.

گفت: دستور بده بیشتر بدهند؛ زیرا که تو از مال پدرت نمی دهی، معاویه گفت: ده هزار درهم دیگر بر آن افزودند.

طرماح گفت: ای معاویه! دستور ده تا ده هزار درهم دیگر اضافه کنند تا سی

ص: ۱۰۷

هزار درهم گردد؛ زیرا که خداوند یک و یکتاست و یک را دوست می دارد.

معاویه دستور داد چنین کنند، ولی طرماع هر چه انتظار کشید از درهم خبری نشد، از این رو گفت: ای پادشاه! با این مقامی که داری مرا مسخره می کنی؟ گفت:

چطور؟ گفت: برای این که گفتم عطایی به من بدهند که نه تو و نه من آن را نمی بینیم، تو گویی بادی بود از فراز کوهی وزید.

معاویه دستور داد عطای او را حاضر کردند و به وی تسلیم نمودند و سپس ساکت نشست، در این وقت عمرو عاص گفت: ای اعرابی! جایزه امیر المؤمنین را چگونه می بینی؟

طرماع گفت: این مال مسلمانان است و مربوط به معاویه نیست و از خزینة الهی است که نصیب یکی از بندگان خدا شده است. در این موقع معاویه گفت: این مرد عرب، دینار را در نظر من تاریک ساخت، آن گاه کاتب را طلبید و جواب نامه حضرت را دستور داد چنین بنویسد:

لشگری از شام به جنگ تو می فرستم که ابتدای آن کوفه و انتهایش به ساحل دریا برسد، هزار شتر با این لشگر خواهم فرستاد که بار آن ها خردل و به عدد هر خردلی هزار مرد جنگجو باشد.

طرماع گفت: ای معاویه! علی را به جنگ تهدید می کنی؟ آیا مرغابی را به آب می ترسانی؟ به خدا قسم امیر مؤمنان خروس بزرگی دارد که تمام این دانه ها را که گفتمی به آسانی برمی چیند و در چینه دان انباشته کند، معاویه گفت: به خدا قسم راست می گوید، او مالک اشتر است.

سرانجام طرماع جواب نامه را گرفت و پول ها را برداشت و به جانب کوفه شتافت، بعد از رفتن او معاویه به اطرافیان خود گفت: اگر من آنچه را دارم به شما بدهم یک دهم خدمتی را که این عرب بیابانی به علی نمود نخواهید کرد.

عمرو عاص گفت: آری، اگر آن فضیلت و نسبتی که علی با پیغمبر دارد تو هم می داشتی ما به مراتب بیش از این عرب برای تو فداکاری می نمودیم.

معاویه گفت: خداوند دهن تو را بشکند و لب هایت را پاره کند، به خدا قسم این حرف تو برای من گران تر از سخنان آن عرب است و از شنیدن آن دنیا بر من تنگ شد (۱).

ص: ۱۰۹

۱-۱) - بحار الأنوار: ۲۸۹/۳۳، باب ۲۰، حدیث ۵۵۰.

[وَ دَلِيلُ الْعَاقِلِ شَيْئَانِ: صِدْقُ الْقَوْلِ وَ صَوَابُ الْفِعْلِ، وَ الْعَاقِلُ لَا يُحَدِّثُ بِمَا يُنْكِرُهُ الْعُقُولُ، وَ لَا يَتَعَرَّضُ لِلتُّهْمَةِ، وَ لَا يَدَعُ مُدَارَاهَ مِنْ ابْتِلَى بِهِ، وَ يَكُونُ الْعِلْمُ دَلِيلَهُ فِي أَعْمَالِهِ، وَ الْحِلْمُ رَفِيقَهُ فِي أَحْوَالِهِ، وَ الْمَعْرِفَةُ يَقِينَهُ فِي مَذَاهِبِهِ]

نشانه های عاقل

اشاره

نشانه شخص عاقل دو حقیقت است:

راستگویی و درست کرداری.

و عاقل سخنی نمی گوید که در پیشگاه عقل منکر و مردود افتد و کاری نمی کند که در معرض تهمت قرار بگیرد و مدارای با افراد ناباب و ناجور را از دست نمی دهد.

عاقل پیوسته در کنار روشنائی علم حرکت می کند و در تمام احوال حلم را قرین و رفیق خود می دهد و در مسئله مذهب و سلوک و سیر و عمل از روی معرفت و بینش قدم برمی دارد.

سودمندترین قوم برای انسان قوم با معرفت است، از برکت روشنائی معرفت، منافع حقیقی و مضار واقعی تمیز داده می شود.

بعثت انبیا و تجلی کتب آسمانی در حیات انسانی و امامت امامان علیهم السلام، محض تحقق معرفت در زندگی انسان بود.

به غفلت و نادانی زیستن، ره سپردن به سوی ایجاد مشکلات در دنیا و قدم برداشتن به سوی دوزخ در جهان آخرت است.

اگر همه اهل دنیا اهل معرفت بودند، این همه مشکلات و رنج ها و ناامنی ها، نادرستی ها و نامردمی ها، فرزندان آدم را دچار تلخکامی نمی کرد.

شکوه کارل از بی معرفتی انسان

کارل که از دانشمندان به نام غرب است از بی معرفتی انسان نسبت به حقایق و واقعیت های زندگی و شخصیت والای انسانی در کتاب «انسان موجود ناشناخته» این چنین شکوه می کند:

به طور خلاصه، علوم مواد بی جان، ترقیات وسیع و پیشرفت های پر دامنه ای کرده اند، در حالی که علوم موجودات زنده هنوز در مراحل مقدماتی باقی مانده اند.

عقب افتادگی بیولوژی معلول شرایط خاص زندگی گذشتگان و پیچدگی و دشواری فهم کیفیات زندگی و ساختمان خاص فکر آدمی است که به ساختمان های مکانیک و انتزاعات ریاضی اقبال می کند.

استفاده عملی از اکتشافات علمی در زندگی روزانه، وضع دنیای مادی و روانی ما را به کلی دگرگون ساخته و این تحولات در موجودیت ما نفوذ عمیقی کرده است.

بدین جهت برای ما زیان بخش گشته که بدون توجه به احتیاجات حقیقی آدمی به کار رفته است.

علوم مکانیک و شیمی و فیزیک به علت جهل ما از خود، توانسته اند به طور اتفاقی اصول قدیمی زندگی ما را دگرگون کنند.

در صورتی که بایستی انسان مقیاس هر چیز قرار گرفته باشد، عملاً او در دنیایی

که ایجاد کرده است بیگانه به نظر می‌رسد، چون نتوانسته آن را در خور خود بسازد، بدان جهت که طبیعت خود را نشناخته است.

بنابراین سبقت زیاد و بی تناسب علوم مادی بر علوم زیستی را باید یکی از حوادث ناگوار تاریخ بشریت دانست !!

محیطی که به کمک فکر و اکتشافات علمی ما ایجاد شده است و با قد و شکل ما تناسبی ندارد و به ما نمی‌آید.

در آن تیره بختیم و اخلاقاً تحلیل می‌رویم، محققاً جماعات و ملکی که تمدن صنعتی در آن‌ها به اوج کمال خود رسیده است زودتر مضمحل می‌شوند و بازگشت آنان به سوی بربریت آسان تر انجام می‌گیرد؛ زیرا بدون دفاع در برابر محیط نامساعدی که علم برای آنان ایجاد کرده است زندگی می‌کنند.

در حقیقت تمدن امروزی ما نیز مانند اسلاف خود، به خاطر دلایلی که هنوز به خوبی نمی‌شناسیم محیطی ایجاد کرده است که ادامه زندگی در آن غیر ممکن می‌نماید، اضطراب و تیره روزی ساکنان شهرهای بزرگ، معلول تشکیلات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و مخصوصاً انحطاط شخصی آن‌هاست و در واقع قربانی عقب افتادگی علوم زیستی از علوم مادی گشته‌اند.

این بود نظر یک دانشمند غربی درباره انسان‌هایی که از معرفت نسبت به شخصیت خود و راه صحیح زندگی، تهی هستند.

انسان اگر به خدا برگردد و دست به دامن وحی بزند و به حلال و حرام حق و مسائل عالی اخلاقی و عملی آشنا شود، موجود با معرفتی گشته و از زندگی خویش بهره‌دنیایی و آخرتی خواهد برد که معرفت، ریشه سعادتمند دارین و منشأ خوشبختی و بهروزی در تمام زوایای حیات است.

اهل معرفت، حضرت حق جل و علا را همه کاره و مالک و رب الارباب دانند

و جز به آن جناب و شئون آن محبوب ازل و ابد نظر نداشته و دل نبندند.

اهل معرفت، دنیا را سرای فانی و آخرت را خانه باقی و ابدی دانند و خویش را مسافری برای رسیدن به مقام لقا و وصل خوانند.

اهل معرفت، دین و تعلیمات پر فروغ انبیا و امامان علیهم السلام را از هر چیزی بالاتر دانسته و تمام سعی آنان بر این است که هماهنگ با حقایق، زندگی کنند.

اهل معرفت، دل را خانه دلدار حقیقی می دانند و خود را جز مملوکی مطیع در کف مالکی مهربان و سعادت خواه نمی بینند.

اهل معرفت، سعی دارند به هیچ شری آلوده نگردند و از هیچ خیری غافل نمانند که عبادت اهل معرفت رعایت حق حضرت حق و حقوق مردم است.

اهل معرفت، آراسته به فضایل و پیراسته از رذایل و منور به نور عشق و محقق به حقیقت و مجسمه فضیلت و منبع جود و سخاوت و مظهر لطف و کرامتند.

اینان از دنیا برای آخرت توشه برمی دارند و از روز و شب کسب کمال می نمایند، و برای مردم چراغ هدایت و نور طریقند.

اهل معرفت، شمع شبستان حیات، ظهور دهنده برکات و قاری آیات و عامل به واقعیت ها و در یک کلمه عاشق حضرت یارند و این حرکت در مسیر این عشق را تا رسیدن به مقام قرب با هیچ چیز معامله نمی کنند.

عارف عاشق، شیخ بهایی در این زمینه می گوید:

گفتم ای دل ز یار چشم بیوش***گفت پندم ده که ندهم گوش

تا گشود دست گل نقاب از رخ***کی شود بلبل از فغان خاموش

روز و شب با خیال شیرینش***دل زار است دست در آغوش
همه دار و ندار من عشق است***او شه و من گدای خانه به دوش
دوش در خواب روی زیبایش***دیدم ای کاش هر شبم بُد دوش
دیدم آن طلعتی که در حسنش***نفس کل بود و عقل کل مدهوش

ص: ۱۱۴

[وَ الْهَوَىٰ عَيْدُو الْعَقْلِ وَ مُخَالَفٌ لِلْحَقِّ وَ قَرِينُ الْبَاطِلِ؛ وَ قُوَّةُ الْهَوَىٰ مِنَ الشَّهَوَاتِ. وَ أَصْلُ عَلَامَاتِ الْهَوَىٰ مِنْ أَكْلِ الْحَرَامِ وَ الْغَفْلَةِ عَنِ الْفَرَائِضِ وَ الْأَسْتِهَانَةِ بِالسُّنَنِ وَ الْخَوْضِ فِي الْمَلَاهِي]

هوا، دشمن عقل

اشاره

امام صادق علیه السلام در پایان این فصل می فرماید:

عقل با تمام منفعتی که برای دنیا و آخرت انسان دارد، در برابر دشمنی چون هواست.

هوا مجموعه امیال و غرایز و خواسته ها و شهواتی است که از حدود طبیعی و شرعی خارج است.

هوا در وجود انسان به طور صد در صد مخالف حق است و همنشین باطل، قدرت و قوت هوا ناشی از شهوت هاست، یعنی از خواسته هایی که جانب حق در آن رعایت نشده و حلال و حرام در آن ملحوظ نگشته است.

عوامل پیدایش هوای نفس

سبب پیدایش هوا سه چیز است:

۱- خوردن مال حرام.

ص: ۱۱۵

۲- مسامحه و غفلت از واجبات بدنی، مالی و روحی و سبک انگاشتن سنن الهی.

۳- فرو رفتن در ملامتی و مناهی و کارهای بیهوده.

انسان اگر با توجه به آیات حق به دنیا و اهل دنیا بنگرد، به این نتیجه می‌رسد که دنیا برای انسان، خانه به دست آوردن کمال و اهل دنیا هم بندگان و عباد حضرت حقند، باید دنیا را سرمایه کمال و رشد قرار داد و برای مخلوق خدا هم منبع خیر و برکت بود.

با این دید، انسان نه گرفتار مال حرام می‌شود، نه از فریض و سنن غافل می‌ماند، نه دچار خوض در ملامتی و مناهی می‌شود.

آیا دنیای از دست رفتنی ارزش دارد که به حرام نزد انسان جمع شود و به خاطر آن فریض و سنن ترک شود و برای لذت بردن از آن، آدمی دچار محرمات الهی و امور ناپسند شود؟!!

چهره های درخشان مبارزه با هوای نفسی

اشاره

بازگو کردن حیات پاک اولیای الهی و عاشقان صادق حق که پاکی در زندگی و نورانیت باطن را از طریق مبارزه با هوا به دست آوردند فرصت و مجال بسیار وسیع لازم دارد و در این باب کتاب های مستقلی باید نوشت ولی از باب این که:

آب دریا را اگر نتوان کشید***هم بقدر تشنگی باید چشید (۱)

تا جایی که امکان باشد به نمونه هایی اشاره می‌رود، باشد که توجه در زندگی این پاک مردان پاک باخته درسی برای زندگی ما باشد.

ص: ۱۱۶

حضرت آخوند، از نجم آباد بدون این که کسی او را بشناسد به تهران آمده و از طلبه ای ساکن در یکی از حجره های مدرسه می پرسد: هم حجره می خواهی؟

آن مرد که ظاهری بی پیرایه و افتاده وار می دید، گمان آن که با فردی از بزرگان علما روبروست نبرده، گفت: اگر کسی باشد که به خدمت حجره مدد نموده، سبب آلودگی و فراغت من گردد خواهم ساخت! آخوند به فروتنی و خاموشی مثل یک نفر خادم به کار پرداخت و دو هم حجره با یک دیگر روز و شب می گذاشتند به حدی که تازه وارد از حد دانش و مایه مصاحب خود آگاه و دیگری بی خبر بود.

تا آن که شبی صاحب حجره در مطالعه کتابی از معقول که به درس می خواند دیر وقت فرو ماند و حضرت آخوند را روشنی چراغ مانع خواب آمده خسته ساخت، پس سر برآورد و فرمود: شما را چیست که امشب از مطالعه بس نمی کنید و نمی خوابید!

طلبه مغرور با بی اعتنائی گفت: تو را چه کار؟ پس از چند کلمه گفتگو که به این روش در میان رفت، آخوند فرمود: می بینم که فلان کتاب در پیش داری و در فهم فلان عبارت درمانده ای، چه آن را غلط می خوانی.

آن گاه برخاست و محل اشکال را صحیح خوانده، مطلب را به بیانی روشن و وافی تقریر فرموده گفت: حال مشکل حل شد برخیز و آسوده بخواب، اما با این شرط و عهد که آنچه امشب گذشت نادیده انگاری و به زبان نیاری، من همان خادم باشم و تو همان مخدوم که بودی.

بیچاره صاحب حجره در گرداب حیرت فرو رفت و تا صبح در این خیال که این چه حکایت بود؟! خواب نکرد.

فردا که از درس مقرر برگشت کتاب را نزد آن مصاحب ناشناخته خویش گذاشته تقریر روز را طلبید و بیانی بهتر و کامل تر از استاد خود شنید.

از آن وقت خاضع گشته به استفاده پرداخت و آخر بر حفظ عهد خاموشی تاب نیاورد همدرسان را خبر کرد و عاقبت کار به آنجا کشید که حضرت آخوند به درس گفتن وادار و مشهور که به تازگی ابراهیم نامی در تهران مشغول به تدریس معقول شده است !!

آری، این است روش مردم بی هوا و انسان های کامل و رشد یافته و با خبران از حق و حقیقت و سالکان راه عشق و صفا و آراستگان به صفات محبوب ازلی و ابدی.

هر که در راه تو اول قدم از خویش برید***هم به اول قدم آنجا که همی خواست رسید

هیچ کس با تو نیاویخت که از خود نگریخت***هیچ کس با تو نپیوست که از خود نبرید

همه با ناله و آهند چه هشیار و چه مست***همه با حسرت و دردند چه پیر و چه مرید

زاهد از صومعه گر رخت به کوی تو کشید***ما نخواهیم در آن کوی بجز درد کشید

آن که آسان شمرد این همه خون خوردن ما***دور از آن روی مگر شربت هجری نچشید

جهانگیر خان قشقایی، اعجوبه مبارزه با نفس

این وجود مبارک و منبع فیض و محل رحمت، فرزند خان قشقایی بود.

در ایام جوانی به دنبال اسب سواری و کشاورزی و تربیت حشم و غنم پرداخت و به دنبال جمعی رفیق از طایفه خود، روزگار به خوشی می گذارند.

در همان ایام به تارزنی شوق وافر پیدا کرد و پس از مدتی هنر تار زدن بیاموخت و در جمع دوستان به تارزنی اشتغال می ورزید.

شنیده بود در اصفهان در این زمینه استاد بسیار ماهری هست، برای فروش اجناس ایلاتی و اصلاح تارش که خراب شده بود و تکمیل تحصیل موسیقی به اصفهان روی آورد.

در بازار اصفهان گذرش به مدرسه صدر افتاد، از حال و هوای آنجا خوشش آمد، صبح و عصر برای تفنن به آنجا می رفت.

روزی به وقت رفتن به مدرسه صدر از کنار مغازه ای در جنب مدرسه می گذرد، ژنده پوش درویشی که صاحب نفس بود او را صدا می زند، فرزند خان وارد مغازه می گردد، ژنده پوش از وطن و حرفت و نسب او جويا می شود. جهانگیر، شرح حال خود و علاقه اش را به تکمیل تحصیل موسیقی و به خصوص تار با او در میان می گذارد، چون گفتارش به پایان می رسد، درویش در او خیره می شود و می گوید:

گرفتم در این فن، فارابی وقت شدی، ولی بدان که مطربی بیش، از کار در نخواهی آمد!

جهانگیر خان فریاد زد: مرا از خواب غفلت بیدار کردی، هان بگو اکنون چه باید کرد که خیر دنیا و آخرت من در آن باشد؟ درویش الهی در پاسخش چنین گفت:

این گونه استنباط کرده ام که تو را فضای این مدرسه پسند افتاده، در همین جا حجره گرفته به تحصیل علوم الهی مشغول باش!

جهانگیر خان می گوید: از همت نفس آن ژنده پوش و یمن راهنماییش بدین مقام رسیدم.

جهانگیر خان در تحصیل علوم الهی به مقامات ارجمندی رسید، شاگردان زیادی از محضر پر فیضش به درجات عالی فقهی و اخلاقی و عملی رسیدند.

یکی از شاگردان او مرحوم آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی طباطبایی است که پس از مرحوم آیت الله حایری به تقویت حوزه پر برکت قم برخاست و از تأثیر نفس گرم او حوزه هفتصد نفری قم دارای ده هزار محصّل در رشته های گوناگون علوم اسلامی شد.

حوزه قم پس از آن، صدای اسلام را به گوش جهانیان رساند و چشم های اهل دل را از اطراف و اکناف جهان بدین ناحیه دوخت.

در این حوزه دانشمندان بزرگی در علوم فقه، اصول، ادب، کلام، تفسیر، تاریخ، خطابه و نویسندگی تربیت شدند.

مرحوم فسایی درباره جهانگیر خان می گوید:

با این که در مراتب علمیه سرآمد ارباب عمائم است، از لباس بزرگان ایلات از سر تا پا بیرون نرفت، او مانند افراد ایل کلاه و زلف دارد.

حاج شیخ عیسی بن فتح الله شاگرد خان می گوید: سرکار خان، موی بلند می داشتی و به حنا خضاب می فرمودی.

جناب خان به حاج شیخ عیسی فرموده بود: زمینی دارم به قشقای و از مال الاجاره آن چهل تومان است به یک سال، زندگی خویش را تأمین می کنم.

استاد جلال الدین همایی که به یک واسطه، شاگرد آن مرحوم بود درباره خان می گفته:

جهانگیر خان در اثر شخصیت بارز علمی و تسلّم مقام قدس و تقوا و نزاهت اخلاقی و حسن تدبیر حکیمانه که همه در وجود او مجتمع بود، تحصیل فلسفه را که ما بین علما و طلاب قدیم سخت موهون و با کفر و الحاد مقرون بود از آن بدنامی

به کلی نجات داد و آن را در سرپوش درس فقه و اخلاق، چندان رایج و مطلوب ساخت که نه فقط دانستن و خواندن آن موجب ضلالت و تهمت نبود، بلکه مایه افتخار و مباهات می شد.

وی معمولاً یکی دو ساعت از آفتاب برآمده در مسجد جارچی سه درس پشت سر هم می گفت که درس اولش شرح لمعه و بعد از آن شرح منظومه و سپس درس اخلاق بود و بدین ترتیب فلسفه را در حشو فقه و اخلاق به خورد طلاب می داد.

جابری گوید:

اگر شارب مسکری یا فاعل منکری را شبانه گرفته به مدرسه آورده برای اجرای حد، آن مرحوم می فرمود: حبسش کنند تا به هوش آید. بعد خود آن جناب نیمه شب رفته او را رها و از مدرسه بیرونش برده و با اندرز حکیمانه به راه راستش می آورد.

وحید گوید: من از جهانگیرخان با این که چندین سال در محضر درسش حاضر بودم، هیچگاه دعوی شعر و شاعری نشنیدم و پس از رحلت وی از شاعری و شعر وی به وسیله شیخ محمد حکیم که به وی محرم ترین اشخاص بود آگاه شدم که این اشعار از اوست:

تا یاد چین زلف تو شد پای بست ما***رفت اختیار عقل و سلامت ز دست ما

از صرف نیستی چو کسی را خبر نشد***عشقت چگونه کرد حکایت ز هست ما

غمگین مشو گر از ستمش دل شکسته ای***کار زد به صد هزار درست این شکست ما

ص: ۱۲۱

از دشمنان ملامت و از دوستان جفا***بودست سرنوشت ز روز الست ما

گشتم زهجر غرقه دریای اشک خویش***تا ماهی وصال کی افتد به شصت ما

از آقا محمد جعفر دهاقانی خادم مدرسه صدر در مسئله فوت خان منقول است که:

بیماری ایشان در کبید بود، میرزا مسیح خان دکترش بود، وقتی خان بیماریش شدید شد، من رفتم دنبال دکتر میرزا مسیح خان، گفت: شما چه نسبتی با خان دارید؟ گفتم: خادمش هستم، دکتر گفت: من نمی آیم، خان آدم کوچکی نیست، من برای عیادت می آیم. آمدم جریان را برای خان گفتم، خان فهمید گفت: برو بگو برای عیادت بیاید، آن گاه طیب به خدمتش آمد، خان تبسم کرد و به او گفت: هر چه تو می دانی من هم می دانم من چاق شدنی نیستم.

میرزا مسیح خان رفت، دکتر شافتر خارجی را آورد، دکتر شافتر نسخه نوشت، دواهای نسخه را از مریضخانه انگلیسی ها تهیه کردیم، ولی خان آن ها را نخورد!!

سه چهار ساعت از شب گذشته بود که خان گفت رختخواب را رو به قبله کنید، سپس یک لیوان آب خورد و پس از خوردن آن به ذکر حق مشغول شد و چند لحظه بعد از دام تن و دنیا خلاص شد.

تمام علما در آن شب حاضر شدند، جماعت انبوهی آمده بودند، تشیع مفصلی از او شد و آیت الله آقا نجفی بر او نماز گذارد و در تکیه ترک دفنش کردند رحمه الله علیه رحمه واسعه.

مؤلف کتاب «تاریخ حکما و عرفای متأخر صدر المتألهین» نزدیک به پنجاه و دو نفر از شاگردان خان را نام می برد که هر یک از اعظام مراجع تقلید و حکما و عرفا

و فلاسفه الهی بوده و هر کدام منشأ آثار و برکات عظیمی در پیشبرد فرهنگ الهی و نبوت انبیا و امامت امامان علیهم السلام بودند.

آری، مبارزه با نفس از وجود آدمی چهره ای پاک و موجودی نورانی و الهی می سازد، تا جایی که انسان جز خدا نبیند و جز سخن خدا نشنود و جز سخن خدا نگوید:

زنده گشتم که مرا نفس ستمکار بمرد*** تا فلک شعله زدم کاین شرر خام فسرد

خط بیزاری دنیا نه چنان بنوشتم*** که به صد تیغ توان نقطه ای از وی بستر د

نتوان گشت چو من زنده دلی را زخمار*** صاف گر می نبود باد سلامت سر دُرد

ای که بالید تو را روح زکاهیدن جسم*** باد ارزانیت این جان کلان و تن خرد

چون به مزگان نتم رشته خونین که فراق*** بر حریر جگرم سوزن الماس فشرد

زده ام غوطه به صد رنگ جراحی چکنم*** هر سر موی مرا عشق به نیشی آزر د

حسرت تیغ توام کشت به خاکم بنویس*** که فلان تشنه جگر مرد و دمی آب نخورد

برهان الحق آقای شیخ مرتضی طالقانی

این مرد بزرگ از حکما و اولیای الهی بود، سال ها در نجف اشرف مدرسه آقا

ص: ۱۲۳

سید کاظم یزدی اقامت داشت و برای عاشقان علم، حکمت الهی و فلسفه و معقول می گفت، قسمتی از حالات آن بزرگ مرد الهی را از زبان شاگرد حکیمش آقای محمد تقی جعفری عنایت کنید:

آن بزرگ به حالی که برای من اسفار همی گفت، اگر از او می خواستندی از گفت امثله-اولین کتاب حوزه-نیز ابا نمی فرمودی !!

ایام چهارشنبه را قبول کس نکردی و خود با خود همی گذرانندی و مرا فرمود: که من روزگاری دراز به طالقان شبانی همی کردم، مگر روزی به بیابان آوای قرآن شنودم و حالی یافتم و گفتم: پروردگارا! تو نامه خویش با ما فرو فرستادی، من باید تا آخر عمر آن را در نیابم؟

و در وقت در آبادی شدم و حشم و غنم مردمان با آنان سپردم و به اصفهان شدم تحصیل را و پنج سال بودم و آن گاه به نجف شدم و چندی به درس آخوند صاحب کفایه می نشستم و همی دیدم که فایدتی از آن درس مرا متصور نیست و نیز شنیدم از حکیم متأله آقای جعفری که من بگاہ تحصیل به حضرت آقا بزرگ، روزی دو مانده بود محرم سنه ارتحال وی، جری عادت را به خدمت او شدم و شنیدم که می گوید:

«بلند شوید بروید آقا، برای چه آمده اید آقا» و چون گفتم برای درس آمده ام گفت: درس تمام شد، آقا پنداشتم که آن بزرگوار از سر این خیال که محرم در آمده است این سخن می گوید و گفتم: هنوز حوزه ها تعطیل نکرده اند که فرمود: می دانم آقا من مسافر من مسافر، خر طالقان رفته پالانش باقی مانده، روح رفته جسدش مانده «لا اله الا الله» و اشک از دیده بیارید به شدت و دریافتم که اخبار از ارتحال می فرماید به حالی که مزاج او را ادنی انحرافی از صحبت نبود.

پس گفتم: با من سخنی فرمایید. گفت: آفرین آقا جان! حالا متوجه شدید حالا متوجه شدید و این بیت بر خواند:

تا رسد دستت به خود شو کارگر*** چون فتی از کار خواهی زد به سر

و تهلیل برگرداند و نورانیتی سخت بر چهره او پدیدار آمد و برخاستم و دو روز بر نیامد که خبر ارتحال آن بزرگ بیاوردند و با اسف ها به مدرسه آقا سید کاظم شدیم که مقام او بود و شنیدم که سحرگاه عادت قدیم خویش را بر بام برآمد و مناجاتی گفته و چون باز آمده است و دو گانه به درگاه یگانه گذاشته به حجره شده است و دیگر بر نیامده و از آن روی که پیوسته قبل از آفتاب باز از حجره برمی آمده است و به صحن مدرسه راهی می رفته و امروز را بر نیامده است مضطرب گشته اند و در حجره شده و دیده اند که به حال مراقبه تکیه فرموده است و جان با جان آفرین باز داده و عالم از او یتیم مانده است و من به مشارکت مرحوم مبرور آقا سید محمد طالقانی رحمه الله متکفل غسل شدم و عطری شدید به مغسل می شنودم و آن پیکر پاک و نور تابناک به وادی السلام نهادیم.

خوش تر از این در جهان نبود کار*** دوست بر دوست رفت یار بر یار (۱)

راستی، آنان که از طریق مبارزه با هوا به مقامات عالی الهی رسیدند چه حالی داشتند و چه خبرها نزد آنان بود.

این بوی روح پرور از آن خوی دلبرست*** وین آب زندگانی از آن حوض کوثر است

بوی بهشت می گذرد یا نسیم دوست*** یا کاروان صبح که گیتی منور است

این قاصد از کدام زمین است مشک بوی*** وین نامه در چه داشت که عنوان معطر است

ص: ۱۲۵

باز آ و حلقه بر در زندان شوق زن***کاصحاب را دو دیده چو مسمار بر در است

باز آ که از فراق تو چشم امیدوار*** چون گوش روزه دار بر الله اکبر است

دانی که چون همی گذرانیم روزگار*** روزی که بی تو می گذرد روز محشر است

گفتیم عشق را بر صبوری دواکنیم*** هر روز عشق بیشتر و صبر کمتر است

در نامه نیز چند بگنجد حدیث شوق*** کوتاه کنیم که قصه ما کار دفتر است(۱)

حکیم بزرگ حاج ملا هادی سبزواری

حاجی سبزواری از حکما و فقها و عرفای اسلامی بود، در حق آن بزرگ مرد الهی می توان گفت:

او از اولیای الهی و انسانی خود ساخته و مردی در میان بزرگان اسلامی کم نظیر است.

من قسمتی از احوالات آن عارف عاشق را مستقیماً از نبیره او آقای اسراری که از علمای مهم سبزواری به وقتی که در سبزواری برای تبلیغ رفته بودم و همانجا قسمت عمده ای از جلد اول عرفان را نوشتم در دو جلسه شنیدم که آن را برای عزیزان نقل می کنم و قسمت های دیگر را از کتاب «ریحانه الادب»، «تاریخ حکما و عرفای

ص: ۱۲۶

متأخر صدر المتألهين» و مقدمه مجموع رسايل حكيم بازگو مي كنم.

آقاي اسراري مي گويد:

چون واجب الحج شد، فرزند چهار ساله خود ملا محمد را نزد اقوام گذاشت و با همسر خود عازم حج شد.

در بازگشت از سفر حج، همسر مهربانش از دنيا مي رود، حاجي به تنهائي از راه آب به بندرعباس مي آيد و از آنجا وارد شهر کرمان مي شود.

از آنجا که لباس و عمامه اش همانند دهاتي هاي سبزوار بود، کسي آن چراغ فروزان را باور نمي کرد که از رجال شايسته علمي و از اولياي خداست.

با وضعي که داشت وارد مدرسه معصوميه کرمان شد و از خادم آنجا درخواست حجره اي کرد که چند شبی را در آنجا بماند، سپس به سبزوار حرکت کند.

خادم عرضه داشت: واقف اين مدرسه، حجره ها را وقف بر طالبان علم نموده و ماندن کاسب يا فرد معمولي در اين مدرسه جايز نيست، مگر اين که شما با من عهد کني چند روزي که در اينجا هستي در امور نظافت مدرسه و طلاب به من کمک دهی !!

حاجي جواب مثبت مي دهد و براي تأديب نفس به کمک خادم جهت امور طلاب و نظافت مدرسه اقدام مي کند.

حاجي در آن مدرسه قصد مي کند تا ريشه کن شدن هوای نفس به کار خادمي ادامه دهد، از اين جهت عزم بر ماندن مي نمايد.

مدتی که مي گذرد خادم از او مي پرسد: عيال داری؟ مي گويد: نه، مي پرسد اگر وسيله ازدواج براي فراهم باشد ازدواج مي کنی؟ حاجي پاسخ مثبت مي دهد، خادم مدرسه مي گويد: دختری دارم اگر ميل داشته باشی با او ازدواج کن، حاجي بدون چون و چرا با دختر خادم ازدواج مي کند، خدمت حاجي در آن مدرسه

نزدیک به سه سال طول می کشد!

در آن زمان عالم و پیشوای روحانی کرمان آقا سید جواد امام جمعه شیرازی بود.

این امام جمعه از دانشمندان و علمای جامع علوم عقلی و نقلی عصر خود به شمار می رفت که علاوه بر مقامات علمی و واجدیت مراتب معقول و منقول پیشوایی وارسته و روشن ضمیر و دانشمندی متقی و صاحب ورع بود.

یک روز حاج سید جواد مشغول گفتن منظومه حکمت حاجی برای شاگردان بود، در حالی که حاجی در کار نظافت و جارو کشی مدرسه بود. سید در حال درس به نکته ای مهم از مسائل عالی حکمت رسید، آن چنان که باید مسئله بیان نشد، پس از اتمام درس در حالی که سید به طرف منزل می رفت حاجی در طریق منزل با بیانی وافی نکته را شرح داد، سید ابتدا اعتنایی نکرد، ولی وقتی به منزل رفت و در آن نکته غور کرد، بیان حاجی را بهترین بیان دید. خادم منزل را دنبال کمک خادم مدرسه فرستاد، ولی حاجی از ترس شناخته شدن با همسر کرمانی از خادم مدرسه که پدرزنش بود خدا حافظی کرده و رفته بود، پس از چند سال دو طلبه کرمانی برای تکمیل تحصیل حکمت به سبزوار آمدند، چون وارد مدرسه شدند و حکیم سبزواری را در محل درس حکمت دیدند بهت زده شدند که آه آن فردی که سه سال در مدرسه به عنوان شاگرد خادم خدمت می کرد این مرد بود. حاجی از تغییر چهره آن دو قضیه را یافت، آنان را خواست و وضع خود را در کرمان به عنوان امانت و سزا اعلام کرد و راضی نشد آن دو نفر طلبه داستان کرمان را بازگو کنند!!

عشق تو سراسر همه سوز و همه دردست***وین شیوه به اندازه مردی است که مردست

آن کس که درین صرف نکردست همه عمر***بیچاره ندانم که همه عمر چه کردست

ص: ۱۲۸

زاهد چه عجب گر کند از عشق تو پرهیز***کس لذت این باده چه داند که نخوردست

عاشق که نه گرمست چو شمع از سر سوزی***گر آتش محض است به جان تو که سردست

بس شب که بر آن در بن خاکی زضعیفی***بنشستم و پنداشت رقیب تو که گردست

اشکی که بود سرخ چو رخسار تو داریم***ما را ز تو تشریف نه تنها رخ زرد است

گر هست کمال از دو جهان فرد عجب نیست***این نیز کمالی است که آزاده و فردست(۱)

شرح حال حاجی را دو فرزندش آقا محمد اسماعیل و آقا عبد القیوم و عیال کرمانیش چنین بازگو کرده اند:

مرحوم حاجی هر شب در زمستان و تابستان و بهار و پاییز ثلث آخر شب را بیدار بودند و در تاریکی عبادت می نمودند تا اول طلوع آفتاب. دو ساعت از روز گذشته به مدرسه تشریف می بردند و چهار ساعت تمام در مدرسه بودند، بعد به خانه مراجعت کرده ناهار می خوردند، ناهار ایشان معمولاً یک قرص نان بود که معمولاً یک سیر بیشتر از آن نمی خوردند، یک کاسه دوغ کمرنگ که خودشان در وصف آن می فرمودند دوغ آسمان گون، یعنی دوغی که از کمی ماست به رنگ کبود آسمانی باشد.

شب بعد از سه ساعت عبادت در تاریکی شام میل می کردند، شام آن جناب

ص: ۱۲۹

مقداری برنج و اسفناج بود، بعد از کمی راه رفتن در یک بستر ناراحتی که غالباً تشک نداشت می خوابیدند و متکای غیر نرمی از پنبه یا پشم زیر سر می گذاشتند.

لباس مرحوم حاجی چند سال یک عبا سیاه مازندرانی بود و یک قبای قدک سبز رنگی که به قدری آن را شسته بودند که آرنج های قبا پاره شده و چندین وصله برداشته بود.

در زمستان قبای برک شگری رنگ و شلوار برک می پوشیدند، کتابخانه ای نداشتند، کتاب ایشان منحصر به چند جلد کتاب بود!

معاشش از این راه بود: یک روز از قنات عمید آباد داشتند و یک شبانه روز در قنات قصبه و باغی که در بیرون پشت ارک واقع است که سالی چهل تومان فایده و حاصل باغ بود و از دو قنات مذکور نیز سی خروار غله و ده بار پنبه عاید می گردید.

قسمتی از این دخل را با کمال قناعت صرف معاش می فرمودند و ما بقی را به فقرا ایثار و انفاق می نمودند.

هر سال در عشر آخر صفر سه شب روضه خوانی می کردند و یک نفر روضه خوان کریه الصوتی که در سبزوار بود و کمتر او را دعوت می کردند دعوت می نمودند و شبی پنج قران به روضه خوان می دادند و نان و آبگوشت به فقرایی که شل و کور و عاجز بودند می خوراندند و نفری یک قران به آن ها مبدول می داشتند و خمس و زکات مال خود را هر سال به دست خود به سادات و ارباب استحقاق می رسانیدند و در این موقع جنس خود را وزن می کردند و نقد خود را می شمردند.

همه بزرگان دین بالاتفاق، آن بزرگوار را به اتصاف به ورع حقیقی و ترفع از دنیا و دنیاوی وصف کرده اند و فی الحقیقه هم سخن به راست گفته اند.

بدین گفته از کیوان قزوینی بنگرید:

اولاً می گویم: هیچ کس اسباب قطیبت را مانند حاج ملاً هادی نداشت، از علم و حکمت و زهد بی پایان، او از راه علم دخیلی ننموده و معاشش منحصر به اجاره ملک موروثی اش بود.

و امتیازهای تاریخی او آن بود که با توفیر و تسهیل اسباب ریاست، ترک هرگونه ریاستی نمود، حتی پیش نمازی نکرد و به مهمانی نرفت و با رؤسای بلدش هم بزم نشد تا از آن ها پیش افتد و در صدرنشینی و سفره چینی و مجموعه غذا گذاردن و برداشتن و غلیان و دعا کردن روضه خوان و دست بوسیدن عوام رعوتی ظاهر سازد.

یک زندگی ساده بی آرایش بی خودنمایی نمود که امتیاز برای خود قائل نشد و هیچ استفاده از توجهات کامله مردم به خودش ننمود و ثروتی نیندوخت و اولادش را متجماً بار نیاورد و آن ها را عادت به رعیتی نداد.

آن جناب دارای کراماتی بود که آن کرامات معلول مبارزه های جانانه او با هوای نفس و ریاضات و عبادات آن بزرگوار بود.

آخوند همدانی که از مشایخ اجازه این افتاده مسکین است، برای این فقیر نقل کرد، زمانی که نزد آیت الله حاج شیخ عبد النبی نوری تلمذ داشتم فرمودند، در ایام جوانی که در مدرسه مروی درس می خواندم علاقه عجیبی به علم کیمیا پیدا کردم، در پستوی حجره کتب مربوطه را گرد آورده و سرگرم مطالعه در آن دانش بودم، پس از چندی قافله ای از نور مازندران برای رفتن به مشهد به تهران آمد، از اهل قافله خواهش کردم مرا هم با خود ببرند، اهل قافله پذیرفتند، در مسیر راه خرجی خود را برآورد کردم دیدم چند قران کم خواهم آورد. چون به سبزوار رسیدیم اطراق کردیم، چند نفر از اهل قافله در شهر سبزوار مصمم به دیدن حاجی شدند، من هم همراه آنان رفتم، به وقت خدا حافظی حاجی مرا نگاه داشت، کمبود خرجی مرا

مرحمت کرده سپس فرمود: از آنچه می خوانی دست بردار که بهترین کیمیا دانش امام صادق علیه السلام است !!

حکیم متأله آقا سید کاظم عصار می گوید:

از کسانی که درک محضر حاجی کرده بودند و ما محضر آنان را دریافتیم و اگر تعیین نمی داشتی نقل نمی کردمی که روزی فقیری به حضرت آن بزرگوار شد و خواستار مقداری سرکه گردید و حاجی با آن که سخن کوتاه می گفت به بلندی فرمود که نداریم و فقیر گفت: به فلان گوشه زیر زمین سرکه ای هست و حاجی فرمود که درویش! از چشم تو پرده ای برگرفته اند که چنین می کنی، پرده ها هست که باید برگیرندش !!

گر مدعیان نقش بینند پری را***داند که دیوانه چرا جامه دریده است

آن کیست که پیرامن خورشید جمالش*** از مشک سیه دایره نیمه کشیده است

ای عاقل اگر پای به سنگیت برآید***فرهاد بدانی که چرا سنگ بریده است

رحمت نکند بر دل دیوانه فرهاد***آن کس که سخن گفتن شیرین نشنیده است(۱)

حاجی سبزواری و ناصر الدین شاه

ناصر قاجار که از متکبران دوران و دارای اخلاق فرعونی بود می گوید:

ص: ۱۳۲

۱-۱- سعدی شیرازی.

به هر شهری که وارد شدم صغیر و کبیر، عالم و عامی از من استقبال کردند، تا در شهر سبزوار که معلوم شد همه افراد هر طبقه وظیفه لازم خود را معمول داشته و فقط حاجی ملا هادی که استقبال سهل است به دیدن شاه هم نیامده است به علت این که او شاه و وزیر نمی شناسد.

من این اخلاق را پسندیدم گفتم: اگر او شاه نمی شناسد، شاه او را می شناسد.

یک روز در حدود وقت ناهار، فقط با یک نفر پیشخدمت که اسباب زحمت اهل علم نباشد و در آنجا ناهاری صرف کرده باشم رفته و پس از پاره ای از مذاکرات متفرقه گفتم: از شما خواهش دارم که مرا خدمتی محول فرمایید که آن را انجام دهم.

حاجی اظهار غنا و بی حاجتی کرد، اصرار کردم مفید فایده نبود، گفتم: شنیده ام شما یک زمین زراعتی دارید، خواهش می کنم که مالیات آن را ندهید. آن را نیز با عذر موجهی رد نمود. عرضه داشتم: بفرمایید ناهاری بیاورند تا خدمت شما صرف کنم، بدون این که از محل خود حرکت کند، خادم خویش را امر به ناهار آوردن کرده، خادم در دم یک طبق چوبینه با نمک و دوغ و چند دانه قاشق و چند قرص نان پیش دست ما گذاشت.

حاجی نخست آن قرص نان ها را با کمال ادب بوسیده و بر رو و پیشانی گذاشته و شکرها از ته دل به جا آورد، سپس آن ها را ریز کرده در میان دوغ ریخت و یک قاشق هم پیش من گذاشت و فرمود: بخور که نان حلال است و زراعت و جفت کاری آن دسترنج خودم است، من یک قاشق خوردم، دیدم خوردن آن ناهار از عهده من بیرون است !!

ناصر قاجار پس از رفتن پانصد تومان به خدمت حاجی فرستاد که حاجی از قبول آن پول ابا کرد و فرمود: نصف آن را به فقرا و بقیه را به سایر مستحقان

برسانید !!

آن را که جای نیست همه شهر جای اوست*** درویش هر کجا که شب آید سرای اوست

بی خانمان که هیچ ندارد به جز خدای*** او را گدا مگوی که سلطان گدای اوست

مرد خدا به مشرق و مغرب غریب نیست*** هر جا که میرود همه ملک خدای اوست

آن کز توانگری و بزرگی و خواجگی*** بیگانه شد به هر که رسد آشنای اوست

کوتاه همه همه راحت طلب کنند*** عارف بلا که راحت او در بلای اوست

هر آدمی که کشته شمشیر عشق شد*** گو غم مخور که ملک ابد خون بهای اوست(۱)

مقام بی بدیل ابن ابی عمیر

مولی محمد بن علی اردبیلی مؤلف «جامع الرواه» می گوید:

این مرد بزرگ و راوی عظیم القدر اصلاً از اهالی بغداد و در همان شهر سکونت داشت، از ائمه طاهرین علیهم السلام سه نفر آنان را زیارت و افتخار شاگردی و نصرت و یاری آنان را داشت و فرهنگ الهی آن بزرگواران را با کمال جدیت به دیگران تعلیم می داد.

ص: ۱۳۴

از وجود مبارک حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر امام هفتم علیه السلام با دو گوش خودش احادیثی را شنیده بود و از آن بزرگوار معارف عالی الهیه را شنیده و تعلیم گرفته بود.

او به خدمت عالم آل محمد، راضی به قضای الهی، چهره پاک امامت، شمس فضای ولایت، اسوه عبادت، بحر معرفت، عالم بالله و انسان آگاه، سر اسرار، جامع انوار، دریای ذخار، شجره طیبه حضرت رضا علیه السلام رسیده بود.

او با اختر برج کرامت و سرچشمه فضیلت و کوه حلم و علم حضرت جواد الائمه ملاقات داشت و از آن جناب نقل روایت کرده است: کتب رجالی در نشان دادن شخصیت پر ارزش ابن ابی عمیر و تقوای آن چهره پاک و با برکت نوشته اند:

او انسانی است که قدر و شأنش بسیار بزرگ و منزلت و موقعیتش نزد شیعه و سنی فوق العاده عظیم است.

او مردی است از هر جهت ثقه و مورد اطمینان که تمام علما و دانشمندان و فقها و مفسران و خطبا و نویسندگان کتب حدیث به وی اعتماد دارند و نزد خاصه و عامه از مطمئن ترین و موثق ترین انسان هاست.

جاحظ ادیب بزرگ عرب درباره آن بزرگوار می گوید:

نسبت به حضرت حق از فرمانبردارترین فرمانبرداران و در عبادت و بندگی از قوی ترین بندگان و در پاکدامنی و ورع از بهترین آنان است.

مطلب بسیار عجیبی در کتب رجالی درباره آن بزرگ مرد الهی نقل می کنند که انسان از تعجب و حیرت بهت زده می شود و به این عظمت و بزرگی الله اکبر می گوید و به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که:

مؤمن از ملک مقرب بالاتر است (۱).

با تمام وجود اقرار می کند و آن این است که:

آن جناب در تمام امور حیات اعم از جهات اعتقادی و عملی و اخلاقی و عرفی و اقتصادی و فردی و اجتماعی، انسانی تک و موجودی بی نظیر در میان مردم زمانش بود و احدی نبود مگر این جلالت قدر و عظمت شأن او را می ستود و وی را در جمیع جهات انسانی عنصری کم نظیر و منبعی الهی و محوری خدایی و والا می دانست.

رجال زمان ائمه درباره این عارف سترگ گفته اند:

محمد بن ابی عمیر این اسوه حسنات از یونس بن عبد الرحمن که خود محدثی جلیل القدر است از هر جهت شایسته تر و صالح تر و از آن جناب در امور دینی فقیه تر و در دانش و بینش افضل بود.

حسودان بی دین و متکبران بی انصاف و دنیاپرستان بی شخصیت و آنان که خالی از مردانگی بودند نزد هارون از وی سعایت کردند.

او را در عین مصادره تمام اموال به زندان بردند و از وی خواستند یاران و دوستان ائمه علیهم السلام و شیعیان فعال و مجاهدان بزرگ را به دولت ظالم بنی عباس معرفی کند و برای اقرار او از هر جهت بر وی سخت گرفتند.

در زندان از ضرب و شتم و آزار او فروگذار نکردند، به وی گرسنگی و تشنگی سخت دادند، ولی تقوای بالای وی و عقل مستقیم او و جهاد جانانه اش با هوای نفس وی را از افشای اسرار حفظ کرد، تا او را به حیاط زندان بردند و از پا به وسیله طناب بین دو درخت آویختند و صد ضربه تازیانه سخت به او زدند تا جایی که

ص: ۱۳۶

می گوید: نزدیک بود در امتحان رفوزه شوم، ندای محمد بن یونس را شنیدم:

دادگاه قیامت را به یاد آور، بر آن ضربت ها صبر کردم و از دادن اطلاعات به دولت هارون خودداری نمودم و بر این تقوا و استقامت، خدا را شکر کردم.

خبری یافتم از یار مپرسید زمن***تا نیارید بر من خبر دار و رسن

خبری یافته ام از گل و از باد بهار***خبر من برسانید به مرغان چمن

خبر مرغ چمن باغ و گلستان باشد***خبر باغ و گلستان چکند دفع حزن

خبری یافتم از نکهت پیراهن دوست***به خطا چند دوید از پی آهوی ختن

خبری یافتم ای جوهری از معدن لعل***تو چرا می روی از بهر عقیقی به یمن

خبری یافتم از دولت وصلت به نوا***تو کجا می روی از بهر اویسی به قرن(۱)

میرزا حسن کرمانشاهی و طلبه شاهرودی

آقا میرزا حسن کرمانشاهی، علاوه بر احاطه به علوم متداول عصر از علوم ریاضی و طب و حکمت مشا و اشراق و فلسفه و عرفان و فقه، در عمل و اخلاق فرید عصر خود بود.

نجابت و عفت نفس و بی توجهی او به دنیا و اهل پلید آن زبانزد خاص و عام بود، با این که در کمال عسرت زندگی می نمود، از احدی پول قبول نمی کرد و با همان حق تدریس مدرسه سپهسالار قدیم زندگی می نمود.

ابتلا به فقر و تنگدستی شدید هرگز در روحیه او تزلزل وارد نکرد و از روزگار شکایت نداشت و با شداید می ساخت.

هیچ چیز مانع او از تدریس و تربیت شاگرد نمی شد، یکی از اکابر می گفت:

ص: ۱۳۷

گاهی در اثنای درس و دیگر اوقات که به حال خود فکر می کرد آهی از عمق دل برمی آورد که از آن نور می بارید !!

خدایا! چه بندگان بزرگوار و پاکی داشتی و داری، خداوندا! ما افتادگان در چاه طبیعت و مادیگری را نجات بده، الهی! دردمندان را از در دوری از مقام قرب علاج کن، خداوندا! مستمندان را از ذلت بدر آر، پروردگارا! مهجوران را از درد هجر به مقام وصل رهنمون شو، الهی! کام ناکامان را از شراب عشقت پر گردان، خداوندا! خاک نشینان را به عالم پاک برسان.

حاج میرزا حسن کرمانشاهی این مرد بزرگ الهی می گوید:

روزی در مدرسه سید نصیر الدین نشسته بودم، طلبه ای ژنده پوش و ژولیده موی مستقیم به نزد من آمد و گفت: آقای میرزا! کلید حجره شانزده را به من بده و از امروز منطقی بو علی برابم بگو، من خواهی نخواهی در برابر او تسلیم شدم، کلید آن حجره را به او واگذار کردم و منطقی بو علی برایش شروع نمودم در حالی که منطقی گفتن کار یک طلبه فاضل بود و من سال ها بود از گفتن آن فارغ بودم.

مدتی برای او درس گفتم، یک شب خانواده ام از کثرت مطالعه من ناراحت شد به ناراحتی او پاسخ نگفتم. ولی شب بعد هر چه دنبال منطقی گشتم آن را نیافتم. دو سه روزی بی مطالعه درس گفتم، یک روز به من پرخاش کرد که ای شیخ! چرا بی مطالعه درس می گویی؟ به او گفتم: کتابم را گم کرده ام، گفت: در محل رختخواب زیر رختخواب سوم است، از اطلاع او به داستانم شگفت زده شدم. به او گفتم: کیستی؟ گفت: کسی نیستم، روزی که آمدی مستقیم به نزد من آمدی و نام مرا گفتی. سپس کلید حجره شانزده را که خالی بود از من خواستی، آن گاه درخواست منطقی بو علی کردی و امروز از جای کتاب خبر می دهی و این همه بی علت نیست داستان را بیان کن.

گفت: طلبه ای هستم از اهالی دهات شاهرود، پدرم عالمی زاهد و خدمتگزاری با واقعیت بود، تمام امور دینی اهل ده بر عهده او بود، میل زیادی به درس خواندن من داشت، ولی من بر خلاف میل او روزگار به عیش و نوش می گذراندم. پدرم پس از سالیان درازی خدمت به مردم از دنیا رفت. پس از گذشت مراسم، مردم لباس او را به من پوشانده و مسجد و محرابش را واگذار نمودند.

دو سه سالی نماز خواندم، سهم امام گرفتم، هدایای مردم از قبیل گوسفند و روغن و ماست و پنیر و پول قبول کردم و غاصبانه و بدون استحقاق خوردم، مسائل دینی را برای مردم از پیش خود گفتم، روزی به فکر فرو رفتم که طی طریق به این اشتباه تا کی؟ چند روز دیگر عمرم به سر می آید و به دادگاه برزخ و قیامت می روم. جواب حق را در برابر این وضع چه خواهم داد؟!!

از تمام مردم دعوت کردم روز جمعه برای امر مهمی به مسجد بیایند، همه آمدند، به منبر شدم و وضع خود را بازگو نمودم، مرا از منبر به زیر آوردند و تا قدرت داشتند از ضرب و شتم فروگذار نکردند، پس از آن کتک مفصّل با لباسی پاره و مندرس، بدون داشتن وسیله، با پای پیاده به تهران حرکت کردم.

در سرازیری راه تهران به شخص محترمی که آثار بزرگی از ناصیت او پیدا بود برخوردیم با اسم مرا صدا کرد و آدرس شما و مدرسه شما را به من داد، من اکثر روزها او را می بینم و با او هم غذا می شوم، مسئله کتاب منطق و جایش را او به من گفت، میرزای کرمانشاهی که از گفته های او متعجب شده بود و آثار الهی مبارزه با نفس و ترک هوا را در آن طلبه می دید، دریافت که این شخص با وجود مقدس امام عصر علیه السلام روبرو شده درحالی که آن جناب را نشناخته، میرزا به او فرمود: ممکن است از دوست خود اجازه بگیری تا لحظه ای به شرف ملاقات او نایل گردم، طلبه شاهرودی گفت: این کار مشکلی نیست، من او را می بینم و زمینه ملاقات تو را با

وی فراهم می کنم.

چون روز دیگر شد طلبه شاهرودی گفت: دوست من به تو سلام رساند و گفت:

شما مشغول تدریس باش!

به او گفتم: اگر او را دیدی اجازه بگیر من از دور جمال مبارکش را زیارت کنم، گفت: مانعی ندارد. رفت که اجازه بگیرد، دیگر باز نگشت و مرا در حسرت دیدارش خون جگر کرد!!

کسی ز فتنه آخر زمان خبر دارد*** که زلف و کاکل و چشم تو در نظر دارد

نه دیده از رخ خوب تو می توان برداشت*** نه آه سوختگان در دلت اثر دارد

ز سحر نرگس جادوی تو عیانم شد*** که فتنه های نهانی چه زیر سر دارد

هزار نشه فزون دیده ام زهر چشمی*** ولی نگاه تو کیفیت دگر دارد

ز ابروان تو پیوسته می طپد دل من*** که از مژه به کمان تیر کارگر دارد(۱)

سید الحکما آقا میرزا ابوالحسن جلوه

سید جلوه از اعظام حکما و اساتید حکمت و معقول در عصر قاجاریه بود.

سید به عزم رفتن سبزوار جهت استفاده از حاجی از اصفهان خارج شد، ولی در

ص: ۱۴۰

تهران عزم سفرش به قصد اقامت تبدیل شد و ساکن مدرسه دارالشفا گشت.

مدت چهل و یک سال در آن مدرسه به تدریس و تربیت شاگردان مستعد پرداخت و تا آخر عمر مجرد زیست.

میرزا مورد احترام تمام طبقات بود، ولی آن مرد بزرگ که عمری را برای خدا به ریاضت گذراند از مقام و عنوان خویش به هیچ عنوان استفاده نکرد.

ناصر قاجار در حالی که میرزا کراحت داشت در همان حجره از آن سید بزرگ دیدار کرد، در حالی که میرزا به بازدید او نرفت.

آری، مردان خدا از خدا جز خدا نخواهند و برای غیر حق هیچ گونه اصالتی قائل نیستند.

به قول خود میرزا:

چون شد که در این غمکده یک هم نفسی نیست*** از هم نفسان بگذر و از اصل کسی نیست

بازار جهان جمله جزا بین و مکافات*** عاقل به چه سان گفت که آنجا عسی (۱) نیست

جز رفتن از این مرحله با مژده رحمت*** داناست خدا در دل جلوه هوسی نیست

آقا محمد رضا اصفهانی

این شخصیت والا که بر بسیاری از اساتید حکمت و عرفان برتری داشت و شاگردان بنامی در مکتب او تربیت علمی و عملی یافتند برای شکایت از خوانین

ص: ۱۴۱

۱- ۱) - عسس: شبگرد، پاسبان.

اطراف اصفهان که مختصر ملک او را تصاحب کرده بودند به تهران آمد و چون کسی به شکایت او ترتیب اثر نداد، به اصرار طلاب در مدرسه صدر شروع به درس کرد و تا آخر عمر در همان حجره ای که بالای آب انبار مدرسه بود سکونت اختیار نمود.

با این که در اوایل زندگی تمکن مالی قابل توجه داشت، در اواخر عمر که نیازش بیشتر بود به حال تجرد با نان و پنیر ساخت، در حالی که می توانست از پرتو شخصیتش بهره های مادی فراوان ببرد.

این مرد بزرگ در حالاتش آمده:

یک لحظه به غفلت نگذرانند، یا تدریس می کرد و یا به عبادت مشغول می شد و در بیست و چهار ساعت بیش از پنج ساعت نمی خوابید، اغلب روزها روزه داشت و بیشتر ساعات شب عبادت می کرد، با آن که دائماً در خود سیر داشت و همیشه حزن قلبی داشت، هیچگاه تبسم از لبش دور نمی شد!

و ه که مردان حق چه طرفه مردانی هستند، آه و حسرت بر ما که عمری را به غفلت به سر برده و هنوز هم غافلیم، در حالی که به مرگ ما چیزی نمانده، الهی! این خفتگان در خواب غفلت را به لطف عمیمت قبل از انتقال به جهان آخرت بیدار فرما.

هر که در بند تو افتاد نجاتش نبود***وان که بی زخم تو میرد در جانش نبود

گنج دیدار تو نقدی است که صرفش نکند***وجه حسن تو نصابی که زکاتش نبود

هر که در ظلمت راه تو شبی روز نکرد***گر خضر شد به مثل آب حیاتش نبود

جهد کردم که شوم کشته شمشیر غمت***تا رسیدم به حیاتی که وفاتش نبود
هر که همسایه خورشید بود هم چو مسیح***غم بیماری و تشویش مماتش نبود
دل که با درد تو باشد نکند یاد دوا***خنک آن تشنه پروای فراقش نبود
هر که از یاد کند ناله به بیدار عماد***سست عهدی است که آیین ثباتش نبود

ص: ۱۴۳

باب ۳۹ در بیان وسوسه

اشاره

ص: ۱۴۴

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَا يَتَمَكَّنُ الشَّيْطَانُ بِالْوَسْوَسَةِ مِنَ الْعَبْدِ إِلَّا وَقَدْ اعْرَضَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَاسْتَهَانَ بِأَمْرِهِ وَسَكَنَ إِلَى نَهْيِهِ وَنَسِيَ إِطْلَاعَهُ عَلَى سِرِّهِ.
وَ الْوَسْوَسَةُ مَا يَكُونُ مِنْ خَارِجِ الْقَلْبِ بِإِشَارَةِ مَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَ مُجَاوَرَةِ الطَّبَعِ.

وَ أَمَّا إِذَا تَمَكَّنَ فِي الْقَلْبِ فَذَلِكَ غَيٌّ وَ ضَلَالَةٌ وَ كُفْرٌ؛ وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دَعَى عِبَادَهُ بِلُطْفٍ دَعْوَتِهِ وَ عَرَّفَهُمْ عَيْدَاوَةَ إِبْلِيسَ فَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ:

[إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا] (١).

فَكُنْ مَعَهُ كَالْغَرِيبِ مَعَ كَلْبِ الرَّاعِي يَفْرَعُ إِلَى صَاحِبِهِ فِي صَرْفِهِ عَنْهُ.

وَ كَذَلِكَ إِذَا اتَاكَ الشَّيْطَانُ مَوْسُوْسًا لِيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ الْحَقِّ وَ يُنْسِيكَ ذِكْرَ اللَّهِ فَاسْتَعِذْ مِنْهُ بِرَبِّكَ وَ رَبِّهِ فَإِنَّهُ يُؤَيِّدُ الْحَقَّ عَلَى الْبَاطِلِ وَ يَنْصُرُ الْمَظْلُومَ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ:

[إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ] (٢).

وَ لَنْ تَقْدِرَ عَلَى هَذَا وَ مَعْرِفَةِ الْإِيمَانِ وَ مِزَاجِهِ وَ سَوِيَّتِهِ أَلَّا بِدَوَامِ الْمُرَاقَبَةِ وَ الْأَسْتِقَامَةِ عَلَى بَسَاطَةِ الْحِدْمَةِ وَ هَيْبَةِ الْمُطَّلَعِ وَ كَثْرَةِ الذِّكْرِ، وَ أَمَّا الْمُهْمَلُ لِأَوْقَاتِهِ فَهُوَ صَيْدُ الشَّيْطَانِ.

وَ اعْتَبِرْ بِمَا فَعَلَ بِنَفْسِهِ مِنَ الْأَغْوَاءِ وَ الْأَسْتِكْبَارِ حَيْثُ غَرَّهُ وَ أَعْجَبَهُ عَمَلُهُ

ص: ١٤٧

١-١ - فاطر (٣٥): ٦.

٢-٢ - نحل (١٦): ٩٩.

وَعِبَادَتُهُ وَبَصِيرَتُهُ وَجُزْأَتُهُ عَلَيْهِ، قَدْ أَوْرَثَهُ عِلْمُهُ وَمَعْرِفَتُهُ وَاسْتِدْلَالُهُ بِمَعْقُولِهِ اللَّغْنَةَ عَلَيْهِ إِلَى الْأَيْدِ فَمَا ظُنُّكَ بِنَصِيحَتِهِ وَدَعْوَتِهِ
غَيْرَهُ.

فَاعْتَصِمْ بِحَبْلِ اللَّهِ الْأَوْثَقِ وَهُوَ الْإِلْتِمَاءُ وَالْأَضْطِرَارُ بِصَحَّةِ الْإِفْتِقَارِ إِلَى اللَّهِ فِي كُلِّ نَفْسٍ، وَلَا يُعْرَنُّكَ تَزْيِينُهُ الطَّاعَاتِ عَلَيْكَ فَإِنَّهُ
يَفْتَحُ لَكَ تِسْعَةَ وَتِسْعِينَ بَاباً مِنَ الْخَيْرِ لِيُظْفَرَ بِكَ عِنْدَ تَمَامِ الْمَائَةِ، فَقَابِلُهُ بِالْخِلَافِ وَالصَّدِّ عَنِ سَبِيلِهِ وَالْمُضَادَّةِ بِأَهْوَائِهِ.

ص: ١٤٨

[لَا يَتَمَكَّنُ الشَّيْطَانُ بِالْوَسْوَسَةِ مِنَ الْعَبْدِ إِلَّا وَقَدْ اعْرَضَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَاسْتَهَانَ بِأَمْرِهِ وَسَكَنَ إِلَىٰ نَهْيِهِ وَنَسِيَ إِطْلَاعَهُ عَلَىٰ سِرِّهِ]

وسوسه و وسوسه گران

این فصل وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام مسئله وسوسه را یکی از بدترین امراض قلبی دانسته و راه علاج قطعی آن را بیان می فرماید.

وسوسه، حالتی است که برای بریدن انسان از حق و اخلاق حمیده و اعمال پسندیده، به وسیله شیاطین انسی و جنّی متوجه انسان می گردد و در حقیقت یک نوع تبلیغ است که از طرف دشمنان خدا به انسان القا می شود، تا نور هدایت و ولایت انبیا و ائمه علیهم السلام از حیات آدمی گرفته شود و انسان، عبد ذلیل شیطان گشته برای خدمت به او در هر زمینه ای حاضر و آماده باشد.

وسوسه به دو صورت عملی و قولی هم چون شعله ای سوزان در راه خرمن انسانیت قرار می گیرد و وسوسه گر هدفی جز تیشه زدن به ریشه آدمی ندارد.

به طور دائم در جوامع انسانی، به خصوص جوامع مذهبی، هر زمانی که اسلام می رفت تمام قلوب را مسخر کند وسوسه گر زیاد بوده، تا جایی که می توان گفت:

درصد وسوسه گران همیشه بیش از وسوسه شدگان بوده است !

وسوسه که از طرف دشمنان حق و دوستان نادان و بی خبران از حقیقت

و مادیگران پست و جاهلان و مغرضان و به خصوص از جانب بی صبران و بی طاقتان به هنگام هجوم مشکلات در راه خدا به انسان رو می کند، خطر عظیمی است که برای دفع این خطر باید هشیار بود و به دامن خضر راه متوسل شد.

از خطر وسوسه پرهیزید و به اولیای خدا و عنایت و لطف حضرت حق پناه برید که برای دفع این خطر، پناهی جز عنایت او نیست.

بر حق ز باطل آن که چو ما می برد پناه*** از هر خطری به سوی خدا میبرد پناه

زاهد چو عارف اردل آگاه باشدش*** بر کبریا ز کبر و ریا میبرد پناه

بیمار هجر چاره ندارد به غیر وصل*** آری ز درد سوی دوا می برد پناه

با خال او دلم به لبش برد پی بلی*** گم کرده ره به راهنما می برد پناه

امام صادق علیه السلام در ابتدای این روایت می فرماید:

برای شیطان «چه شیطان انسی چه جنّی» راه وسوسه کردن «از طریق تبلیغ یا عمل» برقرار نمی شود مگر این که انسان در بستر غفلت افتد و از یاد حضرت حق اعراض نماید و دستورها و فرمان های جناب دوست را سبک بشمارد و بر نواهی و محرمات الهی روی آورده و از آگاهی و اطلاع حق بر درون و بر اشیا غافل شود.

آری، وقتی رابطه انسان با حضرت محبوب قطع شود و به فرامین و واجبات الهی عمل نشود و گناهان از همه طرف به انسان هجوم کند و آدمی از اطلاع حق بر خود غافل بماند، لقمه چرب و نرمی برای هجوم وساوس از شیاطین می شود، وساوسی که اعراض از ذکر را قوی تر کرده و ترک واجبات را ملکه نفسی قرار داده

و شوق به گناه و غفلت از علم حق را در وجود انسان شدیدتر می کند.

شارع تمام واقعیت های الهی و انسانی وجود مقدس حضرت حق، انسان را از وساوس شیاطین برحذر داشته و دستور می دهد در این زمینه به حضرت الله پناه ببرند.

جوهر نفس و قلب انسان به مقتضای «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ» (۱) پاک و صاف است و در این لوحه صاف و لطیف از دو طرف فعالیت و نفوذ و تصرفاتی به عمل می آید، از طرف جنود الهی رحمانی الهامات توأم با خیر و صلاح و سعادت و از طرف جنود ابلیسی شیطانی و سوسه های گمراه کننده و وحی های انحراف آور عرضه می شود.

جنود الهی از عالم ملکوت و جبروت برمی خیزند، چنان که جنود شیطانی از عالم ملک و طبیعت روی کار آیند، پس انسان را دو وجه هست: یک روی به جانب عقل و ملکوت و یک روی به جانب ملک و طبیعت و به هر طرف که متمایل گشته و روی نمود، در تحت حکومت و تصرف و نفوذ جنود آن سرزمین واقع خواهد شد و یگانه برنامه تمام و کامل، سیر به سوی جهان ملکوت و روحانیت به وسیله همان آداب و احکام و اوامر و نواهی دینی است، چنانکه تنها علامت ارتجاع و برگشت به سوی طبیعت و شیطنت ترک دستورهای الهی و مخالفت با تکالیف دینی است.

ترک واجبات و آلوده شدن به محرّمات زمینه خطرناکی برای تأثیر تبلیغ و وسوسه های شیاطین است و ذکر خدا و ادای واجبات و ترک محرّمات حصار عجیبی برای دفع شرور و فتن و اثرات تبلیغ سوء و وسوسه های خناسان است.

ص: ۱۵۱

۱ - ۱ - هر نوزادی بر فطرت خود به دنیا خواهد آمد. الکافی: ۱۲/۲، باب معرفه الخلق علی التوحید، حدیث ۴۴؛ بحار الأنوار: ۳۲۸/۳۹، باب ۸۸.

در تو هرگز نرسید آن که ز خود درنگذشت***خاک پای تو که بوسید که از سر نگذشت

هیچ کس چاشنی شربت وصل تو نیافت*** که نخست از سر لذات جهان در نگذشت

«۱» آن که بیرون شد از چشم تو یک لحظه عماد*** هرگز یاد تو در خاطر انور نگذشت(۱)

تفسیری بر دو سوره فلق و ناس

اشاره

در این دو سوره به مسئله شرور و وساوس و مبادی و منشأ هر دو و راه علاجش اشاره رفته و دستور به قرائت هر دو سوره به خاطر این است که تکرار قرائت حقایق دو سوره را در قلب ظهور داده سپس تمام اعضا و جوارح را تصرف نموده، آدمی را با تمام وجود در پناه حضرت حق قرار دهد، تا از هر شرّ و وسوسه ای در امان بماند.

برای توضیح حقایق این دو سوره نزدیک به نوزده تفسیر در اختیار این فقیر بود، بین این تفاسیر در توضیح این دو سوره فرق زیادی وجود نداشت تنها تفسیری که بهتر و بیشتر از سایر تفاسیر از عهده بیان این دو سوره برآمده بود تفسیر پرتوی از قرآن بود که در این زمینه خلاصه ای از آن تفسیر نقل می شود.

تفسیر «الفلق»

[قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ] (۲).

بگو: به پروردگار سپیده پناه می برم.

ص: ۱۵۲

۱-۱- عماد فقیه کرمانی.

۲-۲- فلق (۱۱۳): ۱.

فلق اگر اشاره به نوع باشد شامل هرگونه فلقی می شود آن شعاعی که از شکافته شدن تاریکی و آن گیاه و جانوری که از زمین و بذر و تخم و رحم سر برمی آورد.

آن چشمه ها و باران هایی که از درون کوه ها و ابرهای فشرده جاری می شود.

اعمالی که از نیات و خوی ها و معارفی که از اذهان و افکار و صورت هایی که از ترکیب عناصر و ماده و وجودی که از عدم پدیدار می شود.

اضافه اسم رب به «الفلق» اشعار به چنین ربوبیت وسیع و فراگیرنده ای دارد که پیوسته در درون جهان و زیر پوست ها و پرده های گوناگون، هر موجودی را می پروراند و چون آماده ظهور شدند آن پرده ها و پوست ها را سر شکاف می نماید و آن ها را پدید می آورد.

تفسیر «ما خَلَقَ»

[مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ] (۱).

از زیان مخلوقاتی که [با انحرافشان از قوانین الهی به انسان] ضرر می رسانند.

حرف «ما» دلالت بر تعمیم و شمول دارد و اضافه شر به آن و فعل «خلق» و نسبت آن به خالق مشعر به آن است که شر از خلق و ترکیب و امتزاج و تفصیل کاینات و مواد و قوا برمی آید، نه از عالم امر و اراده فاعلی خالق.

این شرور فقط همان مضاف به «ما خلق» است و در واقع نمایشی از چگونگی نظر و اندیشه و دریافت انسان از حوادث متضاد می باشد و وجود عینی و مستقلی ندارند.

پس اگر انسان خود را برتر آرد و در حریم قدرت رب رساند و به او ایمان آورد

ص: ۱۵۳

و پناهنده شود و با نظر ربوبی به حوادث و پدیده های جهان بنگرد، از مواجهه با آنچه شر می نماید امنیت می یابد و در درون هر حادثه شر نمایی خیری یا مقدمه خیری می نگردد و با بینش وسیع و نیروی اراده ای که در حریم رب می یابد، می تواند هر حادثه ای را رو به خیر و مقاصد برتر بگرداند و بالای امواج حوادث به سوی ساحل خیر پیش رود.

و به عکس برای فرد تنها و بی پناهی که خود را از حریم پناهندگی رب بر کنار داشته و در میان و درون حوادث واقع شده، هر موج حادثه و هر پدیده ای که از گریبان آفرینش، یا از درون اجتماع یا از باطن اندیشه ها سرزند، شر می نماید و در مسیر شرش پیش می برد.

تا اختیار کردم سر منزل رضا را***مملوک خویش دیدم فرمانده قضا را

تا ترک جان نگفتم آسوده دل نخفتم*** تا سیر خود نکردم نشاختم خدا را

تفسیر «غاسق اذا وقب»

[وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ] (۱).

و از زیان شب هنگامی که با تاریکی اش درآید [که در آن تاریکی انواع حیوانات موذی و انسان های فاسق و فاجر برای ضربه زدن به انسان در کمین اند].

ص: ۱۵۴

نکره آمدن «غاسق» و قید ظرف «اذا وقب» شامل هر گونه تاریکی فشرنده و فراگیرنده ای می شود که همه محیط و ظرف تابش را پر کند و هر روزنه نوری را مسدود نماید.

مثال بارز و محسوس این گونه غاسق، تاریکی شب دیجور است که در آن راهزنان و جانوران و احلام و اوهام وحشت انگیز از لانه ها و کمین گاه های زیرزمین و خلال نفوس سر برمی آورند و تاخت و تاز می نمایند.

تاریکی فراگیرنده کفر و جهل و هوا و خشم و شهوت، مثال های دیگری از «غاسق اذا وقب» است که شر آن ها از نفس آدمی و در اوست و خطیرتر از هر شری می باشد.

همین که این تاریکی های نفسانی محیط درونی آدم را فرا گرفت و نور ایمان و پرتو عقل و شعاع وجدان را خاموش داشت. غرایز و خوی های حیوانی و عقده ها از بندها و کمین گاه های درونی رها می شوند و چون جانورهای متنوع و متلون به تاخت و تاز درمی آیند و به مرکز فرمان و اراده یورش می آورند، تا همین که آن را به دست گرفتند همه قوا و جوارح را به خواست خود و در مسیر انجام شهوت ها و اوهام و زبانه های خشم خود به هر سو می گردانند و در این مسیر هر حد و قید قانونی و اخلاقی و مانعی را از میان برمی دارند و هر استعداد و شخصیتی را درهم می شکنند و هر قدرت و نیرویی را در اختیار خود می گیرند.

چاره کفر تو ایمان است و بس***دافع هر درد درمان است و بس

ای که پا بر خوان هر خان می نهی***تشنه خون تو آن خان است و بس

این همه بهر شکم کوشش مکن***حل این مشکل بسی نان است و بس
آن که در بند شکم درمانده است***در گذر از وی که حیوان است و بس
تا هوس را سرور خود کرده ای***گله ات را گرگ چوپان است و بس

تفسیر «النَّفَاثَاتِ فِي الْعُقَدِ»

[وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ] (۱).

و از زیان زنان دمنده [که افسون و جادو] در گره ها [می دمنند و با این کار شیطانی در زندگی فرد، خانواده و جامعه خسارت به بار می آورند].

چون خطاب و سیاق و مضامین آیات این سوره و هم چنین سوره بعد، نشان دهنده شرور و آفاتی است که از حوادث خلقت و قوا و انگیزه های نفسانی برمی آید و متوجه رسالت اسلام و ایمان و عقاید و اجتماع مسلمانان می شود، باید تعبیر «النَّفَاثَاتِ فِي الْعُقَدِ»، نوعی تشبیه لطیف و استعاره باشد، برای نشان دادن تبلیغات آهسته زنانه و ساحرانه و ماهرانه ای که در مشاعر و تصمیمات ایمانی و عقده های اعتقادی نفوذ می نماید و آن ها را یکی پس از دیگری سست و باز می گرداند، از این رو کار دمیدن و گره زدن جادوگرانه را «عزیمه، عزائم، رقیه، رقی» گویند.

گویا در این آیه به «فِي الْعُقَدِ» تعبیر شده تا اشعار به همان گره های عقیده و ایمانی داشته باشد که جادوگران و دشمنان عقاید محکم، می کوشند و با

ص: ۱۵۶

نفس های مسموم خود همی آهسته و پنهانی می دمند تا آن ها را سست نمایند و صاحبان عقیده را تحت نفوذ و بهره گیری خود درآورند و به عبارت بهتر آنان را دربند استعمار و استثمار قرار دهند.

توطئه استعمارگران

در توضیح «النفاثات فی العقد» سخن را به دست یکی از دانشمندان به نام اسلامی محمد محمود صواف که از نقشه های نفاثاتی استعمارگران پرده برداشته می سپارم، سپس به توضیح آیات برمی گردیم:

از هزاران سال یا بیشتر به این طرف، یهود، مسیحیان، مجوس و مشرکان برای درهم شکستن عظمت اسلام به حيله و نیرنگ دست زده اند.

در این راه نقشه ها کشیده و توطئه ها چیده اند، برای از بین بردن شکوه و مجد اسلام و در هم کوبیدن مسلمانان و هم چنین برای مبارزه با دعوت آنان، اجتماعات جهانی تشکیل داده اند.

ولی اسلام همان اسلام بوده، نه سپاهی از آن شکست می خورد و نه پرچمی از آن سرنگون می گردد.

طی این مدت طولانی در هیچ معرکه ای از بین نمی رفت، بلکه مانند کوه محکمی هر مخالفی را با شکست پاسخ می داد.

مسلمانان در دین خود دارای بصیرت بوده و رابطه محکمی با خدا داشتند، برای بزرگداشت کلمه «الله» جهاد می کردند و در راه خدا از هیچ گونه طعنه و ملامتی باک نداشتند.

برادری در راه اسلام آن ها را گرد هم آورده و پرچم خود را بالای سرشان به اهتزاز درآورده بود، همه آن ها در برابر دشمن یکدست و متحد بودند، تعصبات

کورکورانه آن‌ها را پراکنده نمی‌ساخت و ملیت‌های بیجا میان‌شان جدایی نمی‌انداخت.

آن‌ها به خوبی فهمیده بودند که ملیت در قاموس اسلام یک معنا دارد، آن‌هم تعصب احمقانه و کورکورانه‌ای که با طلیعه اسلام عصرش منقرض شده بود.

در پناه اسلام آن‌چنان به هم فشرده بودند که همگی یک تن و یک جسد به شمار می‌آمدند، مانند بنای محکمی که همه قسمت‌ها در استحکام کلی و دخیل باشند.

مسلمان ترک در کنار عرب می‌جنگید، فارس دوشادوش کرد شمشیر می‌زد و جهاد می‌کرد، سپاه اسلام که از نژادها و توده‌های مختلف تشکیل یافته بود هم‌چنان موجودیت خود را حفظ می‌کرد.

سپاهی که مانند قلعه محکم و محفوظی به خاطر حمایت از اسلام به وجود آمده و در دفاع از عقیده و دین خود از همه چیز بی‌نیاز بود.

سپاهی که به خاطر دفاع از رسالت ابدی، جان خود را رایگان در اختیار خدایی می‌گذاشت که عهده دار رسالت و فرستنده پیامبر شناخته شده بود.

فردی از افراد امت به فکر عیب‌جویی نبود، یک سرباز عرب امتیازی نسبت به برادر ترک یا فارس حس نمی‌کرد؛ زیرا گرمی‌ترین آنان نزد خدا پرهیزکارترین آن‌ها بود.

آن کس به مقام رهبری سزاوار بود و در قلب افراد سپاه جای می‌گرفت که از همه دلاورتر بوده و در میدان جنگ استقامت زیاد داشته باشد.

گاهی این سپاه پیروز، سپاه قرآن و اسلام تحت رهبری یک عرب پیش می‌رفت و زمانی تحت رهبری یک کرد یا یک ترک.

مادامی که رهبرشان مسلمان بود و در راه بزرگداشت نام خدا جهاد می‌کرد و میان مسلمانان فرقی قایل نبود احدی در فکر عیب‌جویی از وی بر نمی‌آمد.

سپاه آنان به خاطر همین وحدت و به هم پیوستگی مراحل موفقیت و پیروزی را یکی پس از دیگری پشت سر می نهاد.

موفقیت ملت اسلامی آن چنان بالا گرفت که به حق بهترین امت میان توده ها به حساب آمدند، آری، معتدل ترین جمعیتی که از میان برخاستند و روی مدار عدالت حکومت کردند.

بهترین شاهد به حکومت عادلانه و هم چنین انصاف و رحم آن ها این بوده که قبل از فتح دیار، توده ها به قلب آنان راه می یافتند.

دوست و دشمن، دور و نزدیک، شاهد این همه فضایل که از امتیازهای مسلمانان به شمار می رود بوده و به مقام ارجمندشان گواهی می دهند، تا آنجا که دشمنان با ایمان قاطع دریافتند که این امت مغلوب نخواهد شد و ستم نخواهد کشید؛ زیرا خداوند با آن هاست و پیوسته آنان را یاری می کند.

دشمنان اسلام نحوه برخوردی را که با مسلمانان در طول قرن ها پیش گرفته بودند مورد بررسی قرار داده و دریافتند که جنگ با شمشیر جز شکست و زیان نتیجه ای به آنان نداد، جنگی که مردان و جوانان آن ها را به دیار نیستی فرستاده و آمال و آرزوهایشان را نقش به آب می کرد.

وقتی صلاح الدین به آخرین تلاش مذبحخانه غریبان صلیبی پایان داده و آن را نقش به آب نمود و بالاخره آنان را به بدترین وضعی از سرزمین های اسلامی دور ساخت و به اصلاح فساد و خراب کاری هایی که به دست آنان انجام یافته بود پرداخته، دوران جوانی و عظمت از بین رفته را به اسلام بازگردانید، مسلمانان هیبت و سلطه اولی را بازیافتند و مثل اول طراوت و نیرو و متانت نصیب اسلام و مسلمانان گردید.

صلیبی های حيله گر و سایر دشمنان جهانی اسلام، نزدیک بود از شدت حسرت

و بیچارگی قلب سیاهشان از کار بیفتد، قلبی که دائماً به آتش حسد و کینه و خشم می سوخت، دوران مرگباری را می گذرانیدند، چشمان آن ها در برابر نورافشانی های اسلام کور و گوششان از شنیدن بانگ حقیقت خیزش کرگشته بود.

آری، دشمنان نحوه جنگی را که با ما در پیش گرفته بودند خوب بررسی کردند و دریافتند که جنگ با شمشیر آن چنان شکستی را به آنان پیش می آورد که هرگز جبران پذیر نخواهد بود.

با مسلمانان وارد میدان می شدند، ولی از خرمن ستیزه جز شکست و سرزنش، زیان و خسارت بهره ای نصیب آنان نمی گشت.

اوضاع جنگی و نظامی مسلمانان را دیده و مزه مرارت میدان ها را چشیدند و با خسارت های افتضاح آمیز و وضع دردناکی عقب نشینی کردند.

جوانان و مردان قهرمان ما را دیده و قدرت بهت آور سپاه پیروز ما را مشاهده کردند، جبهه های جنگی را خالی نموده و میدان ستیزه را ترک گفتند.

آن گاه برای پیدا کردن راه چاره ای در فکر فرو رفتند، تا با پیدا کردن راه های تازه ای زودتر و بهتر به مقصد برسند و بر مسلمانان و در حقیقت برای شکست اسلام پیروز شوند.

اول مطلبی که نظر پیشوایان یهود و نصاری و مجوس و مشرکان و همه دشمنان اسلام را جلب کرد، راز عظمت مسلمانان بود.

آیا نیرویی که به این ملت امکان داد که از مرزهای جزیره منحطی به خارج راه یافته، توده ها و نژادهای مختلف را در زیر یک پرچم گرد آورد از کجا سرچشمه گرفته است؟

کدام عامل باعث شده که اقوام و قبایل مختلف تا این حد پابند تعاون بوده و همگی به حالت فشرده، در یک صف قرار گیرند؟

آن کدام نیروست که مردم پراکنده و جمعیت های متفرق را جمع کرده و از آن ها بنای یک سپاه مظفر و پیروزی پایه گذاری کرده است؟

ملتی از آن ها به وجود آورده است مغلوب نشدنی، ملتی که نه تنها از مرگ نمی هراسد بلکه آن را آرزو نموده و در راهش می کوشد.

آن کدام رازی است که این ملت را از تنگنای جزیره محدود، زندگی محدود، افکار محدود، افتخارات محدود و هم چنین از کشمکش هایی که بر سر ریاست های بی ارزش و مالکیت های کوچک می افتاد رهایی بخشید؟

کدام قدرت آن ها را از آن همه انحطاط و کوتاه بینی نجات داده و طوری آن ها را تربیت کرد که درباره قومیت های شخصی و ملیت های فردی کوچک ترین فکری نکنند و هیچ کس در اندیشه قبیله خود نبوده و توجهی به سرزمین شخصی و وطن خود نداشته باشد؟

نه ربیعه ای بشناسد و نه مضرری، عدنانی با قحطانی فرقی نداشته همگی در اوضاع کلی دنیا و مسائل مربوط به اوضاع فرهنگی و همگانی فکر کنند و درباره عقاید مذهبی و دین جدیدشان بیندیشند؟

اینان چگونه تمام توده ها را به یک قبیله تبدیل نموده و همه نژادهای مختلف را یکی کردند؟

آری، فقط یک قبیله و یک نژاد، آن هم امت و نژاد اسلامی، کدام عامل این جمعیت را وادار کرد دست به ترقیاتی بزند که مردم سراسر جهان اعم از گذشتگان و آیندگان از آن ها عاجز باشند؟

دشمنان اجنبی اسلام در هر یک از زیربنای وحدت و اجتماع ما، اسرار نهضت ما، عوامل آزادی و بالاخره در انگیزه دلاوری و شجاعت ما به دقت به مطالعه فکر کردند و قدرت یافتند، گشتند تا آنجا که قدرت داشتند؛ زیرا روی اسرار ما انگشت

نهاده و به آنچه می خواستند دست یافتند!

همگی نظر دادند که اسرار نهضت مسلمانان در پشت پرده دین و سرچشمه وحدت و نیرو و آزادی مسلمانان، دیانت آن ها است.

سپس بعد از توافق در این نظریه به تدبیر و حيله پرداختند و چنین گفتند:

بیايید با از بین بردن مکتب دینی مسلمانان، بنای عظمت و سلطه آنان را ویران سازیم، بیايید اسلام را در نظر آنان تضعیف نموده از اسلام متنفر کنیم.

میان آنان و اسلام فاصله انداخته و آن ها را به موضوعات دیگری سرگرم کنیم.

با ایجاد تفرقه در گفت و طرز فکرشان آنان را به وضعی برگردانیم که قبل از اسلام داشتند.

همان ملیت محدود، همان تعصبات احمقانه و همان اختلافات را به آنان بازگردانیم.

این نقشه ای است که راه غلبه و حاکمیت را برای ما همواره کرده و فقط با اجرای این نقشه می توانیم به مسلمانان و سرزمین آنان تسلط یابیم.

آری، اجرای این برنامه ضامن تسلط بر آن ها و پیروزی ما بر پایگاه ها و مراکز و دژهای آنان خواهند بود.

مسلمانان از همین راه وارد شده اند که ما نمی توانیم بر آنان پیروز شویم، یا در نبردی به هر اندازه ای که نیروی ما قوی و تجهیزات ما کامل باشد نمی توانیم بر آنان غلبه کنیم و تا روزی که آنان پروانه وار دور شمع اسلام گرد آمده باشند وضع ما این چنین خواهد بود و همین است راز عظمت آنان.

پس بر ماست که مذهب آنان را از بین ببریم و همین امر موجب نابودی پایه های عظمت و استقلال مسلمانان در سراسر روی زمین خواهد بود.

همه آن ها در این موضوع توافق داشتند، لذا توطئه چینی بر علیه اسلام شروع

گردید، برای پیش برد هدف های مشترک و شومی که داشتند نقشه ها کشیدند که عبارت بود از:

۱- تأسیس و تکثیر انواع مدارس اجنبی در سرزمین مسلمانان و ارسال معلمان که نشان صلیب را با خود همراه داشتند، تا در محیط این مدارس تربیت فرزندان مسلمان را عهده دار شوند.

مدارسی تأسیس گردید که لایه لای کتب مسموم و هم چنین در سینه معلّمانش بیشتر استعمار و مسیحی گری موج می زد، آری، در سینه آن هایی که به اسلام کینه توزی می کردند و جان خود را در راه مبارزه با اسلام وقف کرده بودند نقشه های نهفته بود!

۲- اعزام هیئت های تبلیغی که در کمین گاه های روی زمین پراکنده شده و جوانان مسلمان را در دین و عقیده خود به پرتگاه تردید و شک نزدیک ساخته او را تحت الشعاع اوهام و گمراهی قرار دهد، از جمله وسایلی که در این نقشه به کار می رفت تأسیس بیمارستان ها و درمانگاه ها بود.

۳- یکی از نقشه های آنان این بود که تا می توانستند تعدادی از جوانان و فرزندان مسلمان را به سرزمین غرب اعزام کردند تا از فرهنگ مسموم آن ها سیراب شده با وضعی به دیار خود برگردند که با دین و اخلاق و اصول و روش های خود وداع گفته اند، با وضعی برگردند که با خود امانتی همراه دارند و آن امانت تبشیر مسیحی گری و نبرد با رسالت اسلام می باشد.

۴- انتشار کتبی که جوانان مسلمان را به راه فساد و گمراهی سوق دهد، آن ها را از فرهنگ اصیل خود منحرف کرده به اوهام احمقانه و بی شرمانه پای بند ساخته، بالاخره به سوی پررویی و دیوانگی بکشاند.

۵- از همین نقشه ها تسلط یافتن بر برنامه های فرهنگ تعلیم در سرزمین های

اسلامی بود، وضع تعلیمات علمی را طوری وانمود کردند که جوانان از دین خود دوری جسته به پیامبر ایمان نداشته باشند و به سوی الحاد و فساد سوق داده شوند.

۶- انتشار دادن مجلات ننگین و دایر کردن سینماهای مسموم و تلویزیون هایی که جز تحریک غرایز جوان ها برنامه ای نداشته باشند، به حدی که جوانان بجای اندیشه در وضع ملیت اسلامی خود و آینده دین و عقیده و آزادی وطنشان، فقط برای سیر کردن غرایز طبیعی خود بیندیشند.

۷- با کوشش های پیگیر و بی امان، جوانان را به راه فساد و هرزگی کشیده و در این راه مشروبات الکلی و دختران هوسران و عکس های ننگین و داستان های رسواکننده را به کار بردند، زنان خواننده و فتنه انگیز را دسته دسته به نام هنر به دیار مسلمانان اعزام نمودند تا به نام ترقی و آزادی دست به خرابکاری بزنند !!

۸- دریچه های تمدن و فرهنگ غرب را باز کرده و جوانان ما را برای تماشا از آن ها به دیار غرب دعوت کردند، تا یک جوان مسلمان شیفته شادی و سرور و هم چنین مظاهر دور از واقعیت و تمدن و فرهنگ آن گشته، ملت و کشور خود را به بهانه سرپیچی از تمدن تحقیر نمایند، از اوضاع گذشته غربی ها غافل نموده شیفته وضع فعلی آنان نمایند، با این که جسمش در محیط اسلامی و کشور خود پرورش یافته و در دیار شرق پا به دنیا نهاده است، مع هذا روح و قلب خود را به دیار غرب بفرستند.

۹- تسلط به اوضاع اقتصادی و حکمرانی در بازارهای مسلمانان و مکیدن بزرگ ترین رقم ثروت از بلاد مسلمانان و گسترش دادن فقر و بیکاری در میان آنان، به طوری که همواره گرفتار زندگیشان بوده و در راه پیشگیری از فقر و احتیاجات دست خود را برای وام های سنگین در برابر غرب باز کنند و به طور کلی از

روش های دیانت خود فاصله گیرند.

۱۰- زنده کردن و عظمت دادن به تمدن های قدیمی از قبیل تمدن آشوری ها و فینیقی ها و تمدن فراعنه و هخامنشیان، آب و رنگ دادن به آن ها، تا بلکه بدین وسیله یک جوان مسلمان تمدن ریشه دار و اسلامی خود را فراموش کرده شیفته تمدن های قدیمی گردد، بی آن که از اوضاع و حقیقت آن آگاه باشد. آری، بدین گونه و سوسه کنند تا چشمان جوانان را به روی این گونه تمدن ها و هم چنین تمدن های غلط فعلی باز کنند.

۱۱- در راه الغای محکمه های شرعی و مراکز فتوا کوشیدند و به اوقات مسلمانان دست یافتند، قوانینی از خود وضع و مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و در مراکز آموزشی به تدریس آن پرداختند، تا آنجا که در اکثر کشورهای اسلامی دانشکده های حقوق تأسیس نموده و به جای حقوق و قوانین اسلامی، قوانین روم و فرانسه تدریس کردند.

فقط در گوشه و کنار، آن هم در مواردی از قبیل ازدواج و طلاق و نظایر آن، اسمی از شریعت اسلام به میان می آمد، لکن از حقایق و قوانین کلی کوچک ترین اطلاعی در دست مسلمانان نبود، حتی در ساده ترین مسائل و اصول اسلامی.

۱۲- از کار انداختن نیرو و قدرت اسلام در دل های مسلمانان است، این رویه را با مسخره کردن علما و دانشمندان دینی آغاز کردند، گاهی آنان را نادان های خشک معرفی کردند که در راه منافع شخصی از نفوذ و قدرت دینی خود سوء استفاده می کنند.

برای ریشه کن کردن نفوذ معنوی آنان از قلوب مسلمانان شایعاتی پخش نموده آنان را در معرض افتراها قرار دادند. دشمنان در اواخر قرن حاضر در اجرای این نقشه آن چنان پیش رفتند که موقعیت اسلامی و دعوت دینی و ربّانی به عهده آنان

بوده، پرتوافکن های اسلام محسوب می شدند.

کار به جایی کشید که مردم از فراگرفتن علوم دینی و اسلامی کناره گیری کردند و امروز آن قدر که اسلام از کمبود علمای دینی و ربّانی در همه کشورهای اسلامی شکایت دارد از هیچ نقص دیگری نمی نالد.

۱۳- یکی از نقشه های استعمار مشوب ساختن حقایق اسلام و قرار دادن آن در معرض تهمت های نارواست، با بی رحمانه ترین وضعی قرآن را مورد حمله و هجوم قرار داده و جهت نبرد با قرآن آن را به زبان های مختلفی ترجمه نمودند.

۱۴- ادبیات و نویسندگی و روزنامه نویسی را در مسیر بی دینی و لا مذهبی قرار داده به بنگاه های نشر و انتشارات و مطبوعات دست یافتند، جهت چاپ و نشر و کار تألیف مراکز و بنگاه های بزرگی به وجود آوردند که هدف شوم استعمار و زمامداران آن را منتشر سازند، اکنون در بعضی از کشورهای اسلامی در صد زیادی از این مراکز مشغول کار است.

۱۵- مشوب ساختن تاریخ اسلام و تردید انداختن در حوادث آن، یکی از این نقشه ها به شمار می رود، نویسندگانی مانند «جرجی زیدان» و اغلب مستشرقان که به خیال خود عیوبی در تاریخ اسلام پیدا کرده و با نشان دادن گوشه های ضعیف و اسفناکش و هم چنین با انتشار آن به صورت داستان ها، تاریخ اسلامی را لکه دار قلمداد کرده و دل جوانان ما را ملامت از کینه نسبت به اسلام نموده است و هم چنین آنان را نسبت به یادگارهای اصیل و تاریخشان بدبین و متّفر ساخته اند.

۱۶- از همین نقشه ها تأسیس مذهب ها و مکتب های ویران کننده ای مانند حزب فراماسونی، بهاییگری، قادیانگیری و نظایر آن است. به طوری که مسلمانان را با آن ها سرگرم ساخته میان آنان و دینشان جدایی اندازند.

احزاب سیاسی را به وجود آوردند که همگی با هم مخالف بوده و تحت

رهبری های بی ارزش دشمنان شرقی و غربی اسلام فعالیت می کردند.

۱۷- در راه الغای خلافت اسلامی کوشیدند و میان گفتار و طرز فکر مسلمانان تفرقه انداخته آنان را به طوایف و توده های مختلفی تقسیم نمودند.

۱۸- کوشیدند تا زنان را به سوی فساد کشیده به نام فرهنگ و آزادی و دموکراسی آنان را با زرق و برق به خورد مردم بدهند و از همین راه خانواده ها را ویران و استقلال اجتماع اسلامی را نابود سازند.

۱۹- از جمله نقشه ها محاربه با لغات اصیل عربی و دعوت به لهجه های محلی است و این که نویسندگی و مکاتبات با حروف لاتینی انجام شود، بدین وسیله وضع فعلی مسلمانان، ارتباط خود را از اوضاع گذشته قطع نموده و ذخایر علمی را که به صورت ارث از اسلاف مسلمانان به آن ها رسیده و به برکت آن بهترین مردم به شمار می رفتند، ضایع گردانند.

۲۰- توافق استعمار و صهیونیسم جهانی در راه مبارزه با اسلام است، استعمار توسط یهود و به نام توجه به مسائل آن و ملت منکوبش و قرار دادن مسئله فلسطین به مثابه یک مسئله ملی که هیچ گونه ارتباطی با ملل اسلامی ندارد در فلسطین که قلب کشورهای اسلامی است پا نهاد و اکنون نبرد آنان با مسلمانان در بیت المقدس ادامه همان جنگ های صلیبی است.

۲۱- از همین نقشه ها و بلکه از مهم ترین و خطرناک ترین آن ها زنده کردن احساسات ناسیونالیستی و تحریک نعره های ملت پرستی در بین مسلمانان است.

احساسات ناسیونالیستی منفی که اسلام بساط آن را برچیده و از همان نخستین دوران رسالت جاویدان محمدی صلی الله علیه و آله آن را نابود ساخت.

از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس امام زمان خود را نشناسد، آن گاه بمیرد، مانند مردم دوران جاهلیت

و کسی که در زیر پرچمی روی تعصبات جاهلانه و کورکورانه ای نبرد کند، روی تعصبات دعوت کند و یا کسی را یاری نماید و در این راه کشته شود در راه جهالت کشته شده است و هر کس بر علیه امت من شورش کند و خوب و بد آن را به هم بیامیزد و از افراد پاک دامن و مؤمن باک نداشته باشد و به پیمان خود پابند نشود، از من نیست و من نیز از او تبری خواهم جست؛ اسلام تمامی این نعره های تعصبات را از بین برده، برادری اسلامی را زنده کرد و مردم را با رشته های ایمان به یکدیگر پیوند داد و آنان را بر محور دعوت قرآنی گرد آورد که بهترین آن ها نزد خداوند پرهیزکارترین و صالح ترین آنان خواهد بود.

ولی غرب استعمارگر چنین نقشه کشیده است که این تعصبات و نژادپرستی ها را احیا کند و در این راه از هیچ گونه کوششی فروگذار نیست و نوکران خود را در کشورهای اسلامی برانگیخته تا در راه نشر احساسات ملت پرستی که مسلمانان عرب را از برادر مسلمان عجمش دور می ساخت، بکوشند تا نژاد و ملیت پرستی را که پیامبر از آن نهی فرموده و اسلام به جنگ آن برخاسته بود علنی و همگانی سازند.

آری، پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود:

آن کس که به سوی تعصبات دعوت کند، از دایره ایمان خارج است (۲).

و این طرز فکر دوران جاهلیت نخستین را که عصر انحطاط و قبیله بازی و فتودالیسم بود زنده ساخته و تنها همین طرز فکر برای از هم گسستن پیوند وحدت مسلمانان و ایجاد تفرقه و دشمنی و اختلاف در بین مسلمانان کافی است.

ص: ۱۶۸

۱-۱) - بحار الأنوار: ۳۳۱/۳۲، باب ۸؛ الصراط المستقیم: ۱۱۱/۱، باب ۶.

۲-۲) - الکافی: ۳۰۸/۲، حدیث ۲.

غربی های صلیبی مقصد خود را پیش بردند و با اجرای نقشه های خود طرز فکر ملیت پرستی را در میان ما اشاعه داده و به تناسب اندیشه ملیت پرستی ها در میان ملل اسلامی مکتب ها و اصول گوناگونی منتشر نموده به آن ها چنین وانمود کردند که وحدت توده ها و ملت ها، جز در سایه ملیت پرستی امکان پذیر نیست.

در صورتی که همه اصول و مکتب هایی که آنان در سر راه جوانان و بعضی از احزاب سیاسی، قرار داده اند، صلاحیت این را ندارد که اساس و پایه وحدت توده ها و ملت ها باشد؛ زیرا که رهبران ملیت پرستی، در طرز فکر خود اختلاف داشته و بر دستجات و احزابی تقسیم شدند و هر کس به سوی حزب و فلسفه مخصوص خود دعوت می کند !!

این بود نقشه شوم استعمارگران برای نابودی اسلام.

تفسیر «حاسد»

[وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ] (۱).

و از زیان حسود، زمانی که حسد می ورزد.

حاسد، صفت لازم است: کسی که دارای طبیعت و خوی حسد است. این خوی چون دیگر خوی های پست ناشی از کوتاه بینی و ناتوانی و زبونی روحی است و اثرش در نفس حاسد این است که بدون حساب سود و زیان از نعمت و قدرت دیگری رنج می برد و خود را می خورد و چون این خوی برانگیخته شد و از درون سرزد فتنه برمی انگیزد و زیان ها می رساند.

ص: ۱۶۹

[قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ] (۱).

بگو: پناه می برم به پروردگار مردم* [به] پادشاه مردم* [به] معبود مردم.

صفت عینی و حقیقی رب، عناصر و قوا و غرایز انسانی را ترکیب و تنظیم نموده و به کمال رشد و نمو رساند.

آن گاه با موهبت عقل فطری و اختیار که نماینده و نمونه قدرت و اراده و مالکیت خداوند است او را مالک و متصرف در کشور وجود خود گرداند و همین که عقل به کمال رشد خود رسد و یکسر آزاد شود میدان کشمکش ها و جواذب قوای متضاد نفسانی با عقل، باز و گسترده تر می گردد، در این مرتبه رشد قوای عقلی و نفسانی باید شعاع دید و قدرت اختیار و اراده انسانی نیز بازتر و نیرومندتر شود تا خود را از شروری که به وسیله قوای نفسانی و مجاری آن به گناه و پستی و سقوط می کشاند برهاند.

آن صفت عینی و پرتو الوهیت است که در عقل رشد یافته، می تابد و آفاق و مبادی و نهایت را روشن می نماید و اراده محکم ایمانی می بخشد و در مسیر الهام و وحی و طریق شریعت و تشریح پیش می برد و انسان باید خود را در پناه او بدارد.

ص: ۱۷۰

[مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ] (۱).

از زیان وسوسه گر کمین گرفته و پنهان.

آن وسوسه گری که پی در پی القا می نماید و همی پیش می آید و پس می رود و پنهان می شود و آشکار می گردد.

اگر محیط درون انسان با نور معرفت و ایمان روشن باشد و در پناه ربوبیت رب و تصرف او و وقایه تقوا در آید و قوا و فرشتگان الهام بخش بخیر و صلاح، راه های نفوذ و وسوسه های شرانگیز را ببندند، آن وسوسه گر خناس به عقب برمی گردد و در کمین می ماند تا به چه صورتی و از چه مجرای و با چگونه سموم وسوسه ای پیش آید و در انتظار آن است که انگیزه های هواها و شهوت ها و کبر و حسد و دیگر خوی های پست محیط درونی را تاریک و مشوش گردانند تا سر بر آرد و بر قوا و انگیزه های خیر بتازد و عقل را تیره سازد و فرمان اراده را به دست گیرد و برای پیشبرد شر و انجام هرگونه گناه، جلوی بینش و عاقبت اندیشی را ببندد و شبهه ها و غدرها پیش آورد و شوق ها و آرزوها و امیدهای کاذب و پست برانگیزد!

و اگر نور ایمان پرتو افکند و هشیاری و پشیمانی از گناه پیش آمد، باز خود را پنهان می نماید و برای یورش و وسوسه از طریق دیگر آماده می شود، مانند میکرب هایی که در پیرامون و در لابه لای نسوج بدن کمین کرده یا در حال کمون هستند تا اگر جراحی در قلعه بدن پدید آید و یا دستگاه های رییس آن مختل گردد و قوای دفاعی ناتوان شود، در آن رخنه نمایند و از میان نسوج سر بر آرد و پیش روند.

ص: ۱۷۱

آن که همواره در سینه های مردم وسوسه می کند.

وصف «الوسواس» به معنای اسمی، وصف «الخناس» است و دلالت به موصوف و منشأ با شعوری دارد.

فعل «یوسوس» وسوسه صدر، جای قلب و مقصود و محل بروز عواطف و انگیزه ها می باشد، امواج وسوسه ها را مستمر می رساند، الهامات و انگیزه های گوناگون و متضاد در این محل تلاقی می نمایند و هر یک اندیشه و خواست انسان را به سوی خود می کشند.

و چون انسان پیوسته اثرپذیر و در معرض وسوسه ها و الهامات می باشند، نباید خود منشأ اصلی و انگیزنده این واردات و آثار باشد و چون این ها حادث هستند باید علل و اسباب محدثه ای داشته باشند و چون متضادند باید علل و اسباب آن ها مبادی مختلفی باشند که بعضی خود ذاتاً خیر و منشأ خیرات است و بعضی شر و منشأ شرور، آن که مبدأ خیر است فرشته نامیده می شود و آن که مبدأ شر است شیطان خناس.

آن حال تردیدی که برای انسان هنگام مواجه شدن با گناه و حرام لذت انگیز، یا ثواب و واجب مشقت آور پیش می آید نموداری از این جواذب متضاد درونی است، در این حال احساس می شود که عاملی، انسان را به سوی زشتی و گناه ترک واجب می کشاند و عامل دیگری از آن باز می دارد.

بیشتر مردم با آن که پیوسته در معرض تأثیر و جواذب این عوامل می باشند، یا یکسر از آن ها غافلند یا چون محکوم حواسند آن ها را معلول انگیزه های حسی و یا

ص: ۱۷۲

قوای نفسانی می پندارند. فقط در روشنی ایمان و معارف عالیه و هدایت قرآن می توان این عوامل و آثار و تحریکات آن ها را شناخت و هشیار آن ها بود و در پناه «رَبِّ النَّاسِ وَ مَلِكِ النَّاسِ وَ الْوَالِیِّ النَّاسِ» می توان راه نفوذ و سوسه ها را بست و دریچه انوار الهامات را گشود.

[إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ] (۱).

مسلماً کسانی که [نسبت به گناهان، معاصی و آلودگی های ظاهری و باطنی] تقوا ورزیده اند، هرگاه و سوسه هایی از سوی شیطان به آنان رسد [خدا و قیامت را] یاد کنند، پس بی درنگ بینا شوند [و از دام و سوسه هایش نجات یابند].

و اگر آدمی از خود غافل و خدا را از یاد ببرد قرین شیطان می گردد.

[وَ مَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ] (۲).

و هر کس خود را از یاد [خدای] رحمان به کوردلی و حجاب باطن بزند، شیطانی بر او می گماریم که آن شیطان ملازم و دمسازش باشد.

و یکسر شیطان بر او چیره می شود و جزء حزب او می گردد.

[اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ] (۳).

شیطان بر آنان چیره و مسلط شده و یاد خدا را از خاطرشان برده است، آنان

ص: ۱۷۳

۱-۱ - اعراف (۷): ۲۰۱.

۲-۲ - زخرف (۴۳): ۳۶.

۳-۳ - مجادله (۵۸): ۱۹.

حزب شیطانند، آگاه باش که حزب شیطان یقیناً همان زیان کارانند!

[مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ] (۱).

از جنیان و آدمیان.

خواطر و وساوس

عارفان بزرگ در این زمینه می گویند:

آنچه اندر خاطر پدید آید متعارف است میان خلق و کس این را منکر نیست و این از جمله ضرورات است که هیچ کس از این خالی نباشد.

و خاطر نام است مر چیزی را که بر دل بی قصد بگذرد و عامه همه را خاطر خوانند و نزدیک این طایفه خاطر آن است که از حق تعالی پدید آید و آنچه از دیو پدید آید وساوس باشد و آنچه از نفس پدید آید هواجس باشد.

بزرگان گفته اند:

میان خواطر و وساوس و هواجس کسی فرق تواند کردن که لقمه وی حلال باشد، اما آن کس که حرام خورد خاطر وی وساوس باشد و خاطر نباشد و آن که غذای وی شبهت باشد خاطر با وساوس آمیخته باشد و آن که لقمه وی حلال باشد خواطر وی همه درست باشد، اما دیو مر او را نیز وسوسه کند و هواجس نفسانی مر او را نیز باشد، اما فرق تواند کردن میان خواطر و وسواس تا بر خاطر کار کند و وسواس و هواجس از خویش دفع کند.

مجاهد مقری گوید:

پیش ابو عمرو بن علاء بودم و او هرگز به اختیار خود امامت در نماز نکردی، در

ص: ۱۷۴

روزی او را به زور به امامی داشتند و پیش فرستادند، چون پیش اندر آمد و مردم را گفت: «اَسْتَوَا» چنان که بر شریعت آمده است که مصطفی صلوات الله علیه و آله فرمود: چون صف گیرید راست بایستید که هرگاه مخالف ایستید دل هاتان مخالف گردد و کتف ها اندر دوزید تا دیو میان شما راه نیابد و چشم ها به سجده گاه دارید تا دل هاتان پراکنده نگردد.

پس چون ابو عمرو گفت: «استوا» بیهوش گشت و بیفتاد و تا دیگر روز به هوش نیامد، پرسیدند که تو را چه افتاده؟ گفت: من شما را گفتم که راست بایستید، بر دل من خاطری آمد از حق تعالی که ای بنده! تو با من طرفه العینی راست بوده ای تا خلق مرا همی گویی که راست باشید؟!!

آن عارف الهی گفت: وقتی بیمار گشتم از خدای عز و جل بخواستم تا مرا عافیت دهد. اندر سر من خطاب کردند که میان ما و میان تن خویش تو اندر میای.

و بعضی گفتند:

شنیدیم از محمد بن سعدان که گفت: از بزرگی شنیدم که گاه گاه زمانکی بغنودمی، ندا آمد مرا که تو را از ما همی خواب آید؟ اگر بخشبی از ما به تازیانه بزیمت، یعنی این اشارت است به فرط محبت که هر چند محبت قوی تر گردد، خوردن و خفتن کمتر گردد، همه خاطر و سرّ وی دوست فرو گیرد، چنان گردد که گویی پیوسته دوست را همی بیند و یا دوست می گوید و از دوست سخن می شنود، خاموش باشد به زبان، گویا باشد به دل.

«صَامِتٌ بِلِسَانِهِ، ذَاكِرٌ بِقَلْبِهِ، مُطَرِّقٌ بِرَأْسِهِ، نَاطِرٌ بِسِرِّهِ».

به زبان ساکت و به قلب گویا است، سر به زیر داشته و به باطن ناظر به واقعیت ها است.

پس چون محبت قوی گردد و همگی وی دوست فرو گیرند، چنان شود که همیشه گویا دوست پیش وی است، اگر لمحہ ای از دوست غافل گردد، چنان داند که دوست با وی عتاب همی کند.

چنان به کوی تو آسوده از بهشت برینم*** که در ضمیر نیامد خیال حوری و عینم

کمند طره نهادی به پای طاقت و تابم*** سپاه غمزه کشیدی به غارت دل و دینم

نه دست آن که دمی دامن وصال تو گیرم*** نه بخت آن که شبی جلوه جمال تو بینم

مرا چه کار به دیدار مهوشان زمانه*** که با وجود تو فارغ زسیر روی زمینم

چگونه شاد نباشد دلم به گوشه نشینی*** که خال گوشه چشم تو کرده گوشه نشینم

بر آستانه آن پادشاه حسن فروغی*** کمان کشیده زهر گوشه لشگری بکمینم(۱)

در هر صورت به فرموده حضرت صادق علیه السلام با یاد خدا و اهمیت دادن به اوامر حضرت او و ترک محرمات و توجه به اطلاع اعلام الغیوب بر همه اسرار، روزنه نفوذ وساوس شیطانی را ببندید که وسوسه دام خطرناک و طریق شرانگیز و آتش سوزنده و توفان بر باد دهنده ای است.

ص: ۱۷۶

[وَ الْوَسْوَسَةُ مَا يَكُونُ مِنْ خَارِجِ الْقَلْبِ بِإِشَارَةِ مَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَ مُجَاوَرَةِ الطَّبَعِ. وَ أَمَا إِذَا تَمَكَّنَ فِي الْقَلْبِ فَسَدَّكَ غَيِّ لَّهُ وَ ضَلَالَهُ وَ كُفْرَهُ وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دَعَا عِبَادَهُ بِلُطْفٍ دَعْوَتِهِ وَ عَرَفَهُمْ عِدَاوَةَ إِبْلِيسَ فَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: [إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عِدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عِدُوًّا] (۱). فَكُنْ مَعَهُ كَالْغَرِيبِ مَعَ كَلْبٍ الرَّاعِي يَفْرَعُ إِلَى صَاحِبِهِ فِي صَرْفِهِ عَنْهُ]

وسوسه شیطان

وسوسه در زمینه معرفت عقل و تمایل به عالم طبیعت از خارج قلب وارد خانه قلب می شود و چون مرحله طبع و شهوت های مادی بر جنبه عقل غالب شد و توجه و معرفت عقل از انسانی رخت بست، آن چنان قدم وسوسه در قلب محکم و برقرار می گردد که کار آدمی به گمراهی و گم گشتگی و کفر می رسد.

خداوند بزرگ با لطف و محبتی که نسبت به همه دارد، بندگانش را به سوی خود دعوت کرده و دشمنی ابلیس را به آنان شناسانده، آنجایی که فرموده:

شیطان دشمن شماست، او را به حقیقت دشمن بگیرید، معامله کن با این دشمن خطرناک چون معامله شخص غریب با سگ چوپان، ندیدی چون سگ گله

ص: ۱۷۷

به شخص غریب حمله کند، آن شخص برای دفع حمله خطرناک آن سگ به چوپان پناه می برد و این پناه بری است که او را در حصار امنیت قرار می دهد که هر کس از شر ابلیس به حضرت حق پناه برد بی تردید خداوند مهربان او را پناه خواهد داد که او پناه تمام بی پناهان و شفای درد دردمندان و یار بی یاران و امید گدایان و تکیه گاه مستمندان است.

ابلیس، دشمن آدمیت

اشاره

زیباترین و رساترین کلامی که به این حقیقت بسیار عالی دلالت دارد، کلام وجود مقدس حضرت حق است.

[فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى * إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى * وَ أَنْكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَضْحَى * فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّا يَبْلَى] (۱).

پس گفتیم: ای آدم! مسلماً این [ابلیس] دشمنی است برای تو و همسرت، پس شما را از بهشت بیرون نکند که در مشقت و رنج افتی. * قطعاً برای تو [در این مکان موقعیتی است که] است که نه گرسنه شوی و نه برهنه گردی. * و نه در آن تشنه شوی و نه دچار آفتاب زدگی گردی. * پس شیطان او را وسوسه کرد، گفت: ای آدم! آیا تو را به درخت جاودان و سلطنتی که کهنه نمی شود، راهنمایی کنم؟

سپس قرآن مجید می فرماید:

آدم و همسرش به وسوسه این دشمن غذا را از درخت نهی شده خوردند، تا

ص: ۱۷۸

جایی که لباس های بهشتی از تنشان ریخت عورت آنان در نظرشان آشکار شد، آن ها خواستند تا با ساتری از برگ درختان خود را بپوشانند، آدم از خدا نافرمانی کرد پس به غوایت افتاد، ولی خداوند مهربان وی را از رحمت بی منتهای خود محروم نکرد، توبه او را پذیرفت.

وسوسه شیطان در انفاق

اشاره

قرآن مجید در بسیار از آیات خود تمام فرزندان آدم را همانند پدرشان از ابلیس و جنود او که در لباس های گوناگونی در زندگی آدمیان ظهور می کنند بر حذر می دارد و خلاصه پند و درسش این است که این دشمن نابکار و این موجود خطرناک تنها هدفش به هم ریختن اساس سعادت دنیا و آخرت آدمیان است، در اینجا نمونه ای از آن آیات الهی را ملاحظه کنید:

[الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ] (۱).

شیطان، شما را [به هنگام انفاق مال با ارزش] از تهیدستی و فقر می ترساند، و شما را به کار زشت [چون بخل و خودداری از زکات و صدقات] امر می کند، و خدا شما را از سوی خود وعده آمرزش و فزونی رزق می دهد؛ و خدا بسیار عطا کننده و داناست.

در «تفسیر نمونه» در توضیح این آیه چنین آمده:

نخستین جمله آیه می گوید: هنگام انفاق یا ادای زکات، شیطان، شما را از فقر و تنگدستی می ترساند. به خصوص اگر اموال خوب و قابل توجه بخواهید انفاق

ص: ۱۷۹

کنید که در آیه قبل به آن اشاره رفت.

و چه بسا این وسوسه شیطانی مانع از انفاق و بخشش می گردد و حتی ممکن است در ادای زکات و خمس و سایر انفاق های واجب نیز اثر بگذارد.

خداوند به این وسیله بشر را آگاه می کند که خودداری از انفاق به جهت ترس از تهیدستی فکر غلط و از وسوسه های شیطانی است و چون ممکن است به نظر برسد که این ترس گرچه از ناحیه شیطان است یک ترس منطقی است بلافاصله می فرماید: شیطان شما را وادار به معصیت و گناه می کند، بنابراین ترس از فقر و تهیدستی در هر حال غلط است؛ زیرا شیطان جز به باطل و گمراهی دعوت نمی کند.

اصولاً هر نوع فکر منفی و بازدارنده و کوتاه بینانه، سرچشمه اش انحراف از فطرت و تسلیم در برابر وسوسه های شیطانی است، اما هر گونه فکر مثبت و سازنده و محرک و آمیخته با بلندنظری، سرچشمه اش الهامات الهی و فطرت پاک خدا داد است.

و با توجه به این که وسوسه های شیطانی بر خلاف قوانین آفرینش و سنت الهی است نتیجه و اثر منفی آن که زیان و بدبختی است روشن خواهد بود.

در مقابل فرمان های پروردگار هماهنگ و هم دوش با آفرینش و فطرت است و نتیجه آن حیات و زندگی سعادت بخش می باشد.

در توضیح این سخن باید گفت: در نظر ابتدایی انفاق و بذل مال چیزی جز کم کردن مال نیست و این همان نظر کوتاه بینانه شیطانی است، ولی با دقت و دید وسیع می بینیم که انفاق ضامن بقای اجتماع و تحکیم عدالت اجتماعی و سبب کم کردن فاصله طبقاتی و پیشرفت همگانی و عمومی می باشد و مسلم است که با پیشرفت اجتماع، افرادی که در آن اجتماع زندگی می کنند نیز در رفاه و آسایش

خواهند بود و این همان نظر واقع بینانه الهی است.

قرآن به این وسیله مسلمانان را توجه می دهد که انفاق اگر چه به ظاهر چیزی از شما کم می کند، در واقع چیزهایی بر سرمایه های شما می افزاید، هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی.

در دنیای امروز که نتیجه و اثر اختلافات طبقاتی و پایمال شدن ثروت ها به خاطر به هم خوردن تعادل تقسیم ثروت به روشنی به چشم می خورد، درک معنای آیه فوق چندان مشکل نیست.

فقر و فحشا

ضمناً از آیه استفاده می شود که:

یک نوع ارتباط میان ترک نمودن انفاق و فحشا وجود دارد، البته اگر فحشا به معنای بخل باشد، ارتباط آن از این جهت است که ترک انفاق و بخشش های مالی، آرام آرام صفت بخل را که از بدترین صفات است در انسان ایجاد می کند و اگر فحشا را به معنای مطلق گناه یا فحشای جنسی بگیریم باز ارتباط آن با ترک انفاق بر کسی پوشیده نیست؛ زیرا سرچشمه بسیاری از گناهان و بی عفتی ها و خودفروشی ها فقر و تهیدستی است، علاوه بر همه این ها انفاق یک سلسله آثار و برکات معنوی دارد که جای انکار نیست.

در تفسیر «مجمع البیان» از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

هنگام انفاق دو چیز از طرف خداست و دو چیز از ناحیه شیطان است، آنچه از جانب خداست یکی آمرزش گناهان و دیگری وسعت و افزونی اموال است، آنچه

از طرف شیطان است یکی وعده فقر و تهیدستی و دیگر امر به فحشا است (۱).

جالب توجه این که از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

هنگامی که در سختی و تنگدستی افتادید به وسیله انفاق کردن با خدا معامله کنید، انفاق نمایید تا از تهیدستی نجات یابید (۲).

[وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ] (۳).

و خدا بسیار عطا کننده و داناست.

در این جمله اشاره به این حقیقت شده که چون خداوند قدرتی وسیع و علمی بی پایان دارد، می تواند به وعده خویش عمل کند، بنابراین باید به وعده او دلگرم بود نه وعده شیطان فریبکار و ناتوان که انسان را به گناه می کشاند و چون از آینده آگاه نیست و قدرتی ندارد وعده او جز گمراهی و تشویق به نادانی نخواهد بود (۴).

یک بار دیگر در آیه شریفه دقت کنید تا بر شما بیشتر روشن شود که آن موجودی که آدمی را به فقر و سوسه می کند و دعوت به فحشا می نماید و خلاصه انسان را در جهت ضد خواسته های الهی می کشاند تا خزی دنیا و عذاب آخرت را برای او فراهم کند دشمن واقعی انسان است و از این دشمن با تمام توان باید حذر کرد.

[إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ] (۵).

ص: ۱۸۲

۱- ۱) - مجمع البیان: ۴۹۲/۲ (ذیل آیه ۲۶۸ بقره).

۲- ۲) - نهج البلاغه: حکمت ۲۵۸؛ وسائل الشیعه: ۳۷۲/۹، باب ۱، حدیث ۱۲۲۷۱.

۳- ۳) - بقره (۲): ۲۴۷.

۴- ۴) - تفسیر نمونه: ۳۳۶/۲.

۵- ۵) - آل عمران (۳): ۱۷۵.

در حقیقت این شیطان است که دوستانش را [با شایعه پراکنی و گفتار وحشت زاء، از رفتن به جهاد] می ترساند؛ پس اگر مؤمن هستید از آنان نترسید و از من بترسید.

این شیطان است که با سخنان و گفته های پوچ خود، دوستان و خواستارانش را می ترساند، تا آنان را از راه الهی و صراط مستقیم بازدارد، شما از سخنان و گفته های او بیم و هراس به خود راه ندهید، اگر اهل ایمان هستید از من بترسید که جز قدرت من قدرتی شایسته تر از آن نیست.

آری، موجودی که انسان را از واقعیت های اصیل و پیش آمدهای الهی و حوادث سازنده و مصایب رشد دهنده یا از حقایق عالی و مهمی که ذاتاً باعث جلب عنایت الهی است بترساند، دشمن شماره یک انسان است و آدمی واجب است با تمام توان با او مبارزه کند.

برده شیطان

[أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا] (۱).

آیا به کسانی که گمان می کنند به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده ایمان آورده اند، ننگریستی که می خواهند [در موارد نزاع و اختلافشان] داوری و محاکمه نزد طاغوت برند؟ [همان حاکمان ستمکار و قاضیان رشوه خواری که جز به باطل حکم نمی رانند،] در حالی که فرمان یافته اند به طاغوت کفر ورزند، و شیطان [با سوق دادنشان به محاکم طاغوت] می خواهد آنان را به

ص: ۱۸۳

گمراهی دوری [که هرگز به رحمت خدا دست نیابد] دچار کند.

در شأن نزول این آیه در تفسیر «مجمع البیان» آمده:

یکی از یهودیان مدینه، با یکی از مسلمانان منافق اختلافی داشت، قرار گذاشتند یک نفر را به داوری بین خود انتخاب کنند، شخص یهودی چون به عدالت و بی نظری رهبر اسلام صلی الله علیه و آله اطمینان داشت گفت: من به داوری پیامبر شما راضیم، ولی مرد منافق یکی از بزرگان یهود به نام کعب بن اشرف را انتخاب کرد؛ زیرا می دانست که می تواند با هدیه نظر او را به سوی خود جلب کند و به این ترتیب با داوری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مخالفت کرد، این آیه شریفه نازل شد و چنین افرادی را که برده شیطان اند و به پیروی از او به دنیا و آخرت خود لطمه می زنند به شدت سرزنش کرد (۱).

طاغوت از ماده طغیان است و این کلمه با همه مشتقاتش به معنای سرکشی و شکستن حدود و قیود و یا هر چیزی که وسیله طغیانگری و یا سرکشی است می باشد بنابراین آن ها که داوری به باطل می کنند طاغوت هستند؛ زیرا حدود و مرزهای الهی و حق و عدالت را شکسته اند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

هر کس به غیر حق حکم کند و مردم او را به داوری بطلبند طاغوت است (۲).

آیه فوق مسلمانانی را که برای داوری به نزد حکام جور می رفتند ملامت می کند و سپس اضافه می نماید که مراجعه به طاغوت یک دام شیطانی است که می خواهد انسان ها را از راه راست، به بیراهه های دوردستی بيفکند.

ص: ۱۸۴

۱- ۱) - مجمع البیان: ۸۵/۳.

۲- ۲) - مجمع البیان: ۸۵/۳؛ بحار الأنوار: ۷۵/۹، باب ۱.

ناگفته پیداست که آیه فوق هم چون سایر آیات قرآن یک حکم عمومی و جاودانی را برای همه مسلمانان در سراسر اعصار و قرون بیان می نماید و به آنان اخطار می کند که مراجعه کردن به حکام باطل و داوری خواستن از طاغوت، با ایمان به خدا و کتب آسمانی سازگار نیست، به علاوه انسان را از مسیر حق به بیراهه هایی پرتاب می کند که فاصله آن از حق بسیار زیاد است، مفسد چنین داوری ها، در به هم ریختن سازمان اجتماعی بشر بر هیچ کس پوشیده نیست و یکی از عوامل عقب گرد اجتماعات محسوب می شود (۱).

پیروی از شیطان

[وَ يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا] (۲).

و روزی که ستمکار، دو دست خود را [از شدت اندوه و حسرت به دندان] می گزد [و] می گوید: ای کاش همراه این پیامبر راهی به سوی حق برمی گرفتم، * ای وای، کاش من فلانی را [که سبب بدبختی من شد] به دوستی نمی گرفتم، * بی تردید مرا از قرآن پس از آن که برایم آمد گمراه کرد. و شیطان همواره انسان را [پس از گمراه کردنش تنها و غریب در وادی هلاکت] وامی گذارد؛

برای این آیه شأن نزولی به مضمون زیر آورده اند:

در میان مشرکان مکه دو دوست بودند به نام عقبه و ابی، هر زمان عقبه از

ص: ۱۸۵

۱-۱) - تفسیر نمونه: ۴۹۲/۳.

۲-۲) - فرقان (۲۵): ۲۷-۲۹.

مسافرت می آمد سفره ای می انداخت و بزرگان قومش را برای صرف غذا دعوت می کرد، در عین حال هم علاقه داشت از محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بهره مند شود گرچه اسلام را قبول نکرده بود.

روزی از سفر آمد و طبق معمول غذا آماده کرد و دوستان را برای صرف غذا وعده گرفت، در ضمن از پیامبر صلی الله علیه و آله هم دعوت کرد.

وقتی غذا حاضر شد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

تا شهادت به وحدانیت حق و رسالت من ندهی دست به سفره نمی برم!

عقبه شهادتین گفت، این خبر به گوش دوستش ابی رسید، نزد عقبه آمد و گفت: از مسیرت منحرف شده ای؟ پاسخ داد: نه به خدا سوگند، من منحرف نشده ام، و لکن مردی مهمان من بود که جز با شهادتین من غذا نمی خورد، من شرم داشتم او گرسنه از خانه من برود به این خاطر شهادت به حق و رسالت دادم.

این شیطان خطرناک به عقبه گفت: از تو راضی نمی شوم مگر در برابر او بایستی و آب دهن به صورتش بیندازی!!

عقبه بدبخت به پیروی از شیطان این کار را کرد و مرتد شد و سرانجام هم در جنگ بدر در صف کفار کشته شد و رفیقش ابی هم در جنگ احد به جهنم رفت، از پی این واقعه آن آیات نازل شد و هشدار داد که شیطان جز خذلان آدمی چیزی نخواهد، بنابراین از این دشمن خطرناک سخت پرهیزید (۱).

خداوندا! به تعداد هر سر موی ما شیطانی در درون و برون در راه ماست، اگر لطف و عنایت تو نباشد، ما را قدرت حفظ خود از خطرات شیطان نیست.

الهی! در این راه پرخطر ما را از حفظ و حراست و لطف و عنایت خود بی بهره مگذار.

ص: ۱۸۶

خداوندا! اگر نظر تو نباشد، به یک آن، تمام واقعیت ها از ما گرفته می شود و جز خزی دنیا و عذاب آخرت برای ما چیزی باقی نخواهد ماند.

خدایا! ما را هم چون عاشقان جمالت از معنویتی سنگین و روحانیتی عظیم برخوردار کن تا تمام وجود و هستی ما هم چون آنان به پیشگاهت مترنم به این برنامه باشد.

ای ربوده دلم به رعنائی***این چه لطف است و این چه زیبایی

بیم آن است کز غم عشقت***سر بر آرد دلم به شیدایی

از جمالت خجل شود خورشید***گر تو برقع زروی بگشایی

زیر برقع چو آفتاب منیر***اندر ابر لطیف پیدایی

نیست بی روی تو عراقی را***بیش از این طاقت شکیبایی (۱)

شیطان از دیدگاه امام علی علیه السلام

اشاره

امام عاشقان، مولای عارفان، امیر مؤمنان علیه السلام درباره شیطان و شرورش و درباره پیروان شیطان و بدبختی هاشان در «نهج البلاغه» می فرماید:

اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً، وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ اشْرَاكاً، فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ، وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ، فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ، فَكَبَّ بِهِمُ الزَّلَّلَ،

ص: ۱۸۷

وَزَيْنَ لَهُمُ الْخُطْلَ، فِعْلٌ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ، وَنَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ (۱).

مردمی هستند که شیطان را تکیه گاه شئون زندگی خود قرار دادند و شیطان هم آنان را در پلیدی و فریبندگی شرکای خود نمود، این موجود پلید در درون سینه های آنان تخم گذارد و جوجه درآورد حرکت کرد و تدریجاً در آغوش آنان نشست.

آن مطرود ازل و ابد با چشمان آنان می نگرد و با زبان هایشان سخن می گوید، نتیجه این شد که آنان را مرکبی برای راندن در لغزشگاه ها نمود و خطا و انحراف را در دیدگاه آنان بیاراست، در زندگی رفتار کسی را پیش گرفتند که شیطان او را در سلطه خود شریک نموده، باطل را از زبانش بیرون بیاورد.

سلطه شیطان

شارح «نهج البلاغه» علامه جعفری در توضیح این جملات می گوید (۲):

درست است که کار شیطان اغوا و فریب دادن اولاد آدم است، ولی فعالیت او از آراستن خطاها و گناهان تجاوز نمی کند.

این موجود پلید هرگز مانند یک عامل جبری مردم را به بدبختی و سقوط نمی کشاند و چنان که در قرآن مجید آمده است: کار او وعده های دروغین و آرایش های بی اساس می باشد.

خداوند رحمان انسان ها را به وسیله عقول و وجدان ها و پیامبران از اغواها و فریبکاری های شیطان برحذر داشته است، سه وسیله مزبور قدرتی بیش از

ص: ۱۸۸

۱- ۱) - نهج البلاغه: خطبه ۷؛ بحار الأنوار: ۲۱۱/۳، باب ۳۳.

۲- ۲) - ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ۱۳۱/۳.

تحریکات شیطان دارا می باشند که به خوبی می توانند دغل کاری های شیطان را خنثی نمایند.

بنابراین، این شیطان نیست که دست آدمی را گرفته با اجبار او را برده خود می سازد، بلکه این خود انسان است که نخست همه وسایل سه گانه را از کار می اندازد و تحریکات آن ها را در درون خود خنثی می نماید و دست بردگی به سوی شیطان دراز می کند و سپس آن موجود پلید شریک زندگی او می گردد، این مطلب در مواردی از قرآن مجید چنین بیان شده است.

[وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَا قَضَيْتَ الْأَمْرَ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تُلْمُونِي وَلَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ] (۱).

و شیطان [در قیامت] هنگامی که کار [محاسبه بندگان] پایان یافته [به پیروانش] می گوید: یقیناً خدا [نسبت به برپایی قیامت، حساب بندگان، پاداش و عذاب] به شما وعده حق داد، و من به شما وعده دادم [که آنچه خدا وعده داده، دروغ است، ولی می بینید که وعده خدا تحقق یافت] و [من] در وعده ام نسبت به شما وفا نکردم، مرا بر شما هیچ غلبه و تسلطی نبود، فقط شما را دعوت کردم [به دعوتی دروغ و بی پایه] و شما هم [بدون اندیشه و دقت دعوتم را] پذیرفتید، پس سرزنشم نکنید، بلکه خود را سرزنش کنید، نه من فریادرس شمایم، و نه شما فریادرس من، بی تردید من نسبت به شرک ورزی شما که در دنیا درباره من داشتید [که اطاعت از من را هم چون اطاعت خدا

ص: ۱۸۹

قرار دادید [بیزار و منکرم؛ یقیناً برای ستمکاران عذابی دردناک است.

ملاحظه می شود که شیطان به عنوان یک عامل جبری، فرزندان آدم را به تباهی نمی کشد، بلکه وعده های دروغین می دهد و خطاکاری ها را می آراید و بس.

بنابراین ملامت کردن شیطان بی مورد خواهد بود، همین مسئله درباره نفس (مدیر غرایز حیوانی) آدمی نیز وجود دارد، به این معنی که آدمی در روز قیامت نمی تواند گناهان و انحرافات خود را به گردن نفس بیندازد و بگوید:

چون خدا به من نفس داده بود، لذا مرتکب گناه شدم؛ زیرا تحریکات و فعالیت های غرایز حیوانی به مدیریت نفس در برابر نیروهای عقل و وجدان و فریاد پیامبران عظام قابل توجه و مهار کردن بوده، هرگز به درجه عامل جبری نمی رسد.

در این که شیطان را سلطه و زوری نسبت به آدمیان نیست، باز در قرآن مجید می خوانیم:

[وَ اسْتَفْزَنُ مِنْ اسْتِطْعَتِ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلِبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَ عَدَّهُمْ وَ مَا يَعْتُدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا* إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا] (۱).

از آنان هر که را توانستی با آوازت [به سوی باطل] برانگیز، و [برای راندنشان به سوی طغیان و گناه] با سواره ها و پیاده هایت بر آنان بانگ زن، و با آنان [از راه سوق دادنشان به حرام] در اموال و [از طریق وسوسه کردنشان به زنا] در اولاد شریک شو، و به آنان وعده [دروغ] بده [که از قیامت، حسابرسی، بهشت و دوزخ خبری نیست] و شیطان آنان را جز از روی باطل

ص: ۱۹۰

و دروغ وعده نمی دهد.* [ولی آگاه باش که] یقیناً تو را بر بندگانم هیچ تسلطی نیست، و کافی است که پروردگارت نگهبان و کارساز [آنان] باشد.

مقصود از شرکت شیطان در اموال و اولاد و سایر شؤون زندگی، شرکت محسوس و عینی نیست که مانند یک پدیده فیزیکی قابل مشاهده باشد، بلکه منظور شریک شدن او در هدف گیری ها و انتخاب وسایل و سایر عوامل محرک انسانی در اندیشه و گفتار و رفتار می باشد، مانند شرکت نفس که مدیریت غرایز حیوانی را دارد و در شؤون زندگی داخل در هدف گیری ها و انتخاب وسایل و سایر عوامل محرک می گردد.

سهم آدمی در این شرکت، گاهی به قدری تقلیل پیدا می کند که شؤون زندگی آدمی تا حد مالکیت انحصاری شیطان و هوا و هوس در می آید، این حد از تبهکاری در قرآن مجید در آیه زیر گوشزد شده است:

[أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا] (۱).

آیا کسی که هوای [نفسش] را معبود خود گرفته دیدی؟ آیا تو می توانی کارساز و نگهبان او باشی [که او را به میل خود به راه راست هدایت کنی؟] .

شیطان این موجود پلید در درون سینه های آنان تخم گذارد و جوجه درآورد و حرکت کرد و تدریجاً در آغوش آنان نشست.

آن سینه آدمی که جایگاه دل است و دل آدمی که جایگاه تجلی انوار الهی است و انوار الهی که از خورشید عظمت خداوندی تشعشع می کند، با پیروی از شیطان مبدل به قفسه و آشیانه دائمی شیطان می گردد.

معنای قفسه شیطان بودن آن نیست که واقعاً یک موجود فیزیکی در سینه آدمی

ص: ۱۹۱

داخل شده در گوشه ای می نشیند و شروع به امر و نهی می کند، بلکه همان طور که امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

این موجود پلید که نمود فیزیکی ندارد، همه سطوح روانی را اشغال نموده خیالات و توهمات و وسوسه ها و شک و تردیدها را در آن سطوح تولید می کند و مالک مطلق آن سطوح می گردد.

کلمه درج اشاره لطیفی به این حقیقت دارد که این تسلط به تدریج انجام می گیرد و چنان نیست که وجدان و عقل و فطرت پاک آدمی ناگهان از درون وی محو شوند و شیطان فوراً جای آن ها را بگیرد. اندک اندک راه زد سیم و زرش***مرگ و جسک نوفتاد اندر سرش

عشق گردانید با او پوستین*** می گریزد خواجه از شور و شرش

اندک اندک روی سرخش زرد شد*** اندک اندک خشک شد چشم ترش

وسوسه و اندیشه بروی درگشاد*** راند عشق لا ابالی از درش

اندک اندک شاخ و برگش خشک گشت*** چون بریده شد رگ بیخ آورش

اندک اندک دیو شد لا حول گو*** سست شد در عاشقی بال و پرش

عشق داد و دل بر این عالم نهاد*** در برش زین پس نیاید دلبرش (۱)

پیروی از شیطان به تدریج، خود انسان را تبدیل به یک شیطان علیه سایر انسان ها می کند چنانچه می فرمایند:

دیروز انسان هایی بودند که مختصات انسانیت در وجود آنان فعالیت می کرد، راه می رفتند و دست دیگران را هم برای سلوک در مسیر کمال می گرفتند، تدریجاً آن مختصات را از دست دادند، امروز به قهقرا می روند و سدّ راه رهگذران کمال

ص: ۱۹۲

شده اند، اکنون با هر فرد و گروهی که ارتباط برقرار کنند منحرفش خواهند کرد، بنابراین انسان هایی بودند که امروز مبدل به شیاطین شده، رهزنی رهروان کمال را پیشه خود ساخته اند، این است معنای شیاطین الانس.

وقتی که هدف گیری ها و اندیشه های آدمی جنبه شیطانی داشته باشد او با داشتن صورت آدمی مبدل به شیطان می گردد.

ای بسا ابلیس آدم رو که هست*** پس به هر دستی نباید داد دست (۱)

ص: ۱۹۳

۱-۱) -ملک الشعراى بهار.

[وَكَذَلِكَ إِذَا اتَاكَ الشَّيْطَانُ مَوْسُوْسًا لِيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ الْحَقِّ وَ يُنْسِيْكَ ذِكْرَ اللّٰهِ فَاسْتَعِذْ مِنْهُ بِرَبِّكَ وَ رَبِّهِ فَاِنَّهُ يُؤَيِّدُ الْحَقَّ عَلٰى الْبَاطِلِ وَ يَنْصُرُ الْمَظْلُوْمَ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: [اِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطٰنٌ عَلٰى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَلٰى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُوْنَ] (۱)]

امام صادق عليه السلام در دنباله گفتار پر فروغ خود می فرماید:

چون شیطان به قصد گمراه کردن تو با وسوسه هایش به تو حمله ور شد، خواست تو را از راه حق و ذکر حضرت الله باز دارد به خدای خود پناه ببر که حضرت حق باطل را در برابر حق از بین می برد و مظلوم را در برابر ظالم یاری می دهد چنانچه در قرآن مجید فرموده:

یقیناً او بر کسانی که ایمان آورده اند و همواره بر پروردگارشان توکل می کنند، تسلطی ندارد.

ص: ۱۹۴

[وَ لَنْ تَقْدِرَ عَلَيَّ هَذَا وَ مَعْرِفَةُ الْيَمَانِيَةِ وَ مِزَاهِبِ وَسُوسِيَّتِهِ الْآ بِدَوَامِ الْمُرَاقَبَةِ وَ الْإِسْتِقَامَةِ عَلَيَّ بِسَاطِ الْخِدْمَةِ وَ هَيْبَةِ الْمُطَّلَعِ وَ كَثْرَةِ الذِّكْرِ، وَ أَمَّا الْمُهْمِلُ لِأَوْقَاتِهِ فَهُوَ صَيْدُ الشَّيْطَانِ]

راه های خلاصی از شیطان

اشاره

بدون شك قدرت خلاصی از فریب او و نجات از راه های فریب و وسوسه او برای تو نیست مگر به چند چیز:

۱- دوام مراقبت.

۲- استقامت بر عبادت.

۳- هراس از عظمت و قدرت خدایی که بر درون و برون تو آگاه است.

۴- کثرت یاد حق در همه اوقات.

با توجه به این چهار واقعیت، انسان در مبارزه با شیطان قطعاً پیروز است، ولی کسی که در این امور اهمال کار است و اوقاتش را بیهوده تلف می کند به یقین صید مناسبی برای این دشمن خطرناک است.

دوام مراقبت

اشاره

خواجه در زمینه مراقبت می گوید:

مراقبه دوام ملاحظه مقصود است و به عبارت روشن تر، دائماً به حق نظر داشتن.

ص: ۱۹۵

سالکی که در طریق حق است و همیشه به حق نظر دارد اهل مراقبه است، مراقبه سه درجه دارد:

درجه اول: مراقبه ای است که سالک در سیر به سوی حق دارد.

درجه دوم: توجه یافتن به مراقبه حق است، سالک متوجه می گردد که حق متعال مراقب اوست.

درجه سوم: مراقبه ای است که سالک نسبت به آثار وجود حضرت حق داراست، کیفیت تجلیات حضرت احدیت را پیوسته مورد نظر دارد.

قسم اول را می توان مراقبه مقدماتی، دوم را متوسط و سوم را عالی نام نهاد.

در مراقبه مقدماتی، مراقبه سالک در ایاب و ذهاب، خورد و خواب، گفت و شنود، طاعت و عبادت، رفتار و کردار است.

در این مراقبه نظر سالک این است که از طریق دستورهای شرع خارج نگردد، آنچه انجام می دهد بر وفق دستور باشد و برای این منظور مراقبه را دارد که خود را به اطاعت و عبادت زینت دهد. تا مورد توجه و عنایت واقع گردد، خود را می آراید تا او را بپسندند و محرک او را در این مراقبه وعده ها و وعیدها است، از خوف عقاب از بدی ها کناره گیری می کند، به امید ثواب به خوبی ها می گراید.

مبند ای دل به جز در یار خود دل***امید از هر که داری جمله بگسل

ز منزلگاه دونان رخت بر بند*** و رای هر دو عالم جوی منزل

برون کن از درون سودای گیتی*** از این سودا به جز سودا چه حاصل

منه دل بر چنین محنت سرایی*** که هرگز زو نیابی راحت دل

قدم بر فرق عالم نه عراقی ***نمانی تا در اینجا پای در گل (۱)

در مراقبه متوسط، سالک حق متعال را مراقب خود می بیند، به شهود در می یابد که در هر حال خدای متعالی مراقب اوست.

[كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا] (۲)

و خدا نگهبان و مراقب همه چیز است.

خدای متعال نسبت به همه چیز رقیب است، این شهود به سالک نظر دیگری می دهد، سالک را عوض می کند، مسیر او را تغییر می دهد، در اول سالک برای خود کار می کرد، در این مراقبه، برای خدا کار می کند، در اول، محرک او وعده های حق بود، در این مراقبه محرکش جلب رضایت حق است، آنجا در انجام اعمال نظر تجارت داشت، در این جا وظیفه او را به عمل وادار می کند، در اول بهشت و یا جهنم منتهای مقصد او بود، در اینجا وصال و لقا نهایت سیر اوست به قول خواجه:

بین تفاوت راه از کجاست تا به کجا.

در این مراقبه چون سالک با عشق و محبت به وظایف قیام می کند و منظور او ترک خودپرستی است، بدیهی است در نظر با حق متعال معارضه ندارد و نسبت به احکام او اعتراض نمی کند و مراقبه خود او هم، دیگر مورد نظر او نخواهد بود.

در مراقبه عالی، مراقبه سالک روی سبق ذات و ظهور اشارات و افاضات حضرت احدیت است در کلیه اجزای زمان ازلاً و ابداً و روی خلاصی از ربطه و قید مراقبه است که با فنای نفس و تخلیص از رسم حاصل است، در این مراقبه آیات و افاضات الهی مورد مشاهده سالک است، می خواهد بداند به چه کیفیت این

ص: ۱۹۷

۱-۱ - فخر الدین عراقی.

۲-۲ - احزاب (۳۳): ۵۲.

آیات در آفاق و انفس و در عالم انوار بروز و ظهور دارند و چطور الهامات، اشارات و افاضات به خلق می رسد و تجلیات افعالی و صفاتی و ذاتی چگونه است، به عبارت ساده تر، مراقبه او روی مشیت و اراده الهی است.

شیطان، دشمن مراقبت

از آن وقتی که سالک به مراقبه برمی خیزد، رقیب سرسخت او نیز مراقبه را شروع می کند، مراقبه در حقیقت یک نوع مبارزه است.

مراقب می خواهد در تمام حالات حق را منظور بدارد، رقیب این مراقبه می خواهد حق را از نظر سالک دور سازد.

مراقب در سیر به سوی حق است، رقیب در این خیال است که سالک را از طریق حق منحرف سازد.

مراقب به طاعات و عبادات روی می آورد، رقیب او را به سوء و فحشا امر می کند، او رو به عفاف و کفاف می رود، این به فقر و تنگدستی او را می ترساند.

سالک می خواهد بیاد حق متذکر باشد، رقیب او را به فراموشی می کشاند، او از وعده غرور و مکر کنار می کشد، این به مکر و وعده و غرور او را می فریبد و بالاخره این جنگ و گریز هست تا یکی از این دو به دیگری غالب شود، اگر هوا، نفس و شیطان غالب شود کار سالک زار است.

[فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا] (۱).

مسلماً به زیان آشکاری دچار شده است.

اگر سالک غالب گردد.

ص: ۱۹۸

بی تردید رستگاری بزرگی یافته است.

نوعاً اشخاصی که از دست رقیب زبردست خود جان سالم به در نمی برند، در مراقبه اول هستند، علتش این است که در پی مشتبهات نفس بوده و هر چه می خواهند برای خود می خواهند و خود را منظور دارند، چون از خود پرستی خلاص نشده و خواسته آن ها نفسانی است رقیب بر آن ها غالب می گردد، آن هایی که از مراقبه اول خارج شده در مراقبه دوم واقعند از آن جهت که از آن ها سلب اراده شد و نظر خود را کنار گذاشته اند رقیب نمی تواند بر آن ها غلبه کند، چه این ها جزء احزاب الهی هستند و حزب الهی در همه جا غالب است.

احزاب الهی دوستان خدا هستند، کسانی هستند که عشق و محبت حق ساحت دل آن ها را فرا گرفته است، دل آن ها در تصرف حق است، دلی که در تصرف حق باشد رقیب نمی تواند در دل آن ها راه یابد. عاشقان در کمین معشوقند*** ساکنان زمین معشوقند

عاشقان را ز دوست نگریزد*** بلبل اندر هوای گل میرد

اندرین ره اگر مقامی هست*** هست ماوای عاشقان الست

چون که حسن آمد از عدم به وجود*** عشق در نور او ملازم بود

جان چو مأمور شد به امر احد*** منتظر یافت عشق بر سر حد

گر تو از عشق فارغی باری*** من ندارم به غیر از این کاری

هست جانم چنان به عشق غریق*** که ندارد گذر به هیچ طریق (۲)

ص: ۱۹۹

۱-۱) - حافظ شیرازی.

۲-۲) - عشاقنامه، فخرالدین عراقی

اهل محبت و عشق کسانی هستند که در بحر غرق می شوند، اما تر نمی شوند، با همه نوع افراد در تماس هستند، اما از کسی رنگ نمی گیرند، با همه روبرو می شوند اما تحت تأثیر هوای کسی قرار نمی گیرند، در دل نوری دارند با آن نور که به میدان می روند فاتح و غالب برمی گردند.

گر نور عشق به دل و جانت اوفتد***بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی

یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر*** کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی(۱)

خطری که از رقیب مخالف ممکن است متوجه سالک گردد اولاً: در مرحله اول از مراقبه است، در ثانی در وقتی است که هنوز دل به تصرف حق بیرون نیامده و به نیروی عشق مجهز نیست، دزد به جایی می رود که در آنجا متاعی باشد و سالک عاشق چه متاعی دارد که دزد بتواند بدان دستبرد زند (۲)؟

استقامت بر عبادت

اشاره

اعتدال لازمه سلوک است، اگر سالک در راه حق از اعتدال خارج گردد، خروج او از اعتدال سبب انحراف و دو رویی او از حق است، آن سالکی که در امور خود رعایت اعتدال را می نماید او در طریق حق استقامت می ورزد و مصداق آیه شریفه [فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ] (۳) قرار می گیرد.

چنانچه ما بخواهیم پایه و ستونی را در جایی نصب کنیم که استقامت آن زیاد باشد، آن را باید به طور مستقیم نصب نماییم. در حال استقامت و اعتدال، مقاومت پایه زیاد است، هر فشاری را که بر آن وارد گردد تحمل می کند.

ص: ۲۰۰

۱-۱- حافظ شیرازی.

۲-۲- مقامات معنوی: ۱/۱۴۹.

۳-۳- فصلت (۴۱): ۶.

در حال استقامت و اعتدال، نیروی مقاومت پایه در یک جهت متمرکز است، علت ایستادگی و مقاومت همین تمرکز قوا است. چنانچه مایل شود نیروی آن تجزیه می شود و مقاومت اولیه را از دست می دهد.

امری که در مورد استقامت به ما رسیده به همین منظور است که از اعتدال منحرف نشویم و نیروی ما تجزیه نشود.

آن که خلاف راه حق در پیش دارد، از اعتدال خارج شده زیر فشار هواهای نفسانی خوابیده است.

نحوه استقامت در مراحل سلوک مختلف است، در بدایت استقامت متضمن معنی توجه داشتن به اوامر و احکام است، در نهایت متضمن معنی عدم توجه به غیر، در مقام جمع دال است بر معنی تبلیغ احکام و اوامر.

خواجه هرات در مبحث استقامت معنی دوم را منظور دارد، می گوید:

جار و مجرور «الیه» در آیه شریفه [فَاسْتَقِمْوا إِلَیْهِ] اشاره است به ذات فرد یگانه احدی، مفهوم آن این است که رو به ذات اقدس الهی کنید، غیر او را منظور مدارید حافظ می گوید:

گفتی بیار رخت اقامت به کوی ما *** من خود به جان تو که از این کوی نگذرم

خواجه، استقامت را به روح تشبیه کرده می گوید: همان طوری که روح موجب بقای بدن است، احوال ساکنین نیز با روح استقامت باقی و پایدار است.

استقامت برزخ است بین پرتگاه های مخوف عالم تفرق و سدره المنتهای عالم جمع.

همان طوری که استقامت موجب فزونی و زیادتی عمل عامّه است، روحی است که احوال سالکان بدان زنده و باقی است و بر سه درجه است.

سالک اگر از طریق اعتدال و استقامت خارج گردد، در وادی مخوف مشتبهات نفس واقع شده، گرفتار مشکلات عالم تفرق می شود، از مسیر اصلی منحرف گشته به مقام جمع راه نخواهد یافت.

استقامت سالک در درجه اول، اجتهاد در اقتصاد است، یعنی سعی در میانه روی و اعتدال دارد، این کوشش برای این است که سالک بر رسم علم تعدی نکند، از حدّ اخلاص تجاوز ننماید و بر خلاف دستور قدم بردارد.

سالک، اگر تعدی از رسم علم کند، تعدی از رسم استاد کرده، آن که از دستور استاد سرپیچی کند راه به جایی نمی برد و در صراط مستقیم قرار نمی گیرد.

دستورهای شرع مقدس از عالم وحی و الهام است، روی اصل صحیحی است، مبتنی بر سیر و دفع موانع از افراد است، دوائی است که از روی بصیرت و حکمت ترکیب یافته جهت رشد و کمال و خلاصی از امراض نفسانی است، سرپیچی از دستورها سبب می گردد، شخص در امراض مهلکه خودپرستی باقی بماند، به ستایش حق و حق پرستی نرسد.

چون سالک از حدّ اخلاص تجاوز نماید، عملش روی ریا انجام می گیرد، عمل در این صورت یا برای عوض است، یا برای اجرت و یا غرضی از اغراض دیگر، در هر صورت عمل بدین ترتیب ارزشی ندارد، اثری بر آن مترتب نیست.

استقامت در درجه دوم، در احوال است، استقامت در این مقام مشاهده حقیقت است نه به طریق کسب، ترکیب ادعاست نه به سبب علم، باقی بودن با

نور یقظه است نه به وجه تحفظ.

شرح این داستان بدین قرار است: مشاهده حقیقت به طریق کسب مانند دیدن جایی است به وسیله فیلم یا عکس، در مقام مشهود آن که اظهار حقیقی می کند باید خود او بدان رسیده باشد، مأخذ گفتارش بیان این و آن و یا دیدن عکس عالم حقیقت باشد، بیانش مستند به شهود نیست، شخص باید خود به مقام شهود رسیده باشد و اظهار حقیقت کند حافظ می گوید:

ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی*** ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست

به طریق علم نیز سالک ممکن است ترک ادعا یا رفض دعوا نماید، ولی این سلب انانیت علمی است، تا شهود فاصله اش زیاد است وقتی این پندار تحقق می یابد که حقیقت [لَيْسَ لِمَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ] (۱) با تجلیات ذاتی در باطن سالک به ظهور برسد. سالکی که واجد حال مراقبه است و از مراقبه به یقظه و تنبیه می رسد، یقظه او در این حال یا به وجه تحفظ برای او باقی است، یا به وجه تلطف، تحفظ باشد. خود او سعی دارد آن را حفظ کند، تلطف باشد لطف ازلی موجب بقای آن است، اولی تحفظی است، دومی تحقیقی، اولی در عداد استقامت در احوال نیست، دومی هست، اولی را خواجه مطرود می داند، دومی را مقبول.

در درجه سوم استقامت با ترک رؤیت استقامت و با گذشت از طلب استقامت است، با شهود اقامه استقامت در نفس از طرف حق و بقا به بقای حق عز اسمه.

کمال استقامت به ترک طلب استقامت و به عدم رؤیت استقامت است، سالک وقتی وجود خود را قائم به حق دید و دریافت که حق عز اسمه در باطن کارفرما

ص: ۲۰۳

و کارگزار است، روح استقامت تخیلی او، از او سلب می گردد، در این حال نمی تواند به استقامت تکیه، یا با استقامت پیشروی نماید، استقامت بدین معنی اختصاص به زمان تفرقه دارد، در مقام جمع که سلب انانیت از سالک شده، استقامت بدان معنا که گذشت مفهومی ندارد، استقامت در این مقام از آن حق متعال است.

در مقام فنا هنگامی که از سالک سلب انانیت می شود، همه آن اموری که به او انتساب دارند از او سلب می شوند و استقامت نیز از آن اموری است که از دست سالک بدر می رود، حضرت شعیب به قوم خود می گفت:

[وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ] (۱).

و توفیقم فقط به [یاری] خداست.

توفیقی که نصیب من شده از عنایت حق متعال است، همین جمله را ما هم می گوئیم، فرقی در عبارت ما و او نیست، فرق در این است که او به شهود این حقیقت را دریافته و آن را اظهار می کند، ما در نیافته بلکه از پس چندین حجاب آن را عنوان می کنیم، او به حقیقت می گوید ما به مجاز، استقامت نیز همین طور است، حقیقتش از آن کسانی است که به نعمت وصال نایل آمده اند.

سالک در سیر به سوی حق با نور توحید و جذبات ذوقی عوالم شهود، راه سلوک را می پیماید (۲).

ص: ۲۰۴

۱-۱ - هود (۱۱): ۸۸.

۲-۲ - مقامات معنوی: ۱/۲.

[وَاعْتَبِرْ بِمَا فَعَلَ بِنَفْسِهِ مِنَ الْإِغْوَاءِ وَالْإِسْتِكْبَارِ حَيْثُ عَزَّهُ وَاعْجَبَهُ عَمَلُهُ وَعِبَادَتُهُ وَبَصِيرَتُهُ وَجُرْأَتُهُ عَلَيْهِ، قَدْ أَوْرَثَهُ عِلْمُهُ وَمَعْرِفَتُهُ وَاسْتِدْلَالُهُ بِمَعْقُولِهِ اللَّغْنَ عَلَيْهِ إِلَى الْأَبَدِ فَلَمَّا طُنَّكَ بِنَصِيحَتِهِ وَدَعَوْتِهِ غَيْرَهُ]

عبرت از شیطان

از آنچه شیطان درباره خود کرده درس بگیر، آن بدبخت ازل و ابد بدون جهت به غرور و کبر آسوده شد. موجودی که عمل و عبادت و بصیرت و جرأت و جسارتش موجب مغرور شدن و فریفته شدنش گشت و علم و معرفت و استدلال عقلی او باعث معلول شدنش شد، چگونه می توان به او اطمینان پیدا کرد و به نصیحت و صلاحدید او اعتماد نمود؟!

ص: ۲۰۵

[فَاعْتَصِمْ بِحَبْلِ اللَّهِ الْاَوْثَقِ وَهُوَ الْاَلْتِجَاءُ وَ الْاَضْطِرَارُ بِصَحِّهِ الْاِفْتِقَارُ اِلَى اللَّهِ فِي كُلِّ نَفْسٍ، وَ لَا يَغُرَّنَكَ تَزْيِينُهُ الطَّاعَاتِ عَلَيْكَ فَإِنَّهُ يَفْتَحُ لَكَ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ بَاباً مِنَ الْخَيْرِ لِيُظْفَرَ بِكَ عِنْدَ تَمَامِ الْمَاءِ، فَقَابِلُهُ بِالْخِلَافِ وَ الصَّدِّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ الْمُضَادَّةِ بِأَهْوَائِهِ]

تمسک به ریسمان الهی

پس چنگ زن به بند الهی که محکم ترین بندهاست و آن پناه بردن به جناب احدیت و اعتراف نمودن به عجز و قصور خود در هر لحظه بلکه در هر نفس است.

چون این دشمن خطرناک با انواع وسوسه ها طاعات و اعمال را برای تو جلوه دهد هرگز مغرور و فریفته مشو؛ زیرا ممکن است نود و نه باب از خیر و نیکی به رویت باز کند تا در قدم صدم بر تو غالب گردد، بنابراین در مرحله مخالفت با او تا هستی ثابت قدم باش و راه نفوذ و فریب او را ببند و با میل و مقاصد او با تمام وجود مبارزه کن.

الهی! ما را از شر این دشمن خطرناک امان بده، اعمال ما را خالص گردان و دست ما را از دامن لطف و کرامت تا به وقت رسیدن به وصال کوتاه مکن، محتاجان و نیازمندان را از درگاہت مران و امید امیدواران را قطع منما که ما جز وجود مقدس تو معبودی نداشته و نداریم و غیر پیشگاه لطف برای ما پیشگاهی

وجود ندارد، اگر ما گدایان را از در خانه محبت برانی دنیا و آخرت ما بر باد خواهد رفت.

به قول فیض کاشانی آن شوریده گلزار عشق:

گوشه چشمی به سوی دردمندان کن به ناز***تا به بینی روی ناز خود به مرآت نیاز

ناز کن هر چند بتوانی که عاشق می کشد***عاشقان را مغتنم باشد زاهل ناز ناز

چشم مست را بگو تا بنگرد از هر طرف***چون گذر آری به عمری بر اسیران نیاز

چون گذر آری بر اهل دل توقف کن دمی***تا شود چشم نظر بازان بر آن رخساره باز

آن که رویت دید یکبار دیگر بنماش روی***تا کند چشمی به روی دلکشایت باز باز

چند باشم در امید و بیم وصل و هجر تو***دل مبر یا جان ببر ای دلنواز جان گداز

در فراق خود مسوزانم بده کامم زوصل***رحم کن بر زاریم جز تو ندارم چاره ساز

روی آشناک بنما تا بسوزد بیخ غم***در فراق فیض را تا چند داری در گذر

باب ۴۰ در بیان عجب

اشاره

ص: ۲۰۸

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ مِمَّنْ يُعْجَبُ بِعَمَلِهِ وَهُوَ لَا يَدْرِي بِمِ يُحْتَمُّ لَهُ؟

فَمَنْ أَعْجَبَ بِنَفْسِهِ فِي فِعْلِهِ فَقَدْ ضَلَّ عَنْ مَنَهِجِ الرَّشَادِ وَادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ؛ وَالْمُدَّعَى مِنْ غَيْرِ حَقٍّ كَاذِبٌ وَانْ أُخْفِيَ دَعْوَاهُ وَطَالَ دَهْرُهُ.

فَمَنْ أَوَّلَ مَا يَفْعَلُ بِالْمُعْجَبِ نَزَعَ مَا أَعْجَبَ بِهِ لِيَعْلَمَ أَنَّهُ عَاجِزٌ حَقِيرٌ وَيَشْهَدَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْعَجْزِ لِتَكُونَ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَوْ كَادَ كَمَا فَعَلَ بَابِلَيْسَ.

وَ الْعُجْبُ نَبَاتٌ، حُبُّهَا الْكِبْرُ، وَ أَرْضُهَا النَّفَاقُ، وَ مَأْوَاهَا الْغِي، وَ أَغْصَانُهَا الْجَهْلُ وَ وَرَقُهَا الضَّلَالَةُ، وَ ثَمَرُهَا اللَّعْنَةُ وَ الْخُلُودُ فِي النَّارِ. فَمَنْ اخْتَارَ الْعُجْبَ فَقَدْ بَدَرَ الْكُفْرَ، وَ زَرَعَ النَّفَاقَ؛ وَ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ يُثْمَرَ [بِأَنْ يَصِيرَ إِلَى النَّارِ] (١).

ص: ٢١١

١-١) - این فراز در نسخه مصباح عبد الرزاق نمی باشد.

[اَلْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ مِمَّنْ يُعْجِبُ بِعَمَلِهِ وَ هُوَ لَا يَدْرِي بِمِ يُحْتَمُّ لَهُ ؟]

عجب و آثار آن

اشاره

در این فصل، وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام به یکی از نکوهیده ترین رذایل اخلاقی یعنی عجب و خودپسندی اشاره دارند و آفات و مضرات آن را بیان می نمایند.

در قسمت اول روایت می فرماید:

تعجب است از کسی که به کارکرد خود عجب دارد و عمل خود را با شوق و ذوق پسندیده و آن را بسیار مهم به حساب آورده، در حالی که نمی داند خاتمه کار او چیست، سعادت است یا شقاوت!

راستی، جا دارد انسان از افراد معجب تعجب کند، آنان به چه چیزی عجب می ورزند، به خود عجب دارند که خود از خود نیستند، بلکه مثنی خاک ناچیز و ناقابلند که به عنایت او روح و حیات گرفته و فعلاً مشغول زندگی هستند، در حالی که زندگی آنان لحظه ای بدون عنایت الهی قابل دوام نیست.

به عمل خود عجب دارند که عمل پرتوی از حیات است و حیات پرتوی از قیومیت حضرت دوست.

به مال عجب دارند که در حقیقت امانت دارند نه مالک اصلی چون تمام ملکیت ها اعتباری است و مالک در تمام هستی یک نفر است و بس و آن هم خداست.

ص: ۲۱۲

منشأ عجب این بیچارگان و خودپسندی این بدبخت ها جز جهل و بی خبری و غفلت و بی خردی چیزی نیست گرفتار عجب باید بدانند راه خطرناکی را طی می کنند، راهی که خطر جدایی از واقعیت ها و دوری را به دنبال دارد و میوه تلخ عذاب الهی در روز قیامت است.

خود دیدن و خود خواستن و خود پسندیدن و عمل و مال و علم خود را بالاستقلال نظر کردن و به آن دل خوش نمودن راه شیطانی و عاقبتش خزی دنیا و گرفتاری به آتش در جهان دیگر است.

عجب موجب جدایی از اولیای الهی

عجب گاهی مراحل بسیار خطرناکی دارد. از جمله آن مراحل این است که انسان را به عقل تنها و دانش تنها متکی کرده و دست آدمی را از دامن راهبران الهی و پیشوایان حق یعنی انبیا و اولیا و ائمه طاهرین علیهم السلام جدا کرده و وسیله بدبختی دو جهان را برای آدمی فراهم می آورد.

اگر خیر دنیا و آخرت می خواهید، هیچ وقت نگویید عمل من، ثروت من، شخصیت من، دانش من، عقل من، رأی من، بلکه تمام وجود شما متزنم به این حقیقت باشد که:

الْعَبْدُ وَ مَا فِي يَدِهِ كَانَ لِمَوْلَاهُ.

بنده و آنچه در اختیار دارد همه و همه از آن مولای اوست.

به این حقیقت هر کس به نحو شهود واقف گردد در دل را به روی تمام رذایل بسته و به خصوص از صفت نکوهیده و ناپسند عجب و خودبینی رسته است.

فیض آن عارف واله می گوید:

خوشا دلی که ز غیر خداست آسوده***ضمیر خویش زوسواس دیو پالوده
خوش آن که جان گرامی به حق فدا کرده***تنش به بندگی مخلصانه فرسوده
ز حق چه بهره برد آن که روش با غیرست***خدا قل الله و ذرهم به بنده فرموده
دمی چگونه تواند به یاد حق پرداخت***که نیست یک نفس از فکر غیر آسوده
دلا بیا که ز غیر خدا پردازیم***کنیم سر خود از یاد غیر پالوده
دل از جهان بکنیم و به حق دهیم جهان***وفا ندارد و تا بوده بی وفا بوده
به یمن دوستی اهل بیت پیغمبر***به سوی خلد ره مستقیم پیموده

فرار از عجب با یاد خدا

امیر المؤمنین علیه السلام درباره عظمت و نتیجه توجه به حضرت حق می فرماید:

به راستی که خدای تعالی یاد خود را صیقل دل ها قرار داده تا بدان وسیله گوش دل پس از کر شدن شنوا گردد و چشم دل پس از کم سوئی تیزبین شود و دل از ستیزه جویی سر به فرمان نهد، همواره خدای را که نعمت هایش گرامی باد در فواصل زمان و دوران هایی که چراغ هدایت انبیا خاموش بوده، بندگانی است که چون به دریای اندیشه فرو روند، خدای تعالی رازهای نهانی با آنان گوید و از

رهگذر عقل هایشان با ایشان گفتگو فرماید.

پس نوری را که در گوش ها و دیده ها و دل های بیدار دارند چراغ راه کنند، روزهای خدا را بیاد مردم آورند و آنان را از مقام مقدسش بترسانند، آنان هم چون راهنمایان بیابان ها هستند که هر کس میانه رو باشد رهروی او را بستایند و به رستگاری مژده اش دهند و آن که راست گرا و چپ گرا باشد، راهش را نکوهش نموده و از تباهی برحذرش دارند و به همین منوال چراغ های آن تاریکی ها و رهبران آن شبهه ها هستند، اگر با دیده عقلت آنان را بنگری که خواهی دید که ایشانند نشانه های هدایت و چراغ های شب [تار \(۱\)](#).

منظور از این جملات نورانی که از امام عارفان امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده این است که هر کس خود را نبیند و علم و مالی برای خود نداند و دیده جز به روی یار ازل و ابد باز نکند و سر تواضع و فروتنی به خاک مذلّت جز برای او نساید، قلبش تجلی گاه انوار و وجودش مظهر اسما و صفات گردد. آری، منفعت پاک زیستن از عجب این است، منفعتی که در جنب آن خیر دنیا و آخرت می جوشد.

در هر صورت آنچه مثبت و خیر است از خدا بدانید، هرگز عمل نیک خود را از خود ندانسته و ادعای ملکیت نداشته باشید و به دانش خود به عنوان علم من ننگرید که عجب از گناه عملی بدتر است، گناه با آب توبه به آسانی شسته می شود، ولی شستشوی عجب که یک صفت قلبی است، اگر آدمی به آن ناچار شود کار بسیار مشکلی است.

عجب طاعات را فاسد و عبادات را از مرحله قبولی حق دور می کند، عجب انسان را تا مرز کفر می برد و گناهان را با همه سنگینی که بر آن ها مترتب است از یاد

ص: ۲۱۵

برده و برای انسان ارتکابش را آسان می نماید!

آدم معجب هر آینه به خود و به پروردگارش مغرور می شود و از عذاب و مکر حق ایمن گردد و کار را به جایی می رساند که انسان تصور می کند برایش در پیشگاه حق منزلتی است و گاهی بدتر از آن آدمی را به خاطر ایمان و عملش به منت گذاری بر خداوند می کشاند.

اعجاب به نفس یا به عقل یا به عمل یا رأی و یا به علم، انسان را از استفاده و استشاره و سؤال از علم و پندگیری و نصیحت پذیری محروم می نماید، عجب حالت بسیار خطرناکی است که آفات و زیانش قابل شمارش نیست.

قرآن مجید در بسیاری از آیات اعلام صریح فرموده، خداوند اهل عجب را دوست ندارد.

عجب در روایات

اشاره

در دعای بیستم «صحیفه سجادیه» می خوانیم:

وَعَبْدُنِي لَكَ، وَلَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ (۱).

الهی! بندگی مرا برای خود خالص قرار ده و از این که عجب عمل مرا فاسد کند مرا در پناهت محافظت فرما.

حضرت رضا علیه السلام می فرماید:

مردی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد، عبادتش مقبول حضرت دوست نیفتاد، به خود گفت: بدبختی از خود توست و علت منع قبولی در وجود توست، از جانب حق ندا آمد، این سرزندی که از خود کردی، از عبادت چهل

ص: ۲۱۶

ساله ات بالاتر است (۱).

امام صادق علیه السلام می فرماید:

عالمی نزد عابدی رفت و از او پرسید: نمازت چگونه است؟ گفت: از مثل منی که عبادتم از خورشید روشن تر است چنین سوالی درست است؟ من از فلان سال تا کنون مشغول عبادتم، گفت: گریه ات چگونه است؟ پاسخ داد: چشمی اشک ریز دارم، عالم به او گفت: اگر می خندیدی و می ترسیدی از گریه با عجب بهتر بود که عمل نازفروش به پیشگاه حق نمی رسد (۲).

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حَدِيثٍ مَجِيءٍ إِبْلِيسَ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ: فَقَالَ لَهُ مُوسَى: فَأَخْبِرْنِي بِالذَّنْبِ الَّذِي إِذَا أُذُنِبُهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذَتْ عَلَيْهِ، قَالَ: إِذَا أُعْجِبْتُهُ نَفْسُهُ، وَاسْتَكْتَرَ عَمَلَهُ، وَصَغُرَ فِي عَيْنِهِ ذَنْبُهُ (۳).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در روایت آمدن ابلیس نزد موسی و سؤال موسی از او که در وقت چه گناهی بر فرزند آدم تسلط پیدا می کنی فرمودند: ابلیس به موسی گفت: به وقت سه گناه:

۱-عجب.

۲-زیاد دیدن عمل.

۳-کوچک دیدن گناه.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصِيَّتِهِ لِابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ: إِيَّاكَ وَ الْعُجْبَ وَ سُوءَ الْخُلُقِ وَ قَلَّةَ الصَّبْرِ فَإِنَّهُ لَا يَسْتَقِيمُ لَكَ عَلَيَّ هَذِهِ الْخِصَالِ الثَّلَاثِ صَاحِبٌ، وَ لَا

ص: ۲۱۷

۱-۱) -الكافي: ۷۳/۲، باب الإعراف بالتقصير، حديث ۳؛ وسائل الشيعة: ۲۳۲/۱۵، باب ۱۷، حديث ۲۰۳۵۷.

۲-۲) -الكافي: ۳۱۳/۲، باب العجب، حديث ۵؛ بحار الأنوار: ۳۰۷/۶۹، باب ۱۱۷، حديث ۲.

۳-۳) -الكافي: ۳۱۴/۲، باب العجب، حديث ۸؛ بحار الأنوار: ۳۱۲/۶۹، باب ۱۱۷، حديث ۸.

يَزَالُ لَكَ عَلَيْهَا مِنَ النَّاسِ مُجَانِبٌ، وَ أَلْزَمَ نَفْسَكَ التَّوَدُّدَ (۱).

در سفارش های امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندش محمد بن حنفیه است: از عجب و بدخلقی و کمی صبر بپرهیز که با بودن این سه خصلت دوستی برای تو نخواهد ماند و دائم با بودن این سه رذیلت تنها خواهی بود، خود را برای دوستی و محبت با مردم ملزم کن.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ دَخَلَ الْعُجْبُ هَلَكَ (۲).

امام صادق علیه السلام می فرماید: کسی که دچار عجب شود هلاک می گردد.

عیسی و شخصی معجب

امام صادق علیه السلام فرمود:

راه و روش عیسی در تبلیغ دین گردش در شهرها بود، در یکی از گردش هایش بیرون شد در حالی که مرد کوتاه قدی از یارانش به همراهش بود.

چون عیسی به دریا رسید، از روی یقین نام خدا را برد و روی آب به راه افتاد، چون آن مرد عیسی را این چنین دید او هم با یقین کامل نام حضرت حق را به زبان جاری کرد و دنبال عیسی به روی آب به راه افتاد تا به عیسی رسید.

در این حال عجب و خودبینی او را گرفت، با خود گفت: این عیسی روح الله است که به روی آب راه می رود و من همانند او، پس او را بر من چه برتری است؟ امام فرمود: به محض این اندیشه به زیر آب رفت، در آن حال عیسی را به عنوان کمک صدا زد، آن حضرت وی را از آب بیرون آورده سپس به او فرمود: چه گفتی؟

ص: ۲۱۸

۱-۱) - الخصال: ۱/۱۴۷، حدیث ۱۷۸؛ بحار الأنوار: ۲۹۷/۷۰، باب ۱۳۵، حدیث ۶.

۲-۲) - الکافی: ۲/۳۱۳، باب العجب، حدیث ۲؛ وسائل الشیعه: ۱/۱۰۱، باب ۲۳، حدیث ۲۴۱.

در پاسخ عیسی، اندیشه اش را بیان کرد و این که آلودگی عجب گریبانش را گرفت، عیسی فرمود: خود را به جایی واداشتی جز آنجا که خدایت واداشته و بدین جهت مورد خشم خدا شدی، از آنچه که گفتی به درگاه حضرت حق توبه کن. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: آن مرد توبه کرد و به مقامی که خدا به او داده بود بازگشت (۱).

امام صادق علیه السلام می فرماید:

دو نفر وارد مسجد شدند، یکی عابد و دیگری فاسق، پس از مدتی از مسجد خارج گشتند در حالی که فاسق صدیق شده بود و عابد فاسق و این به خاطر این بود که عابد در مسجد به عبادتش نازید و فاسق در مسجد بر فسقش پشیمان شد و به راه توبه رفت (۲).

از امام صادق علیه السلام روایت شده:

خداوند به داود خطاب کرد: ای داود! گناهکاران را بشارت ده و صدیقان را بترسان، عرضه داشت: چگونه؟!

خطاب رسید به گناهکاران بگو: توبه را قبول می کنم و از گناه می گذرم و به نیکان بگو: بترسید از این که به اعمالتان بنازید؛ زیرا بنده ای نیست که عجب او را آلوده کند مگر این که هلاک گردد (۳).

ابو حمزه ثمالی از حضرت سجاد علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود:

از متکبر فخر فروش عجب دارم که دیروز نطفه بود و فردا جیفه است، عجب از کسی که در حق خدا شک دارد در حالی که این همه مخلوقات الهی را می بیند،

ص: ۲۱۹

-
- ۱-۱) - الکافی: ۳۰۶/۲، باب الحسد، حدیث ۳؛ بحار الأنوار: ۲۵۴/۱۴، باب ۱۸، حدیث ۴۹.
 - ۲-۲) - الکافی: ۳۱۴/۲، باب العجب، حدیث ۶؛ بحار الأنوار: ۳۱۱/۶۹، باب ۱۱۷، حدیث ۶.
 - ۳-۳) - الکافی: ۳۱۴/۲، باب العجب، حدیث ۸؛ بحار الأنوار: ۳۲۱/۶۹، باب ۱۱۷، حدیث ۳۷.

عجب از کسی که منکر مرگ است، در حالی که هر شب و روزی می میرد و عجب از کسی که جهان بعد را منکر است، در حالی که جهان فعلی را می نگرد و عجب از کسی که برای خانه فنا کار می کند، در حالی که عمل برای خانه بقا را ترک کرده است (۱).

صاحباً عمر عزیز است غنیمت دانش***گوی خیری که توانی ببر از میدانش

چیست دوران ریاست که فلک با همه قدر***حاصل آن است که دایم نبود دورانش

آن خدایی است تعالی ملک الملک قدیم***که تغیر نکند ملک جاویدانش

جای گریه است بر این عمر که چون غنچه گل***پنج روز است بقای دهن خندانمش

دهنی شیر به کودک ندهد مادر دهر***گر دگر باره به خون در نبرد دندانش

مقبل امروز کند داروی درد دل خویش***که پس از مرگ میسر نشود درمانش

خوی سعدی است نصیحت چکند گر نکند***مشک دارد نتواند که کند پنهانش

ص: ۲۲۰

ابو حامد در این زمینه می گوید (۱):

بدان که عجب، بیماری است که علت آن جهل محض است و علاج آن معرفت محض است، پس کسی که شب و روز اندر علم و عبادت است گوئیم که عجب تو از آن است که این بر تو همی رود و تو راه گذر آنی، یا آن که از تو در وجود می آید و قوت تو حاصل می شود؟

اگر از آن است که در تو می رود و تو راه گذر آن، راه گذری را عجب نرسد که راه گذر مسخّری باشد و کار بوی نبود و وی اندر میانه که بود؟

و اگر گویی: من همی کنم و به قوت و قدرت من است، هیچ دانی تا این قوت و قدرت و ارادت و اعضا که این عمل بدان بود از کجا آوردی؟

اگر گویی: به خواست من بود این عمل، گوئیم: این خواست و این داعیه را که آفرید و که مسلط کرد بر تو و کی سلسله قهر اندر گردن تو افکند و فراکار داشت.

هر که داعیه ای را بر وی مسلط کردند وی را موکلی فرستادند که خلاف آن نتواند کرد و داعیه نه از وی است که وی را به قهر فرا کار دارد.

پس همه نعمت خداوند است و عجب تو به خویشتن از جهل است که به تو هیچ چیز نیست.

باید که تعجب تو به فضل حق تعالی بود که بسیار خلق از وی غافل ماندند و عمر به کار بد صرف داشتند و تو را از عنایت خویش استخلاص فرستاد و داعیه را بر تو مسلط کرد و تو را به سلسله قهر به حضرت عزت خود همی برد و اگر

ص: ۲۲۱

پادشاهی اندر غلامان خود نظر کند و از میان همه یکی را خلعت دهد بی سببی و خدمتی که از پیش کرده بود، باید که تعجب وی از فضل ملک تو بود که بی استحقاق، وی را تخصیص کرد نه بخود، پس اگر گوید: ملک حکیم است تا اندر من صفت استحقاق ندیدی آن خلعت خاص بمن فرستادی، گویند: تو صفت استحقاق از کجا آوردی؟

اگر همه از عطای ملک است پس تو را جای عجب نیست و هم چنان بود که ملک تو را اسبی دهد عجب نیاوردی و آن گاه غلامی دهد عجب آوری و گویی مرا غلامی داد که اسب داشتم و دیگران نداشتند و چون اسب نیز وی داده باشد جای عجب نبود، بلکه چنان بود که هر دو به یک بار به تو دهد، هم چنین اگر گویی: مرا توفیق عبادت از آن داده است که وی را دوست داشتم، گویند: این دوستی اندر دل تو کی افکنند، اگر گویی: دوست از آن داشتم که بشناختم وی را و جمال وی بیافتم، گویند: این معرفت و این دیدار که داد؟

پس چون همه از وی است باید که عجب تو بخود نبودی، به جود و فضل وی بود که این صفات در تو بیافریند و داعیه قدرت و ارادت بیافرید، اما تو در میان هیچ کس نه ای و به تو هیچ چیز نیست جز آن که راه گذر قدرت حق تعالی ای و بس.

بدان که گروهی را جهل به جایی باشد که عجب آورند به چیزی که آن بدیشان نیست و به قدرت ایشان تعلق ندارد، چون قدرت جمال و نسب و این جهل است هر چه تمام تر، چه اگر عالم و عابد گوید که علم من حاصل کردم و عبادت من کردم خیال او را جایی هست، اما این دیگر خود حماقت محض است و کس بود که عجب به نسب ظالمان و سلاطین کند و اگر ایشان ببیندی که در دوزخ به چه صفت باشند و اندر قیامت که خصمان برایشان چه استخفاف کنند، از ایشان ننگ دارند، بلکه هیچ نسب شریف تر از نسب رسول صلی الله علیه و آله نیست و عجب بدان باطل

است و عجب گروهی بدانجا رسد که پندارند که ایشان را خود معصیت زیان ندارد و نخواهد داشت و هر چه خواهند همی کنند و این مقدار ندانند که چون خلاف جد و پدر خود کنند نسب خود از ایشان قطع کرده باشند و ایشان شرف در تقوا و تواضع دانستند نه در نسب و هم از نسب، ایشان کسانی بودند که اهل جهنمند.

و رسول صلی الله علیه و آله منع کرد از فخر نسب گفت: همه از آدمند و آدم از خاک.

و چون بلال بانگ نماز کرد، بزرگان قریش گفتند: این غلام سیاه را چه محل بود که این وی را مسلم بود؟ این آیت بیامد که:

[إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ] (۱).

بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

و چون این آیت فرود آمده که:

[وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ] (۲).

و خویشان نزدیکت را [از عاقبت اعمال زشت] هشدار ده.

صفیه را که عمه وی بود گفت: یا عمه محمد! به کار مشغول شو که من تو را دست نگیرم و اگر خویشان را قرابت وی کفایت بودی، بایستی که فاطمه را از رنج تقوا برهانیدی، تا خوش همی زیستی و هر دو جهان را می بودی.

اما اندر جمله قربت را زیادت امید است به شفاعت وی، و لکن باشد که گناه چنان بود که شفاعت نپذیرد و نه همه گناهی شفاعت پذیرد، چنان که حق تعالی گفت:

ص: ۲۲۳

۱-۱ - حجرات (۴۹): ۱۳.

۲-۲ - شعراء (۲۶): ۲۱۴.

[وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى] (۱).

و جز برای کسی که خدا بپسندد شفاعت نمی کنند.

و فراخ رفتن بر امید شفاعت هم چنان بود که بیمار احتما نکند و هر چیز همی خورد بر اعتماد آن که پدرم طیب استادی است، او را گویند: بیماری باشد که چنان گردد که علاج نپذیرد و استادی طیب سود ندارد، باید که مزاج چنان بود که طیب آن را علاج تواند کرد و نه هر که به نزدیک ملوک محلی دارد همه گناه را شفاعت تواند کرد، بلکه کسی که ملک وی را دشمن دارد شفاعت هیچ کس نپذیرد و هیچ گناهی نبود که نتواند که سبب مقت باشد که خدای تعالی سخط خویش اندر معصیت پوشیده به کرده است، باشد که آنچه کمتر دانی سبب مقت آن بود، چنان که حق تعالی گفت:

[وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ] (۲).

و آن را [عملی] ناچیز و سبک می پنداشتید و در حالی که نزد خدا بزرگ بود.

شما آسان همی گیرید و به نزدیک خدای تعالی بزرگ است و همه مسلمانان را نیز امید شفاعت هراس برنخیزد و با هراس عجب فراهم نیاید.

گفتار ملا عبد الرزاق لاهیجی در مسئله عجب

این مرد بزرگ می گوید (۳):

آدمی هر چند در عبادت سعی کند و بذل جهد نماید که به ابلیس نمی رسد، چه

ص: ۲۲۴

۱-۱ - انبیاء (۲۱): ۲۸.

۲-۲ - نور (۲۴): ۱۵.

۳-۳ - ترجمه مصباح الشریعه، عبد الرزاق لاهیجی: ۲۶۱-۲۶۶.

آن شقی عاقبت نامحمود چندین هزار سال عبادت پروردگار کرد و خاتمۀ عملش به شقاوت ازلی و لعنت سرمدی منجر شد و با وجود چنین عدوی که در جمیع اوقات در مقام غدر و مکر آدمی است، حتی در مرض موت و وقت احتضار دست از آدمی برنمی دارد و می خواهد که سلب ایمان از او کند، به عمل ناقص خود چون توان اعتماد کرد و خاطر جمع توان بود؟!!

نقل صحیح است که علامۀ حلّی علیه رحمہ الخفی و الجلیّ در وقت احتضار کلمات فرج به او تلقین می کرده اند می گفته: لا، پسرش بسیار مضطرب شده و از غایت اضطراب به جناب احدیت استغاثه کرد و درخواست نمود که شیخ را افاقه حاصل شود تا حقیقت حال ظاهر گردد، شیخ را از استغاثۀ پسر فی الجمله افاقه حاصل شد، از او پرسید که من هر چند شهادتین به تو عرض می کردم می گفتی: لا وجه این چیست؟

شیخ فرمود: تو شهادتین عرضه می کردی و شیطان لعین خلاف او را تلقین می کرد من به او می گفتم: لا، نه به تو، هرگاه علامۀ حلّی با وجود مناعت شأن در آن وقت از دست او خلاصی نداشته باشد وای به حال دیگران که چه شود و چه خواهد شد؟!!

باید دانست که اکثر صفات ردیّه خبیثه مثل ظلم و جور و بغی و غضب و امثال این ها فروع و نتایج کبرند و از عجب و کبر متولد می شوند و این دو صفت از صفات مهلکه است و ازالۀ آن بر همه فرض عین و عین فرض است و ادویۀ قامعه در استیصال اصل کبر از نفس اماره از دو اصل مرگب می گردد:

اصل اوّل: معرفت عیوب نفس و ذلت و حقارت آن.

اصل دوّم: معرفت حضرت ربوبیت و عظمت و کبریایی نفاذ قدرت آن حضرت است.

و هر که بر اسرار و حقایق این دو اصل اطلاع یافت بی شک در نفس او تواضع و انکسار و خضوع پدید می آید و خوف و خشیت بر او غالب می گردد و به صفت حکم و حیا و رحمت و رأفت متصف می شود و چون طایر همت هر کس، آن حوصله ندارد که در فضای هوای عالم ملکوت و جبروت طیران کند و از سبحات اسرار ذات و صفات الهی از بحار مکاشفات مستفیض شود، باید که از استحضار اصل اول که معرفت عیوب و آفات نفس است که سهل ترین و نزدیک ترین اسباب است غافل نباشد و خداوند عالم از جهت تنبیه طالبان منهج هدایت و مستعدان قبول فیض، نفعات عنایت مراتب بدایت و نهایت نفوس انسانی را در آیاتی از کتاب مجید خود ذکر فرموده است که:

[قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ * مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ * مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ * ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ * ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ * ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ] (۱).

مرگ بر انسان، چه کافر و ناسپاس است! [خدا] او را از چه چیز آفریده؟ * از نطفه ای [ناچیز و بی مقدار] آفریده است، پس او را [در ذات، صفات و اندام] اندازه لازم عطا کرد. * آن گاه راه [هدایت، سعادت، خیر و طاعت] را برایش آسان ساخت. * سپس او را میراند و در گور نهاد، * و سپس چون بخواهد او را زنده می کند.

در این آیات کریمه اشاره واضحی است به کیفیت مراتب اول و اوسط و آخر احوال نفوس بشری، پس عاقل باید که به نور بصیرت در دقایق اسرار این آیات تأمل کند و احوال اول و اوسط و آخر خود از آن مشاهده نماید.

اما اول آن است که بدانند که چندین هزار دهور و اعصار پیش از وجود او گذشته

ص: ۲۲۶

است که وجود موهوم او در کتم عدم منعدم و ناچیز بود و بر صفحه وجود از نام و نشان او هیچ اثری نبود و کیست حقیرتر از آن که عدم و نیستی، سابق بر وجود و هستی او باشد؟

پس حکیم بی چون به قدرت «کن فیکون» اصل وجود او را از کسوت خاک انشا فرمود که اخس و احقر موجودات است، پس اصل خاکی او را صورت نطفه کریه داد، پس اساس جسم او را بر علقه مردار نهاد، پس آن علقه را مضغه گردانید و اجزای آن را به صلابت عظم رسانید و عظم را به گوشت و پوست پوشانید.

این بدایت احوال آدمی است که از عدم محض او را از ارذل شیئاً ایجاد فرمود و در اخس اوصاف که خاک باشد اصل وجود او را آفرید تا بداند که اول فطرت او جمادی مرده بوده که در او نه حیات بود نه سمع و نه بصر و نه حس و نه حرکت و نه نطق و نه علم و نه قدرت، پس نقایص خصایص او را بر مکارم اوصاف او تقدیم فرمود، چون تقدیم موت بر حیات و جهل بر علم و عجز بر قدرت و هم چنین ضلالت بر هدایت، چنان که فرموده:

[مِنْ أَى شَىءٍ خَلَقَهُ * مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ] (۱).

[خدا] او را از چه چیز آفریده؟ * از نطفه ای [ناچیز و بی مقدار] آفریده است، پس او را [در ذات، صفات و اندام] اندازه لازم عطا کرد.

تا آدمی بر حقارت مرتبه خود در بدایت بینا گردد و بر عموم نعمت و شمول احسان او شکر گوید.

پس به ثبوت محاسن اوصاف بعد از انصاف به صفات خسیسه اشارت فرمود که:

ص: ۲۲۷

آن گاه راه [هدایت، سعادت، خیر و طاعت] را برایش آسان ساخت.

تا بداند که آدمی مبتدی بود بی جان و معدومی بود بی نام و نشان، حضرت ربوبیت جلّت عظمته او را حیات بخشید و پس از کبری او را شنوا گردانید و بعد از کوری بینایی عنایت فرمود و پس از گنگی گویایی و بعد از ضعف قوت و هم چنین بعد از ضلالت به درجه هدایت رسانید تا به یقین شناسای انعام حضرت صمدیت گردد و رعایت آداب عبودیت بر خود واجب داند و رذیله کبر و عجب بر خود راه ندهد و جور و ستم به زیر دستان نپسندد و تحقیق کند که عزّ و ثنا و دوام و بقا جز جناب کبریایی را نمی شاید و با این همه نقصان و خساست و ضعف و حقارت اگر در حال حیات امور معیشت بدو مَفْوُض بودی یا در ادامت وجود خود اختیاری داشتی، عجب و طغیان او را هم وجهی بودی، لکن شحنه (۲) غیرت زمام اختیار به دست او نداد و مفتاح مراد در قبضه همت او نهاد، بلکه وجود او را هدف سهام بلایات و مقهور تصاریف حوادث و آفات گردانید و امراض هایله و اسقام مهلکه و طبایع متضاده را بر او گماشت، نه او را بر جذب نفع و دفع ضرر قدرتی و نه در کسب خیر و منع شرّ قوّتی، عقل او را بیم اختلاس در هر زمانی و روح او را خوف اختطاف (۳) در هر آنی، در حال صحّت اسیر نفس و هوا و در وقت مرض بسته آلام و عنا، این و اواسط حال آدمی.

عارف معارف الهیه حاج میرزا حبیب الله خراسانی در این زمینه می گوید:

نیمه از خاک و نیمه از فلکم *** نیمه از دیو و نیمه از ملکم

ص: ۲۲۸

۱-۱ - عبس (۸۰): ۲۰.

۲-۲ - شحنه: داروغه-نگهبان-حاکم نظامی.

۳-۳ - اختطاف: ربودن، ربودن هم چون برق. استراق سمع کردن (شیطان).

نیمه از روم رفته تا صقلاب (۱)***نیمه از چین گرفته تا اتمک «۱» نیمه از روم رفته تا صقلاب

صورتی مختصر نهفته در او***هر چه هست از سماک تا سمکم

هم چو آینه دو رو دو جهان*** در نهادم که حدّ مشترکم

از کجا آمد این دویی و تویی*** چون من اندر به ذات خویش یکم

تو گرفتار قید وهم و شکی*** من برون از جهان وهم و شکم

تو اسیر مقام لی و لکی*** من برون از مقام لی و لکم

چون خلیل اندر آتش از جبریل*** نپذیرد اگر دهد کمکم

نام حق را هزار و یک گفتند*** من یکی نیز از آن هزار و یکم

و اما آخر حال او آن است که حق جلّ و علا اشارت به او نموده که:

[تُمْ أَمَاتُهُ فَأَقْبِرْهُ * تُمْ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ] (۲).

سپس او را میراند و در گور نهاد،* و سپس چون بخواهد او را زنده می کند.

یعنی بعد از انقضای مدت حیات، جمیع قوای ظاهر و باطنه که نزد او ودیعت بوده از او باز ستاند و او را به حال اولی جمادی راجع نموده، جیفه کریه او را به ظلمت خاک پیوشاند و آن بدنی که به انواع ناز و نعمت می پرورد طعمه مار و مور گرداند و جسم نازک او در ظلمت حبس طبقات خاک اسیر ماند و دست روزگار جناح همت او را به ساحل فنا بند گرداند، چندین هزار دهور و اعصار و قرون بی شمار بر خاک او بگذرد که کسی نام او در دفتر وجود نخواند، بلکه هیچ کس از موجودات اثری از نام و نشان او نداند و کاشکی حاکم مشیت او را در این نیستی بگذاشتی و قاضی عدل او را در معرض سؤال نداشتی و ملائکه غلاظ و شداد بر او

ص: ۲۲۹

۱-۱) -الصُّقْلَابُ: درختی از تیره صقلاییها که برای گل های زینتی و سرخ رنگش کاشته می شود.

۲-۲) -عبس (۸۰): ۲۱-۲۲.

نگماشتی و خطاب قهر زبانه دوزخ نشنیدی و احمال اثقال سلاسل و اغلال نکشیدی و مرارت شراب صدید (۱) و زقوم
نچشیدی، بلکه حاجبان وجود اجزای متفرقه او جمع کنند و او را عریان و حیران از خاک برانگیزانند و در مجمع محشر و
موقف فزع اکبر، رسوایی افعال او را بر او خوانند و اگر عیاذاً بالله قطره ای از بحار رحمت غفار دستگیر آن سرگشته نگردد، آن
بیچاره به گرفتاری عذاب ابدی درماند.

پس کسی که احوال اول و اوسط او آن است که شنیدی و در آخر چنین خطری در پیش دارد، چه جای آن است که شادی و
فرح به خود راه دهد؟!

جمیع انبیا و اولیا از خوف این خطر، حظوظ جسمانی از خود بریده اند و بهبود خود را در عدم خود دیده، حضرت ختمی
مرتب علیه و آله تسلیمات الاله با کمال قرب به جناب احدیت گفتی «ما عبدناک حق عبادتک»، هرگاه این حال مهتر عرصه
نبوت و سرور صفوف میدان ولایت باشد امثال ما مفلسان تیره روزگار بدین معنا اولی تر و غلبه خوف و خشیت به حال ما
لایق تر، با این همه مراتب، گنجایش عجب دارد که کسی به خود راه دهد و به سمت کبر که از دل سمات است موسوم
شود، بلکه اگر تمام عمر به گریه و ناله گذارند سزاست و از تنعمات به علف صحرا اکتفا کند رواست.

گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس***خویش را در خویش پیدا کن کمال این است و بس

سنگ دل را سرمه کن در آسیای رنج و درد***دیده را زین سرمه بینا کن کمال این است و بس

ص: ۲۳۰

همنشینی با خدا خواهی اگر در عرش رب***در درون اهل دل جا کن کمال این است و بس

پند من بشنو به جز با نفس شوم بدسرشت*** با همه عالم مدارا کن کمال این و بس

ای معلم زاده از آدم اگر داری نژاد***چون پدر تعلیم اسما کن کمال این است و بس

چند می گویی سخن از درد و رنج دیگران***خویش را اول مداوا کن کمال این است و بس

ص: ۲۳۱

[فَمَنْ اعْتَجَبَ بِنَفْسِهِ فِي فِعْلِهِ فَقَدْ ضَلَّ عَنْ مَنَهَجِ الرَّشَادِ وَ ادَّعَىٰ مَا لَيْسَ لَهُ؛ وَ الْمُدَّعَىٰ مِنْ غَيْرِ حَقٍّ كَاذِبٌ وَ اِنْ اُخْفِيَ دَعْوَاهُ وَ طَالَ دَهْرُهُ فَاِنَّ اَوَّلَ مَا يَفْعَلُ بِالْمُعْجَبِ نَزَعَ مَا اعْتَجَبَ بِهِ لِيَعْلَمَ اَنَّهُ عَاجِزٌ حَقِيْرٌ وَ يَشْهَدُ عَلَيَّ نَفْسِهِ بِالْعَجْزِ لِتَكُوْنَ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ اَوْ كَدَّ كَمَا فَعَلَ يَا اِبْلِيْسَ]

نتیجه عجب

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می فرماید:

هر کس به هر برنامه خود عجب کند و بر دیگران فخر بفروشد، بدون شک از راه راست گمراه شد و مرتبه ای زیاده از حد خود ادعا کرده، چرا که کبر و آقایی ردای الهی است و سزاوار مرتبه خدایی است که از جمیع نقایص بری است، نه لایق مرتبه امکانی که به اکثر عیوب معیوب و به اکثر نقایص موسوم است و هر کس چنین دعوا کند در دعوی خود کاذب است، هر چند ادعای خود را به کسی اظهار نکند و هر چند زمان طولانی بر او بگذرد، حاصل آن که: تا از آن دعوی باطل و اعتقاد فاسد برنگردد و توبه و رجوع نکند، به آن اعتقاد آثم و به آن دعوا معاقب و معاتب است.

از ابن سماک نقل می کنند که هر روز به نفس خود خطاب می کرده و می گفته است:

لَا نَفْسٌ تَقُولِينَ قَوْلَ الزَّاهِدِينَ، وَ تَعْمَلِينَ عَمَلَ الْمُتَأَفِّقِينَ، وَ فِي الْجَنَّةِ تَطْمَعِينَ، هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ إِنَّ لِلْجَنَّةِ أَقْوَاماً آخِرِينَ وَ لَهُمْ أَعْمَالٌ غَيْرٌ مَا تَعْمَلِينَ (۱):

ای نفس! گفتارت گفتار زاهدان است و کردارت کردار منافقان و با این حال طمع بهشت داری، چه دور است چه دور است این طمع تو، اهل بهشت قوم دیگرند و عمل ایشان عمل دیگر، امثال این مخاطبات باعث دفع عجب است مورث زیادتی رغبت به طاعت.

کسی کو مهر جانانی ندارد*** سراسر تن بود جانی ندارد

پی خواب و خور آن کس شد چو حیران*** که ذوق عیش انسانی ندارد

بود هر درد را درمان به جز عشق*** که آن دردی است درمانی ندارد

نشاید کس چو موسی رهبری را*** چو او گر علم چوپانی ندارد

نبارد ابر رحمت بر کسی کاو*** سحرها اشک ریزانی ندارد

اول کاری که خداوند قادر به صاحب عجب می کند، سلب مال و علم و حسن و شهرت و قدرت از اوست، این برنامه هایی که اسباب عجب بودند، تا معجب بدانند که عاجز و حقیر و فقیر و نادر است و این کمالات به قدرت دیگری بوده، پس او را کبر سزاست نه این را که سراپا عجز و شرمساری است و این سلب کمالات از

ص: ۲۳۳

باب اتمام حجت است، باشد که به این وسیله ترک این رذیله کند و ملازم خضوع و خشوع شود. چنانچه آنچه ابلیس داشت به خاطر کبر و عجب از او گرفت، ولی آن ملعون ازل و ابد از سلب کمالاتش عبرت نگرفت و دست خضوع به سوی حضرت او دراز نکرد.

ص: ۲۳۴

[وَ الْعُجْبُ نَبَاتٌ، حَبُّهَا الْكَبِيرُ، وَ أَرْضُهَا النَّفَاقُ، وَ مَاؤُهَا الْعُيُّ، وَ أَغْصَانُهَا الْجَهْلُ وَ رَقُّهَا الضَّلَالَةُ، وَ ثَمَرُهَا اللَّعْنَةُ وَ الْخُلُودُ فِي النَّارِ. فَمَنْ اخْتَارَ الْعُجْبَ فَقَدْ بَدَرَ الْكُفْرَ، وَ زَرَعَ النَّفَاقَ؛ وَ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ يُثْمَرَ بِأَنْ يَصِيرَ إِلَى النَّارِ]

عجب، گیاهی است که دانه اش کفر و زمینش نفاق و آبش گمراهی است شاخه هایش نادانی و برگش ضلالت و میوه اش لعنت و خلود در عذاب است.

پس هر کس مبتلا به عجب شود، گویا تخم کفر در زمین نفاق پاشیده و باید به محصولش که دوری از رحمت و افتادن در آتش است برسد.

ص: ۲۳۵

باب ۴۱ در آداب خوردن

اشاره

ص: ۲۳۶

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

قَلْبُهُ الْأَكْلُ مَحْمُودٌ فِي كُلِّ قَوْمٍ لِأَنَّ فِيهِ مَصْلَحَةَ الْبَاطِنِ وَالظَّاهِرِ.

وَالْمَحْمُودُ مِنَ الْمَأْكُولَاتِ أَرْبَعٌ: ضَرُورَةٌ، وَعَيْدَةٌ، وَفَتْوحٌ، وَقُوَّةٌ. فَالْأَكْلُ الضَّرُورِيُّ لِلْأَصْيَفِيَاءِ، وَالْعَيْدَةُ لِلْقَوَامِ الْأَتْقِيَاءِ، وَالْفَتْوحُ لِلْمَتَوَكِّلِينَ، وَالْقُوَّةُ لِلْمُؤْمِنِينَ.

وَلَيْسَ شَيْءٌ أَضَرَّ عَلَى قَلْبِ الْمُؤْمِنِ مِنْ كَثْرَةِ الْأَكْلِ، وَهِيَ مُورِثَةٌ لِشَيْئَيْنِ: قَسْوَةِ الْقَلْبِ وَهَيْجَانِ الشَّهْوَةِ.

وَالْجُوعُ إِذَا دَامَ الْمُؤْمِنِينَ، وَغِدَاءُ لِلرُّوحِ، وَطَعَامٌ لِلْقَلْبِ، وَصِحَّةٌ لِلْبَدَنِ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا مَلَأَ ابْنُ آدَمَ وَعَاءٌ أَشْرَّ مِنْ بَطْنِهِ.

وَقَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَزَكُّ لُقْمَةُ مَعَ الضَّرُورَةِ إِلَيْهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ فَيَامٍ عَشْرِينَ لَيْلَةً.

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مَعًا وَاحِدٍ، وَالْمُنَافِقُ فِي سَبْعَةِ أُمَّعَاءٍ.

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَيُلُّ لِلنَّاسِ مِنَ الْقَبْقَبِيِّينَ. فَقِيلَ: وَمَا هُمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْبَطْنُ وَالْفَرْجُ.

وَقَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهَا السَّلَامُ: مَا مَرِضَ قَلْبٌ أَشَدَّ مِنَ الْقَسْوَةِ، وَمَا اعْتَلَّتْ نَفْسٌ بِأَصْعَبٍ مِنْ بُغْضِ الْجُوعِ، وَهُمَا زِمَامَا الطَّرْدِ وَالْخِذْلَانِ.

[قَلَّ الْأَكْلُ مَحْمُودٌ فِي كُلِّ قَوْمٍ لِأَنَّ فِيهِ مَضَلَّحَةَ الْبَاطِنِ وَالظَّاهِرِ]

امام صادق علیه السلام می فرماید:

کم خوری نزد هر قوم و ملتی پسندیده است؛ زیرا صلاح و خیر باطن و ظاهر در کم خوری است.

غذا و شرایط ظاهری و باطنی آن

اشاره

باب غذا و غذا خوردن در آیین مقدس اسلام از مفصل ترین باب ها است.

تفصیل خوردن و آشامیدن و آثار اطعمه و اشربه را در کتاب «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر» ملاحظه نمایید که انواع غذاهای حلال و حرام و آثار آن ها و شرایط ظاهری و باطنی غذا را بیان کرده است.

در این بخش نیازی به توضیح مفصل این مسئله نیست و تنها به ذکر قسمتی از اصول این بخش قناعت می شود.

اولین دستور مهمی که شریعت مقدسه درباره غذا دارد این است که خوراکی و آشامیدنی خود را از راه حلال تهیه کنید؛ زیرا در حلال آثار الهی و نور ملکوتی هست که آن آثار و آن نور در قلب و نفس و عمل اثر مثبت می گذارد.

بنابر قواعد الهی غذای حلال، محرک انسان به سوی عبادت و تحصیل نورانیت و غذای حرام، محرک به سوی گناه و تاریکی و ظلمت است.

ص: ۲۴۰

[يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ] (۱).

ای پیامبران! از خوردنی های پاکیزه بخورید و کار شایسته انجام دهید؛ مسلماً من به آنچه انجام می دهید، دانایم.

انسان وقتی از حلال نیرو گرفت، آن نیرو صرف طاعت و عبادت می شود، آن عبادت و طاعت به فضل و رحمت الهی قبول می گردد.

تجلی آن قبولی بهشت می شود و بهشت هم جایگاه ابدی برای مطیع حق می شود.

شما در زندگی انبیا و ائمه و اولیا دقت کنید، آنان دارای کسب مشروع بودند و از طریق کسب مشروع دارای غذای حلال و از طریق حلال دارای بهترین عبادت و طاعت و از طریق طاعت و عبادت دارای بهترین آثار در دنیا گشته و به نیکوترین مزد در آخرت رسیدند.

[وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ] (۲).

و اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و پیامبری و کتاب را در نسلش قرار دادیم و پاداشش را در دنیا به او دادیم، و بی تردید او در آخرت از زمره شایستگان است.

بیداران راه حق، به بندگان الهی و آنان که شوق عبادت داشتند، سفارش می کردند، چون سر سفره نشستید، نیت شما این باشد که از غذا برای طاعت حق نیرو بگیرید که این نیت و آن خوردن بدون شک جزئی از عبادت است.

ص: ۲۴۱

۱-۱) - مؤمنون (۲۳): ۵۱.

۲-۲) - عنکبوت (۲۹): ۲۷.

امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود:

از لقمه بسیار داغ و سرد نخور و قبل از هر خوردن و آشامیدن بدین گونه دعا کن:

اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ فِي اَكْلِي وَ شُرْبِي السَّلَامَةَ مِنْ وَعْكِهِ وَ الْقُوَّةَ بِهٖ عَلَيَّ طَاعَتِكَ وَ ذِكْرَكَ وَ شُكْرَكَ فِيمَا بَقِيَّتُهُ فِي يَدَيَّ، وَ اَنْ تُشَجِّعَنِي بِقُوَّتِهَا عَلَيَّ عِبَادَتِكَ، وَ اَنْ تُلْهِمَنِي حُسْنَ التَّحَرُّزِ مِنْ مَعْصِيَتِكَ، فَاِنَّكَ اِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ اَمِنْتُ وَعْكَهٗ وَ غَانِلْتَهُ (۱).

«پروردگارا! از تو می خواهم در خوردن و آشامیدنم، سلامت از مرض قرار بده و بر طاعت و ذکر و شکر از آن غذا مرا قوت و یاری ده و از قدرت غذا شجاعت در بندگی به من کرامت کن و راه پرهیز از گناه را به من بنمایان، چون بدین گونه در حقم عنایت کنی از مرض و فساد و افتادن در مهلکه در امان خواهم ماند.»

در اسلام سفارش شده که غذا را پس از بدست آوردن از راه حلال فقط برای خود نخواهید، با غذای خود مهمان، مسکین، اسیر، فقیر، یتیم، بیوه زن و درمانده را نیز رعایت کنید که خداوند دست فراوان را بر سر سفره دوست دارد.

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: الطَّعَامُ اِذَا جَمَعَ اُزْبِعَ خِصَالٍ فَقَدْ تَمَّ.

اِذَا كَانَ مِنْ حَلَالٍ، وَ كَثُرَتِ الْاَيْدِي، وَ سُمِّيَ فِي اَوَّلِهِ وَ حُمِدَ اللَّهُ فِي آخِرِهِ (۲):

ص: ۲۴۲

۱- ۱) - مکارم الأخلاق: ۱۴۳؛ محجه البيضاء: ۱۲/۳، کتاب آداب الأكل؛ بحار الأنوار: ۳۸۰/۶۳، باب ۱۱، حدیث ۴۷.

۲- ۲) - الکافی: ۲۷۳/۶، باب الإجماع الأیدی الناس، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۳۱۴/۶۳، باب ۲، حدیث ۲.

«امام صادق علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: وقتی چهار برنامه در طعام باشد آن طعام کامل است:

از حلال به دست آمده باشد، خورنده اش زیاد باشد، در ابتدایش بسم الله و در پایانش حمد حضرت حق باشد».

در روایات سفارش زیاد شده که سفره غذا را روی زمین پهن کنید؛ زیرا به تواضع نزدیک تر است، هرگاه برای پیامبر صلی الله علیه و آله طعام می آوردند، آن حضرت سفره را روی زمین می چید.

دوازده خصلت در سفره غذا

امام صادق علیه السلام از پدرانش، از حضرت مجتبی علیه السلام نقل می کند:

در سفره غذا دوازده خصلت هست که هر مسلمانی واجب است بداند، چهار خصلت آن فرض و چهار خصلتش سنت و چهار دیگر ادب است:

اما فرض آن: شناخت غذا که از کیست و برای چیست و رضا به عنایت صاحب غذا که حضرت حق است و بسم الله و شکر.

و آن چهار سنت عبارت است از: وضو قبل از طعام و نشستن بر جانب چپ و خوردن با سه انگشت و لیسیدن انگشتان.

و اما ادب: خوردن از آنچه پهلویت در سفره قرار دارد، کوچک گرفتن لقمه، جویدن حسابی و کم نظر کردن به صورت مردم [\(۱\)](#).

ص: ۲۴۳

(۱- ۱) - من لا یحضره الفقیه: ۳/۳۵۹، باب الأکل و الشرب...، حدیث ۴۲۷۰؛ وسائل الشیعه: ۴۳۱/۲۴، باب ۱۱۲، حدیث ۳۰۹۸۴.

مسئله معرفت به غذا که راهنمای بسیار مهمی به جانب خالق غذاست در روایات و اخبار زیاد سفارش شده و این سفارش متکی بر یکی از آیات کتاب الهی است، آنجا که می فرماید:

[فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ] (۱).

پس انسان باید به خوراکش با تأمل بنگرد.

نظر یک دیدن و بررسی علمی است و با رؤیت فرق دارد، حالات زیر در قلمرو نظر است.

باید توجه داشت این غذا از راهی بدست آید حلال، نه حرام تا همه به یکدیگر اعتماد داشته و در نتیجه امور اجتماعی، به ویژه بازرگانی به هرج و مرج نیفتد.

باید نظر کند این غذا که از موادّ چربی و قندی و سفیده ای درست شده، چگونه بدل ما يتحلل می شود و در معده و روده اش چه می کند و چرا او را از فساد و تباهی و لاغری نجات می دهد و چه می شود که یک قسمت از آن ناخن و یکجا مو و جایی به مصرف گوشت و استخوان می رسد، خون می شود، رگ و پی و چشم و گوش و... می شود، خلاصه این که مسلمان باید با شرایطی به علم فیزیولوژی و معرفه الاعضا و قوف حاصل کند.

انسان باید نگاه کند به غذایش، یعنی باید هنگام غذا خوردن به خوراک خود چشم بدوزد تا به سوء هاضمه دچار نشود.

به غذای خود بنگرید تا هسته ای و مویی و اجزایی غیر قابل اکل در میانش نباشد.

ص: ۲۴۴

به طعام نگاه کنید تا مهمان ناراحت نشود و به رغبت مشغول خوردن باشد.

بنگرید، شما چه می خورید و همسایه گرسنه تان چه خورده، آیا اینجا از کثرت نوع غذا نمی دانید چه انتخاب کنید و آنجا از قلت غذا در فکر است جواب عیال و کودکان خود را چه بدهد؟

به غذای خود نظر کنید ببینید وضع طبخ کشورتان چگونه است، برداشت برنج و محصول گندم و احوال صادرات و واردات چگونه می باشد؟

به غذای خود نظر کنید که از چه ترکیب شده، چه اعمالی انجام می دهد که بخورد شما می رسد و با ساختمان بدنتان سازگار است، خلاصه از علم فیزیک و دانش شیمی و دانستی های بیولوژی بی بهره نمانید.

باید توجه داشت آب و خاک و خورشید چگونه در خدمت تهیه غذا دست کمک به یکدیگر داده اند.

چگونه و چرا فصلی به نام بهار بیدار می شود و برای تهیه غذا بیشتر از ایام دیگر بهره می رساند.

به غذایتان بنگرید که گاه کمبود یک عنصر از آن «کلسیم» باعث تغییر شکل اندام می شود، کار دختران را هنگام زایمان به جراحی می کشاند و کمبود عناصر دیگر نیز هر کدام اثر مخصوصی بر بدن دارند.

آیا غذایی که می خورید سبب طول عمر و شادابی است یا اثر سویی بر بدن دارد؟

تأثیر غذا بر جوارح و جوانح

درباره موریانه نوشته اند که:

چون کمبود نفرات در یکی از قسمت ها (سرباز، انباردار، نظافت چی) مشاهده

ص: ۲۴۵

کند با دادن غذای مخصوص همان عده به وجود می آیند و امروز این فرضیه مطرح است که آیا بشر می تواند با غذا به دلخواه خود فرزندان هوشیارتر، شجاع تر به وجود آورد؟

اما در اسلام این موضوع حل شده و سابقه چهارده قرنی دارد که انسان می تواند با انتخاب بعضی از غذاها اوصاف مخصوصی برای فرزندان خود در نظر بگیرد.

نوع غذا با طول قامت نسبت و اثر مخصوص دارد، در ممالک اسکانندیناوی که اندام ها بلندتر شده اند، این مسئله را پذیرفته و هم چنین بر روی اشخاصی که در یک محل مجاور یکدیگر بوده اند (در مدرسه از شهرهای هندوستان) بر روی سیک ها و پاتان ها آزمایش به عمل آمده و سرانجام علت غایی بلندتر بودن قد سیک ها را تغذیه مخصوص آن ها دانسته اند.

آدمی را غدد کوچکی است که اثرات بزرگی دارند، یکی از آن ها تیروئید است که اگر خوب کار نکند شخص کودن و خمود بوده، به گوشه نشینی و عزلت رغبت می کند و به نظافت خود نمی پردازد و در نقاطی که آب و غذایشان ید ندارد این ابتلا پیش می آید.

هر غده ای اثر مخصوصی داشته و اعمال چندی از بدن با آن هاست و چون می توان بر هر کدام از غدد و اعصاب به نوعی به وسیله غذای مخصوصی اثری گذاشت، لذا غذا اثر غیر قابل انکاری بر شخصیت و دگرگونی آن دارد.

خلق و خوی بی ارزش هیتلر را کارشناسان تغذیه و روان پزشکان از افراط در خوردن شیرینی جات دانسته و در کتاب های چندی که درباره زندگی وی نوشته اند، مانند ظهور و سقوط رایش سوم و مذاکرات محرمانه هیتلر و... به علاقه بی حد و حصرش به شیرینی اشاره گردیده است.

می دانیم رژیم قندی نامبرده ذخایر ویتامینی گروه ویتامین های «ب» را از بین

برده و در نتیجه با انهدام عناصر آرامبخش اعصاب که قسمتی از آن ویتامین های گروه ب هستند، شاید علت هیجان و ستیزه خویی وی بوده باشد.

ایوان مخوف «ایوان چهارم» تزار روسیه که در کودکی به بزرگواری و انصاف معروف بود، پس از رسیدن به قدرت بتدریج به عدم تعادل روحی و خونخواری دچار گردید و علتش را چنین دانسته اند که در کودکی با از دست دادن پدر که سرپرستش بود، تغذیه ساده و متناسبی داشت و پس از کسب قدرت با افراط در غذا بویژه شیرینی جات و مواد چرب آن چنان شد که در چهل سالگی آثار پیری در او ظاهر گشت و روز به روز بر بی رحمی و خونریزیش افزوده شد تا آن گاه که پسر خود را به قتل رسانید به بهانه این که چرا از همسر خود در برابر پدرش «ایوان» که لباس او را جلف خوانده دفاع نموده است و بالاخره در پنجاه و یک سالگی وفات یافت و نظایر مشاهیر فوق که هر کدام به علت تغذیه نامناسب موجبات ناراحتی اجتماع و خود را فراهم کرده اند، فراوان بوده اند.

[فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ] (۱).

پس انسان باید به خوراکش با تأمل بنگرد.

به غذای خود بنگرید که اگر می خواهید بخندید محرک آن در غذاست (با خوردن زعفران و...)، اگر طالب اشک ریزش هستید (با خوردن عدس و...)، می خواهید غمتان برطرف شود (انگور شیرین و...)، مایلید روح شجاعت داشته باشید (خربزه شیرین و...).

به غذای مخصوص کودکان بنگرید که اثر آن بر روحیه وی قطعی است، اگر مرتب غذای حرام و نجس به او داده شود در اخلاق و صفاتش اثر بدی می گذارد،

ص: ۲۴۷

لذا می توان گفت تا حدی سعادت و شقاوت در انتخاب غذاست.

امروزه بعضی دردها را با غذا درمان می کنند و در اروپا و آمریکا مراکزی به همین منظور وجود دارد و در قرآن است.

همسر حضرت ابراهیم به فرشتگان گفت: نازا هستم، اتفاقاً سخن از خوردن گوشت گوساله ای که بریان شده بود به میان آمد، باشد که علم در دنیای آینده چگونگی اثر گوشت گوساله را بر نازایی که علت مخصوصی دارد معین نماید.

به غذایان بنگرید از لحاظ کمیت و کیفیت، توجه نمایید معده شما به اندازه چند دهان پر شده شما، باید فضا داشته باشد.

آیا حاضرید هر چه را بر یک سفره می خورید، از نان، سوپ، کباب، برنج، دسر، شیرینی و غیره همه را قبلاً برداشته در ظرفی بریزید، چند دقیقه به آن ها نگاه کنید، با ظرفیت معده تان بسنجید و سپس مشغول خوردن شوید؟!!

از لحاظ کیفیت نیز متوجه باشید نسج معده خیلی ظریف و لطیف و زودرنج است، آیا با ادویه های زننده و انگل او را پر خواهید نمود؟

غذا در وضع چهره و زیبایی که خواسته همگانی می باشد مؤثر است، قبلاً گفته شده در میان همه خوبی ها و نیکی ها آدمی سعی می کند دو تا را مقدم بر همه انتخاب کند: تندرستی و زیبایی و هر دو با غذا ارتباط دارند.

آمار دقیقی نشان داده که ۷۵ درصد مردم امریکا که سنشان از پنجاه تجاوز می کند به هفت یا هشت بیماری مبتلا می شوند که سرچشمه آن بی نظمی و بی ترتیبی در نوع غذاست، یعنی معده شان همان گونه که نبی گرامی صلی الله علیه و آله فرموده:

الْمَعْدَةُ بَيْتٌ كُلُّ دَاءٍ (۱).

معده خانه همه دردهاست.

ص: ۲۴۸

به غذا بنگرید که اثر تغذیه در ازدیاد جمعیت دنیا و در نتیجه برخوردها و جنگ ها، یک اثر غیر قابل انکاری است.

اثر سوء تغذیه در مرگ و نابودی همه به ویژه کودکان قطعی است، کمبود غذا به طور انفرادی ناتوانی و مرگ و به طور دسته جمعی قحطی و مرگ را به دنبال دارد.

به عقیده بعضی پزشکان، حماقت و سفاقت علل تغذیه ای دارد و هم اکنون علم پزشکی به بیست و دو مورد ناهماهنگی های مغزی پی برده که ریشه و عامل اصلی اش در تبدیل و استحاله غیر عادی مواد غذایی نهفته است.

شاید یک روز دانشمندی بتواند از کودکان عادی مردانی بزرگ بسازد، همان طور که زنبورهای عسل از یک تخم، به کمک غذاهای مخصوص که خود می شناسند ملکه کندو را پرورش می دهند.

انسان باید به غذایش بنگرد؛ زیرا لازم است بداند، چه باید برای تهیه غذا به منزل آورد و چگونه باید پخت، چگونه باید خورد، با که باید خورد، در چه باید خورد، چه وضع باید خورد، با چه عضوی باید خورد، چه مقدار باید خورد و چه و چه...؟

انسان باید به غذایش آن چنان به واقعیت نظر کند و آن را مورد بررسی قرار دهد که مطمئن باشد، غذای را که برگزیده است هم به درد جسمش می خورد و هم بکار جانش می آید و هم برای اجتماعش نافع است (۱).

خوراک اندازه

پس از توجه به شرایط غذا، اینک لازم است به مسئله اندازه خوری که در تعابیر

ص: ۲۴۹

شرع و طب و حکمت به عنوان کم خوری آمده است توجه کنید.

قرآن مجید در زمینه خوردن و آشامیدن آیه مهمی دارد که امیر المؤمنین علیه السلام درباره آن آیه می فرماید: همه طب در آن جمع است.

مراعات دستوری که در آن آیه است، در صدر اول اسلام به وسیله مردم، باعث شد که بسیاری از امراض معالجه و از هجوم بسیاری از امراض پیشگیری شود.

وضع سلامت مردم آن چنان شد که وقتی یکی از بزرگان به عشق پیامبر صلی الله علیه و آله طبیعی به مدینه فرستاد تا مردم را معالجه کند، از این که خیلی کم به او مراجعه می شد، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت برد، حضرت بر اساس آن آیه فرمودند، من به مردم گفته ام تا گرسنه نشده اند دست به غذا نبرند و تا سیر نشده اند دست از غذا بکشند، این است که در میان مردم مریض کم است، عرضه داشت: شما تمام طب را در همین دستور خلاصه کرده اید و آن آیه این است:

[كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا] (۱).

و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید.

می توان گفت هر چه درباره غذا و تغذیه هست در چهار چوب این دو کلمه قرار دارند.

مرحوم ملا احمد نراقی رضوان الله علیه در «معراج السعاده» در این زمینه جمله بسیار جالبی دارد:

حدّ اکل و شرب آن است که طعام و شراب حامل این کس باشد نه این کس حامل آن. اگر انسان حامل بلکه حامل خوردنی ها و آشامیدنی هایش باشد اسراف

ص: ۲۵۰

کرده است (۱).

خداوند بزرگ فرموده:

بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید، اگر با بی‌اعتنایی به دستور آسمانی، اسراف کردیم، با توجه به این که نسبت به مقررات وضع شده از طرف صانع و خالق انسان‌ها و دستگاه گوارش انسان‌ها بی‌اعتنایی شده، نسبت به بزرگ‌ترین دستورهای غذایی ممکنه بی‌اعتنایی گردیده و همه رنج‌ها و دردها به سراغمان خواهند آمد که تازه دانش روز توانسته است مکانیسم و این که چگونه این عدم‌اعتنا در خانه رنج‌ها و دردها را بر روی انسان خواهد گشود کشف نماید.

مگر نیست که همه پزشکان و دانشمندان می‌گویند: عمر ما همان عمر شرابین ماست و اگر رگ‌های بدن بتوانند به همه قسمت‌های بدن خوب خون برسانند و خوب از عهده تغذیه اعضا برآیند، آدمی عمری بسیار دراز خواهد داشت که قسمت اعظم آن را دوران جوانی تشکیل می‌دهد.

آنچه رگ‌ها را خراب می‌کند در درجه اول بالا-بودن کلسترل پلاسماست که سابقاً زیادی کلسترل را در انحصار اختلال متابولیسم چربی‌ها و در نتیجه رسوبشان در دیواره شرابین می‌دانستند.

کسانی هستند همین که سشنان به حدود پنجاه رسید، احساس اختلالاتی در بدن می‌نمایند، سرگیجه، اختلال بینایی، سنگینی و خواب‌رفتگی اعضا.

این‌ها از هوش و حافظه شان گله می‌نمایند و گاه نیز به علت دردسر یا به عنوان نارسایی کبد مراجعه می‌کنند و پزشک آن‌ها را برای آزمایش کلسترل فرستاده و در

ص: ۲۵۱

صورت صحت تشخیص و بالا بودن کلسترل دستورهای لازم برای مراقبت عروق خونی بیمار می دهد.

در تمام اعضای بدن ما به غیر از استخوان ها و دندان ها کلسترل وجود دارد و در غدد فوق کلیه و ماده سفید مغز از همه جا بیشتر و در خون تقریباً در هر لیتر ۱/۸ گرم می باشد.

وجود کلسترل در اعضا یک عمل دفاعی و ضدّ سمی است و آزمایش ها نشان داده است نسجی که کلسترلش کم است دفاع آن در برابر سم مار کبری ۲۰-۳۰ مرتبه کمتر می باشد.

کلسترل وسیله حمل و نقل اسیدهای چربی است، کلسترل در حفظ تعادل آب بدن رل مهمی دارد و...

کلسترل به مقدار زیاد در تخم طیور به ویژه اردک، مغز دل و قلوه وجود دارد، اینک با مختصر آشنایی نسبت به کلسترل به سه مطلب زیر در این باره توجه فرمایید.

۱- اسیدهای موجود در غذاها که تمام اسیدهای آلی می باشند اهمشان از این قرارند: اسید استیک، اسید لاکتیک، اسید ستریک، اسید اکزالیک، اسید تارتاریک.

۲- اسید استیک کم و بیش در تمام خوراکی ها یافت می شود.

۳- کبد آدمی از اسید استیک کلسترل می سازد.

با آن که با توجه به همین سه قسمت هر چه را باید بدانید، دانستید و به اثر نامطلوب پرخوری در اعضا به ویژه در عروق توجه نمودید، باز گفته شود، کلسترل در مواردی که زیاد نباشد مهم نبوده و باشد که در قشر پوست جمع می شود که به شکل کیسه های نرم «کیست سباسه» و یا برجستگی های کوچک زرد گزانتوم در روی پوست ظاهر می گردد.

گاه کلسترل در کیسه صفرا جمع شده ایجاد سنگ کبده می نماید، ولی عواقب و عوارض خطرناک کلسترل همان رسوب در روی جدار داخلی رگ های خونی است که از ابتدا تصلب و سختی جدار آن ها را پیش آورده سپس سبب تنگ شدن مجاری گردیده، بعد جریان خون کند شده و بالاخره تغذیه بعضی بافت ها به قدر کافی انجام نخواهد یافت که در این حالت احتمال پیش آمد سکتة های دماغی یا سکتة های قلبی فراوان است.

در سال ۱۹۶۴ برابر با ۱۳۴۳ شمسی در جهان پزشکی کشفی به عمل آمد که به واسطه اهمیت زیادش، به کاشف آن جایزه نوبل داده شد، به موجب این بررسی معلوم گردید: کبد آدمی از اسید استیک کلسترل می سازد و آن را مستقیماً وارد خون می کند.

چون اسید استیک کم و بیش در تمام خوراکی ها یافت می شود، مگر جز این می توان گفت؛ چون کلسترل ترکیبی است از اسید استیک و این کلسترل است که جدار رگ ها را آزرده می سازد، لذا پرخوری است که بیماری تصلب شرایین و حمله قلبی و خلاصه مرگ را زودرس می نماید، بر اساس این کشف، انسان هر چه کمتر غذا بخورد طبعاً میزان کلسترل خونس نیز کاهش می یابد و عمر بیشتری خواهد کرد و چنانچه حضرت علی علیه السلام فرموده:

چون گیاهان بیابانی که کمتر تغذیه می شوند محکم و ریشه دار و پابرجا تر است (۱).

آری، به فرموده وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام در ابتدای روایت باب اکل:

ص: ۲۵۳

[قَلَّ الْأَكْلُ مَحْمُودٌ فِي كُلِّ قَوْمٍ لِأَنَّ فِيهِ مَصْلَحَةَ الْبَاطِنِ وَالظَّاهِرِ]

کم خوری در هر ملتی امر پسندیده و محمود است؛ زیرا مصلحت باطن و ظاهر آدمی در کم خوری است.

آثار کم خوری

کم خوری یا اندازه خوری مورث سلامت و معالج بسیاری از امراض است و همین عمل سبب طول عمر است و برای آنان که عشق به بندگی حق و کار خیر دارند عاملی بس گران و برنامه ای بسیار پسندیده است.

آثار معنوی اندازه خوری آن قدر زیاد است که باید درباره آن جزوه ای مستقل نوشت، در یک کلمه می توان گفت: اندازه خوری در صورتی که از راه حلال باشد، زمینه ساز تجلی نور حق و بسیاری از صفات مثبت در وجود انسان است و سعدی به همین معنا در «گلستان» اشاره کرده است:

اندرون از طعام خالی دار*** تا در آن نور معرفت بینی

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا شَبِعَ الْبَطْنُ طَعْمًا (۱).

امام باقر علیه السلام فرمود: شکم وقتی پر شد طغیان می کند، کنایه از این که پر خور،

ص: ۲۵۴

پرخواب، پرمرض، پرشهوت و پرگناه است.

و عنه عليه السلام: ما من شيء أبغض إلى الله من بطن مملوء (۱).

و نیز آن حضرت فرمود: چیزی مبعوض تر از شکم پر نزد خداوند نیست.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند نزد ملائکه به آدم کم خور مباحات می کند و می فرماید: به بنده ام بنگرید طعام و نوشیدنی در اختیارش گذاشتم و او به خاطر من ترک کرد، ای ملائکه من! شاهد باشید، لقمه ای را ترک نمی کند مگر این که به خاطر آن درجه ای در بهشت به او مرحمت می کنم (۲).

و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:

قلب را با زیادی طعام و آشامیدنی نمیرانید که قلب هم چون زمین زراعتی است، وقتی آب آن زیاد باشد از بین می رود (۳).

اسامه بن زید از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند:

نزدیک ترین انسان در روز قیامت به حضرت حق، آن کسی است که گرسنگی و تشنگی و حزنش در دنیا طولانی باشد، اینان آگاهان و پرهیزکارانی می باشند که در بین مردم شناخته نیستند و اگر غایب شوند از آنان پی جویی نمی شود، قطعات زمین آنان را می شناسد و ملائکه آسمان آنان را در محاصره دارند، مردم دلخوش به نعمت مادی دنیایند و اینان دلخوش به طاعت حق، فرش مردم فرش نرم و پر گوشت ولی فرش آنان پهنه زمین و راه است.

ص: ۲۵۵

۱-۱) - الکافی: ۲۷۰/۶، باب کراهیه الأکل، حدیث ۱۱؛ محجه البیضاء: ۱۵۰/۵، کتاب کسر الشهوتین.

۲-۲) - محجه البیضاء: ۱۴۷/۵، کتاب کسر الشهوتین.

۳-۳) - محجه البیضاء: ۱۴۷/۵، کتاب کسر الشهوتین.

مردم زحمات انبیا و اخلاقشان را ضایع می کنند و اینان در مقام حفظ واقعیت نبوت و اخلاق انبیا در کردار و افعال و اخلاق خود هستند.

زمین بر مرگ آنان می گرید و خداوند بر هر شهری که اینان در آن نیستند غضب دارد.

صدایی و خواسته ای چون صدای سگان بر جیفه دنیا نسبت به دنیا و شؤونش ندارند، غذایشان رویدنی زمین، لباسشان کهنه و سر و رویشان غبار آلود است.

چون مردم به آنان نظر افکنند، تصور می کنند اینان را مرضی است که دوا ندارد، در حق آنان می گویند، بیچارها وضعشان از نظر فکری در هم و عقل از سرشان پریده، درحالی که نه از نظر فکری درهمند و نه عقلشان از دست رفته، بلکه بر اثر تابش نور الهی به قلبشان از محبت های غلط نسبت به دنیا خالی شده و به این خاطر وضع دیگری پیدا کرده اند، آن وقت مردم کوتاه فکر، تصور می کنند اینان بی عقلند، بلکه عاقل اینان و آلودگان به دنیا بی عقلند.

شرف دنیا و آخرت از آنان است، ای اسامه! هرگاه یکی از آنان را در شهری یافتی، بدان که برای اهل آن شهر پناه گاه از عذاب آسمانی اند، با بودن اینان خداوند اهل آن شهر را عذاب نمی کند.

زمین از آنان خوشحال است و خداوند از ایشان راضی، اینان را به عنوان برادر خود انتخاب کن، باشد که به وسیله آنان نجات یابی.

ای اسامه! اگر بتوانی به هنگام رسیدن مرگ شکمت گرسنه و کبدت تشنه باشد، این طور باش که به این خاطر به شرف منازل رسی و همنشین با انبیا شوی و با رفتن روح به عالم بعد، ملائکه خوشحال گردند و حضرت حق بر تو درود فرستد (۱)!

ص: ۲۵۶

[قَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَزَكُّ لُقْمَةٍ مَعَ الضَّرُورَةِ إِلَيْهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ لِيَامٍ عِشْرِينَ لَيْلَةً] (۱) داود عليه السلام فرمود:

ترک یک لقمه با نیازی که به آن دارم، نزد من از عبادت بیست شب محبوب تر است.

ص: ۲۵۷

۱- ۱) - مصباح الشریعه: ۷۷، باب ۳۴.

[قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَيُلُّ لِلنَّاسِ مِنَ الْقَبْقَبِيِّينَ. فَقِيلَ: وَمَا هُمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْبَطْنُ وَالْفَرْجُ]

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

وای بر مردم از قبقبیین، عرضه داشتند: آن دو چیست فرمود: شکم و عضو شهوت.

خطرات پر خوری

لقمان به فرزندش فرمود:

وقتی معده پر شد سه آفت متوجهت خواهد شد.

۱- از تفکر باز می مانی.

۲- زبان حکمت لال می شود.

۳- اعضایت از عبادت باز می مانند.

بزرگان فرموده اند:

گرسنگی از گوهرهای خزاین الهی است، عنایت نمی کند مگر به کسی که دوستش دارد!

و نیز فرموده اند:

هشیاران عالم چیزی را برای دین و دنیای انسان، سودمندتر از گرسنگی

ص: ۲۵۸

نیافته اند (۱).

در گفتار عرفای الهی آمده:

پرخور را سه خطر در پیش است:

۱- از عبادت کسل می شود.

۲- در کسب از آفات حرام سالم نمی ماند.

۳- و در هنگام مصیبت نسبت به حق انصاف نمی دهد.

علت هلاک مردم، حرص بر دنیا است و سبب حرص، شکم و شهوت است و سبب شهوت غریزی بدون شک شکم می باشد، کم خوری مایه نابودی حرص و شهوت شکم و غریزه جنسی است؛ زیرا حرص و شهوت بطن و فرج از ابواب جهنم است.

هر کس به اندازه لازم قناعت ورزد، در سایر شهوت ها هم اهل قناعت می گردد، در این صورت به آزادی می رسد و از مردم بی نیاز می گردد و از رنج و تعب راحت می شود و برای عبادت آماده می گردد و برای بدست آوردن نعیم آخرت تاجر می شود و مصداق آیه کریمه:

[رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ] (۲).

مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد.
می شود.

آری، مردان راه حق با توجه به کم خوری و قناعت در امور مادی، عاشقانه در

ص: ۲۵۹

۱- ۱) - محجه البيضاء: ۱۵۱/۵-۱۵۲، کتاب کسر الشهوتین.

۲- ۲) - نور (۲۴): ۳۷.

راه سلوک قرار می گیرند و از این طریق به لقای محبوب و وصال معشوق و مقام قرب حضرت دوست می رسند.

عارف معارف الهیه، خاکی خراسانی گوید:

بود گنج دو عالم در سه گوهر***کز آنها میشود کامت میسر

یکی در جوع دائم دومین جود***سیم در ذکر حق آن اصل مقصود

تو را چون گشت دایم ذکرش ای دل***یقین کل مقاصد گشت حاصل

چو جوع دائمت گردد مسلم***باید آن دوئت بی شک فراهم

چو نیکو بنگری در کل اوصاف***سبب در جملگی جوع است بی لاف

بدون جوع گر صد سال گردی***محال است این که صاحب حال گردی

متاب از جوع روگر مرد راهی***بجو از جوع هر فیضی که خواهی

ز اکل سیر اگر ناقص کنی لام***شود اکسیر و حاصل گرددت کام

انواع غذاها

اشاره

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می فرمایند:

آنچه از انواع خوردن ها پسندیده است چهار است:

۱- خوردن ضروری که مخصوص انبیا و برگزیدگان خداست.

۲- خوردن به عده و آن برای پرهیزکاران است که تهیه غذا به وسیله آنان مقدمه انجام وظایف و تکالیف الهیه است.

۳- خوردن فتوح و آن وسیله گشایش امور تکیه داران به حق است.

۴- خوردن قوت که آن برای نیرو گرفتن مؤمنان است.

چیزی برای قلب مؤمن مضرتر از پر خوری نیست که پر خوری را دو خطر همراه است:

۱- قساوت و سنگدلی.

۲- جوش و خروش قوه شهوت.

گرسنگی نان خورش مردم با ایمان است و غذای روح و طعام قلب و موجب تندرستی بدن.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

آدمی ظرفی را پر ضررتر از شکم پر نکرده (۱).

و حضرت داود فرمود:

ترك لقمة ای ضروری نزد من از قیام بیست شب برای عبادت محبوبتر است (۲).

و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

مؤمن به يك روده می خورد و منافق به هفت روده (۳).

و باز فرمود:

وای بر مردم از دو عضو، شکم و شهوت (۴).

حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

هیچ مرضی برای نفس انسان دشوارتر و بدتر از علاقه به پر خوری و بغض

ص: ۲۶۱

۱- ۱) - محجه البيضاء: ۱۴۷/۵، کتاب كسر الشهوتين.

۲- ۲) - محجه البيضاء: ۱۵۱/۵، کتاب كسر الشهوتين.

۳- ۳) - محجه البيضاء: ۱۵۱/۵، کتاب كسر الشهوتين.

۴- ۴) - محجه البيضاء: ۱۵۱/۵، کتاب كسر الشهوتين.

گرسنگی نیست و این دو بیماری دو مهارند برای مطرود شدن انسان از رحمت الهی و نزدیک شدنش به شقاوت و گمراهی
(۱)!

چه خطرناک است دوری از حضرت او و چه سعادت و کرامت است مقام قرب به او که آن از حرص و شکم بارگی است و این از قناعت و کم خوری.

گدای حضرت او باش و پادشاهی کن***مکن مخالفت او و هر چه خواهی کن

مرا ز عالم علوی فرشتگان هر دم***ندا کنند که درویش باش و شاهی کن

چو جم مباح به سلطانی زمین قانع***بکوش و سلطنت از ماه تا به ماهی کن

اگر چه هر نفست می دهد فریبی نفس***تو تکیه بر کرم و رحمت الهی کن

تو جرم بخشی و فضلش مبینو غزه مشو***گناه خویش و خطابین و عذر خواهی کن

ترا که گفت که در باغ عیش و مسند جاه***می شبانه خور و خواب صبحگاهی کن

خلاف امر خداوند موجب سخط است***رضای او طلبی توبه از مناهی کن

سیاه نامه ای چند ار کنند جامه کبود***تو آب دیده عقیقی و چهره کاهی کن

ز گنج خلوت تاریک رخ متاب عماد***وطن چو مردمک دیده در سیاهی کن(۲)

ص: ۲۶۲

۱-۱) - مستدرک الوسائل: ۱۶/۲۱۲، باب ۱.

۲-۲) - عماد فقیه کرمانی.

باب ۴۲ در فرو پوشیدن چشم

اشاره

ص: ۲۶۳

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَا اغْتَنَمَ أَحَدٌ بِمِثْلِ مَا اغْتَنَمَ بَعْضُ الْبَصْرِ، لِأَنَّ الْبَصَرَ لَا يُعْضُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، أَلَّا وَقَدْ سَبَقَ فِي قَلْبِهِ مُشَاهَدَةُ الْعَظْمَةِ وَالْجَلَالِ.

سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِمَاذَا يُسْتَعَانُ عَلَى غَضِّ الْبَصْرِ؟ قَالَ: بِالْخُمُودِ تَحْتَ سُلْطَانِ الْمُطَّلِعِ عَلَى سِرِّكَ.

وَالْعَيْنُ جَاسُوسُ الْقَلْبِ وَبَرِيدُ الْعَقْلِ، فَغَضَّ بَصْرَكَ عَمَّا لَا يَلِيقُ بِدِينِكَ وَيَكْرَهُهُ قَلْبُكَ وَ يُنْكِرُهُ عَقْلُكَ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ تَرَوْا الْعَجَائِبَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: [قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ] (١).

وَقَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ: يَاكُمْ وَالنَّظَرَ إِلَى الْمَخْدُورَاتِ فَإِنَّهَا بَدْرُ الشَّهْوَةِ وَنَبَاتُ الْقَسْوَةِ.

وَقَالَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: أَلْمَوْتُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَظَرِهِ بِغَيْرِ وَاجِبٍ.

وَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ لِرَجُلٍ نَظَرَ إِلَى امْرَأَةٍ قَدْ عَادَهَا فِي مَرَضِهَا: لَوْ ذَهَبَتْ عَيْنَاكَ لَكَانَ خَيْرًا لَكَ مِنْ عِيَادِهِ مَرِيضِكَ.

وَلَا تَتَوَقَّرْ عَيْنٌ نَصِيحِيهَا مِنْ نَظَرِ الْإِنْسَانِ الْمُحْدُورِ أَلَّا وَقَدْ انْعَقَدَ عُقْدَةٌ عَلَى قَلْبِهِ مِنَ الْمُئْتِيهِ، وَلَا تَنْحَلُّ أَلَّا بِأَحَدَى الْحَالَتَيْنِ: إِمَّا بِبُكَاءِ الْحَسْرَةِ
وَالنَّدَامَةِ بِتَوْبِهِ

ص: ٢٦٥

صَادِقِهِ، وَأَمَّا بِأَخَذِ حَظِّهِ مِمَّا تَمَنَّى وَنَظَرَ إِلَيْهِ وَفَأَخَذَ الْحَظَّ مِنْ غَيْرِ تَوَنُّهِ مَصِيرُهُ إِلَى النَّارِ، وَأَمَّا التَّائِبُ الْبَاكِي بِالْحَسْرَةِ وَالنَّدَامَةِ عَنْ
ذَلِكَ فَمَأْوَاهُ الْجَنَّةُ وَمُنْقَلَبُهُ إِلَى الرِّضْوَانِ.

ص: ٢٦٦

[مَا اغْتَنَّم أَحَدٌ بِمِثْلِ مَا اغْتَنَّمَ بَغْضُ الْبَصْرِ، لِأَنَّ الْبَصَرَ لَا يُغْضُّ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ، إِلَّا وَقَدْ سَبَقَ فِي قَلْبِهِ مُشَاهَدَةُ الْعَظْمَةِ وَالْجَلَالِ]

امام صادق علیه السلام در این فصل به مهم ترین و عالی ترین مسائل چشم اشاره می فرمایند و انسان را به حرمت نظر به امر نامشروع و نتایج رعایت نگاه توجه می دهد.

آری، با حفظ نظر از بازی های شیطانی، درهای رحمت الهی به روی قلب گشوده می شود و انسان دارای حالت بصیرت می گردد.

قرآن مجید، تقوا را منشأ برکات و فیوضات الهی دانسته و از بندگان حضرت حق دعوت می کند در همه حرکات و سکنات خود پرهیزکاری را رعایت نمایند.

حضرت در ابتدای روایت می فرمایند:

هیچ غنیمتی به مانند غنیمت چشم پوشی چه به نامحرمان و چه به پسران زیباروی که نظر به آنان محرک شهوت است و چه از مال مردم که نصیب انسان نگشته، چرا که چشم از محارم حق پوشیده نمی شود مگر آن که جلوه عظمت و جلال پروردگار متعال در قلب مشاهده شود.

شما فکر کنید آن کس که به خاطر حفظ خویش از گناه به مشاهده انوار عظمت و جلال نایل آید چه حالی به او دست می دهد و وجودش تبدیل به چه وجودی می گردد.

قبل از شرح حدیث لازم است به طور مختصر مقاله ای از مهم ترین کتب علمی درباره آفرینش چشم اشاره شود تا اولاً عظمت این عضو مشخص گردد و ثانیاً به اصالت دستورهای عالی اسلام در حفظ این عضو از محرمات و نتایجی که از رعایت دستورهای الهی نصیب انسان می گردد پی برده شود.

چشم یا جلوه ای از عظمت قدرت حق

اشاره

تشکیلات مربوط به چشم را باید به دقت مطالعه کرد، این تشکیلات عبارتند از:

کاسه چشم، کره چشم، عضلات خارجی چشم، پلک ها، ملتحمه و دستگاه اشکی.

کاسه چشم: یک حفره مخروطی شکل است که جدارهای آن توسط استخوان های مجامه و صورت تشکیل می شود، استخوان های تشکیل دهنده جدار کاسه چشم عبارتند از: استخوان پیشانی، فک فوقانی، گونه ای، شب پره، پرویزنی، اشکی و کامی، جدارهای کاسه چشم بسیار نازک بوده و به سهولت دچار شکستگی می گردند.

کره چشم: در بالا توسط لبه فوقانی کاسه چشم و ابروها و در داخل توسط قاعده بینی حفاظت می شود.

سه چهارم خلفی کره چشم توسط کپسول تنون پوشیده می شود، تعدادی رشته های عضلانی صاف در نیام کاسه چشمی منجمله عضله کاسه چشمی مولر وجود دارد.

این عضله توسط رشته های قسمت سینه ای کمری دستگاه خودمختار عصبی شده و عمل آن ممکن است جلوگیری از کشیده شدن کره چشم به طرف عقب باشد.

در سندروم هورنر که در آن عصب عضله مولر آسیب می بیند کره چشم توسط عمل عضلات خارجی کره چشم به طرف داخل کاسه چشم کشیده می شود.

عضلات خارجی کره چشم: عضلات خارجی کره چشم از رأس کاسه چشم شروع شده و بر روی کره چشم (طبقه صلبیه) می چسبند، این عضلات توسط نیام هایی پوشیده شده اند که در آن ها استتاله هایی به جدارهای کاسه چشم کشیده می شود.

چهار عضله راست موسوم به راست فوقانی، تحتانی، داخلی و خارجی و دو عضله مایل موسوم به مایل فوقانی و مایل تحتانی وجود دارند، هسته های مغز میانی و پل مغزی حرکات چشم را کنترل می کنند، عصبی شدن متقابل بین عضلات مخالف وجود دارد و گاهی حرکات توأم بین دو یا چند عضله دیده می شود.

عضلات راست کره چشم را در جهتی که از اسمشان برمی آید چرخش می دهند، مایل فوقانی از میان یک حلقه غضروفی در زاویه داخلی فوقانی کاسه چشم عبور کرده و بر روی نیمه خلفی کره چشم می چسبند، این طرز التصاق جهت کشش، آن را که منجر به پیچش کره چشم به طرف داخل می گردد تعیین می کند، در نتیجه چشم به طرف پایین و خارج متوجه می شود.

مایل تحتانی، کره چشم را به طرف بالا و خارج پیچانده و به طرف خارج می چرخاند، مایل فوقانی و راست تحتانی با یکدیگر و همین طور مایل تحتانی و راست فوقانی با یکدیگر عمل می کنند.

عضله بالا برنده پلک فوقانی از عقب کاسه چشم شروع شده به طرف جلو می آید و بر روی تارس پلک فوقانی می چسبند، این عضله پلک فوقانی را به طرف بالا و عقب می کشاند.

پلک ها: پرده های متحرکی هستند که در جلو کره چشم قرار دارند و فضای بین آن ها شکاف پلکی نامیده می شود، پلک فوقانی و تحتانی در زاویه خارجی و داخل چشم به یکدیگر می رسند.

تارس صفحه ای از بافت همبندی متراکم است که به پلک شکل می دهد، غدد سباسه موسوم به غدد میومیوس در تارس قرار دارد.

مژه ها موهایی هستند که در لبه پلک ها قرار گرفته اند، غدد سباسه همراه با مژه ها وجود دارند و غدد عرق در پوست بین مژه ها یافت می شوند.

ملتحمه: یک غشای مخاطی است که سطح پلک ها را مفروش کرده و بر روی بخشی از کره چشم نیز منعطف می شود.

ملتحمه، غشای شفاف نازکی است که از اپیتلیوم ستونی مطبق و بافت همبندی فیبری ظریف تشکیل شده است و محتوای سلول های ساغری است که موکس ترشح می کنند، به تدریج که اپیتلیوم به لبه های پلک می رسد به اپیتلیوم سنگ فرشی مطبق تبدیل می شود.

لنفوسیت ها در تیغه مخصوص با شبکه ضخیمی از بافت همبندی محتوی رشته های کالائنی و ارتجاعی یکی می شود.

هنگامی که ملتحمه دچار عفونت می شود، این حالت، ورم ملتحمه نامیده می شود.

دستگاه اشکی: شامل غده اشکی و مجاری آن است، غده اشکی از نظر شکل و اندازه شبیه یک بادام است.

غده اشکی ترشحاتی به نام اشک دارد که از راه حدود یک دوجین مجاری کوتاه با کیسه ملتحمه حمل می شود.

اشک به طور طبیعی از میان راه های اشکی که در لبه پلک های فوقانی و تحتانی

در نزدیکی زاویه داخلی شروع می شوند از چشم خارج می گردد، اشک قرنیه را شفاف و تمیز و مرطوب نگاه می دارد.

صفحه نازک اشکی که به طور طبیعی وجود دارد، از سه لایه تشکیل شده، لایه داخلی شبیه موکوس بوده و توسط غدد غشا مخاط ملتحمه تولید می شود، لایه میانی به طور عمده از آب تشکیل شده و توسط غدد اشکی تولید می شود، لایه خارجی روغنی بوده و توسط غدد سباسه تارس و حاشیه پلک ها تولید می شود.

پرده های کره چشم: جدار کره چشم از سه پرده صلبیه، مشیمیه و شبکیه تشکیل شده است.

صلبیه: که نام دیگر آن سپیدی چشم است از بافت فیبری متراکم، بافت همبندی محتوی دستجاتی از رشته های کلاژنی با فیروبلاست های پهن شده، در بین رشته ها و کمی رشته های ارتجاعی تشکیل شده است.

مقدار آب آن از قرنیه بیشتر است، صلبیه پوشش خارجی و محافظت کننده و نگاهدارنده کره چشم است و در دنباله سخت شامه قرار دارد.

صلبیه در جلو از یک غشای سفید کدر به قرنیه شفاف تبدیل می شود. سطح قرنیه می بایستی توسط اشک مرطوب نگاه داشته شود، محتوی آب در قرنیه کمتر از صلبیه است، قرنیه باید شفاف باشد تا اجازه دهد نور از آن عبور کرده و به گیرنده های داخل کره چشم برسد.

مشیمیه: پرده میانی یا مشیمیه یک پرده بسیار عروقی بوده و یک عمل تغذیه ای را به انجام می رساند و دارای پیگمان های زیادی است.

می آن تغییر شکل داده و جسم مژگانی را تشکیل می دهد که عملاً قسمت ضخیم شده ای از مشیمیه است، توده اصلی جسم مژگانی از عضله مژگانی درست شده که بخشی از آن عملش تنظیم عدسی چشم برای دیدن فواصل مختلف است.

عنبیه: قسمت رنگی چشم است، سوراخی که در مرکز عنبیه قرار دارد مردمک نامیده می شود.

عنبیه محتوی دو صفحه عضلانی صاف است، یک عضله حلقوی موسوم به اسفنکتر و یک عضله شعاعی موسوم به عضله گشاد کننده.

عمل عنبیه تنظیم مقدار نور وارد شده به چشم است، عضله مژگانی و عضلات تنگ کننده و گشاد کننده عنبیه روی هم عضلات داخلی کره چشم نامیده می شوند.

مردمک هنگامی که نور شدید است و نیز هنگامی که شخص به یک جسم نزدیک نگاه می کند به علت انقباض عضله حلقوی یا اسفنکتر کوچک تر می شود.

مردمک در نور کم و هنگام نگاه کردن به اجسام دور به علت انقباض عضلات شعاعی یا گشاد کننده بزرگ می شود، گشاد شدن مردمک هنگام نگاه کردن به دور همراه با شل شدن عضله مژگانی است.

در محیط قرنیه در جایی که با سطح قدامی عنبیه تقاطع می کند، نوعی شیار یا فرورفتگی وجود دارد که مجرای شلم قرار می گیرد، مجرای شلم یک راه تخلیه ای است که توسط آن مایع زلالیه کره چشم را ترک کرده وارد خون می شود.

عمل عدسی انکسار اشعه نور برای میزان کردن تصویر بر روی شبکیه است، به تدریج که انسان پیر می شود و در نتیجه کمتر می تواند اشعه نور را منکسر کند، عدسی از اپتلیوم تشکیل شده و یک عمر باقی می ماند.

شبکیه: لایه داخلی کره چشم را تشکیل می دهد و از دو بخش تشکیل شده است. بخش خارجی محتوی پیگمان بوده و به پرده مشیمیه می چسبد و بخش داخلی شامل بافت عصبی است.

در نزدیکی مرکز شبکیه هنگامی که به درون کره چشم نگاه کنیم یک لکه بیضی شکل کوچک زردفام موسوم به لکه زرد دیده می شود، مرکز لکه زرد به علت نازک

شدن شبکه فرورفتگی پیدا می کند، این ناحیه موسوم به فوآی مرکزی و ناحیه ای است که دارای بهترین دید است و یا بیشترین تیزی و وجود دارد و فقط مخروطها در آن دیده می شوند.

در شبکه ده لایه وجود دارد که ما این ده لایه را نام می بریم تا طرز قرار گرفتن آن ها را روشن کرده و رابطه بین عناصر نورونی و نوروگلی های نگاهدارنده آن ها را خاطر نشان سازیم.

سلول های نوروگلی در اینجا سلول های مولر نامیده می شوند، باید به خاطر داشت که اشعه نور به طرف لایه پیگمان دار شبکه که مجاور مشیمیه است حرکت می کند، در حالی که امواج عصبی در جهت مخالف نور سیر می کنند، هم چنین باید به خاطر داشت که اشعه نور از تمام لایه های شبکه می گذرد تا بتواند به گیرنده های حساس به نور برسد.

لایه های شبکه

ده لایه شبکه عبارتند از:

۱- اپیتلیوم پیگمان دار خارجی که به پوشش مشیمیه چسبیده است.

۲- مخروطها و استوانه ها زواید دندردیتی گیرنده های نوری.

۳- غشای محدودکننده خارجی یا استتاله های غربالی شکل، رشته های مولردندردیت ها از میان آن ها عبور کرده و توسط آن ها نگاهداری می شود.

۴- لایه هسته دار خارجی: هسته های تنه های سلولی مخروطها و استوانه ها.

۵- لایه مشبک خارجی: آکسون مخروطها و استوانه ها با دندردیت سلول های دو قطبی در یک شبکه انتهایی رشته های سلول های مولر سیناپس می دهند.

۶- لایه هسته دار داخلی: هسته تنه سلولی نرون های دو قطبی و هسته

سلول های مولر و رگ های خونی.

۷- لایه مشبک داخلی: سیناپس بین دندریت سلول های عقده ای و آکسون سلول های دو قطبی، رگ های خونی.

۸- تنه های سلولی نوروون های عقده ای، رگ های خونی.

۹- لایه رشته های عصب بینایی: آکسون سلول های عقده ای بدون غلاف میلین و بدون غلاف شوآن یا نورولم، رگ های خونی و نوروگلی.

۱۰- غشای محدود کننده داخلی که در مجاورت جسم زجاجیه قرار دارد:

رشته های انتهایی پیوند شده سلول های مولر.

شبکیه مانند تبدیلی عمل می کنند که در آن انرژی نور به انرژی الکتریکی امواج عصبی تبدیل می شود.

این بود گوشه بسیار محدودی از خلقت و آفرینش چشم که به اراده حضرت حق تعالی برای انسان قرار داده شده، اگر بخواهیم شکر واقعی این نعمت را به پیشگاه مقدس او عرضه بداریم باید دستورهای آن وجود عزیز و عظیم را در مسئله چشم رعایت کنیم، بدین صورت که تماشای هر چه را اجازه داده تماشا کرده و به عنوان جلوه ای از عظمت او بنگریم و هر چه را از دیدن و تماشای آن منع فرموده از تماشای آن پرهیزیم که دیدن دیدنی ها ما را به آن جناب رهنمون شده و آهنگ رشد و کمال را تسریع می کند و از هر جهت به مصلحت ماست و چشم پوشی از آنچه حرام است، باعث تصفیة باطن ما گشته و دیده دل را برای تماشای عظمت و جلال او لیاقت می دهد، اما اگر مرز محرمات الهی را بشکنیم و آنچه را نباید بینیم بدان نظر بیندازیم تیشه به ریشه خود زده و گاهی وسایل هلاکت و نابودی خود را در دنیا و آخرت فراهم خواهیم کرد.

گو این که نظر نحوه ای از تفکر و اندیشه است، ولی باید گفت: اندیشه، خالی از ارتباط با حواس به خصوص چشم و گوش نیست، انسان می بیند سپس در آنچه دیده به فکر می افتد و می شنود، آن گاه در شنیده فکر می کند، خلاصه اندیشه محرک لازم دارد و در بسیاری از امور و بسیاری از اوقات محرکش دیده های یافته های چشم است، روی این حساب به تماشای مسئله نظر در آیات قرآن مجید می رویم، کتاب خدا از مردم دعوت می کند در امور آسمان ها و زمین و عاقبت گذشتگان و نعمت ها نظر کنند تا از این راه به حقایق ملکوتی دست یابند و هزاران درس و عبرت از صحنه های عالم هستی برای پیشبرد رشد و کمال خود بگیرند.

قرآن مجید برای توجه دادن مردم به صاحب و خالق عالم و کنار زدن پرده غفلت و بی خبری و توشه برداشتن جهت زندگی اخروی در سوره مبارکه اعراف می فرماید:

[أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ] (۱).

آیا در [فرمانروایی و] مالکیت [و ربوبیت] بر آسمان ها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده و این که شاید پایان عمرشان نزدیک شده باشد با تأمل ننگریسته اند؟ [و اگر به قرآن مجید، این کتاب هدایتگر ایمان نیاورند] پس بعد از آن به کدام سخن ایمان می آورند؟!

ص: ۲۷۵

ملکوت در عرف قرآن و به طوری که از آیه آخر سوره یس (۱) استفاده می شود عبارت است از باطن و آن طرف هر چیز که به سوی پروردگار متعال است و نظر کردن به این طرف با یقین ملازم است هم چنان که از آیه:

[وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ] (۲).

و این گونه فرمانروایی و مالکیت و ربوبیت خود را بر آسمان ها و زمین به ابراهیم نشان می دهیم تا از یقین کنندگان شود. این تلازم به خوبی استفاده می شود.

پس غرض از این آیه، توییح مشرکان و کفار در اعراض و انصراف از وجه ملکوتی اشیا است که چرا فراموش کردند و در آن نظر نینداختند تا برایشان روشن شود که آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی آن دعوتشان می کند حق است.

خلاصه معنای آیه این است که چرا در خلقت آسمان ها و زمین و هر چیز دیگری از مخلوقات خدا نظر نکردند و باید نظر کنند اما نه از آن طرف که برابر اشیا است و نتیجه تفکر در آن علم به خواص طبیعی آن ها است، بلکه از آن طرف که برابر خداست و تفکر در آن آدمی را به این نتیجه می رساند که وجود این موجودات مستقل بذات نیست، بلکه بسته به غیر و محتاج به پروردگاری است که امر هر چیز او را اداره می کند و آن پروردگار عالمین است و معنای قسمت بعد چنین می شود:

آیا نظر نکردند در این که شاید اجل هاشان نزدیک شده باشد، چه نظر کردن در

ص: ۲۷۶

-
- ۱- ۱) - «فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِئُ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»، «بنابراین [از هر عیب و نقصی] منزّه است خدایی که مالکیت و فرمانروایی همه چیز به دست اوست، و به سوی او باز گردانده می شوید» یس (۳۶): ۸۳.
- ۲- ۲) - انعام (۶): ۷۵.

همین احتمال چه بسا ایشان را از ادامه و پافشاری بر ضلالت برگرداند، چون در غالب مردم چیزی که ایشان را از اشتغال به امر آخرت باز داشته و به سوی دنیا و غزه گشتن به آن می کشاند مسئله فراموش کردن مرگ است، مرگی که انسان نمی داند کارش به کجا می انجامد و اما اگر التفات به آن داشته باشند و متوجه باشند که از اجل خود بی اطلاعند و ممکن است که اجلشان بسیار نزدیک باشد قهراً از خواب غفلت بیدار می شوند و همین یاد مرگ آنان را از پیروی هوا و هوس و آرزوهای دراز باز می دارد.

اولیای حق و عاشقان دوست با توجه به ملکوت اشیا و یاد مرگ از حیات الهی برخوردار بوده و در فضایی غیر از فضای دیگران زندگی می کردند، اینان با گرمی عشق به حق برای رسیدن به وصال دوست در حرکت بودند و غمی جز غم یار در دل نداشتند، اگر اینان در عرصه حیات نبودند، انسانیت و حیات طیبه معنا نمی شد، وجود این بزرگواران برای دیگران سراسر درس و عبرت و پند و نصیحت است.

اینان با تمام وجود بر سر دیگر فرزندان آدم که از پی مادیگری به کام پر خطر هلاکت و شقاوت نزدیک اند فریاد می زنند:

تا فنا از خود نگردی از بقا رو دم مزن *** کارگاه هستی از فکر خودی برهم مزن

تا تو خود هستی ز استغنا نیابی بهره ای *** رو فنا بگزین دگر زین ما و منها دم مزن

از تو تا بزم حقیقت نیم گامی بیشتر نیست *** لیک با نامحرمی حرفی از آن محرم مزن

دل بود جام جمت گو بنگرد غیب و شهود***ای گدا از خودپرستی پا به جام جم مزن

معرفت جو تا که دریا بی حقیقت را ز خویش***ورنه بی عرفان نشان سکه بر درهم مزن

از قناعت خاک اندر چشم منتها بریز***رو قلندر شو دگر حرفی زبیش و کم مزن

حرص دنیا غم فزاید تیرا رو شادباش***نیستی جوی و قدم اندر بساط غم مزن(۱)

چشم انداختن به نعمت های حق

اشاره

قرآن مجید می خواهد از طریق چشم انداختن به نعمت های حق عرصه اندیشه را باز کرده و قلوب را به پیشگاه مقدس آن محبوب محبان و معشوق عاشقان و مدبر حکیم جهان هستی متوجه کنند، از این رو می فرماید:

[وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ بِسَاتٍ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرَجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالزُّمَانُ مُمَشَّبَةً وَغَيْرَ مُمَشَّبَةٍ انظُرُوا إِلَيْهِ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَُمْ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ] (۲).

و اوست که از آسمان آبی فرستاد، و به وسیله آن گیاهان گوناگون را [از زمین] رویانیدیم، و از آن ساقه ها و شاخه های سبز درآوردیم، و از آن

ص: ۲۷۸

۱-۱- میرزا محمد تقی حجه الاسلام.

۲-۲- انعام (۶): ۹۹.

دانه های متراکم را خارج می کنیم، و از شکوفه درخت خرما خوشه های سر فروهشته [به وجود می آوریم]، و باغ هایی از انگور و زیتون و انار شبیه به هم و بی شباهت به هم [بیرون می آوریم]؛ به میوه اش چون میوه دهد و به رسیدن و کامل شدنش با تأمل بنگرید، مسلماً در این [امور] برای قومی که ایمان می آورند، نشانه هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] است.

رشد و نمو گیاهان

در آغاز آیه شریفه به یکی از مهم ترین و اساسی ترین نعمت های پروردگار که می توان آن را ریشه و مادر سایر نعمت ها دانست اشاره می کند و آن پیدایش و رشد و نمو گیاهان و درختان در پرتو آن است و می گوید: او کسی است که از آسمان آبی برای شما فرستاد.

این که می فرماید از طرف آسمان، به خاطر آن است که تمام منابع آب روی زمین اعم از چشمه ها و نهرها و قنات ها و چاه های عمیق به آب باران منتهی می شود، لذا کمبود باران در همه جا اثر می گذارد و اگر خشکسالی ادامه یابد همگی خشک می شوند.

سپس به اثر نزول باران اشاره کرده می گوید: به واسطه آن، رویدنی ها را از همه نوع از زمین خارج ساختیم.

در تفسیر «نبات کل شی» دو احتمال ذکر کرده اند:

نخست این که:

منظور از آن انواع و اصناف گیاهان است که همه با یک آب آبیاری و از یک زمین و یک نوع خاک پرورش می یابند و این از عجایب آفرینش است که چگونه این همه انواع گیاهان با آن خواص کاملاً متفاوت و گاهی متضاد و اشکال گوناگون و مختلف، همه در یک زمین و با یک آب پرورش می یابند.

ص: ۲۷۹

و دیگر این که:

منظور، گیاهان مورد نیاز هر چیزی است، یعنی هر یک از پرندگان و چهارپایان و حشرات و حیوانات دریا و صحرا، بهره ای از این گیاهان دارند و جالب این که خداوند از یک زمین و یک آب غذای مورد نیاز همه را تأمین کرده است و این یک شاهکار بزرگ است که فی المثل از یک ماده معین در آشپزخانه هزاران نوع غذا برای انواع سلیقه ها و مزاج ها تهیه کنند.

جالب تر این که نه تنها گیاهان صحرا و خشکی ها از برکت آب باران پرورش می یابند، بلکه گیاهان بسیار کوچکی که در لابه لای امواج آب دریاها می رویند و خوراک عمده ماهیان دریا است، از پرتو نور آفتاب و دانه های باران رشد می کنند.

آن گاه به شرح این جمله پرداخته و موارد مهمی را از گیاهان و درختان که به وسیله آب باران پرورش می یابند خاطرنشان می سازد، نخست می گوید: ما به وسیله آن، ساقه های سبز گیاهان و نباتات را از زمین خارج ساختیم و از دانه کوچک و خشک ساقه ای با طراوت و سرسبز که لطافت و زیبایی آن چشم را خیره می کند آفریدیم.

و از آن ساقه سبز دانه های روی هم چیده شده «مانند خوشه گندم و ذرت» بیرون می آوریم.

هم چنین به وسیله آن از درختان نخل خوشه سر بسته ای بیرون فرستادیم که پس از شکافته شدن رشته های باریک و زیبایی که دانه های خرما را بر دوش خود حمل می کنند و از سنگینی به طرف پایین متمایل می شوند خارج می گردد.

هم چنین باغ هایی از انگور و زیتون و انار پرورش دادیم، سپس اشاره به یکی دیگر از شاهکارهای آفرینش در این درختان کرده می فرماید: هم با یکدیگر شباهت دارند و هم ندارند.

ص: ۲۸۰

با توجه به آیه ۱۶۵ همین سوره (۱) که وصف متشابه و غیر متشابه را برای زیتون و انار ذکر کرده، استفاده می شود که در آیه مورد بحث نیز وصف مزبور درباره همین دو درخت است.

این دو درخت از نظر شکل ظاهری و ساختمان شاخه ها و برگ ها شباهت زیادی با هم دارند، در حالی که از نظر میوه و طعم و خاصیت آن بسیار با هم متفاوتند، یکی دارای ماده چربی مؤثر و نیرومند و دیگری دارای ماده اسیدی و یا قندی است که با یکدیگر کاملاً متفاوت اند، علاوه این دو درخت گاهی درست در یک زمین پرورش می یابند و از یک آب مشروب می شوند، یعنی هم با یکدیگر تفاوت زیاد دارند و هم شباهت.

سپس از میان تمام اعضای پیکر درخت، بحث را روی میوه برده می گوید:

نگاهی به ساختمان میوه آن به هنگامی که به ثمر می نشیند و هم چنین نگاهی به چگونگی رسیدن میوه ها کنید که در این ها نشانه های روشنی از قدرت و حکمت خدا برای افرادی که اهل یقین هستند می باشد.

با توجه به آنچه در گیاه شناسی از چگونگی پیدایش میوه ها و رسیدن آن ها امروز می خوانیم، نکته این اهمیت خاص که قرآن برای میوه قائل شده است روشن می شود؛ زیرا پیدایش میوه ها درست همانند تولد فرزند در جهان حیوانات است.

نطفه های نر با وسایل مخصوصی «وزش باد یا حشرات و مانند آن ها» از

ص: ۲۸۱

۱- ۱) - «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» «اوست کسی که شما را در زمین، جانشینان [نسل های گذشته] قرار داد، و [پایه های مادی و معنوی] برخی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی بالا برد تا شما را در آنچه به شما عطا کرده، بیازماید؛ قطعاً پروردگارت زود کیفر است، و یقیناً بسیار آمرزنده و مهربان است».

کیسه های مخصوص جدا می شوند و روی قسمت مادگی گیاه قرار می گیرند، پس از انجام لقاح و ترکیب شدن با یکدیگر، نخستین تخم و بذر تشکیل می گردد، در اطرافش انواع مواد غذایی همانند گوشتی آن را در برمی گیرند.

نظر دانه های انار

این مواد غذایی از نظر ساختمان بسیار متنوع و هم چنین از نظر طعم و خواص غذایی و طبی فوق العاده متفاوتند.

گاهی یک میوه مانند انار و انگور دارای صدها دانه است که هر دانه ای از آن ها خود جنین و بذر درختی محسوب می شود و ساختمان بسیار پیچیده و تو در تو دارد.

اگر یک انار را بشکافیم و یک دانه کوچک آن را به دست گرفته و در مقابل آفتاب یا چراغ قرار دهیم و درست در آن دقت کنیم می بینیم از قسمت های کوچک تری تشکیل شده که همانند بطری های بسیار کوچکی با محتوای مخصوص آب انار در کنار هم چیده شده اند.

در یک دانه کوچک انار شاید صدها از این بطری های بسیار ریز قرار دارد، سپس اطراف آن ها را با پوسته ظریف که همان پوسته شفاف یک دانه انار است گرفته، بعد برای این که این بسته بندی کامل تر و محکم تر و دورتر از خطر باشد تعدادی از دانه های انار را روی یک پایه با نظام مخصوصی چیده و پرده سفیدرنگ و نسبتاً ضخیمی اطراف آن پیچیده و بعد پوسته ضخیم و محکمی که از دو طرف دارای لعاب خاصی است به روی همه آن ها کشیده، تا هم از نفوذ هوا و میکروب ها جلوگیری کند و هم در مقابل ضربات، آن ها را حفظ نماید و هم تبخیر آب درون دانه ها را فوق العاده کم کند، این بسته بندی ظریف مخصوص دانه انار نیست بلکه

در میوه های دیگر مانند پرتقال و لیمو نیز دیده می شود، اما در انار و انگور بسیار ظریف تر و جالب تر است.

گویا بشر برای فرستادن مایعات از نقطه ای به نقطه دیگر از همین اصل استفاده کرده که نخست شیشه های کوچک را در یک کارتن کوچک چیده و میان آن ها را از ماده نرمی پر کند، سپس کارتن های کوچک تر را در یک کارتن بزرگ تر و مجموع آن ها را به صورت یک بار بزرگ به مقصد حمل می کند.

طرز قرار گرفتن دانه های انار روی پایه های داخلی و گرفتن سهم خود از آب و مواد غذایی از آن ها از این هم عجیب تر و جالب تر است، تازه این ها چیزهایی است که با چشم می بینیم و اگر ذرات این میوه ها را زیر میکروسکوپ ها بگذاریم آن گاه جهانی پر غوغا با ساختمان های عجیب و شگفت انگیز و فوق العاده حساب شده در مقابل چشم ما مجسم می شود، چگونه ممکن است کسی با چشم حقیقت بین به یک میوه نگاه کند و معتقد شود سازنده آن هیچ گونه علم و دانشی نداشته است؟

و این که می بینیم قرآن با جمله «انظروا» دستور به دقت کردن در این قسمت از گیاه داده برای توجه به همین حقایق است.

این از یک سو، از سوی دیگر مراحل مختلفی را که یک میوه از هنگامی که نارس است تا موقعی که کاملاً رسیده می شود می پیماید بسیار قابل ملاحظه است؛ زیرا لابراتوارهای درونی میوه دائماً مشغول کارند و مرتباً ترکیب شیمیایی آن را تغییر می دهند، تا هنگامی که به آخرین مرحله برسد و وضع ساختمان شیمیایی آن تثبیت گردد، هر یک از این مراحل خود نشانه ای از عظمت و قدرت آفریننده است.

ولی باید توجه داشت که به تعبیر قرآن تنها افراد با ایمان یعنی افراد حق بین و جستجوگران حقیقت این مسائل را می بینند و گرنه با چشم عناد و لجاج و یا با

بی‌اعتنایی و سهل‌انگاری ممکن نیست هیچ‌یک از این حقایق را ببینیم.

راه و روش اولیا و عاشقان، دست زدن به دامن انبیا و سیراب شدن از سرچشمه وحی و نظر حقیقت بین انداختن به موجودات هستی، برای رسیدن به مقام قرب جانان است.

قلب در این مسیر صفا می‌گیرد، نفس مهذب می‌شود، روح به عالم قدس متصل می‌گردد، حرکات اعضا و جوارح بر اساس عشق به محبوب صورت می‌گیرد و این همه باعث می‌شود که رضای معشوق جلب شود و تمام درهای سعادت به روی آنان باز گردد.

نظر به نطفه آدمی

قرآن مجید برای توجه دادن به وجود حق و قدرت حضرت لایزال از انسان به طور واجب می‌خواهد به نطفه ناچیز بنگرد و ببیند و اندیشه نماید که این کارگاه عظیم آفرینش او که از هر جهت کامل و جامع انواع استعدادهاست از چه ماده ضعیف و پستی آفریده شده؟

[فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ] (۱).

پس انسان باید با تأمل بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟* از آبی جهنده آفریده شده است؛* [آبی که] از صلب مرد و از میان استخوان‌های سینه زن بیرون می‌آید.

کلمه دافق دلالت بر وجود اسیر در نطفه دارد که وجوداً ماده جهنده ای است

ص: ۲۸۴

و استعمال این کلمه از معجزات بسیار مهم قرآن کریم است.

آری، همین ماده ناچیز است که وقتی هماهنگ با قواعد الهی در دو مرحله مادی و معنوی رشد می کند، منبعی لایزال از کرامات و صفات و حقایق درمی آید و هم چون چراغ پر فروغی در شبستان حیات به درخشندگی خود تا ابد ادامه می دهد!

نظر به گذشتگان

قرآن مجید با کمال شدت، از انسان دعوت می کند به سیر و سفر در روی زمین بپردازد، آن گاه با دیدن خرابه ها و ویرانه هایی که از گذشتگان باقی مانده و امروز از آن آثار تعبیر به آثار باستانی می کنند، به یاد ملت ها و دولت ها و اقوامی بیفتد که از نظر مالی و سیاسی و قدرت و قوت و طول عمر فوق العاده برجسته بودند، ولی با این همه نعمت که بر سر سفره آنان بود به تکذیب آیات حق و واقعیت ها برخاسته و راه اسراف و تبذیر و ظلم و فساد و جرم پیش گرفتند و خیال نمی کردند که بر اثر آن همه جنایت، روزی به دست انتقام مالک ارض و سما بیفتند و دماغ آنان با رسیدن عذاب سخت الهی به خاک مذلت مالیده شود!!

آری، در اوضاع و احوال آنان که در کتب تاریخ به خصوص در آثار شرعی آمده فکر کند و مواظب باشد که خود دچار اخلاق و رفتار و حالات آن فاسدان نگردد که از این راه دچار عذاب سخت الهی و انتقام سخت الهی و انتقام حضرت لایزالی شود.

ص: ۲۸۵

[فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ] (۱).

پس با تأمل بنگر که سرانجام گنهکاران چگونه بود؟!

[فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ] (۲).

پس با تأمل بنگر که سرانجام مفسدین و تبهاران چگونه بود؟

[فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ] (۳).

پس با تأمل بنگر سرانجام تکذیب کنندگان چگونه بود.

[فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ] (۴).

پس با تأمل بنگر سرانجام بیم داده شدگان چگونه بود؟

[فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ] (۵).

پس با تأمل بنگر که سرانجام ستمکاران چگونه بود؟

چون به مسئله آفرینش چشم و وظایف مثبتی که این عضو مهم و حساس از نظر حق دارد، عنایت کردید، اکنون وقت آن است که به بررسی وظایف این عضو از نظر روایات و اخبار پرداخته شود.

چشم، از دیدگاه روایات

در زمینه وضع چشم از امیر المؤمنین علیه السلام روایات مهمی به مضامین زیر نقل شده:

ص: ۲۸۶

۱-۱) -اعراف (۷): ۸۴.

۲-۲) -اعراف (۷): ۱۰۳.

۳-۳) -زخرف (۴۳): ۲۵.

۴-۴) -صافات (۳۷): ۷۳.

۵-۵) -یونس (۱۰): ۳۹.

الْعَيْنُ مَصَائِدُ الشَّيْطَانِ (۱).

دیده ها دام ها و تورهای شیطان است.

الْعَيْنُ رَائِدُ الْفِتَنِ (۲).

چشم راهبری به سوی فتنه هاست.

الْقَلْبُ مَصْحَفُ الْبَصْرِ (۳).

دل انسان جایگاه نقش دیده های اوست.

مَنْ غَضَّ طَرْفَهُ أَرَاخَ قَلْبِهِ (۴).

آن کس که دیده بپوشاند، دلش را آسوده ساخته است.

مَنْ غَضَّ طَرْفَهُ قَلَّ أَسْفُهُ وَ أَمِنَ تَلَفُهُ (۵).

هر کس دیده بپوشد، تأسفش کم و از هلاکت در امان می ماند.

نَعْمَ صَارِفُ الشَّهَوَاتِ غَضَّ الْأَبْصَارِ (۶).

دیده پوشی از حرام چه عامل نیکی، برای برگرداندن انسان از افتادن در دام شهوت است.

ص: ۲۸۷

۱- ۱) - غرر الحکم: ۲۶۰، حدیث ۵۵۵۶؛ مستدرک الوسائل: ۱۴/۲۷۱، باب ۸۱، حدیث ۱۶۶۸۷.

۲- ۲) - غرر الحکم: ۶۰، حدیث ۶۶۷.

۳- ۳) - نهج البلاغه: حکمت ۴۰۹؛ بحار الأنوار: ۳۲۸/۶۸، باب ۸۰، حدیث ۲۵.

۴- ۴) - غرر الحکم: ۲۶۰، حدیث ۵۵۵۵؛ مستدرک الوسائل: ۱۴/۲۷۱، باب ۸۱، حدیث ۱۶۶۸۷.

۵- ۵) - غرر الحکم: ۲۶۰، حدیث ۵۵۵۷؛ مستدرک الوسائل: ۱۴/۲۷۱، باب ۸۱، حدیث ۱۶۶۸۷.

۶- ۶) - غرر الحکم: ۲۶۰، حدیث ۵۵۵۶.

مَنْ عَفَّتْ أَطْرَافَهُ حَسَنَتْ أَوْصَافُهُ (۱).

آن کس که عفت نظر دارد، اوصافش نیکوست.

از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام روایاتی در این زمینه به مضامین زیر آمده:

غَضُوا أَبْصَارَكُمْ تَرَوْنَ الْعَجَائِبَ (۲).

دیده ها فرو پوشید، تا عجایب ملک و ملکوت را بنگرید.

إِيَّاكُمْ وَفُضُولَ النَّظْرِ فَإِنَّهُ يَبْذُرُ الْهَوَىٰ وَ يُؤَلِّدُ الْغَفْلَةَ (۳).

از چشم اندازی به آنچه حضرت حق نمی پسندد، خودداری کنید که نظر بازی تخم هوا و هوس می پاشاند و باعث غفلت از حقیقت می گردد.

لَيْسَ فِي الْبَدَنِ شَيْءٌ أَقَلُّ شُكْرًا مِنَ الْعَيْنِ، فَلَا تُغْطُوهَا سُؤْلَهَا فَتَشْغَلْكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ (۴).

در بدن عضوی کم شکرتر از چشم نیست، خواسته هایش را اجابت نکنید که شما را از یاد خدا باز می دارد.

عَمَى الْبَصَرِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ النَّظْرِ (۵).

کورچشمی بهتر است از زیاد نظر کردن.

ص: ۲۸۸

۱- ۱) - غرر الحکم: ۲۵۶، حدیث ۵۴۲۸.

۲- ۲) - مصباح الشریعه: ۹، باب ۳؛ بحار الأنوار: ۱۰۴، ۱۰۱، باب ۳۴، حدیث ۵۲.

۳- ۳) - عده الداعی: ۳۱۳؛ بحار الأنوار: ۱۹۹/۶۹، باب ۱۰۵، حدیث ۲۹.

۴- ۴) - الخصال: ۶۲۸/۲، حدیث ۱۰؛ بحار الأنوار: ۱۰۱/۳۵، باب ۳۴، حدیث ۲۰.

۵- ۵) - غرر الحکم: ۲۶۰، حدیث ۵۵۵۰؛ بحار الأنوار: ۲۸۶/۷۴، باب ۱۴، حدیث ۱.

إِذَا أَبْصَرَتْ عَيْنُ الشَّهْوَةِ عَمِيَ الْقَلْبُ عَنِ الْعَاقِبَةِ (۱).

هرگاه دیده شهوت باز شود، چشم دل از عاقبت بینی کور می گردد.

امام صادق علیه السلام به عبد الله بن جنبد فرمود:

عیسی بن مریم به یارانش گفت:

إِيَّاكُمْ وَالنَّظْرَةَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ فِي الْقَلْبِ الشَّهْوَةَ وَكَفَىٰ بِهَا لِصَاحِبِهَا فِتْنَةً، طُوبَىٰ لِمَنْ جَعَلَ بَصِيرَتَهُ فِي قَلْبِهِ وَ لَمْ يُجْعَلْ بَصِيرَتَهُ فِي عَيْنِهِ (۲).

از نظر دوزی پرهیزید که در قلب تخم شهوت می نشاند و همان تخم افشانی برای ایجاد فتنه در آدم نظر باز کافی است.

خوشا به حال کسی که دیده اش در قلب است نه در چشم.

مَنْ أَطْلَقَ نَازِرَهُ أَتَعَبَ حَاطِرَهُ (حَاضِرُهُ) مَنْ تَتَابَعَتْ لِحَظَاتِهِ دَامَتْ حَسْرَاتُهُ (۳).

آن کس که دیده خود را آزاد کند، امروزش را به سختی انداخته و هر کس دنبال نظربازی برود، به حسرت دائم دچار می گردد.

كُلُّ قَوْلٍ لَيْسَ لِلَّهِ فِيهِ ذِكْرٌ فَلَعْنُوهُ، وَ كُلُّ صَمْتٍ لَيْسَ فِيهِ فِكْرٌ فَسَهَوُوهُ، وَ كُلُّ نَظْرٍ لَيْسَ فِيهِ اعْتِبَارٌ فَلَهَوُوهُ (۴).

هر گفتاری که در آن یاد خدا نیست بیهوده است و هر سکوتی که در آن اندیشه نیست سهواست و هر نظری که در آن عبرت نیست بازی است.

ص: ۲۸۹

۱-۱) -غرر الحکم: ۳۰۵، حدیث ۶۹۷۸.

۲-۲) -تحف العقول: ۳۰۵؛ بحار الأنوار: ۲۸۳/۷۵، باب ۲۴، حدیث ۱.

۳-۳) -جامع الأخبار: ۹۳، فصل ۵۱؛ بحار الأنوار: ۳۸/۱۰۱، باب ۳۴، حدیث ۳۳.

۴-۴) -الارشاد: ۲۹۷/۱؛ بحار الأنوار: ۴۲۱/۷۴، باب ۱۵، حدیث ۴۰.

لِكُلِّ عَضْوٍ مِنْ ابْنِ آدَمَ حَظٌّ مِنَ الزَّانَا، فَالْعَيْنُ زَنَاةُ النَّظْرِ (۱).

برای هر عضوی از فرزند آدم از زنا لذت است و زناى چشم، نظر است.

مَنْ مَلَأَ عَيْنَهُ مِنْ حَرَامٍ مَلَأَ اللَّهُ عَيْنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ النَّارِ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ وَيَرْجِعَ (۲).

هر کس چشم از حرام پر کند، خداوند در قیامت دیده اش را از آتش پر می کند، مگر این که توبه کرده به حضرت حق بازگردد.

اَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى امْرَأَةٍ ذَاتِ بَعْلِ مَلَأَتْ عَيْنَهَا مِنْ غَيْرِ زَوْجِهَا أَوْ غَيْرِ ذِي مَحْرَمٍ مِنْهَا (۳).

غضب خداوند شدید است بر زن شوهرداری که چشم از غیر شوهر و یا غیر محرم خود پر کند.

مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَنْظُرُ امْرَأَةً أَوْ رَمَقَهُ ثُمَّ يَغُضُّ بَصَرَهُ إِلَّا أَحَدَّثَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ عِبَادَةً يَجِدُ حَلَاوَتَهَا فِي قَلْبِهِ (۴).

اول گوشه چشمی از مسلمان که به نامحرم بیفتد، آن گاه به خاطر خدا در پوشد، خداوند برای او عبادتی ایجاد می کند که شیرینی آن را در قلبش می یابد.

الْنَّظْرُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهَامِ ابْلِيسَ فَمَنْ تَرَكَهَا خَوْفًا مِنَ اللَّهِ أُعْطَاهُ اللَّهُ اِيْمَانًا يَجِدُ حَلَاوَتَهُ فِي قَلْبِهِ (۵).

نظر به نامحرمان تیری مسموم از تیرهای ابلیس است، هر کس به خاطر ترس

ص: ۲۹۰

۱-۱) -جامع الأخبار: ۱۴۵، فصل ۱۰۷؛ بحار الأنوار: ۳۸/۱۰۱، باب ۳۴، حدیث ۳۵.

۲-۲) -الأمالی، شیخ صدوق: ۴۲۹، المجلس السادس و الستون، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۳۲/۱۰۱، باب ۳۴، حدیث ۳.

۳-۳) -ثواب الأعمال: ۲۸۶؛ وسائل الشیعه: ۲۳۲/۲۰، باب ۱۲۹، حدیث ۲۵۵۰۹.

۴-۴) -کنز العمال: ۱۳۰۵۹؛ میزان الحکمه: ۶۳۲۲/۱۳، النظر، حدیث ۲۰۲۸۲.

۵-۵) -جامع الأخبار: ۱۴۵، فصل ۱۰۷؛ بحار الأنوار: ۳۸/۱۰۱، باب ۳۴، حدیث ۳۴.

از حق رها کند، خداوند ایمانی به او مرحمت می کند که لذتش را در قلبش بچشد.

مَنْ نَظَرَ إِلَىٰ امْرَأَةٍ فَرَفَعَ بَصَرَهُ إِلَى السَّمَاءِ أَوْ غَمَضَ بَصَرَهُ لَمْ يَزِدْ إِلَيْهِ بَصَرُهُ حَتَّىٰ يُزَوِّجَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ (۱).

«کسی که دیده اش به زنی بیفتد، آن گاه چشم به آسمان بدوزد، یا دیده فرو پوشد، پلک هایش بهم نرسد مگر این که خداوند مهربان حوریه ای به او تزویج کند».

آری، چون دیده از حرام فرو پوشید و چشم از دیدار نامحرمان بربندید، به فضای پر معنای ملکوت راه پیدا کرده و در آن سرای به دیدار جمال و عظمت محبوب نایل خواهید شد، در آن وقت است که زر و زیور دنیا و مظاهر فریبنده ظاهری برای شما ارزشی نخواهد داشت و جز برای دیدار انوار عظمت، راهی نخواهید سپرد.

بینادل نابینا

در اینجا لازم است از بینادلی که دو چشم خود را در جبهه حق علیه باطل از دست داده بود و در عین نابینایی ظاهر، به دفاع از حق تا لحظات آخر عمر ادامه می داد و یک لحظه اش از هزاران چشم دار بی توجه برتر بود یاد شود.

او عبد الله عقیف آن مرد عاشق و فرزانه و آن مجاهد بزرگوار و کریم است که فیض محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله را یافته بود.

ص: ۲۹۱

(۱-۱) - من لا یحضره الفقیه: ۳/۴۷۳، باب النوادر، حدیث ۴۶۵۶؛ بحار الأنوار: ۱۰۱/۳۷، باب ۳۴، حدیث ۲۸.

پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله هماره با علی مرتضی علیه السلام بود تا جایی که در راه حمایت از حق یک چشمش را در جمل و دیده دیگرش را در صفین از دست داد.

او با دل نورانی و روشنش شب و روز در کوفه به عبادت خدا مشغول بود و از این که به خاطر نابینایی نتوانست برای یاری حضرت سیدالشهدا در کربلا حاضر شود سخت ناراحت بود، ولی عاقبت در راه امام مظلومان و سرور شهیدان شهید شد و نام مبارک خود را جاودانه کرد.

چگونگی شهادتش بدین قرار است: پس از شهادت امام و اسارت اهل بیت علیهم السلام روزی به عادت همیشگی اش برای عبادت به مسجد کوفه آمد، در این وقت احساس کرد گروهی وارد مسجد شدند. آن گاه پسر زیاد آن جرثومه آلودگی به منبر رفت و در کمال بی شرمی و وقاحت چنین گفت: ستایش خدایی که حق و اهل حق را غلبه داد و امیر المؤمنین یزید بن معاویه را یاری کرد و دروغگو پسر دروغگو را به قتل رساند!

عبد الله چون این سخنان یاوه را شنید فریاد برآورد- فریادی در سخت ترین فضای اختناق- ای فرزند مرجانه! ای دشمن خدا! دروغگو و پسر دروغگو تو هستی و آن که به تو این پست و مقام را واگذار کرد، تو دستور می دهی فرزندان پیامبر را بکشند سپس بر منبر مسلمانان رفته و این چنین دهن کجی می کنی؟!!

ابن زیاد از شنیدن این سخنان سخت ناراحت شد و فریاد زد: این گوینده که بود؟

عبد الله فریاد زد: ای دشمن خدا! ای دروغگو! پسر دروغگو! من بودم، آیا دودمان پاک پیامبر را که خداوند رجس و پلیدی را از ساحت مقدس آنان دور کرده به قتل می رسانی و ادعای اسلام می نمایی، ای داد! کجایند فرزندان مهاجران و انصار، چرا از این متجاوز لعنت شده فرزند لعنت شده به زبان رسول اکرم، انتقام نمی کشند؟!!

این سخنان، پسر زیاد را تبدیل به یک آتش پاره کرد، همان وقت دستور دستگیری عبد الله را داد، گروهی از ماموران به طرف او آمدند، عده ای از طایفه عبد الله به حمایت برخاستند، با ایجاد شدن کشمکش سخت، عبد الله را از دست ماموران نجات داده و به خانه اش بردند.

سرانجام محمد اشعث به دستور ابن زیاد با گروهی زیاد برای دستگیری او حرکت کردند، در این موقعیت گروه عبد الله مغلوب شده و عده ای کشته شدند، فاجران به در خانه عبد الله رسیدند، در را شکسته و وارد خانه شدند !!

عبد الله به دختر با شهامتش گفت: شمشیر مرا بده و از هر طرف به من حمله شد مرا راهنمایی کن تا شرّ آنان را دفع کنم.

دختر شمشیر پدر را به دست او داد و به راهنمایی آن مرد بینادل مشغول شد، عبد الله با خواندن رجز به دشمن عنود حمله ور شد و به دفع جنایت آنان شمشیر زد، دختر گفت: ای پدر! کاش مرد جنگاوری بودم تا پیش روی تو با این فاسقان می جنگیدم ؟

دشمن به سوی عبد الله می آمد و شمشیرش را با کمال شجاعت و قوت می گرداند و با قدرت شگفت آوری آنان را می کشت، پنجاه سوار و بیست و دو پیاده کشته شدند تا دستگیر شد و نزد ابن زیاد قرار گرفت، ابن زیاد گفت: شکر خدای را که تو را رسوا کرد، عبد الله گفت: ای دشمن خدا! به چه چیز مرا رسوا کرد، به خدا سوگند! اگر چشم داشتم جهان را بر تو تاریک می کردم، آن گاه پسر زیاد برای جواز قتل عبد الله چنین گفت: ای عبد الله! درباره عثمان چه می گویی؟ عبد الله گفت:

ای ملعون! ای پسر مرجانه! مرا با عثمان چه کار؟ خوب کرد یا بد، خداوند به عدل بین او و مردم داوری خواهد کرد، تو از خودت و پدرت و یزید و پدرش سؤال کن.

ابن زیاد گفت: به هیچ وجه از تو پرسشی نمی کنم جز این که شربت مرگ را به تو بچشانم.

عبد الله گفت: پیش از این که به دنیا بیایی از خداوند خواسته ام که فیض شهادت را نصیب من کند، در جنگ جمل و صفین از این برنامه محروم شدم ولی امروز دانستم که دعای سابقم مستجاب شده.

در این هنگام قصیده ای که حاوی ۲۹ بیت بود با کمال فصاحت انشا کرد که مضمونش نکوهش بنی امیه و مدح اهل بیت علیهم السلام و امام حسین علیه السلام و ترغیب مردم به خونخواهی حضرت حسین علیه السلام و مذمت مردم بی وفای کوفه بود.

ابن زیاد بیچاره شد دیگر مهلت نداد، دستور داد سر مبارک او را از بدن جدا کرده به دار آویختند، سپس دستور داد دختر او صفیه را گرفته به زندان ببرند.

این دختر در زندان بود تا مردی به نام طارق به دستور سلیمان بن صرد او را از زندان نجات داد تا آن که محمد بن سلیمان با او ازدواج کرد و از او شش پسر و چهار دختر به وجود آمد که همه از شیعیان شجاع امیر المؤمنین علیه السلام بودند (۱).

مرا دلی است که مستغرق جمال حق است***نه در خیال و شاق و نه در غم و شق است

مگو مگو که به یک سو نهاده ای حق را***برو برو که به هر سو که می رویم حق است

به عیب عشق کسی را که نیست دل معیوب*** میان اهل هنر عیب هایش بر طبق است

ص: ۲۹۴

مرا درون و برون نیست جز دو صفحه ولی*** کتابخانه هفت آسمان در این ورق است
خط سرشک روان گر بود جواب رواست*** چرا که خامه دل های ما هزار شق است
از آن زمان که ورق فرق کرده ام ز کتاب *** غم کتاب و کتاب دلم ورق ورق است
مگو شفق نپذیرد زمین که از دل خاک*** به عهد گریه من تا به آسمان شفق است

چشم پوشی از حرام

دنباله روایت باب نظر با شرحی که نسبت به جمله اول گذشت توضیح و تفسیر لازم ندارد؛ زیرا جملات بعد ماحصلی از روایات و اخبار است که به ترجمه آن جملات عنایت می کنید.

حضرت صادق علیه السلام می فرمایند:

از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند: به چه وسیله برای موفق شدن به پوشیدن چشم از حرام استمداد می شود؟ فرمود: به وسیله خضوع و اطمینان پیدا کردن در تحت سلطنت و حکومت کسی که آگاه بر باطن توست.

و چشم، جاسوس قلب و سفیر عقل است، پس دیده از آنچه سزاوار دین تو نیست بپوشان و از آنچه قلب تو آن را مکروه می دارد و یا عقل انکار می کند دیده بردار.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۲۹۵

دیده از محرّمات بیوشانید تا امور عجیب مشاهده کنید و خداوند متعال فرموده، به مؤمنان بگوی که چشمان خود را بیوشانند و شهوت های خود را حفظ کنند.

حضرت عیسی به یاران گفت:

از چشم دوختن به ممنوعات خودداری کنید؛ زیرا این چنین نظر تخم شهوت ها و فرع و شاخه فسق و فجور است.

فرمانده و حاکم چشم مانند قوای ظاهری دیگری بدن قلب است و قلب نیز در تحت سیطره و حکومت و نفوذ پروردگار جهان که حکومت بر همه قوای مادی و معنوی و نیروهای جهانی دارد، کار می کند.

پس اگر قلب در مقابل عظمت پروردگار متعال خاشع و فرمانبردار و مطیع گشت، حکومت و فرمان او نیز از محیط رضایت و دستور خداوند متعال خارج نخواهد شد و در صورتی که قلب انسان منزل شیطان و محل نفوذ و تصرف ابلیس قرار گرفت، قهراً چشم و گوش و زبان و دست و پای انسان نیز مقهور و مغلوب هوا و هوس های شیطانی و تحت نفوذ و اراده و تصرف و حکومت جنود ابلیسی واقع خواهد شد.

چشم گذشته از آن که وسیله بروز صفات قلبی و آلت درک و احساس است، موجب شدت تیرگی و امتداد محجوبیت قلب بوده و سبب مزید فسق و فجور و شهوترانی خواهد بود و به عبارت دیگر، نظر اول چشم به اقتضای باطن و به دستور و اراده قلب صورت می گیرد و در عین حال همین نظر مقام اقتضا و قوه باطنی را به مرتبه فعلیت درآورده و تحریک و تشدید و تقویت و تمدید می کند.

آری، اگر هوا و هوس و امیال و غرایز و شهوت ها و خواسته ها در سایه حکومت قلب باشند و قلب محکوم حضرت حق، تمام اعضا و جوارح در میدان با عظمت

بندگی فعالیت خواهند کرد و در این صورت انسان پادشاه دو جهان خواهد بود، گرچه دستش از امور مادی تهی باشد، ولی اگر امیال و غرایز در تصرف حکومت قلب باشند و قلب در تصرف حوزه حکومت شیطان، انسان ذلیل دنیا و آخرت خواهد بود، گرچه سلطنت ظاهری جهان در کف او باشد.

حضرت یحیی علیه السلام فرمود:

مرگ برای من بهتر است از نگاهی که واجب و لازم نباشد (۱).

عبد الله مسعود به مردی که از زنی عیادت کرده و به صورت او نگاه نموده بود گفت:

اگر دیده ات از بین می رفت بهتر از این عیادت بود!

و چشمی از نگاه کردن به ممنوع حظ نمی برد، مگر این که گرهی از آرزوهای مادی و شهوت های نفسانی در دل او بسته شود و این گره باز نگردد مگر به وسیله یکی از دو حالت:

یا به وسیله توبه خالص و گریه حسرت و پشیمانی کامل و یا به رسیدن به آرزوی خود و بدست آوردن شهوت ها و خواهش های نفسانی.

در این صورت اگر در نتیجه موفق به توبه کامل نگشت، به سوی آتش و گرفتاری شدید و عذاب سخت بر خواهد گشت.

اما در صورت اول که توبه و پشیمانی و حسرت و گریه و ناله باشد، برگشت به سوی بهشت و رضایت حق خواهد بود.

الهی! دیده ما را از تماشای امور ظاهر خلاص کرده و به باطن عالم و به حقیقت هستی معطوف دار، خداوندا! آنچه از غلط دیدن کشیدیم ما را بس است که به

ص: ۲۹۷

هلاکت و فلاکت نزدیک شده ایم، دیده را نجات بخش، تا تمام وجود ما از گرفتاری و اسارت آزاد شود.

خداوندا! اگر چشم ما را به جلال و عظمت خود باز کنی، نسیم عشق تو در فضای قلب وزیدن خواهد گرفت، در آن وقت است که بر اثر عشق، تمام هستی ما فانی در اسما و صفات تو خواهد شد و خیر دنیا و آخرت نصیب ما خواهد گشت، یا رب قلب! ما را از نور عشق محروم مفرما که اگر گرمی عشق تو در وجود ما نباشد، ما را برای رسیدن به سعادت وصال و مقام قرب هیچ توفیقی نخواهد بود.

باب ۴۳ در آداب راه رفتن

اشاره

ص: ۲۹۸

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنْ كُنْتَ عَارِفًا عَاقِلًا فَصَدِّمِ الْعَزِيمَةَ الصَّحِيحَةَ وَالتَّيَّةَ الصَّادِقَةَ فِي حِينِ قَصْدِكَ إِلَى أَى مَكَانٍ أَرَدْتَ، وَ إِنَّهُ النَّفْسُ عَنِ التَّخَطُّى إِلَى مَحْدُورٍ، وَ كُنْ مَتَّفِكِرًا فِي مَشِيكَ وَ مُعْتَبِرًا بِعَجَائِبِ صُنْعِ اللَّهِ أَيْنَمَا بَلَغْتَ، وَ لَا تَكُنْ مُسْتَهْزِنًا وَ لَا مُتَجَبِّرًا فِي مَشِيكَ، وَ غُضَّ بَصَرَكَ عَمَّا لَا يَلِيقُ بِالَّذِينَ، وَ اذْكُرِ اللَّهَ كَثِيرًا.

فَإِنَّهُ قَدْ جَاءَ فِي الْخَبْرِ: إِنَّ الْمَوَاضِعَ الَّتِي يُذَكَّرُ اللَّهُ فِيهَا وَ عَلَيْهَا تَشْهَدُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِلَى أَنْ يُدْخِلَهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ.

وَ لَا تُكْثِرِ الْكَلَامَ مَعَ النَّاسِ فِي الطَّرِيقِ فَإِنَّ فِيهِ سُوءَ الْأَدَبِ.

وَ أَكْثَرُ الطَّرِيقِ مَرَاصِدُ الشَّيْطَانِ وَ مَتَجَرُّهُ فَلَا تَأْمَنُ كَيْدَهُ، وَ اجْعَلْ ذَهَابَكَ وَ مَجِيئَكَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَ السَّعْيِ فِي رِضَاهُ فَإِنَّ حَرَكَاتِكَ كُلَّهَا مَكْتُوبَةٌ فِي صَحِيفَتِكَ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيُّدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] (١).

وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ أَيْضًا: [وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَا طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ] (٢).

ص: ٣٠١

١- ١) - نور (٢٤): ٢٤.

٢- ٢) - اسراء (١٧): ١٣.

[إِنْ كُنْتَ عَارِفًا عَاقِلًا فَقَدِّمِ الْعَزِيمَةَ الصَّحِيحَةَ وَ النَّيَّةَ الصَّادِقَةَ فِي حِينَ قَصْدِكَ إِلَيَّ أَيْ مَكَانٍ أُرَدَّتْ]

مشى الهی

امام صادق علیه السلام در ابتدای این روایت که در باب راه رفتن به سوی مقصدی و یا به قول بعضی از آگاهان دربارهٔ مسافرت است، چه سفر طولانی و چه کوتاه، می فرماید:

اگر فهمیده و خردمند باشی، باید به هر جا که می خواهی بروی، رفتنت با قصد صحیح و نیت پاک و راست صورت بگیرد.

یعنی قبل از رفتن، اندیشه کنی و فکر نمایی و به نیت و قصدت توجه کنی که به کجا می روی و برای چه و به خاطر که می روی، آیا رفتنت مورد رضای خداست، یا در جهت غضب رب، آیا برای خیر است یا محض شر، برای صلاح و اصلاح است یا برای فساد و افساد، برای اعلای حق و کوبیدن باطل است یا برای منحرف کردن حق و یاری به باطل؟

باید توجه داشته باشی که بسیاری از اهل ایمان با قصد خلاف از خانه بیرون رفتند و کافر برگشتند و بسیاری محض شر بیرون رفتند و دنیا و آخرت خود را باختند، تو مواظب باش که از آنان نباشی، سعی کن از آن طایفه باشی که هیچ قدمی را بدون رضای خدا برنداشتند و گامی جز به رضای الهی بر زمین ننهادند، قدم در

راه ایمان استوار کردند و جز به سوی حضرت دوست سیر نکردند، تبتشان خیر و عزیمتشان صحیح و قلبشان مملو از عشق حضرت حق بود، جز خیر نخواستند و جز خیر ندانستند و جز به راه خیر نرفتند.

اگر مشی انسان بر اساس قرآن مجید مشی هون باشد و از مشی مرحی بپرهیزد، در مشی خود رضای خالق را به دست آورده و به مخلوق حق خیر رسانده است.

قرآن مجید وقتی صفات برجسته عباد خدا را بیان می کند به مشی الهی آنان توجه داده و می فرماید:

[وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا] (۱).

و بندگان رحمان کسانی اند که روی زمین با آرامش و فروتنی راه می روند، و هنگامی که نادانان آنان را طرف خطاب قرار می دهند [در پاسخشان] سخنانی مسالمت آمیز می گویند.

در این آیه شریفه به دو خصوصیت از خصوصیات مردم مؤمن اشاره می کند:

اول این که مردم مؤمن کسانی هستند که روی زمین با «هون» راه می روند.

«هون» به طوری که راغب در «مفردات» گفته به معنای تذلل و تواضع است و بنابراین به نظر می رسد که مقصود از راه رفتن در زمین نیز کنایه از زندگی نمودنشان بین مردم و معاشرتشان با آنان باشد.

پس مردم مؤمن هم نسبت به حق تذلل و تواضع دارند و هم نسبت به خلق، چون تواضع آنان مصنوعی نیست، واقعاً در سوادای دل افتادگی و تواضع دارند و چون چنینند، لاجرم نه نسبت به خدا استکبار می ورزند و نه در زندگی

ص: ۳۰۳

می خواهند بر دیگران استعلا داشته باشند و بدون حق دیگران را از خود پایین تر بدانند و هرگز برای به دست آوردن عزت موهومی که در دشمنان خدا می بینند در برابر آنان خضوع و اظهار ذلت نمی کنند، البته این معنا در صورتی است که کلمه «هون» به معنای تذلل باشد.

و اما اگر «هون» را به معنای نرم خوئی و مدارا بدانیم معنای آیه این می شود که:

مؤمنان در راه رفتنشان تکبر و تبختر ندارند.

عده زیادی از مفسران معنای دوم را انتخاب کرده و این صفت را در مردم مؤمن مقابل صفت تکبر و تبختر در مردم از خدا بی خبر گرفته اند.

چنانچه در سوره لقمان راه رفتن به تواضع را، به بندگان خود امر فرموده و می گوید:

[وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ] (۱)

متکبرانه روی از مردم برمگردان، و در زمین با ناز و غرور راه مرو، همانا خدا هیچ خودپسند فخر فروش را دوست ندارد.

و نیز در زمین هم چون آنان که بسیار خوشحالند راه مرو که خدا دوست نمی دارد کسانی را که دستخوش خیلاء و کبرند و اگر کبر را خیلاء خوانده اند، بدین سبب است که آدم متکبر خود را بزرگ خیال می کند و چون فضیلت برای خود قائل است زیاد فخر می فروشند.

در هر صورت اگر مشی انسان چه به معنای راه رفتن چه به معنای مسافرت چه به معنای زندگی کردن با مردم، بر اساس جلب رضای حق و خدمت به خلق و انجام دستورهای حضرت پروردگار انجام گیرد مشی عارفانه و عاقلانه خواهد بود.

ص: ۳۰۴

و در این مشی چون برای خشنودی دوست است جز اراده صحیح و نیت صادق بکار گرفته نخواهد شد.

امام عاشقان امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه متقیان از جمله اوصافی که برای آن پاک مردان بیان می کند این است که:

مَشِيهِمُ التَّوَّاضِعُ (۱).

مشی متقیان مشی با تواضع است.

عالم بصیر مرحوم الهی قمشه ای در توضیح این جمله می گوید:

به رفتارند با مردم فروتن***نیارند از تواضع بر زبان من

تواضع پیشه کن کز خودپرستی*** در افتی ناگه از بالا به پستی

سر از بادِ تکبر دار خالی*** که آتش بارد این باد خیالی

میازار از تکبر خلق و هشدار*** که این خوی بدت روزی کند خوار

مبین خود را که خودبین هم چو شیطان*** نبیند تا ابد الطاف یزدان

ص: ۳۰۵

(۱- ۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۹۳؛ بحار الأنوار: ۳۱۵/۶۴، باب ۱۴، حدیث ۵۰.

[وَ أَنه النَّفْسَ عَنِ التَّخَطُّي إِلَى مَخِذُورٍ، وَ كُنْ مُتَّفَكراً فِي مَشِيكَ وَ مُعْتَبِراً بِعَجَائِبِ صَنِعِ اللَّهِ أَيُّنَمَا بَلَغْتَ، وَ لَا تَكُنْ مُسِيئَةً وَ لَا مُتَّجَبِراً فِي مَشِيكَ، وَ غَضَّ بَصَرَكَ عَمَّا لَا يَلِيقُ بِالدِّينِ، وَ اذْكَرِ اللَّهَ كَثِيراً]

برنامه الهی در شیوه مشی

اشاره

در برنامه مشی، نفس خویش را از بیرون شدن از حدود الهی و افتادن در حرام خداوندی باز دار و به وقت مشی در اندیشه و تفکر باش که کجا می روی و برای چه و به خاطر که می روی؟ به هر جا رسیدی در عجایب صنع حضرت دوست با دیده عبرت و درس گرفتن نظر کن، کسی از بندگان خدا را به مسخره مگیر و با تکبر راه مرو و از آنچه مناسب با دین تو نیست چشم پوش و زیاد به یاد خدا باش که یاد حق داروی دردها و غفلت از جناب او مورث هلاکت و شقاوت است.

تفکر در عجایب صنع

اشاره

در مجلدات گذشته آنچه در جهت توضیح نفس و تفکر و عبرت و ذکر کثیر، لازم بود به رشته تحریر رفت، برای توجه به تفصیل هر یک از این عناوین به ابواب مربوطه مراجعه کنید.

در اینجا به طور مختصر به بعضی از عجایب صنع حضرت حق اشاره می رود، باشد که از این طریق راهی به حضرت دوست پیدا کنیم.

ص: ۳۰۶

ای صبا نکهتی از خاک ره یار بیار***بیر اندوه دل و مژده دلدار بیار

نکته روح فزا از دهن دوست بگو***نامه خوش خبر از عالم اسرار بیا(۱)

آب، مادهٔ حیات

ماده ای که به آسانی و سهولت در تمام موجودات دریایی، زمینی و هوایی وجود دارد و اگر نبود اثری از حیات وجود نداشت.

هنگامی که ستاره شناسی، تلسکوپ خود را به طرف یکی از سیارات مجاور می گیرد، هدفش این است که بداند، آیا آب و اکسیژن در آنجا وجود دارد یا نه؟

کنجکاوی وی کاملاً طبیعی است؛ زیرا اگر این دو ماده به هر مقدار در آن نقاط وجود داشته باشد زندگی در آنجا تا حدودی شبیه به زندگی روی کره خاکی خواهد بود.

این آب بود که به ارادهٔ حضرت حقّ به زمین ما هستی بخشید و آن را به وضع کنونیش درآورد و حیات را موجودیت داد!

مهم تر از همه این که آب شگفت انگیزترین ماده است که روی زمین وجود دارد، از این رو هر چه بیشتر دربارهٔ آن بدانیم، بیشتر بر تعجب ما افزوده خواهد شد.

عدهٔ کمی دربارهٔ خواص قابل توجه آب دست به تفکر و تعمق زده اند و این تعجب آور نیست؛ زیرا آب در همه جا به چشم می خورد، آب پدیدهٔ معمولی

ص: ۳۰۷

سیاره ماست، سه چهارم سطح زمین را آب فرا گرفته است، حدود یک پنجم زمین با آب جامد «یخ و برف» پوشیده شده و نیمی از آن نیز در بخار و قطرات کوچک آب فرو رفته است. جایی که ابری دیده نمی شود، بخار آب همیشه در هوا وجود دارد.

آب در روی زمین پدیده عمومی است، به طوری که حدود هفتاد و یک درصد بدن انسان را تشکیل می دهد و پدیده های عادی هرگز باعث شگفتی نمی شود، در حالی که لازم است همه ما اشیا و عناصر را به عنوان امر غیر عادی ملاحظه کنیم و به هر چیز به چشم فکر و دقت و عبرت بنگریم، تا خالق هستی را بیشتر بشناسیم و علت و فلسفه نعمت را در زندگی بهتر درک کنیم، تا در مقام شکر آن بر آییم.

خصوصیات پیش پا افتاده آب شگفت آور است، هیچ ماده ای در روی زمین به فراوانی آب نیست و هیچ ماده ای در آن واحد به حالت جامد، مایع و گاز در نمی آید.

آب، وضع اقلیمی زمین را تنظیم می کند، اگر به خاطر آب نبود سیاره ما مدت ها قبل باید سرد شده و زندگی در آن ناپدید شده باشد.

ظرفیت حرارتی آب بسیار زیاد است، زمانی که گرم می شود تا حد زیادی گرما را جذب می کند و هنگامی که سرد می شود گرما را پس می دهد.

اقیانوس، دریاها، تمام آب های روی زمین و هم چنین بخار جو مانند مخازن حرارتی عمل می کنند، در هوای گرم، گرما را جذب کرده و هنگامی که هوا سرد می شود گرما را از دست می دهند و بدین ترتیب هوا و فضای محیط را گرم می کنند.

پوششی که سیاره ما را در خود محفوظ نگاه می دارد از ورود سرمای زیاد به زمین جلوگیری می کند.

در این پوشش قطرات بخار آب همانند لایه ای از پشم عمل می کنند، در

بیابان‌ها جایی که بخار آب کمیاب است، این پوشش پر از منفذ می‌باشد، در صورتی که این حفاظ وجود نمی‌داشت، زمین در روز شدیداً توسط خورشید گرم می‌شد و در شب نیز کاملاً سرد می‌گشت، به همین دلیل تغییر درجه حرارت در بیابان قابل ملاحظه می‌باشد، به هر حال اگر به خاطر یکی دیگر از خواص قابل ملاحظه آب نبود، سرانجام زمین منجمد می‌شد.

می‌دانیم که تمام مواد در اثر سرما منقبض می‌شوند ولی آب منبسط می‌گردد، اگر آب منقبض می‌شد، یخ از آب سنگین‌تر شده در آب فرو می‌رفت، تدریجاً تمام آب‌ها تبدیل به یخ شده زمین با پوشش بسیار نازکی از گازها که فاقد بخار آب بود باقی می‌ماند.

یکی دیگر از خواص برجسته آب، گرمای نهانی ذوب و تبخیر می‌باشد که بسیار بالاست، به همین دلیل ما می‌توانیم در آب و هوای گرم زندگی کنیم، تنها از طریق تبخیر آب، یعنی از دست دادن گرمای زیاد، حیوانات و انسان می‌توانند گرمای بدنشان را چند درجه از گرمای محیط پایین‌تر نگهدارند.

آب در زندگی ما نقش مهمی را ایفا می‌کند؛ زیرا بدون آن زندگی غیر ممکن است (۱).

آری، آب از عجایب خلقت و نقشش در زندگی و حیات فوق‌العاده مهم و برای اهل نظر و سالکان راه حقیقت آیه و نشانه‌ای از وجود حضرت حقّ است، عاشقان حضرت یار در مشی خود اشیا و عناصر را عادی نظر نمی‌کنند، بلکه نظر آنان نظر عبرت و پند و دید آنان، دید حقیقت بین و خدا بین است.

ص: ۳۰۹

در هیجدهمین روز بعد از حاملگی، جنین انسان چیزی جز بسته ای از سلول های کوچک به اندازه نخود نمی باشد، در همین موقع است که قلب حرکات منظم خود را آغاز می کند و تا زمان مرگ ادامه می دهد.

قلب، تنها عضوی از بدن است که هرگز از بار وظیفه شانه خالی نمی کند و حتی در تنبل ترین انسان ها نیز دائماً در حال تپش می باشد، قلب جنین سه هفته ای در هر ثانیه یک بار می زند، بعد از تولد، نبض نوزاد شدت یافته هر دقیقه تا صد و چهل بار به تپش درمی آید، خوشبختانه در اثر رشد تدریجی از این شدت کاسته می شود.

نبض انسان بالغ به هنگام استراحت هر دقیقه هفتاد و شش بار می تپد و در زمان کار و فعالیت صد و پنجاه در صد افزایش می یابد.

این بدان معناست که در طول صد سال عمر قلب انسان، حدود پنج هزار میلیون بار به حرکت درمی آید، چنین رقمی ما را به تعجب وامی دارد که چگونه قلب هیچ گاه خسته نمی شود و تا زمانی که سالم است از عهده وظایف خود برآمده و حتی یک لحظه هم دست از کار نمی کشد.

سوخت و ساز بدن انسان در مقایسه با جانوران خونگرم از تکامل کمتری برخوردار است، نکته اینجاست که مقدار سوخت و ساز با اندازه بدن نسبت معکوس دارد، به همین دلیل موجودات کوچک تر باید به ازای هر گرم از وزن خود گرمایی بیشتر از انواع بزرگ تر تولید کنند.

سوخت و ساز آن ها شدیدتر و در نتیجه، قلبشان نیز باید به شدت بیشتری بتپد، در حقیقت هر چه حیوان کوچک تر باشد قلبش با سرعت بیشتری کار می کند.

برای مثال، قلب نهنگ به وزن ۱۵۰ تن ۷ بار، قلب فیل به وزن ۳ تن ۴۶ بار قلب

گربه به وزن ۱/۳ کیلوگرم ۲۴۰ بار در دقیقه می زند، در حالی که قلب نوعی موش به وزن ۸ گرم ۱۲۰۰ بار در دقیقه می زند. چگونه قلب می تواند با چنین سرعتی کار کند؟! پاسخ این پرسش را باید در اراده و قدرت و علم و حکمت حضرت حق یافت.

قلب به وسیله رگ ها و مویرگ ها مواد لازم را به تمام اندام بدن می رسانند و از این طریق به تداوم حیات کمک می کند. وظیفه اساسی رگ های خونی، انتقال کلیه مواد لازم به تمام قسمت های بدن می باشد، بعضی از مواد به خودی خود در خون جریان می یابند ولی سایر مواد از جمله گازها سوار بر گلبول های قرمز خون به حرکت درمی آیند.

هر میلی متر مکعب خون شامل ۵-۴/۵ میلیون انتقال دهنده می باشد که روی هم رفته بالغ بر ۳۵۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ می شود، یعنی برابر با بزرگ ترین قافله ای که در جهان وجود دارد.

اندازه هر گلبول قرمز ۸ میکرون است، ولی اگر آن ها را مانند شترهای کاروان قطار کنیم هفت مرتبه خط استوا را دور می زنند، با گلبول های قرمز بالن بزرگ ترین موجود روی زمین می توان چندین قافله تشکیل داده به طوری که طول هر یک از آن ها معادل فاصله زمین تا خورشید باشد! (۱)

مسئله قلب و عظمت کار آن را در بدن موجودات زنده در کتب مربوطه مطالعه کنید که به خاطر نقش مهم این عضو کتاب ها نوشته شده، آری، قلب که تداوم بخش حیات به اذن حضرت حق است از عجایب صنع آفریدگار هستی است و هر رونده ای در راه مشی خود به هر موجود زنده ای که می رسد باید با دیدن بدن او

ص: ۳۱۱

قلبش را در نظر گرفته و در آن آینه صاف جمال حضرت یار را تماشا کند.

حقایقی از موجودات زنده

تحلیل گره‌های صوتی و نوری اساساً با یکدیگر متفاوتند، تعداد بسیار ناچیزی از حیوانات از خود نوری می‌افشانند، ولی اکثر آن‌هایی که قدرت شنوایی دارند، وسایل مخصوصی همراه آن‌هاست تا جهان را با اصوات خود پر کنند.

نمی‌توان به طور پیشرفت و تکامل ایستگاه صوتی را در حیوانات مفصلاً شرح داد، فقط می‌توان فرض کرد که تحلیل گر صوتی ابتدا بدین خاطر پدیدار شد که شنیدن اصوات تولید شده توسط دشمن یا شکار ضروری به حساب می‌آمد.

حیوانات پس از دریافت گوش از جانب حضرت حق، دریافته‌اند که در صورت گوش دادن به خویشاوندان خود، می‌توانند از اخبار بسیار مهمی اطلاع حاصل نمایند، این اصوات نه تنها به حیوانات از وضع گله یا خانواده آن‌ها خبر می‌داد، بلکه آن‌ها را از آنچه که در اطرافشان می‌گذشت با خبر می‌ساخت.

صوت حیوانات

حیوانات به منظور ارتباط با یکدیگر استعداد تولید صدا را کسب نمودند.

بهترین وسایل صوتی متعلق به پرندگان و پستانداران می‌باشد، اندام‌های صوتی آن‌ها برای تولید دامنه وسیعی از اصوات، حرکت هوا را بکار می‌گیرد.

همه انواع حیوانات از این نعمت برخوردار نیستند، بعضی از آن‌ها گنگ آفریده شده‌اند، از این رو اینان برای ادای دین خود به این دریای پر سر و صدا و برای تنوع بخشیدن به این موسیقی می‌بایست عواطف خود را با توسل به وسایل کمکی بیان کنند.

ص: ۳۱۲

صدای نمونه جغد هادسن صدایی است که از به هم خوردن منقارش تولید می شود.

پرندگان که با منقار خود صدا در می آورند، آن قدر با مهارتند که می توانند یک قطعه موسیقی کامل را اجرا نمایند.

صوت لک لک شباهت زیادی به قاشک دارد، این حیوان با تغییر وزن و شدت صوت می تواند آواز شبانه عاشقان اسپانیایی را اجرا کند.

دارکوب، این موجود پاک باخته تصور می کند که منقار وی به تنهایی برای بیان احساساتش کافی نیست، این حیوان بانوی خود را با اجرای قطعات موسیقی بر روی تنه درختان خشک سرگرم می کند.

کبک نر با بال های خود ضربه هایی به روی طبل وارد می سازد که تعداد این ضربه ها در هر دقیقه به چهل می رسد.

حشرات اندام صوتی ندارند و معمولاً برای تولید صدا به اصطکاک متوسل می شوند، برای مثال ملخ با مالیدن ساق پا به بال های سخت خود و یا مالیدن قسمت هایی از بال هایش با یکدیگر صوت تولید می کند.

جیرجیرک صد و پنجاه منشور سه گوش در قسمت هایی از بال خود همراه با چهار پوسته که با نوسانات خود صوت را افزایش می دهند در اختیار دارد.

به همین خاطر است که گوش حشرات در سر قرار ندارد، گوش جیرجیرک روی زانو و آذان ملخ در انتهای ساق پای این موجود قرار دارد.

ماهیان با اصطکاک باله های پهلویی خود صوت تولید می کنند، ماهی قنات با ساییدن یا به هم فشردن دندان های حلقی خود صوت ایجاد می نماید.

شاه ماهی دستگاه صوتی عجیبی دارد که مخصوصاً در ماهیان نغمه سرا و سرخ ماهیان دریایی پیشرفته است، این ماهیان با کیسه های شنای خود از طریق انقباض

ماه‌یچه های مخصوصی که منجر به نوساناتی در دیواره کیسه می گردد، صوت ایجاد می نمایند.

دانشمندان موفق به کشف علاماتی که حیوانات برای مراد رد و بدل می کنند، نشدند، تنها بعد از دسترسی به تجهیزات مربوطه به ضبط، تکثیر، تولید و تجزیه صوت حیوانات، دانشمندان به این مسئله جالب و سحرانگیز پی بردند، علامات مقاصد گوناگونی را تأمین می کنند، یکی از این نوع علامات برای آمارگیری از حضور و غیاب افراد جمع، نوع دیگر مخصوص اخطار، یکی دیگر برای مطلع ساختن دیگران از یافتن غذا و نوع چهارم فریاد عاشقانه برای دلجویی از معشوق می باشد !!

چهچه سرخوش و مستانه بیشتر پرندگان، دسترسی به آشیانه را اعلام می کند.

عاطفه جانوران

حیوانات نه تنها به انواع خود انس می ورزند و محبت می کنند، بلکه به انسان و حیواناتی که دشمن آن ها به شمار می روند محبت می کنند.

همه افراد کم و بیش از وفای سگ و علاقه اسب و اطاعت گوسفند و انس گربه و علاقه کبوتر به انسان مطالبی شنیده و یا خود دیده اند، ولی این تنها انسان نیست که حیوانات را رام خویش می کند، بلکه شیر به بره که طعمه اوست محبت می ورزد و سگ با روباه یا گرگ در یک جا با مسالمت زندگی می کنند و موش با گربه هم کاسه می شود و...

طرز رفتار و حرکات درندگان دلالت دارد که این جانوران ذاتاً درنده و خونخوار نیستند، بلکه تا سر حد احتیاج برای نجات خود از مرگ شکار می کنند.

مثلاً شیر که سلطان حیوانات نام گرفته، جانوری است که به هنگام سیری به

هیچ حیوانی ضرر نمی‌رساند، به همین دلیل حیواناتی که از قبیل گوراسب، آهو و گورخر که شیر از گوشت آن‌ها تغذیه می‌کند دارای حسّ مخصوصی هستند و بر اثر غریزه یا عادت می‌فهمند که شیر گرسنه است یا نه، اگر گرسنه باشد فرار می‌کنند و الا در اطراف شیر به چرامشغول می‌شوند.

رام شدن شیر که از قوی‌ترین حیوانات است به انسان، خود دلیل دیگری است که اگر این درنده و سایر درندگان مهربانی ببینند از گربه هم رام‌تر خواهند شد و اگر این نوع حیوانات به شکار می‌پردازند برای بقای نسل سالم جانوران می‌باشد و ادامه حیات حیوانات ضروری است.

همان‌طور که انسان زباله و اشیای زاید را از محیط زندگی خود دور می‌کند حتی اگر دو سه روز رفتگر برای تحویل گرفتن زباله مراجعه ننماید، زبان به اعتراض می‌گشاید، اگر جانوران نیز که رفتگران دنیا هستند از بین بروند یا وظیفه خود را انجام ندهند، حیات از صفحه گیتی برداشته خواهد شد.

مثلاً شیری به گله گورخر حمله می‌کند، مسلماً گورخران همگی فرار می‌کنند، چون خداوند شیر را طوری آفریده که برای مدت طولانی نمی‌تواند به سرعت بدود، همیشه حیوانی را انتخاب می‌کند که شکار و دسترسی به آنان آسانتر باشد.

پس در گله گورخر آن‌که از همه ضعیف‌تر و ناتوان‌تر است و در عقب گله می‌دود نصیب شیر می‌شود. با این ترتیب حیوان بیمار یا لنگ و یا ضعیف و ناتوان از بین هموعانش جمع‌آوری می‌گردد و از انتشار بیماری و همه‌گیری جلوگیری می‌شود و نسل حیوان مورد حمله، سالم می‌ماند.

بعد از شکار نیز موضوعات جالبی رخ می‌دهد، مثلاً پس مانده شیر خوراک کفتار و شغال و روباه و نظایر آن‌ها می‌شود، بعد لاشخورها و کرکس‌ها فرا می‌رسند، آن‌گاه نوبت به حشرات می‌رسد که حسابی اسکلت حیوانات را پاک و صاف

می کنند، تنها استخوان ها باقی می ماند که کربنات کلسیم و فسفات های آن نصیب زمین می شود، بنابراین حتی ذره ای از حیواناتی که قربانی گشته اند به هدر نخواهد رفت !

علف ها در جایی که خون آن ها ریخته است بهتر رشد می کنند، این رفتگران، طبیعت زمین را از آلودگی پاک کرده، از شیوع بیماری ها بین انسان و حیوان جلوگیری می کنند و ازدیاد بی رویه نسل را هم کنترل می نمایند.

خلاصه همان طور که انسان با کشتن مرغ و خروس که بر سفره رنگین خود می نهد، خویش را بی عاطفه و فاقد محبت نمی داند و یا گاو و گوسفندی را کشته، خود و هموعان و حتی حیواناتی که در دسترس او هستند سیر می کند و عمل خویش را منصفانه و عاطفی می شمرد و در حقیقت صحیح هم هست، اعمال جانورانی که حیوانات یا حشرات را شکار می کنند مانند اعمال انسان منطقی و درست می باشد، پس حیوانات را نمی توان فاقد عاطفه و محبت دانست، به خصوص که در بعضی موارد اعمال عاطفی و مهرورزی عجیب آن ها باعاطفه ترین انسان ها را به اعجاب وامی دارد.

انس سگ به گربه، شیر به بره و مهر گربه به موش و پذیرایی کلاغ از سگ مجروح و نظایر آن ها از موضوعات تازه و نو نیست که فقط بر اثر تربیت و تعلیم جانورشناسان به وجود آمده باشد، بلکه این خوی و عادت در خلقت جانوران وجود داشته و دارد و به همین جهت در اثر تربیت زودتر نمایان می گردد.

در میان حیوانات کمک به هم نوع زیاد رایج است، مثلاً گنجشک ها جوجه های گرسنه گنجشکان دیگر را که به عللی پدر و مادر خود را از دست داده اند غذا می دهند و پرواز می آموزند و کلاغ ها با یکدیگر همکاری و معاضدت شدید دارند، لک لک ها نیز چنین اند.

پنگوئن ها روی تخم های یکدیگر خوابیده، آن ها را شکوفانیده و از بیچه های بیگانه دقیقاً پرستاری کرده و به آن ها شدیداً عشق می ورزند.

گوزن، آهو و میمون به صورت دسته جمعی و قبیله ای زندگی می کنند، حتی حشرات با هم زندگی مشترک دارند، مانند پروانه ها که گاهی اجتماع آن ها به قدری زیاد است که مانند ابر متراکم در آسمان جلوه گری می کنند.

همکاری و محبت به هم نوع در میان جنبنندگان موضوع روشن و غیر قابل انکاری است، اما آنچه بیشتر جالب است محبت ورزی به دشمن است.

سگ ماده برای بیچه شیر مادر مهربانی است، از او به اندازه بیچه خود پرستاری می کند و به او شیر می دهد و نوازشش می دهد و بیچه شیر هم پس از این که بزرگ شد به سگ ماده که برایش مادری کرده احترام می گذارد و هرگز او را نمی آزارد.

بین مرغ هوا و خرس جنگل تجانسی نیست ولی این حیوان ها با همدیگر به بازی و تفریح می پردازند و محبت خود را به همدیگر ابراز می کنند و به این وسیله به ما می فهمانند که خداوند مهربان بین همه جانوران مهر و الفت نهاده و هر دارنده دل را صاحب دل کرده و تمام موجودات را به یکدیگر پیوند داده است.

ای فروغ جمال تو خوبان***پرتو خوبی تو محبوبان

جلوه حسن تو کجاست که نیست***جذبه عشق تو کراست که نیست

همه ذرات مست عشق تواند***پای کوبان زدست عشق تواند

در هر صورت ذره ذره عالم از عجایب است و این ما هستیم که در برخورد به هر عنصری از عناصر و شیئی از اشیا و موجودی از موجودات باید به نظر عبرت

ص: ۳۱۷

نگریسته و از جابه جای عالم هستی و هر نوع حقیقت و واقعیت این دار وجود، پندی گرفته و آن را آینه روی او بینیم، بحث و گفتگو در این زمینه به گستردگی صفحه هستی است و آنچه در صفحات گذشته رقم خورد نمونه ای بسیار اندک از عجایب جهان ظاهر بود و آنچه از عجایب در پس پرده نهان است دریایی است که هنوز اول و ابتدای آن را کسی درک نکرده، مگر آن کس که به لطف خاص، چشم دلش را گشودند و وی را به حریم حرمت پذیرفته و بر سر سفره کرامتش نشانند.

اگر غافل بمانی دل در این راه***چو ر وبه باز مانی در دل چاه

اگر غافل بمانی دل در این گل***کجایی آخر اندر سوی منزل

اگر غافل بمانی وای بر دل***بسی گرید زسر تا پای این دل

اگر غافل بمانی باز مانی***چو گنجشکی به چنگ باز مانی

اگر غافل بمانی کافری تو***کجا در منزل خود رهبری تو

[فَإِنَّهُ قَدْ لَجَّاءَ فِي الْخَيْرِ: إِنَّ الْمَوَاضِعَ الَّتِي يُذَكَّرُ اللَّهُ فِيهَا وَ عَلَيْهَا تَشْهَدُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ تَسْتَعْفِرُ لَهُمْ الَّتِي أَنْ يُدْخِلَهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ]

یاد خدا در مشی

در پایان جملات اول حدیث، حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

به هنگام مشی و راه رفتن یا در طریق مسافرت زیاد یاد خدا باش و زیاد یاد خدا بودن عبارت از گفتن «سبحان الله» و «الحمد لله» نیست، بلکه ذکر کثیر عبارت از این است که در برخورد با هر چیزی مواظب باشی آن خیر از تو فوت نشود و در برخورد به هر گناه و شری مراقب باشی که آلوده نگردی، سپس در جملات بالا می فرماید:

در حدیث آمده:

در مواضعی که یاد خدا شود آن مواضع فردای قیامت در پیشگاه حضرت رب الارباب گواهی به ذکر دهند و برای عبد طلب مغفرت کنند تا به وقتی که لطف حضرت دوست، عبد را به بهشت برساند.

ص: ۳۱۹

[وَلَا تُكْثِرِ الْكَلَامَ مَعَ النَّاسِ فِي الطَّرِيقِ فَإِنَّ فِيهِ سُوءَ الْأَدَبِ .

وَ أَكْثَرَ الطَّرِيقِ مَرَايِدُ الشَّيْطَانِ وَ مَتَجَرُّهُ فَلَا تَأْمَنُ كَيْدَهُ]

صحبت کردن در مشی

در راه و طریقی که می پیمایی زیاد با مردم سخن مگو که زیاده روی در سخنت تو را به سخن باطل و لغو و غیبت و تهمت می کشاند و این از سوء ادب است و این را بدان که بیشتر راه ها کمین گاه و مرکز دام شیطان و محل تجارت آن دیو خطرناک و لعین است و هر آن انتظار می برد که کسی در راه، قدم بگذارد و او وی را بفریبد، بیدار باش که فریب آن ملعون و هر دیوسیرتی را نخوری و از شرور این غولان خطرناک دچار هلاکت نگردی.

چه بدبخت آن انسان هایی که در هیچ برنامه ای از برنامه ها توجه به واقعیت ها و حقایق ندارند و ظرف عمر را شب و روز از آلودگی ها پر کرده و به فکر عاقبت خویش و سرای دیگر نیستند.

به قول بلبل گلزار معرفت، مرحوم الهی قمشه ای:

دریغا که در دام نامم هنوز***اسیر خیالات خامم هنوز

ز بعد ریاضات و درس سلوک***نشد توسن نفس رامم هنوز

تن سفله طبع از تمنای شهد***کند دم به دم تلخ کامم هنوز

دل من اگر خلوت خاص و هوست***چرا در غم خاص و عامم هنوز

چرا هم چو موهومیان در طلب***پی شهرت و فکر نامم هنوز

از این پنج حس در عذابم مدام***می حسرت و غم به جامم هنوز

ص: ۳۲۱

[وَاجْعَلْ ذَهَابَكَ وَمَجِيئَكَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَالسَّعْيِ فِي رِضَاةِ، فَإِنَّ حَرَكَاتِكَ كُلَّهَا مَكْتُوبَةٌ فِي صَحِيفَتِكَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

[يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] (۱)، وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ أَيْضًا: [وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ] (۲)

رضای حق در مشی

مشی و سفر و رفتن و برگشتن را در طاعت حق و سعی در به دست آوردن رضای حضرت الله قرار بده که تمام حرکات در نامه عملت ثبت می شود، در قرآن مجید آمده:

در روز قیامت زبان ها و دست ها و قدم های شما به آنچه از خوبی ها و بدی ها کرده اید گواهی می دهند و نیز فرموده: هر انسانی خواه مؤمن و یا کافر با عملش تا ابد همراه است و چاره ای از این داستان ندارد.

ص: ۳۲۲

۱-۱) - نور (۲۴): ۲۴.

۲-۲) - اسراء (۱۷): ۱۳.

باب ۴۴ در آداب خواب

اشاره

ص: ۳۲۳

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

نَمْ نَوْمَهُ الْمُتَعَبِّدِينَ وَ لَا تَنْمَ نَوْمَ الْغَافِلِينَ، فَإِنَّ الْمُتَعَبِّدِينَ الْأَكْيَاسَ يَنَامُونَ اسْتِزْوَاحًا وَ لَا يَنَامُونَ اسْتِئْطَارًا.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ:

تَنَامُ عَيْنِي وَ لَا يَنَامُ قَلْبِي؛ وَ انْوِ بِنَوْمِكَ تَخْفِيفَ مَوْنَتِكَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَ اعْتَزَالَ النَّفْسِ عَنِ شَهَوَاتِهَا.

وَ اخْتَبِرْ بِهَا نَفْسَكَ؛ وَ كُنْ ذَا مَعْرِفَةٍ، بِأَنَّكَ عَاجِزٌ ضَعِيفٌ لَا تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْ حَرَكَاتِكَ وَ سُكُونِكَ إِلَّا بِحُكْمِ اللَّهِ وَ تَقْدِيرِهِ؛ فَإِنَّ النَّوْمَ أَخَ الْمَوْتِ فَاسْتَدِلَّ بِهَا عَلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا تَجِدُ السَّبِيلَ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ الرَّجُوعِ إِلَى إِصْلَاحِ مَا فَاتَ عَنْكَ.

وَ مَنْ نَامَ عَنْ فَرِيضَةٍ أَوْ سُنَّةٍ أَوْ نَافِلَةٍ فَاتَتْهُ بِسَبَبِهَا فَذَلِكَ نَوْمُ الْغَافِلِينَ وَ سِيرَةُ الْخَاسِرِينَ، وَ صَاحِبُهُ مَفْتُونٌ. وَ مَنْ نَامَ بَعْدَ فَرَغِهِ مِنْ أَدَاءِ الْفَرَائِضِ وَ السُّنَنِ وَ الْوَاجِبَاتِ مِنَ الْحُقُوقِ فَذَلِكَ نَوْمٌ مَحْمُودٌ.

وَ أَنِّي لَا أَعْلَمُ لِأَهْلِ زَمَانِنَا هَذَا شَيْئًا إِذَا اتَّوَا بِهَذِهِ الْخِصَالِ أَسْلَمَ مِنَ النَّوْمِ لِأَنَّ الْخَلْقَ تَرَكَوا مُرَاعَاةَ دِينِهِمْ وَ مُرَاقَبَةَ أَحْوَالِهِمْ وَ أَخَذُوا شِمَالَ الطَّرِيقِ.

وَ الْعَبْدُ إِنْ اجْتَهَدَ أَنْ لَا يَتَكَلَّمَ كَيْفَ أَمَكَّنَهُ أَنْ لَا يَسْتَمِعَ إِلَّا مَا لَهُ مَا نَعِيَ مِنْ ذَلِكَ، وَ إِنْ النَّوْمَ خَيْرٌ مِنْ أَخْذِ تِلْكَ الْأَلَاتِ فِي مَعَاصِي اللَّهِ.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ:

ص: ٣٢٥

[إِنَّ السَّمْعَ وَالبَصَرَ وَالفؤَادَ كُلَّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا] (١).

وَإِنَّ فِي كَثْرَتِهِ آفَاتٍ وَإِنْ كَانَ عَلَى سَبِيلٍ مَّا ذَكَرْنَاهُ، وَكَثْرَةُ النَّوْمِ يَتَوَلَّدُ مِنْ كَثْرَةِ الشُّرْبِ، وَكَثْرَةُ الشُّرْبِ مِنْ كَثْرَةِ الشَّبَعِ وَهُمَا يُثْقِلَانِ النَّفْسَ عَنِ الطَّاعَةِ وَيُقْسِيَانِ الْقَلْبَ عَنِ التَّفَكُّرِ وَالحُضُوعِ.

وَاجْعَلْ كُلَّ نَوْمِكَ آخِرَ عَهْدِكَ مِنَ الدُّنْيَا، وَادْكُرِ اللَّهَ بِقَلْبِكَ وَلسَانِكَ، وَخَفِ اِطْلَاعَهُ عَلَى سِرِّكَ، وَاعْتَقِدْ بِقَلْبِكَ مُسْتَعِينًا بِهِ فِي الْقِيَامِ إِلَى الصَّلَاةِ إِذَا انْتَبَهْتَ؛ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَقُولُ لَكَ: نَمَّ فَإِنَّ لَكَ بَعْدَ لَيْلًا طَوِيلًا؛ يُرِيدُ تَفْوِيتَ وَقْتِ مُنَاجَاتِكَ وَعَرْضِ حَالِكَ عَلَى رَبِّكَ، وَلَا تَغْفَلْ عَنِ الإِسْتِعْفَارِ بِالأَسْحَارِ، فَإِنَّ لِلْقَانِتِينَ فِيهِ أَشْوَاقًا.

ص: ٣٢٤

[نَم نَوْمَهُ الْمُتَعَبِّدِينَ وَلَا تَنَم نَوْمَ الْغَافِلِينَ، فَإِنَّ الْمُتَعَبِّدِينَ الْأَكْيَاسَ يَنَامُونَ اسْتِزْوَاحًا وَلَا يَنَامُونَ اسْتِطْبَارًا. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: تَنَامُ عَيْنِي وَلَا يَنَامُ قَلْبِي]

خواب عبادت کنندگان

امام صادق علیه السلام می فرماید:

بخواب، ولی خواب عبادت کنندگان و دوری از خواب ناآگاهانه و غافلان که بندگان زرنگ حق یعنی آنان که اهل دانش و بینش و هوش و فراستند، به قدر ضرورت و برای رفع احتیاج و به فرموده قرآن مجید برای تأمین کمبود اعصاب و دفع کسالت و رفع خستگی می خوابند، خواب اینان به دنباله هوا و هوس نیست، رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

چشمم می خوابد ولی قلبم بیدار است.

آری، خواب متعبدان بهترین خواب و حقیقتی است که ثواب الهی بر آن مترتب است و خواب غافلان، بدترین خواب و کاری است که عذاب خداوندی از پی دارد.

بندگان وقتی به خواب می روند، خواب آنان معلول خستگی ایشان از عبادت و مجاهدت و ریاضت و زحمت و کوشش همه جانبه در راه خداست و می خوابند تا رفع کسالت نموده باز در صراط مستقیم حق با تمام توان و قدرت بکوشند و تا

ص: ۳۲۷

می توانند در راه دوست عاشقانه بخروشند.

امّا خواب غافلان، خواب بسیار بدی است؛ زیرا خستگی غافلان که مورث خواب است معلول کثرت گناه و زحمت ایشان در معصیت و ستم بر مردمان است که گفته اند: مرگ برای آنان بهتر از زندگی آمیخته به عصیان و گناه و پلیدی است.

به فرموده عارف دل‌باخته عماد فقیه:

ای که در خلوت دل ساخته ام مسکن تو*** به جفا بر نکنم خیمه ز پیراهن تو

گر کند حکم قضا جان مرا از تن دور*** دست امید دلم نگسلد از دامن تو

آفتابی است که هرگز نکند میل غروب*** در جهان دل من مهر رخ روشن تو

گر سرم در سر سودای تو شد باکی نیست*** جان صاحب نظران است فدای تن تو

ناله من که دل خار از آن نرم شود*** هیچ اثر می نکند در دل چون آهن تو

در غم هجر تو تاریک شد ای جان عزیز*** چشم غم دیده خوشا نکهدت پیراهن تو

من که دریای فراوان نکند سیرابم*** مست یک جرعه ام از باده مرد افکن تو

ص: ۳۲۸

اینان در مرحله اول اهل معرفتند و معرفت و آگاهی خویش را از قرآن و رسالت و امامت به دست آورده و چراغ جان به آن نور برافروخته اند، سپس اهل عمل و کوشش و ملازم با ریاضت و مجاهدتند و در این راه از خستگی و سستی و تنبلی و کسالت به دورند.

اینان صفحات روشن کتاب حیاتند و ظرف شب و روز آنان از عبادت قلبی و بدنی و روحی و نفسی و مالی و قدمی و قلمی پر است.

عاشق جمالند و طالب کمال، ماه شبند و خورشید روز، مصداق حقایقند و مرغ باغ ملکوت.

وجودشان بر اثر ایمان، دریای بی ساحلی است که خورشید تربیت حق بر آن می تابد و از آن ابر گهرباری برمی خیزد که به هر کجا بیارد هم چون باران رحمت دوست در فصل بهاران به رویش چمن سبز و لاله زار سرخ و پدید آمدن میوه شیرین می انجامد.

چون به خانه روند برای زن شوهری وفادار و برای فرزندان پدری کاملند، چون به محل کسب روند اهل صفا و وفا و وجدان و انصافند، چون به جبهه نبرد حق علیه باطل روند شیر حقند، چون بین مردم روند چراغ پرفروغ هدایتند و چون به شب رسند عابدان سحرخیز و مناجاتیان عاشقند.

اینان زندگی را با مجاهدت شرعی سپری کنند و دنیای خود را دروازه ای برای ورود به رحمت حق و جلب رضای دوست و قدم گذاشتن در بهشت ابدی قرار دهند.

اشاره

اندر مجاهدت که سیر و سفر ایشان است گفته اند:

بدان که هیچ راهی که آدمی در وی قدم زند، نیکوتر و پاک تر از مجاهدت نیست و مجاهدت مخالفت است. هر چیزی را که رقم انسانیت بر وی باشد و ثمره او راه نمودن است به حق تعالی:

[وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنُهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا] (۱).

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راه های خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می کنیم.

چون کسی برای او همه چیزها را دست بدارد، لا بد او نیز همه نیکویی ها به وی رساند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ (۲).

پیامبر فرمود: کسی که [اعمالش] برای خدا باشد خدا هم برای او است [کنایه از این که خداوند هم برای او نیکی ها و خوبی ها را فراهم می کند].

عاشقان زنده دل به نام توانند***تشنه جرعه ای ز جام توانند

تا به سلطانی اندر آمده ای***دل و جان بنده و غلام تواند (۳)

هر راه که آدمی بر آن رود وی را در آن طمع باشد و هوای او در آن مجال یابد

ص: ۳۳۰

۱-۱) - عنكبوت (۲۹): ۶۹.

۲-۲) - بحار الأنوار: ۳۱۹/۸۲، باب ۳۶.

۳-۳) - عطار نیشابوری.

و نفس او را در آن نصیب بود، آلا راه مجاهدت که هوا در دیگر راه ها زنده باشد و در مجاهدت بمیرد، پس مجاهدت سبب عزل ولایت انسانیت است و تخم کشف اسرار حقیقت.

نهاد آدمی آنکه پاک شود که در دریاهاى مجاهدت افتد، کسی که درب مجاهدت بر خود بسته دارد، لشگر هواوی را به غارت پردازد و بر وی غالب شود و ملازم طمع و متابع شهوت و موافق غضب گردد و ریا بر احوال او مستولی شود، تا هر چه کند برای خلق کند و این چنین کس هرگز حلاوت ایمان نیابد.

اما چون به مجاهدت درآید و در بدایت روزگار، خود را تربیت کند به مراقبت و ظاهر خود را بپیراید به مجاهده، شجره حقیقت در دل او رسته شود و خارستان معصیت در درون سوخته گردد، فتوح غیب حاصل آید و بر مردم مبتدی در راه ارادت، مجاهدت فریضه است، از آن که نفس زمام او را گرفته باشد و از هوا آیینۀ او ساخته تا مذاق مراد او خیالات فاسد بدو نماید و باطل را در کسوت حقیقت بر وی عرضه می کند، چندان هوس در نهاد او پدید آید که یک باره از حق پرستیدن بیفتند و به عقوبت ریا مبتلا شود و بند شک و شرک بر نهاد او افتد، تا بت پرستی تمام از میان کار بیرون آید و آن ارادت وبال او گردد.

علم حق را کجا تو بگزینی***زین خودآرایی و خودبینی

کی توانی رسی به اوج علا***تا که خواهی به صدر بنشینی

خویشن را بزرگ پنداری***دیگران را به چشم کم بینی

چون تو مایل به رنگ و اسبابی***لاجرم در صفات مسکینی

خون مخلوق را خوری همه وقت***زین سبب هم چو تیغ خونینی

تو اگر دین چنین نگهداری***نه که دیندار بلکه بی دینی

در خبر است که:

یکی پیش رسول صلی الله علیه و آله آمد گفت: یا رسول الله! از جهادها کدام فاضل تر است تا آن کنم؟ فرمود:

أَنْ أَفْضَلَ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ (۱).

مسلماً بهترین جهاد، جهاد کسی است که با تمایلات غیر منطقی خود مبارزه کند.

آن عارف بزرگ گفت:

حق سبحانه و تعالی بنده خود را هیچ عزّی ندهد و رای آن که او دلالت کند بر خوار کردن نفس خود در چشم خود، از آن که شرع نفس را دشمن ترین دشمنان خوانده است:

أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ (۲).

دشمن ترین دشمن تو، تمایلات غیر منطقی توست.

که مدّلت جستن دشمن، رعایت جانب دوست و بجای آوردن حرمت حریم محبوب است.

عارف نیشابوری می گوید:

آن ها که در حقیقت اسرار می روند***سرگشته هم چو نقطه پرگار می روند

هم در کنار عرش سرافراز می شوند***هم در میان بحر نگونسار می روند

ص: ۳۳۲

۱-۱) - وسائل الشیعه: ۱۵/۱۶۴، باب ۱، حدیث ۲۰۲۱۶.

۲-۲) - مجموعه ورام: ۱/۵۹؛ بحار الأنوار: ۶۷/۶۴، باب ۴۵، حدیث ۱.

هم در سلوک گام به تدریج می نهند***هم در طریق عشق به هنجار می روند
راهی که آفتاب به صد قرن آن برفت***ایشان به حکم وقت به یکبار می روند

فواید مجاهدت

مجاهدت را فایده هاست، یکی آن که رعونت (۱) ببرد، اگر وی را به نام مجرّد خوانند در خشم نشود و ریا ببرد تا هر عمل که کند برای خدا کند و غفلت ببرد تا همیشه جمع باشد، غیبت زایل کند تا پیوسته حاضر باشد، شهوت و غضب منقطع کند تا مرّوت بر جای ماند، بخیلی ببرد تا پیوسته جوانمرد بود، تکبر از وی دور کند، تواضع و همّت عالی در وی موجد شود و خوش روی و صادق و راسخ قدم و مستقیم دل و فلک طبع گردد.

این همه اوصاف نتیجه مجاهدت است و مجاهدت کار متعبدان و این گونه سیر و سلوک البته خستگی بدن آرد و خستگی بدنی خواب و این خواب خود جزئی از عبادت و مجاهدت است و تمام منظور حضرت صادق علیه السلام این است که خواب شیعیانش این گونه خواب باشد، تا از خواب پس عبادت هم بهره معنوی و ثواب آخرتی برند.

ما ز خم ازلی ساغر صهبا زده ایم***پشت پایکسره بر دینی و عقبا زده ایم

ص: ۳۳۳

می وحدت چو بخوردیم ز خم خانه عشق***تیغ توحید به فرق منی و ما زده ایم

از همه دست تمنا ببریدیم و امل***تا قدم در طلب دولت معنا زده ایم

تا که افتاد سر زلف تو در چنگ مراد***پشت پا یکسره بر دنیی و عقبا زده ایم

تیر افروخته شد از می اسرار و بگفت***ما زخم ازلی ساغر صهبا زده ایم

بندگی واقعی

بعضی گفتند که:

بندگی بجای آوردن آن است که آنچه حق تعالی بر تو وظیفت نهاد، آن را بجای آوری بر آن شرط که واجب است، یعنی شرط واجب آن است که تقصیر نکنی و از حد فرمان اندر نگذری و امر او را ضایع نگذاری.

باز گفت: شرط واجب آن است که وظایف حق تعالی را بجای آوری بی آن که مر خویشتن را عوضی طمع داری و توفیق آن از حق تعالی مر خویشتن را فضل بینی، یعنی امر حق تعالی از بهر وجوب حق خداوندی او را بجای آوری نه از بهر طمع عوض و آن که مر تو را سزاوار خدمت خویش گردانید از وی فضلی بزرگ دانی که بر تو بدین فضل شکر واجب شود.

چون از میان چندین دین های مختلف و اعتقاد مختلف تو را توفیق ایمان و صراط مستقیم داد و بر جاده متابعت حبیب وی تو را به خدمت خود مشغول کرد.

ص: ۳۳۴

این محض فضل خداوند است، اگر همه خلق را با خویشتن به شکر این فضل یار کنی شکر این بجای نتوانی آوردن، با وجود این فضل طمع عوض داشتن، محال باشد.

این عالی ترین مرحله عبادت است و خواب این عابدان خوابی با ارزش و استراحتی با قیمت است.

الهی! ما را از فضل و عنایت خویش محروم مدار و باب طاعت و عبادت خالصانه را تا به وقت خروج از دنیا به روی ما مفتوح دار، بر دل ما از انوار محبت و اشراق جمال بتابان و از گذشته ننگین ما به کرم و لطف درگذر و در تمام لحظات آینده از این افتادگان در وادی ظلمت دستگیری فرما.

ای خوش آن عاشق که سودا می کند*** بر سر کوی تو مأوا می کند

شام محنت را به روز آرد کسی*** کو به شبها با تو سودا می کند

وصل او هر شب که بنمایم طلب*** او همی امروز و فردا می کند

حضرت صادق علیه السلام در پایان جملات اول روایت نقل می کنند که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

دو چشمم می خوابد ولی دلم بیدار است.

و این کنایه از این است که تمام هویت و موجودیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله غرق در عبادت بوده و لحظه ای از لحظات عمر شریفش را جدای از عبودیت زندگی نکرده است.

سخن در شخصیت این چراغ بزم آفرینش از توان و قدرت همه کس خارج است

ص: ۳۳۵

و جز خدای عالم و خاصان از اولیایش از ذات بی مثالش هیچ کس را خبر نیست که قلب او و وجود او و هویت او کتاب مکنون است.

[لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ] (۱).

جز پاک شدگان [از هر نوع آلودگی] به [حقایق و اسرار و لطایف] آن دسترسی ندارند.

بر همه سر خیل و سر خیر بود***قطب گران سنگ و سبک سیر بود

شمع الهی ز دل افروخته***درس ازل تا ابد آموخته

چشمه خورشید که محتاج اوست***نیم هلال از شب معراج اوست

تختنشین شب معراج بود***تختنشان کمر و تاج بود

هم چو الف راست به عهد و وفا***اول و آخر شده بر انبیا

او را هویت آن چنان عظیم و بزرگ است که به وقت ولادتش بانگ دلنواز رحمت حق برآمد که ای آمنه! ای گنجور گنجینه رحمت و رأفت! و ای خازن خزانه عنایت و هدایت! کودک خجسته طالع و فرخنده طلعت خویش را محمد بنام که از

ص: ۳۳۶

هر زشتی پیراسته است و به هر زیبایی آراسته از هر رذیلتی منزّه است و مبرّی و به هر فضیلتی مشرّف است و محلّا.

او را محمد بنام که مرضیّه السجایا و محموده الفضایل است، او را محمد بنام که در آسمان و زمین ستوده و ممدوح است و به حقیقت که در بین جمله تن ها، تنها اوست که بدیع شمایل است، او را محمد بنام که راهبر نژادها و میر قبایل است، او را محمد بنام که ستایش جانش فریضه جان ها و پس از اقرار به توحید شهادت بر رسالتش شعار اسلام و نشان ایمان هاست، او را محمد بنام که به یاد او ذکر اوایل منسوخ است و به حرمت کمال بنیاد او، پس از او که به وجود اوّل و به شهود آخر است، دیگر جلوّه اواخر موقوف. او را محمد بنام که آیت قدرت آفریدگار است و دلیل به سمت سر منزل معرفت پروردگار.

ص: ۳۳۷

[وَ اَنْوَ بِنَوْمِكَ تَخْفِيفَ مَوْنِكَ عَلَي الْمَلَائِكَةِ وَ اعْتِرَالَ النَّفْسِ عَنْ شَهَوَاتِهَا وَ اخْتِيَارَ بِنَفْسِكَ وَ كُنْ ذَا مَعْرِفَةٍ بِاَنَّكَ لِلْعَاجِزِ
ضَعِيفٌ لَا تَقْدِرُ عَلٰى شَيْءٍ مِنْ حَرَكَاتِكَ وَ سُكُونِكَ اِلَّا بِحُكْمِ اللّٰهِ وَ تَقْدِيرِهِ]

خواب برای تمدد اعصاب

خوابت از پی گناه و معصیت نباشد که ملائکه حافظ اعمال، آن را به عنوان استراحت جهت گناه بعد بنویسند، بلکه برنامه خوابت برای تمدد اعصاب جهت فعالیت مثبت برای بعد از خواب باشد که این گونه خواب زحمتی برای ملائکه نیست.

و نیز خواب را جهت این مسئله قرار بده که از مشتتهیات نفسانی و تمایلات غریزی دور مانده و از آن فاصله پیدا کنی و به وسیله خواب در مقام امتحان خود برآی که در نهایت عجز و تقصیری و مستقلاً بر هیچ کاری قدرت و توانایی نداری و تمام حرکات تو فقط و فقط به اذن حضرت اوست.

در حکایت خواب ظاهر می گردد که بیچاره آدمی به چه مرتبه ضعیف و چقدر ناتوان است که به انقضای زمان قلیلی و اشتغال به شغل یسیری سستی و ناتوانی به بدن او راه می یابد که اگر تا مدتی استراحت نکند و حواس و قوای او تا مدتی از کار خود معطل نشوند و دست از کار خود نکشند متوجه کار دیگر نمی توانند شد.

[فَإِنَّ النَّوْمَ أَخُ الْمَوْتِ فَاسْتَدِلَّ بِهَا عَلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا تَجِدُ السَّبِيلَ إِلَى الْإِنْبِيَاءِ وَ الرَّجُوعِ إِلَى إِصْلَاحِ مَا فَاتَ عَنْكَ]

خواب، برادر مرگ

خواب، متبهمی است اهل بصیرت را از برای موت و تأیید قوی است از برای ثبوت معاد.

بدون شک خواب برادر مرگ است، چنان که در مرگ تعطیل حواس و قوای آدمی است، خواب نیز چنین است، یا آن که به اعتبار قرب و نزدیکی خواب به موت فرموده اند: خواب برادر مرگ است، چرا که در عالم خواب علاقه روح به بدن کم می شود و در تعلق قوی گرفتن به بدن و بیدار شدن محتاج رخصت است که اگر از جناب احدیت مرخص شود و تعلق به بدن گیرد بیدار شود و گرنه بالکلیه قطع تعلق نماید، آن هنگام است که انسان مرده.

حکیم علی الاطلاق به حکمت کامله خود خواب را نمونه مرگ کرد، تا اهل بصیرت استدلال کنند از خوابی که شبیه به موت است و امکان بیداری در آن هست به موتی که خداوند امکان بیداری از آن را در قیامت قرار داده و هر کس خویش را اصلاح نکرده باشد بعد از بیداری از مرگ جای اصلاح ندارد و آنچه برای او ظهور می کند پشیمانی و ندامت و حسرت و اندوه است.

روی این حساب، از پس هر بیداری تصور کن از خواب غفلت برخاسته ای پس

برای جبران ما فات و تدارک برنامه های از دست رفته اقدام کن و قبل از این که به حسابت برسند به حساب خویش برس، تا در دنیا از حیات طیبه برخوردار گردی و در آخرت به اجر و پاداش ابدی برسی. خلق عالم جمله مست غفلتند***مست منگر خویش را هشیار کن

یار بیزار است از تو تا تویی*** اول از خود خویش را بیزار کن

گر جمال یار می خواهی عیان*** چشم در خورد جمال یار کن

نیست پنهان آفتاب لایزال*** ذره ای تو خویش را اقرار کن

تا ابد هم از عدم هم از وجود*** دیده بر دوز آنگهی دیدار کن(۱)

ص: ۳۴۰

[وَ مَنْ نَامَ عَنْ فَرِيضَةٍ أَوْ سِنَّةٍ أَوْ نَافِلَةٍ فَاتَّهَبَ بِسَبَبِهَا فَذَلِكَ نَوْمُ الْغَافِلِينَ وَ سَيْرَةُ الْخَاسِرِينَ، وَ صَاحِبُهُ مَفْتُونٌ. وَ مَنْ نَامَ بَعْدَ فَرَغِهِ مِنْ
أَدَاءِ الْفَرَائِضِ وَ السُّنَنِ وَ الْوَجِبَاتِ مِنَ الْحُقُوقِ فَذَلِكَ نَوْمٌ مَحْمُودٌ]

خواب غافلان

هر کس به وقت برنامه واجب یا سنّت یا نافله بخوابد و به خاطر آن خواب چنان برنامه مهمی از دستش برود، خوابش خواب غافلان و طریقه خاسران و عمل زیانکاران است و چنین بدبختی مفتون نفس و هواست که خواب را بر عبادات مقدم داشته و لذت و شهوت نفس را با لذت قلب معامله کرده و راستی چه بد معامله ای است.

آیا آن همه ثواب عبادت و به خصوص واجبات الهیه را می توان با چیزی عوض کرد؟! چنین انسانی باید بداند مریض است و محتاج به معالجه قطعی.

و هر کس پس از فراغ از واجبات و ادای حقوق الهی و خلق خدا بخوابد چنین خوابی پسندیده و صاحب آن به رحمت و عنایت الهی نزدیک است.

[وَ أَنِّي لَأَعْلَمُ لِأَهْلِ زَمَانِي هَذَا شَيْئًا إِذَا اتَّوَا بِهَذِهِ الْخِصَالِ أَسْلِمَ مِنَ النَّوْمِ لِأَنَّ الْخَلْقَ تَرَكَوا مُرَاعَاةَ دِينِهِمْ وَ مُرَاقَبَةَ أَحْوَالِهِمْ وَ أَخَذُوا شِمَالَ الطَّرِيقِ. وَ الْعَبْدُ إِذَا اجْتَهَدَ أَنْ لَا يَتَكَلَّمَ كَيْفَ أَمْكَنَهُ أَنْ لَا يَسْتَمَعَ إِلَّا مَا لَهُ مَانِعٌ مِنْ ذَلِكَ، وَ أَنَّ النَّوْمَ خَيْرٌ مِنْ أَخْذِ تِلْكَ الْأَلَاتِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: [إِنْ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا] (١). وَ أَنَّ فِي كَثْرَتِهِ آفَاتٍ وَ أَنْ كَانَ عَلَى سَبِيلِ مَا ذَكَرْنَاهُ]

خواب سالم

امام صادق عليه السلام می فرماید:

برای اهل زمان پس از ادای فرایض و سنن و اتیان به اوامر و نواهی، چیزی را سالم تر از خواب نمی دانم.

اکثر مردم از رعایت دین دست کشیده اند، احوالات خویش را مراقب نیستند، اکثر اوقاتشان در حرکت بیراهه و گناه و معصیت می گذرد، از راه نجات دست کشیده و به راه هلاک رو آورده اند، برای اهل خدا احتراز از این برنامه های ضد الهی

ص: ۳۴۲

بسیار مشکل است، سعی می کند نگویید اما چگونه نشود؟

بنابراین خواب که وسیله و علت فراغت از گفتن و شنیدن است، برای مؤمن راه فرار بسیار خوبی است، چه خوب است که پس از انجام برنامه های الهیه بخوابد و خویش را از شر هر گناهی دور بدارد که خداوند فرموده:

روز قیامت از گوش و چشم و دل هر کسی سؤال می شود، از آنچه شنیده و دیده و یا به خاطر گذرانده، اگر مشروع بوده به اجر رسد و اگر مخالف برنامه حق، مجازات و مکافات بیند.

این نکته را هم باید توجه داشت که خواب زیاد، هر چند پس از ادای تکالیف الهیه باشد مذموم و مورث قساوت قلب و مرض بدن است.

الهی آن فرزانه دوران می گوید:

ای دل نداری از چه آه و زاری امشب***برخیز اگر مشتاق روی یاری امشب

لیک گوین در حریم کعبه دوست*** باز آ که بنماید تو را رخساری امشب

صد روز و شب در خواب ماندی غافل از یار*** برخیز از این خواب تغافل باری امشب

شاید که بگشاید مه من پرده از رخ*** بگشای چشم دل پی دیداری امشب

فتح دو عالم در شهود حسن یار است*** غافل مشو زان یار اگر هشیاری امشب

ص: ۳۴۳

[وَ كَثْرَةُ النَّوْمِ يَتَوَلَّدُ مِنْ كَثْرَةِ الشُّرْبِ، وَ كَثْرَةُ الشُّرْبِ مِنْ كَثْرَةِ الشَّبَعِ وَ هُمَا يُثْقِلَانِ النَّفْسَ عَنِ الطَّاعَةِ وَ يُقَسِّمَانِ الْقَلْبَ عَنِ التَّفَكُّرِ وَ
الْخُضُوعِ]

آفات خواب زیاد

خواب زیاد محصول آشامیدنی زیاد و آشامیدنی زیاد نتیجهٔ پر خوری است و هر دو موجب سخت شدن و سنگین گشتن انسان در برابر طاعت و قیامت و نیز موجب قساوت قلبند تا قلب از کار تفکر در آیات خدا و خضوع در برابر محبوب باز ماند.

امام صادق علیه السلام در پایان روایت می فرماید:

به هر خوابی که در شب داری، فکر کن آخرین خواب است و از این خواب سر بر نخواهی داشت. به دل و زبان از یاد خدا فارغ مباش و خوف الهی از دل بیرون مکن و آگاهی او را بر جمیع احوالات مرکوز خاطر نما و در این نیت باش که به یاری حضرت حق از خواب برخیزی و مشغول بندگی او شوی، چرا که شیطان ملعون بعد از هر بیداری تو را وسوسه می کند که هنوز شب طولانی است خوابت را ادامه بده و می خواهد که تو را در وقت مناجات با حضرت حق به خصوص به وقت سحر، محروم از بهترین فیض کند.

به حضرت حق عرض حاجت کن و از استغفار به دربار دوست غافل مباش، چرا که دعا را به وقت سحر، کیفیت دیگر و داعی را در آن وقت شوقی غیر از وقت دیگر است.

باب ۴۵ در آداب معاشرت

اشاره

ص: ۳۴۴

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

حُسْنُ الْمُعَاشَرَةِ مَعَ خَلْقِ اللَّهِ تَعَالَى فِي غَيْرِ مَعْصِيَتِهِ مِنْ مَزِيدِ فَضْلِ اللَّهِ عِنْدَ عِبْدِهِ، وَمَنْ كَانَ خَاضِعًا لِلَّهِ فِي السِّرِّ كَانَ حَسِينًا
الْمُعَاشَرَةَ فِي الْعَلَانِيَةِ.

فَعَاشِرِ الْخَلْقِ لِلَّهِ تَعَالَى وَلَا تَعَاشِرْهُمْ لِنَصِيحِكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ لِطَلَبِ الْجَاهِ وَ الرِّبَايَةِ وَ السُّمْعَةِ، وَلَا تَسْتَقْطِنَنَّ بِسَبَبِهَا عَنْ حُدُودِ الشَّرِيعَةِ
مِنْ بَابِ الْمُمَاتَلَةِ وَ الشَّهْوَةِ فَإِنَّهُمْ لَا يُغْنُونَ عَنْكَ شَيْئًا، وَ تَفُوتُكَ الْآخِرَةُ بِمَا فَائِدُهُ.

وَ اجْعَلْ مَنْ هُوَ اكْبَرُ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ الْأَبِ وَ الْأَصِغَرَ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ وَ الْمِثْلَ بِمَنْزِلَةِ الْأَخِ، وَ لَا تَدَعُ مَا تَعَلَّمَهُ يَقِينًا مِنْ نَفْسِكَ بِمَا تَشْكُ
فِيهِ مِنْ غَيْرِكَ، وَ كُنْ رَفِيقًا فِي أَمْرِكَ بِالْمَعْرُوفِ وَ شَفِيقًا فِي نَهْيِكَ عَنِ الْمُنْكَرِ.

وَ لَا تَدَعِ النَّصِيحَةَ فِي كُلِّ حَالٍ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا] (١).

وَ اقْطَعْ عَمَّنْ تُنْسِيكَ وَ ضَلَّتْهُ ذِكْرَ اللَّهِ وَ تَشْغَلُكَ الْفِتْنَةُ عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْلِيَاءِ الشَّيْطَانِ وَ اِعْوَانِهِ وَ لَا يَحْمِلَنَّكَ رُؤْيَاهُمْ
عَلَى الْمُدَاهَنَةِ عِنْدَ الْخَلْقِ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ الْخُسْرَانَ الْعَظِيمَ.

ص: ٣٤٧

[حُسْنُ الْمَعَاشِرَةِ مَعَ خَلْقِ اللَّهِ تَعَالَى فِي غَيْرِ مَعْصِيَتِهِ مِنْ مَزِيدِ فَضْلِ اللَّهِ عِنْدَ عِبَادِهِ، وَ مَنْ كَانَ لِحَاضَةِ عَالَمِهِ فِي السَّرِّ كَانَ حَسِينُ الْمَعَاشِرَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ]

حقیقت معاشرت

حضرت صادق علیه السلام در این فصل، به یکی از مهم ترین مسائل انسانی که شدیدترین تأثیر را در وضع دنیا و آخرت انسان دارد اشاره می فرمایند آن مسئله رفاقت و معاشرت و رفیق و معاشر است.

به نظر حضرت صادق علیه السلام، کسی که واجد شرایط انسانی و متّصف به صفات الهی نیست لیاقت دوستی و رفاقت ندارد، بلکه دشمن خطرناک انسانند که قرآن و روایات از آنان تعبیر به شیطان و عدوّ کرده است.

آن کس که انسان را به معصیت بیاندازد و یا تشویق به گناه کند و یا مانع از رشد و کمال آدمی گردد، در عین اظهار محبت و علاقه ای که به انسان می کند، آشنا و دوست انسان نیست، او دشمنی خطرناک در لباس دوست است و بر آدمی است که با تمام وجود از او پرهیزد که دوری از چنین افرادی خیر دنیا و آخرت انسان و معاشرت با آنان خرابی دنیا و آخرت و هلاکت ابدی آدمی است.

آری، از جمله مواردی که رعایت تقوا، آن هم با کمال شدت لازم و واجب است باب رفاقت و معاشرت است که تأثیر رفیق بر انسان از تأثیر هر چیزی سریع تر

و عمیق تر است.

این راه بدون شک راه پرخطری است که سپردن این جاده، بیداری و معرفت فوق العاده لازم دارد.

به تقوا زندگانی کن در اینجا***دل و جان با معانی کن در اینجا

به تقوا زندگانی کن بر دوست***که مغزت زود گردد در یقین پوست

به تقوا زندگی کن بی شکی تو*** که یابی در یقین دید یکی تو

به تقوا زندگی بنما تو از دل*** که از تقوا شوی در عشق واصل

دوستان حقیقی

اشاره

انسان بدون شک نیازمند به رفاقت و رفیق و دوست و دوستی است، چیزی که هست باید این غریزه الهی دگر دوستی را در راه صحیح به کار برد و این نیروی عالی انسانی را صرف اشخاصی کند که از آن طریق خیر دنیا و آخرت نصیب انسان شود و درخت وجود آدمی به شکوفه ها و میوه های الهی بنشیند.

دوست حقیقی و دوستان واقعی، کسانی هستند که به رشد و تکامل و شرف و منزلت انسان بیفزایند و جز خیر آدمی هدفی نداشته باشند.

ملائک دوستی در آیین محمدی و شریعت اسلامی این است که عقل و وجدان، فطرت و ادب و تربیت آدمی در جنب رفیق و دوست و یار و همنشین با تمام حیثیت رو به کمال برود و انسان را تا جایی سیر دهد که نقطه جلب رضایت خداست.

با توجه به این ملاک و با تتبع در معارف بلند آسمانی و ملکوتی اسلام که

ص: ۳۴۹

منعکس در قرآن و روایات است، به این نتیجه می‌رسیم که دوستان حقیقی انسان عبارتند از:

۱- خداوند جهان آفرین

۲- انبیا

۳- امامان علیهم السلام

۴- عارفان واقعی

۵- حکیمان الهی

۶- مؤمنان حقیقی

این شش طایفه در تمام امور و مراحل زندگی، انسان را دعوت به رشد و کمال و حرکت به سوی یک زندگی آراسته به تمام فضایل و پیراسته از همه رذایل می‌کنند.

۱- خداوند متعال

اشاره

خداوند جهان آفرین می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ [۱].

ای اهل ایمان! هنگامی که خدا و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می‌بخشد، دعوت می‌کنند اجابت کنید.

صاحب تفسیر پر ارزش «المیزان» در ذیل این آیه می‌گوید (۲):

زندگی، گرانبهاترین متاعی است که یک موجود زنده برای خود سراغ دارد

ص: ۳۵۰

۱- ۱) - انفال: (۸): ۲۴.

۲- ۲) - ترجمه تفسیر المیزان: ۵۲/۹.

و چگونه چنین نباشد و حال آن که در ماورای زندگی غیر از عدم و بطلان چیزی دیگری نیست و معلوم است که این ارزش را برای زندگی به خاطر اثر آن قائل است که عبارت باشد از شعور و اراده که نشاط و سعادت زندگی انسانی به آن است و برای همین جهت است که همواره از جهل و نداشتن حرّیت اراده و اختیار می‌گریزد.

انسان که یکی از موجودات زنده است مانند همه موجودات مجهز به سلاحی که زندگی معنوی او را که حقیقت وجود اوست تأمین می‌کند می‌باشد، همان طوری که تمامی انواع موجودات مسلح به سلاحی که حافظ بقایشان باشد هستند.

سلاح انسانی همین اراده و اختیار اوست که خیرات و منافع او را از شرور و مضارش مشخص نموده و او را به آن یکی سوق و از این یکی زنده می‌دهد.

و از آنجایی که این هدایت الهیه که نوع انسانی را به سوی سعادت و خیر و به سوی منافع وجودش دلالت می‌کند هدایتی است تکوینی و از مشخصات نحوه خلقت اوست و محال است که نظام آفرینش در یک مورد دچار خطا و اشتباه شود لاجرم باید به طور قطع گفت که انسان سعادت وجود خود را به طور قطع درک می‌کند و در این درکش دچار تردید نمی‌شود، هم چنان که سایر انواع مخلوقات بدون این که دچار سهو و اشتباه شوند به جبلت و فطرت خود راهی را که منتهی به سعادت و منفعت و خیرشان می‌شود می‌پیمایند و اگر در جایی دچار خبط می‌شوند به خاطر تأثیر عوامل و اسباب نامناسب دیگری است که موجودی را از مسیر خیرات و منافع منحرف ساخته به سوی ضرر و شرش سوقش می‌دهد، مانند جسم ثقیل زمینی که به حسب طبع زمینیش باید در روی زمین قرار بگیرد، و لکن فشار نیرویی او را مجبور به دور شدن از زمین نموده و به رفتن به سمت بالا

و ادارش می سازد و آن جسم تا آنجا که مجبور است بر خلاف طبع خود بالا می رود، وقتی آن فشار تمام شد دوباره به سوی زمین باز می گردد و این بازگشتن هم اگر فشار دیگری نباشد به طور طبیعی یعنی به خط مستقیم انجام می گیرد، مگر این که در بازگشتن هم محکوم به یک نیروی مخالفی باشد که در آن صورت به طور مخفی صورت می گیرد.

این معنا همان معنایی است که در قرآن کریم روی آن پافشاری نموده و می فرماید:

راه سعادت و علم و عملی که منتهی به آن می شود بر هیچ انسانی پوشیده و مخفی نیست. هر انسانی به فطرت خود می فهمد که چه معارفی را باید معتقد باشد و چه کارهایی را باید انجام دهد.

آری، گاه می شود که انسانی در اعتقاد و یا عملش از طریق حق منحرف شده و دچار اشتباه گردد، لکن این خطا و اشتباه مستند به فطرت انسانیّه او و هدایت الهیّه نیست، بلکه به خاطر این است که او خودش عقل خود را دیده و در اثر پیروی هوای نفس و تسویلات جنود شیطان، راه رشد خود را گم کرده است.

پس این امور و علم و عملی که فطرت انسانی، انسان را به سوی آن دعوت می کند لوازم زندگی سعید انسانی و آن زندگی است که جا دارد نامش را زندگی گذاشت و چنین زندگی به چنین علم و عملی نیازمند است، هم چنان که چنین علم و عمل مستلزم چنان زندگی است و زندگی را از این که دچار منافیات شده و در نتیجه اثرش خنثی گردد حفظ نموده و دوباره به مسیر اولش باز می گرداند.

از اینجا نتیجه می گیریم که اگر انسان از راه راستی که فطرتش او را بدان دعوت نموده و هدایت الهیه به سوی آتش سوق می دهد منحرف شود، قطعاً لوازم سعادت زندگی را از دست داده است، یعنی در علم نافع و عمل صالح کوتاهی

کرده و با گراییدن به سوی جهل و فساد، خود را به مردگان ملحق کرده و دیگر زنده به آن زندگی نمی شود، مگر این که علم حق و عمل حق را دوباره کسب کند و این آن معنایی است که آیه مورد بحث به آن اشاره نموده و می فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده اید اجابت کنید دعوت خدا و رسول را وقتی شما را دعوت می کنند به چیزی که شما را زنده می کند (۱).

آری، این عالی ترین و پر منفعت ترین نوع دوستی است که به طور دایم خدا و رسولش می خواهند در حق انسان، آن هم در تمام جوانب حیاتش اعمال کنند.

[وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَ مَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ] (۲).

و بی تردید آیاتی روشن و سرگذشتی از آنان که پیش از شما در گذشتند و پندی برای پرهیزکاران به سوی شما نازل کردیم.

آری، در قرآن که حضرت حق برای هدایت عباد فرستاد، آنچه در دنیا و آخرت به نفع آنان و یا به ضرر ایشان است بیان فرموده و در حقیقت برای علاج مردم از تمام عیوب و نواقص نسخه ای کامل و جامع فرستاده است.

نسخه ای که در آن شفا و رحمت برای اهل ایمان است و زیان و خسران برای متجاوزان، بدین معنی که هر کس با اعتقاد به حق آراسته به معرفت کتاب و عمل به برنامه های آن شد به شفا و رحمت می رسد و هر کس در جهل به آن باقی بماند و اعمالش هماهنگ با آن نباشد در دنیا و آخرت دچار زیان و خسران خواهد شد.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ]

ص: ۳۵۳

۱- ۱) - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ». انفال (۸): ۲۴.

۲- ۲) - نور (۲۴): ۳۴.

ای اهل ایمان! رکوع به جا آورید و سجده نمایید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید.

[إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ] (۲).

قطعاً کسانی [مانند علی بن ابی طالب علیه السلام] که همواره کتاب خدا را می خوانند و نماز را برپا می دارند و از آنچه روزی آنان کرده ایم در نهان و آشکار انفاق می کنند، تجارتی را امید دارند که هرگز کساد و نابود نمی شود.

آری، هر کس با دقت و توجه و از روی قلب و فهم قرآن بخواند با معرفت به خدا و خود و دنیا و آخرت همراه می شود، آن گاه بر اساس آن معرفت به برپا کردن نمازی واجد تمام شرایط برمی خیزد، سپس از آنچه به او عنایت شده از مال و علم و مقام در راه خدا انفاق می کند و بدین برنامه ها به کسب تجارتی که تا ابد در آن زیان و خسران نیست موفق می گردد.

محبت های الهی به بندگان

شما برای پی بردن به محبت و دوستی حضرت حق نسبت به انسان لازم است یک بار تمام قرآن مجید را با دقت و حوصله قرائت کنید، تا از طریق قرآن به این حقیقت واقف شوید و بر شما معلوم گردد که حضرت دوست فقط و فقط خیر دنیا و آخرت شما را در تمام زمینه های زندگی می خواهد و راضی نیست که شما دچار

ص: ۳۵۴

۱-۱ - حج (۲۲): ۷۷.

۲-۲ - فاطر (۳۵): ۲۹.

کم ترین زیان و ضرری، چه در امور مادی و چه در امور معنوی بشوید.

در زمینه عنایت و محبت حضرت حق نسبت به عباد، معارفی در معتبرترین کتب رسیده که لازم است به قسمتی از آن ها اشاره رود:

أَهْلُ طَاعَتِي فِي ضِيَاغَتِي، وَ أَهْلُ شُكْرِي فِي زِيَارَتِي، وَ أَهْلُ ذِكْرِي فِي نِعْمَتِي، وَ أَهْلُ مَعْصِيَتِي أُؤَيِّسُهُمْ مِنْ رَحْمَتِي، إِنْ تَابُوا فَإِنَّا حَبِيبُهُمْ، وَ إِنْ مَرَضُوا فَإِنَّا طَبِيبُهُمْ إِدَاوِيهِمْ بِالْمِحْنِ وَ الْمَصَائِبِ لِأَطْهَرَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمَعَايِبِ (۱)

آنان که اهل طاعت از من هستند در ضیافت و مهمانیم قرار دارند و آنان که نعمت هایم را شکر گزارند در زیارت من هستند و آنان که به یاد منند در نعمتم آرمیده اند و آنان که اهل معصیتند از رحمتم تا در معصیتند بی نصیبند، چون توبه کنند من دوست آنانم و وقتی بیمار شوند من طیب آنهایم، با رنج ها و مصایب آنان را مداوا کنم تا از ذنوب و معایب پاکشان کنم.

هر که جان در باخت با دیدار او*** صد هزاران جان شود ایثار او

تا توانی در فنای خویش کوش *** تا شوی از خویش بر خوردار او

چشم مشتاقان روی دوست را*** نسیه نبود پرتو رخسار او

نقد باشد اهل دل را روز و شب*** در مقام معرفت دیدار او

دوست یک دم نیست خاموش از سخن*** گوش کو تا بشنود گفتار او

پنبه را از گوش بر باید کشید*** بو که یک دم بشنوی اسرار او

نور و نار او بهشت و دوزخ است*** پای برتر نه ز نور و نار او

زاد عطار اندرین ره هیچ نیست*** جز امید رحمت بسیار او (۲)

ص: ۳۵۵

۱- ۱- أعلام الدین: ۲۷۹، بحار الانوار: ۴۲/۷۴، باب ۲، حدیث ۱۰

۲- ۲- عطار نیشابوری

تَعَلَّمَ الْخَيْرَ وَ عِلْمُهُ مَنْ لَا يَعْلَمُهُ، فَإِنِّي مُنَوَّرٌ لِمَعْلَمِي الْخَيْرِ وَ مُتَعَلِّمِيهِ قُبُورَهُمْ حَتَّى لَا يَسْتَوْحِشُوا بِمَكَانِهِمْ (۱).

خداوند به موسی فرمود: آنچه خیر است بیاموز و به آن که نمی داند یاد بده، من قبور معلمان و دانش آموزان خیر را روشن می کنم تا از جای برزخی خود وحشت نکنند.

به موسی علیه السلام وحی کرد:

شش چیز را در شش چیز قرار داده ام ولی مردم در شش چیز دیگر می طلبند ولی نمی یابند، راحتی را در بهشت قرار داده ام مردم در دنیا می طلبند، دانش علم را در گرسنگی قرار داده ام مردم در سیری و پری شکم می خواهند، عزت را در قیام به عبادت در شب قرار داده ام مردم در پیشگاه سلاطین می خواهند، بلندی مرتبه و مقام را در تواضع و فروتنی گذاشته ام مردم در تکبر می طلبند، اجابت دعا را در لقمه حلال گذاشته ام مردم در قیل و قال جستجو می کنند، غنا و ثروت را در قناعت نهاده ام مردم در زیادی اجناس می خواهند در حالی که تا ابد به آن دسترسی پیدا نمی کنند (۲).

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا عِبَادِيَ سَيِّئَةٌ مِّنِّي وَ مِنْكُمْ: الْمَغْفِرَةُ مِّنِّي وَ التَّوْبَةُ مِنْكُمْ وَ الْجَنَّةُ مِّنِّي وَ الطَّاعَةُ مِنْكُمْ، وَ الرِّزْقُ مِّنِّي وَ الشُّكْرُ مِنْكُمْ، وَ الْقَضَاءُ مِّنِّي وَ الرِّضَا مِنْكُمْ، وَ الْبَلَاءُ مِّنِّي وَ الصَّبْرُ مِنْكُمْ، وَ الْإِجَابَةُ مِّنِّي وَ الدُّعَاءُ مِنْكُمْ (۳).

ای بندگان من! شش چیز از من است، شش چیز هم از شماست، مغفرت

ص: ۳۵۶

۱- ۱) - ارشاد القلوب: ۱/۱۳؛ کلمه: الله: ۱۵۷.

۲- ۲) - مواظب العددیه: ۳۰۹، الباب السادس، فصل ۱۰.

۳- ۳) - مواظب العددیه: ۲۹۲، الباب السادس، فصل ۳.

و آموزش از من است در برابر آن باید شما توبه از گناه بیاورید، بهشت از من است، طاعت و بندگی از شما، روزی از من است و شکر و سپاس هم از شما، حکم و قضا از من است و رضایت به آن از شما، بلا و آزمایش از من است و صبر و استقامت از شما، اجابت از من است و دعا از شما.

اهل خیر در حدیث معراج

شب معراج به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

ای احمد! اهل خیر و اهل آخرت صورتشان رقیق و آزر و شرمشان زیاد است، نادانی آنان کم و نفعشان نسبت به مردم بسیار زیاد است. مکرشان کم و مردم در کنار آنان راحتند در حالی که خودشان از کثرت عمل خیر در رنج و زحمتند، کلامشان هماهنگ با حق و نسبت به تمام برنامه هایشان حسابگرند و به نفس خود عتاب دارند.

چشمشان می خوابد ولی دلشان بیدار است، دیدگانشان گریان و دلشان غرق در یاد خداست، چون مردم جزء گروه غافلان قرار گیرند، اینان از ذاکراند، در ابتدای نعمت سپاس گزار و در پایان آن شاکرند.

دعایشان مستجاب و کلامشان قابل شنیدن است، ملائکه از آنان شادند، دعایشان زیر پرده های ملکوت می چرخد که خدا همانند پدری که فرزندش را دوست دارد، شنیدن صدای آنان را دوست دارد.

یک چشم به هم زدن از خدا غافل نیستند، دنبال زیادی طعام و سخن نمی باشند، با کثرت و فراوانی لباس کاری ندارند.

دنیا و آخرت نزدشان یکی است، مردم یک بار می میرند، ولی آنان بر اثر مجاهده با نفس روزی هفتاد بار می میرند.

چون به عبادت قیام کنند همانند بنیان مرصوصند، در دل آنان نسبت به مخلوق چیزی نمی بینم، پس به عزّت و جلالم به آنان حیات طیبه عنایت می کنم، چون روحشان بخواهد از جسد برود، ملک الموت را برای قبض روح آنان نمی فرستم، بلکه خودم روح پاک آنان را قبض می کنم و در برابر روح آنان تمام درهای رحمت را باز کرده و هر حاجبی را از پیش روی روحشان برمی دارم، بهشت را امر می کنم برای آنان زینت شود و حور العین جهت آنان آماده گردد و ملائکه برایشان نماز بگذارند و درختان جهت آنان ثمر و میوه دهند (۱).

در هر صورت خداوند مهربان برای انسان بهترین دوست و عالی ترین یار و پرمفعت ترین رفیق است، خوشا بحال کسی که با حضرتش دست دوستی دهد و راهنمایی های او را در تمام جوانب حیات به کار گیرد که از این طریق تمام ابواب سعادت را به روی خود باز کرده و با خیر دنیا و آخرت همراه شود که:

أَنَّهُ خَيْرٌ رَفِيقٍ وَ خَيْرٌ نَاصِرٍ وَ مُعِينٍ.

به درستی که خداوند بهترین دوست و بهترین یار و کمک کار انسان است.

عاشق وارسته داعی شیرازی گوید:

آن کس که سرشت نازگل کرد***گل را به چهل صباح دل کرد

دل آینه ظهور خود ساخت***دل مظهر پاک نور خود ساخت

ای سالک ره چه خفته ای خیز***گر مرد رهی به ره در آویز

آن را که خیال خورد و خواب است***زین ره به خیال در حجاب است

گر راه خدای می نوردی***بگذار طریق هرزه گردی

عزلت چه بود گذشتن از غیر***کردن به درون خویشتن سیر

ص: ۳۵۸

معنی فنا بگویمت من***از هستی و نیستی گذشتن

من گفتن و من نبودى آنجا***جز نقش بدن نبودن آنجا

بیدات و صفات و فعل و آثار***بى وهم و خیال و فکر و پندار

۲-انبیا

اشاره

انبیای الهی مردمی بودند وارسته، پیراسته، پاک سرشت، اصیل، جامع، کامل، شریف و در راه دوست به خاطر پایداری اسلام از جان گذشته و برای تمام انسان ها بهترین معلم.

اینان بر اثر شدت پاکی و نورانیت به خط پر برکت وحی متصل بوده و فیوضات الهیه را از پیشگاه اقدس ربوبی می گرفتند و برای تأمین خیر دنیا و آخرت بنی آدم در اختیار آنان می نهادند.

انبیا گل سرسبد حیات، زداینده ظلمات، چراغ پر فروغ راه رشد و کمال، خورشید تابان معنی و برجسته ترین چهره فضیلت و کرامت بودند.

پیروی از انبیا شرعاً و عقلاً و طبیعتاً واجب است؛ زیرا انسان ثابت کرده که بدون کمک آنان، دست یافتنش به زندگی سالم در دنیا و آخرت محال است.

انبیا، برادران حقیقی انسان

بشر از تأمین قوانین کامل همه جانبه برای اداره امور حیات عاجز بوده و هم اکنون عاجز است و در آینده هم عاجز خواهد بود و این معنی را عملاً نشان داده، از این جهت برای رشد و کمال خود چاره ای جز دست زدن به دامان رحمت و کرامت آنان ندارد که آن بزرگواران برای انسان بهترین دوست و برترین رفیق و بالاتر از این به فرموده قرآن مجید برادران حقیقی انسان هایند.

[إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ] (۱).

هنگامی که برادرشان نوح به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرک و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی پرهیزید؟

[إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ] (۲).

هنگامی که برادرشان هود به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرک و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی پرهیزید؟

[إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ] (۳).

هنگامی که برادرشان صالح به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرک و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی پرهیزید؟

[إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ] (۴).

هنگامی که که برادرشان لوط به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرک و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی پرهیزید؟

انبیای الهی عارجان معارج قرب و کمال و ناهجان مناهج جلال و جمال و شمس فلک رسالت و اقمار سپهر جلالت و هادیان مراصد سبل و قائدان طریق سداد و مرشدان سبیل رشادند.

انسان که دارای دو جنبه مادی و معنوی است، برای تأمین نیازهای مادی خود احتیاج به نعمت های مادی الهی دارد و کسی را نمی بینیم که از سر این سفره بگریزد

ص: ۳۶۰

۱-۱) - شعراء (۲۶): ۱۰۶.

۲-۲) - شعراء (۲۶): ۱۲۴.

۳-۳) - شعراء (۲۶): ۱۴۲.

۴-۴) - شعراء (۲۶): ۱۶۱.

و برای تأمین نیازهای معنوی خود احتیاج به تربیت الهی دارد که قواعد این تربیت به وسیله انبیا ابلاغ شده ولی متأسفانه کم نیستند آنان که از سر این سفره روی گردانند و این روی گردانی نیست، مگر بر اثر طغیان شهوت ها و امیال و غرایز حیوانی.

اگر آدمی به فضای تربیت انبیا وارد شود و مشام جان از بوی آن شجره های ملکوتی معطر نماید، به تمام ارزش های واقعی می رسد و استعداد قرار گرفتن در مقام قرب و بساط انس پیدا می کند.

انسان در کلام نراقی

مرحوم ملا احمد نراقی آن عارف وارسته می گوید (۱):

از برای انسان دو جنبه است:

یکی جنبه روحانیت که آدمی سبب آن مناسبت دارد با ارواح طیبه و ملائکه مقدسه،

دیگری جنبه جسمانیت است که آدمی مشابهت دارد به جهت آن با بهایم و سباع.

انسان به واسطه آن جزء جسمانی چند روزی در این عالم هستی زیست می کند و از آن پس به واسطه جزء روحانی مسافر عالم اعلا می شود و در آنجا مقام می سازد و با ساکنان عالم قدس مصاحبت می کند، به شرطی که در مدت اقامت در دنیا میل به آن عالم نموده و روز به روز در ترقی باشد، تا جانب جزء روحانی بر جسمانی غالب شود و کدورت عالم طبیعت را از خود بیفشانند و اگر آثار روحانیت در او

ص: ۳۶۱

چنین باشد می رساند به جایی که با وجود این که در این دنیا هست، هر لحظه از مبادی فیاضه کسب فیوضات می کند و دلش به نور الهی روشن می شود، تا زمان مفارقت از این دنیا رسد، پرده های ظلمانی طبیعت از پیش دیده به بصیرتش برداشته می شود.

و این همه میسر نیست مگر این که انسان بر تربیت انبیا آراسته شود و درخت وجودش از فیوضات ربانیّه آن بهره گیرد که هیچ مکتبی قدرت تربیت آسیه، مریم، خدیجه، زینب، سلمان، ابو ذر، مقداد، عمار و... را جز مکتب انبیا ندارد.

انسان با اتصال به مکتب انبیا، مؤمن حقیقی و مسلمان واقعی می شود و وجود وی تبدیل به منبع برکت و خیر و منفعت می گردد.

پرسیدم ز یک علامه معنای مسلمانی***مسلمان را صفاتی گفت آن دانای ربانی

مسلمان آن که آمیزد به هم دنیا و عقبا را***نه مستهلک در این گردد نه در آن یک شود فانی

مسلمان مرد عزم و پشتکار و صبر و اطمینان***تو مرد سست و تنبل را مسلمان کی توان خوانی

مسلمان مشمئز از جهل و کوشا بهر کسب علم***مسلمان را چراغ علم اندر سینه نورانی

مسلمان مرد عفو و مهر و انصاف و جوانمردی***مسلمان مظهر تکمیل نیکی های انسانی

مسلمان زنده دل پاکیزه جان خوشروی و خوش اخلاق***به چشمان مسلمان از فراست نور یزدانی

مسلمان مظهر صدق و صفای دل صفای جان***مسلمان در تلاش زندگی دور از تن آسانی

مسلمان را بود برنامه اعمال قرآنش *** کند تطبیق اعمال خود از دستور قرآنی

مسلمانی و این اعمال ناشایست ما هیئات *** چرا جانم تو آیین مسلمانی نمی دانی

اگر اعمال ما بر طبق میزان خدایی نیست *** شکایت از چنین اوضاع باشد عین نادانی

داستان هایی از انبیای الهی

برای تیمن و تبرک و جهت درس و عبرت تا جایی که میسر باشد از بعضی از پیامبران مسائلی ذکر می شود، باشد که ما در پرتو نور کلام آنان به حقیقت آراسته شویم و این دوستان واقعی و حقیقی خود را بشناسیم.

دستوری رسیده که پس از هر نماز دعای خضر را بخوانید، باشد که با توجه به آن دعا و انتقال حقایق آن واقعیت ها به فضای روح و نفس و قلب خویش از آمرزش حضرت حق بهره مند شوید و آن دعا این است:

يَا مَنْ لَا يَسْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ، يَا مَنْ لَا يُغْلِطُهُ السَّائِلُونَ، يَا مَنْ لَا يُبْرِمُهُ إِلَّا الْحَاحُ الْمُلْحِنَ إِذْ قُنِيَ بَرْدَ عَفْوِكَ وَ حَلَاوَةَ رَحْمَتِكَ (۱).

ای خدایی که صدایی از صدای دیگر بازت نمی دارد! ای خدایی که خواسته های

ص: ۳۶۳

(۱- ۱) - الأمالی، شیخ مفید: ۹۱، المجلس العاشر، حدیث ۸؛ بحار الأنوار: ۱/۸۳، باب ۳۸، حدیث ۱.

درخواست کنندگان به اشتباهت نمی اندازد! ای مولایی که اصرار کنندگان خسته ات نمی کند! نسیم عفت و شیرینی رحمت را به من بچشان.

آری، خضر پیغمبر، ما را هدایت به درگاه و پیشگاهی می کند که برای ما تکیه گاهی جز آن وجود ندارد و تنها آن درگاه لطف است که در همه امور پشتیبان ما و یار و یاور و مونس و انیس و تأمین کننده سعادت دنیا و آخرت ماست.

حکایات ذوالقرنین

ذوالقرنین که نامش در قرآن مجید آمده با لشکر فراوانی از بیابانی عبور می کرد، پیرمردی را دید مشغول نماز است و به عظمت ذوالقرنین توجهی نکرد، ذوالقرنین از بزرگی روح او در تعجب شد، پس از تمام شدن نمازش به او گفت: چگونه با دیدن خدم و حشم بزرگی دستگاه من نهراسیدی و در حال تو تغییری پیدا نشد، عرضه داشت: با کسی مشغول مناجات بودم که قدرت و لشکرش بی نهایت است، ترسیدم از او منصرف شوم و به تو متوجه گردم از عنایتش محروم گردم و دیگر دعایم را اجابت ننماید!

ذوالقرنین فرمود: اگر مرا همراهی کنی تمام خواسته هایت را اجابت می کنم، عرضه داشت: من حاضرم همه جا با تو باشم به شرط آن که چهار چیز برایم ضمانت کنی:

اول: صحتی که هرگز بیماری از پس آن نباشد.

دوم: نعمتی که زوال نداشته باشد.

سوم: جوانی و قدرتی که پیری و سستی در آن دیده نشود.

چهارم: حیاتی که مرگ نداشته باشد.

ذو القرنین گفت: مرا هرگز بر این امور قدرت نیست، عابد گفت: پس من از کسی که تمام امور در تحت قدرت اوست دست برنمی دارم و به شخصی که مثل خود من عاجز و محتاج به غیر است تکیه نمی نمایم.

آری، ما مملوک و عبد حقیق و تمام امور حیات را تنها حضرت او نسبت به ما ضمانت دارد و این صحیح نیست که دست از اصل برداشته و به فروعات از بین رفتنی متوسل شویم، توحید واقعی اقتضا می کند که تمام هستی را علل و اسباب داشته و جز به ذات او نظر نداشته باشیم و هر خیر و کرامت را از او بدانیم و در حقیقت آراسته به حقیقت لا حول و لا قوه الا بالله گردیم.

حضرت ذو القرنین عبورش به مردمی افتاد که هر کس مردگان خود را جلوی خانه اش دفن کرده است، سبب این کار را پرسید؛ گفتند: برای آن است که هر صبح و شام نظرها بر قبور اشخاصی که مثل ما بوده اند و با آن ها زندگی کرده بودیم بیفتد تا از مرگ غفلت نکنیم و به فکر عاقبت کار خویش باشیم؛ زیرا می دانیم که یک روزی ما هم مانند آنان مقیم برزخ خواهیم شد!!

از طرفی دید منازل آنان درب ندارد، پرسید این چه وضع است؟ جواب دادند:

برای آن که بین ما دزد و خائن نیست، خداوند به هر کس هر چه عطا کرده به همان قانع است و هرگز دست به طرف مال کسی دراز نمی کند و ما را حاکم و پادشاه نیست؛ زیرا همه ما موظف به رفع نزاعیم و از طرفی نزاعی بین ما رخ نمی دهد، بلکه آن قدر با هم مهربانیم که وقتی زندگی ما را نظر می کنی انگار همه با هم یکی هستیم و آن چنان بر هوای نفس غالبیم که نفعی را به غیر حق به طرف خود نمی کشیم و بین ما دروغ وجود ندارد؛ زیرا دروغ مقدمه جلب نفع از برای خود و ضرر به دیگری است و ما نفع غیر را به منفعت خود ترجیح می دهیم و ما پدران خود را نیز این چنین یافتیم.

ذو القرنین گفت: چگونه است که همه شما را خرسند و خندان می بینیم و مثل این که غم و اندوهی در بین شما وجود ندارد، گفتند: برای این است که هر چه پیش آید از خدا می دانیم و او هم هر چه صلاح ماست برای ما مقرر می دارد و هر کس را هر چه صلاح اوست پیش آید باید خندان و خرسند باشد نه غمناک و اندوهگین (۱).

عفو یوسف

در قرآن کریم در سوره مبارکه یوسف آیات ۸۸ تا ۹۰ می خوانیم:

برادران به امر پدر بزرگوار خود حضرت یعقوب به مصر آمده و بر حاکم وارد شدند و گفتند: ای عزیز مصر! ما با همه اهل بیت خود به فقر و قحطی و بیچارگی مبتلا شده ایم و با متاعی ناچیز و بی مقدار به حضور تو آمده ایم، محبت فرما و به قدر احسانت به ما بیفزا و از ما به صدقه دستگیری کن که خدا صدقه بخشان را نیکو پاداش می دهد.

در این حال که یوسف نیازمندی و دلشکستگی برادران را دید رحمش آمد و پرده از روی کار برداشت و گفت: شما برادران یوسف در دوران جهل و نادانی فهمیدید که با یوسف چه کردید؟

آنان گفتند: آیا تو همان یوسف هستی؟ پاسخ داد: آری، من همان یوسفم و این برادر من است، خداوند به رحمت بی حساب خود بر ما منت نهاد که البته هر کس در برابر حوادث تقوا و صبر پیشه کند، چنین کسی پیش خدا نیکوست و خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند.

ص: ۳۶۶

آری، انبیا به همه انسان ها درس خویشتن داری و خودداری از گناه و صبر و استقامت می دهند. که هر کس در برابر حوادث خود را از آلوده شدن به گناه و سازش با دشمن و تن دادن به ظلم حفظ کند و برای خدا صبر و پایداری نماید عاقبتش همانند انبیا به خیر و خوشی و سلامت و سعادت خواهد رسید.

چون یوسف شناخته شد، برادران از کرده قدیم خود سخت به وحشت افتادند ولی ناگهان یوسف عزیز به آنان خطاب کرد:

[لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ أَيُّومَ يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ] (۱).

گفت: امروز هیچ ملامت و سرزنشی بر شما نیست، خدا شما را می آمرزد و او مهربان ترین مهربانان است.

این است درسی که انبیا به انسان می دهند، درس گذشت و عفو، درس اغماض و چشم پوشی از هم کیشان و هم نوعان اشتباه کار و خطا کردار، تا زندگی با یک دیگر ظرف محبت و صفا و صمیمیت و وفا باشد.

صبر ایوب

قرآن مجید درباره ایوب می فرماید:

[إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ] (۲).

بی تردید ما او را شکیبیا یافتیم. چه نیکو بنده ای! یقیناً بسیار رجوع کننده به سوی ما بود.

ایوب که به تمام مصایب مبتلا شد، خویشتن را حفظ کرد و سر سوزنی از خط با

ص: ۳۶۷

۱- ۱) - یوسف (۱۲): ۹۲.

۲- ۲) - ص (۳۸): ۴۴.

منفعت بندگی و طاعت و تسلیم نسبت به حق منحرف نشد و از امتحان الهی سرافراز و قبول در آمد و نام نیکش به عنوان نمونه صبر و استقامت در حوادث جاودانی شد، تا برای تمام بندگان حق تا روز قیامت درس و پند باشد، ایوب عملاً به انسان می گوید: مواظب باش برای چند روز گرفتاری از خدایت روی برنگردانی و نسبت به حضرت او که نسبت به تو عین عنایت و لطف است خشم و غضب نگیری و اظهار گله مندی ننمایی که صابر در پیشگاه حضرت دوست به صبر و استقامت اوست که صابر بنده نیکویی و عبد مقبولی است.

شعیب و اهل مدین

[وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِن إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءتُكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ * وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُمْ وَ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ] (۱).

و به سوی مردم مدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم،] گفت: ای قوم من! خدا را پرستید که شما را جز او معبودی نیست، یقیناً برهانی روشن از سوی پروردگارتان برای شما آمد، پس پیمانها و ترازو را تمام و کامل بدهید، و از

ص: ۳۶۸

اجناس و اموال و حقوق مردم مکاهید، و در زمین پس از اصلاح آن [به وسیله رسالت پیامبران] فساد مکنید، این [امور] برای شما بهتر است، اگر مؤمنید.

*و بر سر هر راهی منشینید که کسانی را که به خدا ایمان آورده اند [به مصادره اموال، شکنجه و باج خواهی] بترسانید، و از راه خدا بازدارید، و بخواهید آن را [با وسوسه و اغواگری] کج نشان دهید؛ و به یاد آوردید زمانی که جمعیت اندکی بودید، ولی [پروردگارتان] شما را فزونی داد، و با تأمل بنگرید که سرانجام مفسدین و تبهکاران چگونه بود؟

وصایای موسی

موسی علیه السلام این پیامبر عزیز از مصدر وحی مسائل بسیار مهمی را نقل می کند که به گوشه ای از آن آداب و مسائل اشاره می شود:

موسی علیه السلام از جانب حضرت حق به چهار چیز وصیت شد که بر تمام مردم واجب است به این چهار حقیقت توجه کنند:

- ۱- تا نمی دانی خداوند تو را آمرزیده به عیوب مردم کار نداشته باش بلکه در فکر وسیله آمرزش خویش باش.
- ۲- تا نمی دانی گنج های خزائن من تمام شده از برای روزی غصه مخور که آنچه مقدر توست به آن می رسی.
- ۳- تا نمی دانی سلطنت و حکومت من خاتمه پیدا کرده به کسی امیدوار مباش.
- ۴- تا خبر مرگ شیطان این دشمن خطرناک به تو نرسیده از مکر او ایمن مباش.

ص: ۳۶۹

به حضرت وحی شد:

مرا دوست داشته باش و مردم را نیز به محبت من آراسته کن (۱).

عرضه داشت: تو می دانی که تو را از همه بیشتر دوست دارم، اما بندگانت را چگونه به محبت بخوانم؟ پاسخ آمد نعمت هایی را که به آن ها داده ام به یاد آنان آر تا قدردان نعمت شوند و از این طریق به من علاقه مند گردند؛ زیرا دل ها به احسان صید می شود (۲).

حضرت موسی شخصی را در سایه عرش آرمیده دید، عرضه داشت: خدایا! این عبد با کدام عمل به این مقام رسیده؟

جواب شنید به دو عمل:

۱- مصونیت از عقوبت پدر و مادر.

۲- نداشتن حسد (۳).

عرضه داشت: الهی! ثواب کسی که عیادت مریض کند چیست؟ فرمود: بوقت بیرون آمدن از قبر ملکی را می فرستم تا او را در ظلمات قیامت راهنمایی کرده به محشر واردش کند.

عرضه داشت: ثواب شستن میت چیست؟ فرمود: وی را از گناهان بیرون می آورم همانند روز تولد از مادر.

عرضه داشت: ثواب تشیع جنازه چیست؟ فرمود: ملائکه را می فرستم تا وی را از قبر به محشر مشایعت کنند.

ص: ۳۷۰

۱- ۱) - الخصال: ۲۱۷/۱، حدیث ۴۱؛ بحار الأنوار: ۳۴۴/۱۳، باب ۱۱، حدیث ۲۶.

۲- ۲) - الأملی، شیخ طوسی: ۴۸۴، المجلس السابع عشر، حدیث ۱۰۵۸؛ بحار الأنوار: ۳۵۱/۱۳، باب ۱۱، حدیث ۴۳.

۳- ۳) - الزهد: ۳۸، باب ۵، حدیث ۱۰۲؛ بحار الأنوار: ۳۵۳/۱۳، باب ۱۱، حدیث ۴۸.

عرض کرد: ثواب تسلیت دادن به مصیبت زده چیست؟ فرمود: در قیامت که سایه ای نیست وی را در سایه عرش قرار می دهیم. ای موسی! سائل را گرامی دار، گرچه به انفاق چیز کمی به او باشد و یا با زبان خوش او را دور کن که گاهی ملکی را به صورت سائل برای امتحان مردم به سوی مردم می فرستم تا ببینم چه می کنند (۱)؟

در حدیث معتبر آمده:

روزی موسی برای مناجات به کوه طور می رفت، شیطان هم به دنبالش روان بود، یکی از اعوان آن رجیم در گاه، به او گفت: مگر به اغوای موسی هم امید داری؟ گفت: پدرش را از بهشت راندم، امید است که بتوانم وی را نیز همراه کنم!!

خود را به حضرت موسی رساند، موسی وی را با کلاهی هزار رنگ دید، از رنگ های کلاهش سؤال کرد، پاسخ داد: به این رنگ ها دل مردم را برده و آنان را می فریبم، ای موسی! برای تو هزار و پنچ کلمه نصیحت دارم، گوش کن تا برایت بگویم که تو را در این مواعظ منفعت هست.

حضرت فرمودند: مرا به موعظه تو نیازی نیست، جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: پنچ کلمه او را بشنو و از بقیه صرف نظر کن که در بقیه گفتارش اغوا دارد، موسی ایستاد و فرمود بگو.

شیطان گفت: پنچ عمل است که خود من در آن پنچ عمل متصدی فریب و اغوای مردم و به اعوان و انصارم وانمی گذارم که از عهده آن برنایند.

۱- به وقت غضب خود را به اولاد آدم می رسانم که هیچ زمانی به اندازه وقت غضب تسلط بر آنان ندارم، ممکن است به دو دقیقه غضب آنان را به قتل و یا

ص: ۳۷۱

گناهان دیگر بیندازم، پس در حال غضب خود را حفظ کن مبادا که به هلاکت افتی.

۲- در خود عجب و خود پسندی راه مده؛ زیرا عجب و تکبر مرا به این تیره بختی نشانده، در حدی که رانده در گاه حق شدم و مورد لعن او و بندگانش قرار گرفتم. ۳- با زن اجنبیه خلوت مکن که من تمام قدرتم را برای به عصیان کشیدن تو به کار می گیرم و کمتر کسی می تواند در خلوت خود را حفظ کند.

۴- تا می توانی با خدای خویش عهد و نذری مبنده که من تا جایی که قدرت دارم نمی گذارم کسی به عهدش پای بند باشد و مخالفت نذر علاوه بر این که عصیان کرده مورد غضب خدا هم هست.

۵- چون قصد دادن صدقه کردی عجله کن ورنه تو را از فضیلت آن محروم خواهم کرد (۱).

آنچه از حضرت موسی به عنوان درس و پند رسیده بیش از این است در این بخش فقط به ذکر نمونه هایی از عنایات این دوستان حقیقی انسان اکتفا می شود، باشد که همین برنامه ها وسیله رشد و کمال ما شوند.

ای به خود زنده مرده باید شد*** چون بزرگان بخرده باید شد

پیش از آنکت به قهر جان خواهند*** جان به جانان سپرده باید شد

تا نمیری به گرد او نرسی*** پیش معشوق مرده باید شد

مشمر گام گام همچو زنان*** منزل ناشمرده باید شد

ره به آهستگی چو شمع برو*** زن که این ره سپرده باید شد

زود شو محو تا تمام شوی*** که تو را رنج برده باید شد

هم چو عطار اگر نخواهی ماند*** مزد کونین برده باید شد (۲)

ص: ۳۷۲

۱- ۱) - قصص الانبیاء، راوندی: ۱۵۳، فصل ۱، حدیث ۱۶۳؛ بحار الأنوار: ۱۳/۳۵۰، باب ۱۱، حدیث ۳۹.

۲- ۲) - عطار نیشابوری.

حشمت سلیمان و جلال او

سلیمان نبی - که خداوند بزرگ در قرآن مجید در سوره نمل از حشمت و جلالش خبر می دهد - سراسر زندگی پر فیضش برای هر انسانی بهترین درس است.

اما با همه بزرگی و عظمتش با دست خود گندم یا جو می کوبید و از آن نان به دست آورده و می خورد و هرگز علاقه نداشت از بیت المال و یا زحمات دیگران ارتزاق کند.

لباس آن حضرت در عین این که بر اریکه سلطنت فلسطین تکیه داشت از مو بود و به دست خویش روزی یک قطعه حصیر کوچک می بافت و آن را می فروخته و از وجه آن برای خود و عیالش تهیه روزی می کرد، چون شب فرا می رسید به محراب عبادت می رفت و تا صبح به تضرع و زاری به پیشگاه حق اشتغال داشت، حکومت را فقط برای دعوت به خداپرستی و خدمت به خلق می خواست و علاقه داشت بنی آدم از روش او درس گرفته و پا به پای او تا رسیدن به مقام قرب حرکت کنند.

قرآن مجید از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان شاهد، مبشر، نذیر، اسوه، رحمه العالمین، رؤوف، رحیم، حریص بر مؤمنان، امین مطاع، یاد کرده و آن حضرت را بهترین دوست و پر منفعت ترین یار و یاور انسان می داند.

خصلت های مسلمان در معاشرت

مَنْ صَمَتَ نَجَا (۱).

آن کس که از لغو و باطل و بیهوده گویی سکوت کرد، نجات یافت.

ص: ۳۷۳

(۱ - ۱) - روضه الواعظین: ۴۶۹/۲؛ مشکاه الأنوار: ۱۷۴، الفصل التاسع عشر.

مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ، وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللَّهُ (۱).

آن کس که فروتنی کند خدایش بلند گرداند و هر کس تکبر ورزد خدایش به زمین زند.

خَيْرُ الْمُسْلِمِينَ مَنْ كَثُرَ قَنَاعَتُهُ وَ حَسَنَتْ عِبَادَتُهُ وَ كَانَ هَمُّهُ لِآخِرَتِهِ (۲).

بهترین مسلمانان کسی است که قناعتش زیاد و عبادتش نیکو و هم و غمش برای آخرت باشد.

أَحِبُّ النَّاسِ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ تُكُنْ مُؤْمِنًا، أَحْسِنُ مُجَاوِرَةً مَنْ جَاوَرَكَ تُكُنْ مُسْلِمًا (۳).

آنچه برای خودت دوست داری برای مردم دوست بدار تا مؤمن باشی و برای همسایه نیکو همسایه باش تا مسلم باشی.

خَصَلَتَانِ لَا تَجْتَمِعَانِ فِي مُسْلِمٍ: الْبُخْلُ وَ سُوءُ الْخُلُقِ (۴).

دو صفت در مسلمان جمع نمی شود، بخل و بدی اخلاق.

مَنْ قَلَّ طُعْمُهُ صَحَّ بَدَنُهُ وَ صَفَا قَلْبُهُ، وَ مَنْ كَثُرَ طُعْمُهُ سَقَمَ بَدَنُهُ وَ قَسَى قَلْبُهُ (۵).

هر کس خوراکش اندک باشد، بدنش سالم و قلبش صفا می گیرد و هر کس پرخور باشد بدنش مریض و قلبش قسی می گردد.

شخصی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عرضه داشت: من جز ماه رمضان روزه نمی گیرم

ص: ۳۷۴

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۵۱/۷۳، باب ۷، حدیث ۸۲.

۲- ۲) - مجموعه ورام: ۱۲۳/۲.

۳- ۳) - مستدرک الوسائل: ۱۷۵/۱۱، باب ۴، حدیث ۱۲۶۷۶.

۴- ۴) - الخصال: ۷۵/۱، حدیث ۱۱۷؛ بحار الأنوار: ۳۰۱/۷۰، باب ۱۳۶، حدیث ۹.

۵- ۵) - مجموعه ورام: ۲۲۹/۲.

و جز نمازهای یومیه نماز نمی خوانم، مالی برای صدقه ندارم و برای حج مستطیع نیستم، من پس از مرگ کجایم؟

فرمود: در بهشت با منی اگر زبانت را از غیبت و دروغ حفظ کنی و دلت را از بخل و حسد نگهداری و نظرت را از نظر به نامحرم و آزار مسلمان محافظت نمایی.

ثَلَاثَةٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُمُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَالْمَلَائِكَةُ وَاللَّيْلُ وَالنَّهَارُ: الْعُلَمَاءُ وَالْمُتَعَلِّمُونَ وَالْأَسْحِيَاءُ.

آسمان ها و زمین و ملائکه و شب و روز برای سه نفر از حضرت حق طلب مغفرت می کنند، دانشمندان و دانش آموزان و سخاوت داران (۱).

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى بِعَبْدٍ خَيْرًا زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ وَبَصَّرَهُ عُيُوبَهَا، وَ مَنْ أَوْتِيَهُنَّ فَقَدْ أُوْتِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (۲).

چون خداوند نسبت به بنده ای اراده خوبی کند، وی را در دنیای ظاهر و امور مادی بازدارنده از حق زاهد نماید و در دین تیزبینش کند و عیوبش را به وی بنمایاند که به هر کس این حقایق مرحمت شود، خیر دنیا و آخرت داده شده.

سه چیز هلاک می کند و سه چیز نجات می دهد:

أما منجيات:

خشیت از حق در پنهان و آشکار، میانه روی در فقر و غنی، عدالت در غضب و خشنودی.

ص: ۳۷۵

۱- ۱) - ارشاد القلوب: ۱/۱۹۶، باب ۵۲.

۲- ۲) - الکافی: ۲/۱۳۰، باب ذم الدنيا و الزهد فيها، حدیث ۱۰؛ بحار الأنوار: ۵۵/۷۰، باب ۱۲۲، حدیث ۲۸.

اما مهلكات:

بخلی که دنبال شود، هوایی که پیروی گردد و خودبینی (۱).

زینت دنیا در سه چیز است:

مال، فرزندان، زنان.

و زینت آخرت در سه چیز است:

علم، پاکدامنی، صدقه.

و اما زینت بدن در سه برنامه است:

کم خوری، کم خوابی، کم گفتن.

و زینت قلب در سه چیز است:

صبر، سکوت، شکر.

مَنْ فَارَقَ رُوحَهُ جَسَدَهُ وَ هُوَ بَرِيءٌ مِنْ ثَلَاثَةٍ دَخَلَ الْجَنَّةَ: الْكِبِيرُ وَ الدَّيْنُ وَ الغُلُولُ (۲).

آن کس که به عالم آخرت منتقل شود و از سه چیز پاک باشد وارد بهشت می شود: تکبر، بدهکاری، خیانت.

أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ ثَلَاثَةٌ: طَلَبُ الْعِلْمِ وَ الْجِهَادُ وَ الْكَسْبُ لِأَنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ حَبِيبُ اللَّهِ، وَ الْغَازِي وَ الْكَاسِبُ صَدِيقُ اللَّهِ (۳).

بهترین اعمال روی زمین سه عمل است: طلب علم و جهاد و راه خدا و کسب معاش: جوینده علم حبیب الله و جنگنده در راه حق ولی الله و کاسب دوست خداست.

ص: ۳۷۶

۱- ۱) - الخصال: ۸۴/۱، حدیث ۱۱؛ بحار الأنوار: ۶/۶۷، باب ۴۱، حدیث ۲.

۲- ۲) - التفسیر الکبیر: ۷۰/۹.

۳- ۳) - الموسوعه العقائد الاسلامیه: ۲/۲۲۸.

آنچه از رسول گرامی صلی الله علیه و آله که بهترین دوست و یار انسان است نقل شد در کتاب اثنا عشریه ملاحظه کنید و اگر تفصیل سخنان آن حضرت را بخواهید به کتب «بحار الأنوار»، «نهج الفصاحه»، «اصول کافی»، «وسائل الشیعه»، «مستدرک» و سایر کتب حدیث مراجعه نمایید.

۳- ائمه طاهرین علیهم السلام

از آنجا که ائمه طاهرین علیهم السلام با پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله بر اساس روایات نور واحدند، باید گفت: فرمایش ها و راهنمایی های آن بزرگواران نیز مطابق با گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله است و آنچه که امامان معصوم علیهم السلام در جهت رشد و کمال انسان از انسان می خواهند همان است که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهند، برای اطلاع از گفته های حکیمانه آن فرزندگان راه هدایت به همان کتبی که در بالا اشاره شد رجوع کنید تا تفصیل و شرح زندگی آن بزرگواران در بخش معرفت امامان علیهم السلام به خواست حضرت حق بیاید.

۴- عارفان، حکیمان، مؤمنان

این سه طایفه که از دلسوزان و دوستان واقعی انسانند، گرچه از نظر عنوان اسمی با هم فرق دارند ولی در حقیقت یکی هستند و منظور از عارف و حکیم و مؤمن آن انسانی است که از نور وحی و پرتو نبوت و ولایت ائمه معصومین علیهم السلام به کسب معرفت و عمل موفق شده و در عین اصلاح باطن و ظاهر خود، دلسوزانه و عاشقانه در راه اصلاح دیگران تا سر حد جان قدم برمی دارد و در این راه از ملامت اهل ملامت باک نمی کند.

اینان آن کاملان و واصلان و آزاد انسان هایی هستند که شخصیت های بزرگی چون مرحوم الهی قمشه ای آرزوی آنان را داشتند و به آرزوی خود رسیدند.

یا رب برسان تو رهنمایی***یاری زدیار آشنایی

بر قافله وفا امیری***بر کشتی عشق ناخدایی

یا رب برسان رفیق راهی***چون من به فراق مبتلایی

چون نی به نوای عشق نالان***چون آه سحر گره گشایی

آزاد دلی زهر خیالی***دلشاد چو من به هر نوایی

صاحب نفسی مسیح شهری***تا در حق ما کند دعایی

شاید به در تو راه یابیم***پویم طریق آشنایی

تازیم به راه عشق بازی***سوزیم حجاب خود نمایی

تا دل نگرد جمال جانان***تا جان رهد از غم جدایی

دل را به رضای حق سپاریم***گر بارد از آسمان بلایی

واقعیت‌هایی از آفرینش

اشاره

در اینجا به گوشه‌ای از واقعیت‌هایی که آنان در راه راهنمایی انسان به انسان مرحمت کرده‌اند توجه نمایید.

گفت پیغمبر که حق فرموده است***می‌نگنجم هیچ در بالا و پست

در زمین و آسمان و عرش نیز***می‌نگنجم این یقین دان ای عزیز

در دل مؤمن بگنجم ای عجب***گر مرا جویی از آن دل‌ها طلب(۱)

این زمین و آسمان با آن فضای پهناور و بی‌کرانش، با آن کرات و کهکشان‌ها و کازارهایش که به نظر ما سرسام‌آور و خیره‌کننده می‌نماید، در عین حال می‌دانیم که موجودات جهان هستی خیلی بزرگ‌تر از آن است که در نظر ما جلوه می‌کند، در مقابل عظمت خداوندی همان مقدار ناچیز است که یک بال مگس در تصور ما با

ص: ۳۷۸

روح بی نهایت بزرگ انسانی.

این مقایسه هم در حقیقت نابجاست؛ زیرا بالاخره روح انسانی هر چه باشد در مقابل عظمت خداوندی قابل تصور نیست، این موجودات بی شمار و بسیار گسترده چون کف ناچیزی است که در روی یک اقیانوس بی پایان برای چند لحظه سر می کشد و از بین می رود.

بنابراین چگونه می تواند این موجودات به این حقارت و ناچیزی گنجایش وجود خداوند را داشته باشند؟

و به عبارت دیگر، چون کمیت در جهان هستی حکم فرماست و کیفیت تمام نموده‌های آن را فرا گرفته است، چگونه می تواند گشایش آن موجودی را داشته باشد که کمیت را آفریده و ما فوق کیفیت است.

او بی نهایت است، جهان هستی متناهی است اگر چه محدود نباشد. آن بی نهایت در این متناهی جایگزین نخواهد گشت.

یک فرد انسان هنگامی که در نتیجه ترکیه نفس و اعتلای روحی به مقام شامخ معرفت می رسد، همین جهان هستی با این عظمت را آن چنان ناچیز می داند که گویی یک قفس تنگی برای اوست، با این ملاحظه آیا خداوندی که خالق همین انسان ها است که خود بی نهایت هایی هستند می تواند در این جهان کوچک جایگیر شود؟

اما در درون همین انسان قلبی آفریده است که آن قلب می تواند مهمانسرای وجود الهی بوده باشد.

می گوئید: چطور می شود که قلب انسانی گنجایش خدای به آن عظمت را داشته باشد؛ با این که قلب انسانی در درون همین کالبد جسمانی است.

می گوئیم: قلب خواه همان عضو معروف باشد یا نه، ما نموده‌های شگفت انگیزی را در درون خویش احساس می کنیم که با محاسبات منطق طبیعی از

ص: ۳۷۹

نظر کمیت و کیفیت سازگار نیست، مثلاً ما در حدود هشتاد میلیارد سلول در مغز داریم، از دوران کودکی این سلول ها در فعالیت می باشند، چگونه می شود مغز انسانی تا حدود یک میلیون میلیارد واحد، اطلاعات ثبت کند.

چگونه این واحدها در سلول ها موجود می شود، در صورتی که نه قابل عکس برداری است و نه کوچک ترین نمود فیزیکی دیگری را نشان می دهند؟ به اضافه این که ما در عمر خود هزاران بار کلیات تجرید شده را در ذهن خود منعکس می سازیم، این کلیات تجرید شده که هیچ گونه تشخیصی ندارد چگونه در سلول مادی جسمانی منعکس می شوند؟!

آیا این نمود شگفت انگیز در درون ما وجود ندارد «دریافت من» که «خود» را درک می کنیم یعنی به من خویش آگاهی پیدا می کنیم، مانند این که با چشمان خود بدون وسیله آینه یا چیز دیگر چشمان خود را می بینیم! به اضافه این که همین مغز ماست که می تواند بی نهایت را تصور کند آیا این بی نهایت ها واقعاً دارای نمود و شکل فیزیکی هستند؛ اگر چنین باشد که بی نهایت نخواهد شد.

مگر این فعالیت قلبی ما نیست که محبت جهانی را در دل احساس می کنیم بدون این که این محبت جهانی کوچک ترین تغییری در کمیت و کیفیت قلب به ما بدهد.

خلاصه با نظر به فعالیت های شگفت انگیز مغز و قلب می توانیم این حقیقت را قبول کنیم که نیروی عقلانی و قلبی ما وابسته به اصول و قوانین طبیعی خارجی نیستند که نتوانیم از آن تجاوز نموده، درون خویش را قلمرو دیگری که جان خارجی مانند جزئی از آن است منظور کنیم.

آری، این قلب بسیار بزرگ کوچک نما، شایستگی آن را دارد که نور بی نهایت

خداوندی را در خود منعکس بسازد (۱).

این است استدلال و گفتار حکیمان و عارفان و مؤمنان در ظرفیت قلب انسان و این است انسان که با قبول تربیت انبیا و ائمه عارفان و حکیمان و مؤمنان می تواند قلبش را تجلی گاه نور بی نهایت الهی کند و این است آنچه که در عنوان این فصل بیان شد که دوستان حقیقی انسان این بزرگوارانند که می خواهند انسان آئینه صفات و اسمای الهی شود و از این راه خیر دنیا و آخرت خویش را تأمین نماید. سرمایه سعادت ما در دیار بود***ورنه به سعی ما گره از کار کی گشود

دردست هر چه هست که این درد چاره ساز***با جان آدمی به مثل آتش است و عود

رندی که ره به کوی خرابات عشق برد***جان را زدست محنت ایام در ربود

بگشای رخ که دیر شدست انتظار ما***تا جان بر آن جمال فشانیم زود زود

از حال عشق عقل ندانست شمه ای***خود را هزار بار بدین حالت آزمود(۲)

اگر راهبر به تو بگوید:فلان مشقت و ناراحتی ها را تحمل کن، تو نبایست زبان به اعتراض بگشایی.

اگر در راه تبعیت از رهبر خارها در پای تو بخلد، گمان مکن آن خارها تنها برای ناراحت کردن توست، بلکه برای این که گلشنی در روح تو سرسبز شود بایستی

ص: ۳۸۱

۱-۱) -تفسیر مثنوی: ۲/۲۸۱.

۲-۲) -قاسم انوار.

خارهایی را که در پای تو فرو می رود از جان و دل پسندیری، به طور کلی با تن پروری و نازک دلی نمی توان راه به این باریکی و طولانی را پیمود.

مبارزه با مادّیات و تنظیم آن به شکلی که مانع سلوک الی الله نباشد اصل اولی مرد راهرو می باشد، این را می دانید و بارها تذکر داده شده که خداوند انسان را برای تقلاً و کوشش آفریده است.

آیا این تقلاً و کوشش می تواند خود هدف نهایی موجودیت انسان بوده باشد؟ البته نه؛ زیرا چه سودی از کوشش و فعالیت بیهوده، برای انسان نصیب می گردد؟ مگر خدای نمی توانست انسان ها را طوری بیافریند که آنان بدون زحمت و سعی مشغول زندگی در این خاکدان بوده باشند. مسلماً می توانست.

هدف اقصای خلقت

ولی هدف اقصای خلقت این است که انسان با کوشش در قلمرو طبیعت، جوهر گرانبهای وجود خود را استخراج کند و با این کوشش و تکاپو آئینه خدا نمای روح خود را صیقلی می سازد، او با این کوشش خود طبیعی را تا مقام روحانیت برترین بالا می برد (۱).

هر وقت که آدمی اندرون خود را پاک کند و آئینه دل را صافی گرداند، به ملائکه سماوی نزدیک گردد، از جهت آن که ملائکه سماوی جمله پاک و صافی اند و علم و طهارت دارند.

روح انسانی از جنس ملائکه سماوی است و جوهری پاک و صافی است، اما به واسطه بدن آلوده گشته است و تیره شده است، چون ترک لذات و شهوت ها [خارج از اندازه و حدود الهی] بدنی کند و علم طهارت حاصل کند و بیرون و اندرون خود پاک گرداند و آئینه دل را صافی کند، باز پاک و صافی شود، چون

ص: ۳۸۲

پاک و صافی گشت روح او را با ملائکه سماوی نسبت پیدا آیند، چون مناسبت پیدا آمد، هم چون دو آینه صافی باشد که در مقابله یک دیگر بدارند، هر چه در آن باشد در این پیدا آید و هر چه درین بود در آن ظاهر شود و این ملاقات در بیداری اندک بود و این ملاقات در بیداری سبب وجد و وارد و الهام و خاطر ملکی بود و در خواب سبب خواب راست باشد (۱).

آری، تمام همت عارفان و حکیمان و مؤمنان حقیقی مصروف این شد که انسان از تمام کدورت های ظاهری و باطنی پاک گردد، تا اسما و صفات ملکوت در او جلوه گر شود.

هر گدایی مرد سلطان کی شود***پشه ای آخر سلیمان کی شود

بس عجب آن است کاین مرد گدا*** چون که سلطان نیست سلطان کی شود

بس عجب کاری است بس نادر رهی*** این چو عین آن بود آن کی شود

گر بدین برهان کنی از من طلب*** این سخن روشن به برهان کی شود

تا نگردی از وجود خود فنا*** بر تو این دشوار آسان کی شود

گفتمش فانی شو و باقی تویی*** هر دو یکسان نیست یکسان کی شود

ص: ۳۸۳

گر هم دریای عمان قطره ای است ***قطره ای دریای عمان کی شود (۱)

شرف و کرامت آدمیان

اشاره

این شرف و کرامت که آدمیان دارند، از موجودات، هیچ چیز دیگر ندارد، از جهت آن که هر چیز دیگران دارند آدمیان آن دارند و آدمیان چیزی دارند که دیگران ندارند و آن عقل است، عقل به آدمیان مخصوص است و فضیلت آدمیان بر دیگر موجودات به عقل است و فضیلت عاقلان بر یکدیگر به علم و اخلاق است.

نشانه های آدمیت

علامت آدمی چهار چیز است:

اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق نیک و معارف.

هر که این چهار چیز دارد آدمی است و هر که ندارد نه آدمی است، هر که این چهار چیز به کمال رسانید او انسان کامل است.

جهد کن تا راست گفتار و راست کردار و نیکو اخلاق و راحت رسان شوی، تا تو از خود ایمن گردی و دیگران از تو ایمن شوند، هر کجا امن هست بهشت است و هر کجا امن نیست دوزخ است، هیچ نعمتی برابر آن نیست که آدمی بهشتی باشد و در بهشت بود و هیچ محنتی برابر آن نیست که آدمی دوزخی باشد و در دوزخ بود، آدمی راست گفتار و راست کردار و نیکو اخلاق و راحت رسان بهشتی است، چون به صحبت راست گفتار و راست کردار و نیکو اخلاق و راحت رسان رسد در بهشت باشد.

ص: ۳۸۴

در این قسمت به پاره ای از کلمات این شایستگان از عباد حق اشاره می رود باشد که برای همگان سود دنیا و آخرت آورد.

خَيْرُ الْمَالِ مَا اخْتَدَ مِنَ الْحَلَالِ وَ صُرِفَ عَلَى الْحَلَالِ، وَ شَرُّ الْأَمْوَالِ مَا اخْتَدَ مِنَ الْحَرَامِ وَ صُرِفَ عَلَى الْأَثَامِ.

بهترین مال، مالی است که از حلال بدست آید و در مسیر حلال خرج شود و بدترین مال، مالی است که از حرام پدید آید و در گناه مصرف شود.

كَتَبَ حَكِيمٌ إِلَى حَكِيمٍ: مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رِبْحًا، وَ مَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ (۱).

حکیمی به حکیمی نوشت: هر کس به محاسبه خویش برخیزد سود کرده و آن کس که از خود غافل شود به خسران نشسته.

به لقمان گفتند: تو برده آل فلان نبودی؟ گفت: چرا، گفتند: از کجا به این مقام رسیدی! گفت:

راستی در گفتار، ادای امانت، ترک آنچه برایم سود نداشت، چشم پوشی از حرام، حفظ زبان، عفت شکم، هر کس کم از این ها دارد پست تر از من و هر که زیادتد دارد بالاتر از من و هر کس این صفات را داراست مثل من است.

مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ فَهُوَ مِنَ الْبَهَائِمِ (۲).

هر کس خیر و شر را نمی داند، او جزء حیوانات است.

ص: ۳۸۵

۱- ۱) - مجموعه ورام: ۳۰/۲.

۲- ۲) - غرر الحکم: ۴۱، حدیث ۱۳.

از آنان مباش که در آشکار به لعنت ابلیس برخیزی و در پنهان از وی پیروی کنی.

بخیل، حَمَّال حفظ ثروت خویش و امانت دار و خزینه دار وارث خود است.

جاهل، دشمن خویش است. چگونه رفیق غیر است؟

خیر در کلام نیست، مگر ذکر حق باشد و خیری در سکوت نیست، مگر فکر در معاد و قیامت باشد.

انسانیت تواضع به وقت دولت و گذشت به وقت قدرت و سخاوت به وقت قلت و عطا و بخشش بدون منت است.

سزاوار است عاقل را دو آینه باشد، در یکی بدی ها و عیوب خود را بنگرد، پس احساس کوچکی نموده و به اصلاح آن تا جایی که قدرت دارد برآید و در دیگری خوبی های مردم را دیده به آن آراسته شود و به کسب آنچه که از فضایل دیگران می بیند برآید.

به حکیمی گفتند: زاهد کیست؟ فرمود: ترک کننده حرام خدا و قانع به حلال حق، به دیگری گفتند: زاهد کیست؟ گفت: راغب در آخرت، تارک حرام، عامل به امر (۱).

هلاک قاری قرآن در غیبت و خودبینی است.

شکم خالی ابری است که از آن علم و حلم می بارد.

نصیحتی از ابو ذر

ابو ذر این مؤمن حقیقی فرمود:

فرزند آدم! دنیا را دو جلسه قرار بده، یک جلسه برای طلب حلال و جلسه دیگر

ص: ۳۸۶

برای کسب آخرت. به مجلس سوم وارد مشو که نفعی ندارد و سخت را دو سخن قرار بده، یک سخن برای آخرت و یکی برای به دست آوردن حلال و از کلام سوم بپرهیز که ضرر دارد، مالت را دو درهم قرار بده، یک درهم برای معاش عیالت و یک درهم برای آخرت و درهم سوم سودی به حالت ندارد و دنیایت را ساعتی بین دو ساعت قرار بده، ساعتی که گذشت و از آوردنش عاجزی و ساعتی که امید به درک آن را نداری، ساعتی که در آن هستی ساعت عمل است در آن ساعت بکوش و از معصیت خودداری کن که اگر این گونه نباشی هلاک می شوی (۱).

نصیحتی از ابن عباس

از ابن عباس پرسیدند:

بهترین روزها و بهترین ماه ها و بهترین اعمال کدام است؟ پاسخ داد: بهترین روزها روز جمعه و بهترین ماه ها ماه رمضان، و بهترین اعمال نمازهای پنج گانه است آن هم به وقت.

چون این مسائل به امیر المؤمنین علیه السلام رسید فرمود: اگر از علما و حکمای مشرق و مغرب این سؤالات می شد غیر این جواب نمی گفتند، اما جواب من این است:

بهترین عمل عملی است که خداوند بپذیرد و بهترین ماه ها ماهی است که در آن توبه کنی و بهترین روزها، روزی است که مؤمن از دنیا خارج شوی.

بعضی از حکما فرموده اند:

بهترین طاعت در قلبم امید به خداست و شیرین ترین کلام در زبانم ثنای خداست و بهترین ساعات برایم ساعت لقای حق است.

ص: ۳۸۷

عرفا فرموده اند:

صفات اولیای کامل سه چیز است:

سکوت و آن در نجات است، جوع و آن کلید خیرات است، زحمت دادن به نفس در عبادات و روزه روز و قیام شب.

حکیمی فرمود:

چهار چیز است که در چهار چیز طلبیدیم ولی اشتباه کردیم: غنا را در مال طلب کردیم در قناعت یافتیم، بزرگی و جاه را در حسب خواستیم در تقوا دیدیم، راحت را در ثروت طلب کردیم در قلت مال یافتیم، نعمت را در لباس و طعم و خواسته ها دنبال کردیم در بدن صحیح یافتیم.

اهل عرفان می فرمایند:

چهار چیز را به چهار چیز بشوید: صورت ها را به اشک چشم، زبان را به ذکر حق، قلب را به خشیت ربّ، گناهان را به توبه.

لقمان فرمود:

فرزندم! فردا که در پیشگاه حق رفتی از چهار چیز سؤال شدی: جوانیت را کجا خرج کردی؟ عمرت را چه کردی؟ مالت را از کجا بدست آوردی و آن را در چه راهی خرج نمودی؟ برای این سؤالات جواب آماده کن (۱).

حکما می فرمایند:

شعار حکمای اسلام چهار چیز است:

تقوا، حیا، شکر، صبر.

کلمات و فرمایش های عارفان و حکیمان و مؤمنان بسیار است، نقل همه آن ها

ص: ۳۸۸

کتاب‌ها می‌شود، این مقدار برای توجه دادن به این حقیقت بود که اینان با این فرمایش‌ها ثابت کرده‌اند که نسبت به انسان از بهترین دوستان و رفیقانند، در هر صورت پیروی از خدای عزیز و انبیا و ائمه و عرفا و حکما و مؤمنان تمام خیر دنیا و آخرت است.

از حکما و عرفا و مؤمنان اشعار نغزی بجا مانده که به برخی از آن اشعار اشاره می‌رود:

از بلا تا رسته گردی ای عزیز *** باز باید داشتن دست از دو چیز

رو تو دست از نفس و دنیا باز دار *** تا بلاها را نباشد با تو کار

ور به حرص و آز گردی مبتلا *** با تو روی آرد زهر سو صد بلا

آن که نبود هیچ نقدش در میان *** هر کجا باشد بود اندر امان

نفس و دنیا را رها کن ای پسر *** باز رستی از بلا و از خطر

گر غنا خواهد کسی از ذوالمنن *** در قناعت می‌توانش یافتن

در خانه دل ما را جز یار نمی‌گنجد *** چون خلوت یار آنجاست اغیار نمی‌گنجد

در کار دو عالم، چون دل به یکی دادیم *** جز دست یکی ما را در کار نمی‌گنجد

مستیم و در این مستی بیخود شده از هستی *** در محفل ما مستان هشیار نمی‌گنجد

ص: ۳۸۹

اسرار دل پاکان با پاک دلان گویند***کاندر دل نامحرم اسرار نمی گنجد

گر عاشق دلداری با غیر چه دل داری***کآندل که در او غیر است دلدار نمی گنجد

از بخل و حسد بگذر در ما و منی منگر***با مسئله توحید این چار نمی گنجد

تا اینجا این حقیقت روشن شد که در مرحله اول دوستان واقعی و حقیقی انسان عبارتند از خدا و پیامبران و امامان و حکیمان و عارفان و مؤمنان که دوستی ایشان نسبت به انسان محض تأمین خیر دنیا و آخرت است و شرایط دوستی با ایشان ایمان و محبت به آنان و پیروی از فرامین و گفته های آن هاست.

معاشرت با مردم

امّا دوستی با عموم یعنی دوستی و رفاقت و مصاحبت با مردم، آن هم در فرهنگ پاک الهی شرایطی دارد که در آیات و روایات بیان شده که در ضمن توضیحات فرمایش حضرت صادق علیه السلام در این باب، آن شرایط برای شما روشن می شود.

امام علیه السلام در ابتدای روایت فرمود:

حسن رفاقت و معاشرت با خلق خدا در غیر معصیت، از زیادتی فضل و توجه حضرت حق بر انسان است و هر کس در پنهان نسبت به حق و اوامرش خاضع باشد، البته سلوک و معاشرتش با مردم در آشکار و ظاهر نیکوست.

این که در مسئله گناه و معصیت، انسان با مردم رفیق و شریک و مصاحب نباشد

ص: ۳۹۰

از شرایط الهی در باب دوستی است.

باید از اهل معصیت اگر قصد برگشت از راه شیطانی خود ندارد کناره گرفت و باید از بدکارانی که امکان نفوذ در انسان دارند جداً پرهیز کرد، در صورتی معاشرت با اهل گناه پسندیده است که بتوانی آنان را از آلودگی برهانی و با خدای عزیز آشتی دهی، این معاشرت از باب امر به معروف و نهی از منکر مانعی ندارد، از این مراحل که بگذری دوستی و رفاقت و مصاحبت و معاشرت با مردم مسلمان و مؤمن لازم است و انسان باید دارای اخلاقی باشد. که دیگران نسبت به معاشرت او رغبت داشته باشند و خود او هم میل به دوستی و محبتش نسبت به دیگران قوی باشد و پایه این معاشرت و دوستی باید برای خدا پی ریزی شود که از فضای محبت و رفاقت به نفع آخرت و حلّ مشکل مردم و علاج دردمندان استفاده گردد.

معاشرت در قرآن

در زمینه آداب معاشرت، آیات و روایات با ارزشی داریم که اطلاع بر آن ها لازم است.

[لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] (۱).

گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، نمی یابی که با کسانی که با خدا

ص: ۳۹۱

و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند، دوستی برقرار کنند، گرچه پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشانشان باشند. اینانند که خدا ایمان را در دل هایشان ثابت و پایدار کرده، و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته، و آنان را به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است درمی آورد، در آنجا جاودانه اند، خدا از آنان خشنود است و آنان هم از خدا خشنودند. اینان حزب خدا هستند، آگاه باش که بی تردید حزب خدا همان رستگارانند.

[قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ] (۱).

بگو: اگر پدرانتان و فرزندانتان و برادرانتان و همسرانتان و خویشانتان و اموالی که فراهم آورده اید و تجارتی که از بی رونقی و کساداش می ترسید و خانه هایی که به آن ها دل خوش کرده اید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب ترند، پس منتظر بمانید تا خدا فرمان عذابش را بیاورد؛ و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند.

در این دو آیه توجه داده شد که دوستی با آنان که مانع رشد و کمالند و در صف دشمنان خدا و رسول و جهاندانند ممنوع است.

در برابر، دوستی و معاشرت با آنان که عامل ترقی و سعادت هستند و رفاقت با آنان کمک به اسلام و خلق خداست لازم و ضروری است.

ص: ۳۹۲

[وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ] (۱).

مردان و زنان با ایمان دوست و یار یکدیگرند؛ همواره به کارهای نیک و شایسته فرمان می دهند و از کارهای زشت و ناپسند بازمی دارند، و نماز را برپا می کنند، و زکات می پردازند، و از خدا و پیامبرش اطاعت می نمایند؛ یقیناً خدا آنان را مورد رحمت قرار می دهد؛ زیرا خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

معاشرت در روایات

اشاره

[قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا جَعَلَ لَهُ وَزِيرًا صَالِحًا، أَنْ نَسِيَ ذِكْرَهُ، وَ أَنْ ذَكَرَ اعَانَهُ] (۲).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه خداوند نسبت به بنده ای اراده خیر کند، دوست شایسته ای نصیبش کند که چون فراموش کند به یادش آرد و چون به یاد آرد کمکش نماید.

[وَ قَالَ: مَثَلُ الْأَخَوَيْنِ إِذَا تَقَيَّا مَثَلُ الْيَدَيْنِ تَغْسِلُ أَحَدُهُمَا الْأُخْرَى، وَ مَا التَّقَى الْمُؤْمِنَانِ قَطُّ إِلَّا أَفَادَ اللَّهُ أَحَدُهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ خَيْرًا] (۳).

و آن حضرت فرمود: دو برادر دینی به وقت ملاقات مانند دو دست هستند که یکی دیگری را می شوید که مؤمنان یکدیگر را دیدار نمی کنند، مگر این که

ص: ۳۹۳

۱- ۱) - توبه (۹): ۷۱.

۲- ۲) - عوالمی الالکی: ۲۸۴/۱، حدیث ۱۲۶؛ بحار الأنوار: ۱۶۶/۷۴، باب ۷، حدیث ۲.

۳- ۳) - محجه البیضاء: ۲۸۵/۳، کتاب آداب الصحبه و المعاشره.

خداوند از یکی به دیگری خیری برساند.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَخَى أَخًا فِي اللَّهِ رَفَعَ اللَّهُ لَهُ دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ لَا يَنْالُهَا بِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِهِ (۱).

و نیز آن جناب فرمود: هر کس در مقام دوستی در راه خدا برآید، حضرت حق در بهشت درجه ای برایش قرار می دهد که با عمل دیگرش به آن درجه نمی رسد.

و آن حضرت فرمود:

قیامت در اطراف عرش برای عده ای کرسی ها گذاشته می شود که رویشان چون ماه شب چهارده است، مردم در فرزند آنان راحتند، خلق در وحشتند آنان در امانند، اینان اولیای حقند که خوف و حزن ندارند، پرسیدند: یا رسول الله! این ها چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان که در راه خدا دوستی داشتند (۲)!

در خبر دیگری از حضرت رسیده:

حول عرش منابری از نور هست که قومی بر آن منابرنند، لباسشان و صورتشان نور است، پیغمبر و شهید نیستند ولی مورد غبطه اند، عرضه داشتند: کیانند؟ فرمود: آنان که در راه خدا دوستی می کنند و برای خدا با هم می نشینند و برای خدا به دیدار یکدیگر می روند (۳).

و نیز آن جناب فرمود:

خداوند می فرماید: عشق من حق است و سزاوار است بر کسانی که به خاطر

ص: ۳۹۴

۱- ۱) - محجه البيضاء: ۳/۲۸۵، کتاب آداب الصحبه و المعاشره.

۲- ۲) - محجه البيضاء: ۳/۲۸۶، کتاب آداب الصحبه و المعاشره.

۳- ۳) - جامع الأخبار: ۱۲۸، فصل ۸۶؛ بحار الأنوار: ۲۵۲/۶۶، باب ۳۶، حدیث ۳۲.

من به زیارت همدیگر می روند و به یاری همدیگر می شتابند و برای من دوستی می کنند و برای خاطر من نسبت به یکدیگر بذل مال و اخلاق می نمایند (۱).

و نیز آن حضرت فرمود:

خداوند در قیامت خطاب می کند: کجایند آنان که در راه من به هم محبت کردند؟ امروز آنان را در سایه خود قرار دهم، روزی که جز سایه من سایه ای نیست (۲).

حضرت فرمود:

مردی دوستش را برای خدا ملاقات کرد، خدا ملکی را در راه او قرار داد، از او پرسید: کجا بودی؟ گفت: به زیارت برادرم رفته بودم، پرسید: به خاطر حاجتی؟ گفت: نه، گفت: قوم و خویش بودی؟ گفت: نه، گفت: چیزی نزد او داشتی؟ گفت: نه، گفت: پس برای چه به دیدار او شتافتی؟ گفت: فقط به خاطر خدا، گفت: ای مرد! خداوند مرا فرستاده که به تو بگویم خدا به خاطر این گونه دوستی تو را دوست دارد و بهشت را برای تو واجب کرد (۳).

حضرت فرمود:

محکم ترین دستگیره ایمان، دوستی در راه خدا و دشمنی در راه اوست (۴).

ص: ۳۹۵

-
- ۱- ۱- محجه البیضاء: ۲۸۶/۳، کتاب آداب الصبحه و المعاشره.
 - ۲- ۲- محجه البیضاء: ۲۸۷/۳، کتاب آداب الصبحه و المعاشره.
 - ۳- ۳- محجه البیضاء: ۲۸۷/۳، کتاب آداب الصبحه و المعاشره.
 - ۴- ۴- الکافی: ۱۲۵/۳، باب الحب فی الله و البغض فی الله، حدیث ۶؛ بحار الأنوار: ۲۴۲/۶۶، باب ۳۶، حدیث ۱۷.

معاشرت در کلام عیسی

به عیسی خطاب رسید:

اگر عبادت اهل سماوات و ارض در پرونده ات باشند ولی حب و بغض در راه من نداشته باشی آن عبادت تو را فایده ندهد
(۱).

عیسی فرمود: با دشمنی با اهل معصیت خود را محبوب خدا کنید و با دوری از آنان خویش را به خدا نزدیک کنید و با خشم با آنان رضای خدا را بجوید، گفتند:

ای روح خدا! با که معاشرت کنیم؟ فرمود: با کسی که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد و کلامش به علم شما بیفزاید و عملش شما را به آخرت رغبت دهد (۲).

معاشرت در کلام امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام می فرماید:

هنگامی که خداوند اولین و آخرین را جمع کند ندا کننده ای فریاد می زند:

کجایند آنان که در راه خدا دوستی و معاشرت داشتند؟ پس گروهی برمی خیزند، به آنان خطاب می کنند، بدون حساب به بهشت بروید، ملائکه در راه بهشت به آنان برخورد می کنند و می پرسند: کجا؟ می گویند: بهشت بدون حساب، می پرسند: از چه حزبی هستید؟ جواب می گویند: دوستی کنندگان در راه خدا، می گویند:

عملشان چیست؟ پاسخ می دهند: در راه خدا دوستی و دشمنی داشتیم. ملائکه می گویند: چه نیکوست اجر عمل کنندگان (۳).

ص: ۳۹۶

۱- ۱) - محجه البیضاء: ۲۸۸/۳، کتاب آداب الصلوة و المعاشرة.

۲- ۲) - تحف العقول: ۴۴؛ بحار الأنوار: ۱۴۹/۷۴، باب ۷، حدیث ۶۰.

۳- ۳) - الکافی: ۱۲۶/۲، باب الحب فی الله و البغض فی الله، حدیث ۸؛ وسائل الشیعة: ۱۶۷/۱۶، باب ۱۵، حدیث ۲۱۲۵۴.

كَمَا أَنْ أَبُو جَعْفَرٍ يَقُولُ: عَظُمُوا اصْرَحَابَكُمْ وَ وَقُرُوهُمْ، وَلَا يَتَهَجَّمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَلَا تَصَارُوا وَلَا تَحَاسِدُوا، وَأَيَّاكُمْ وَ الْبُخْلَ، كُونُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ الصَّالِحِينَ (۱).

امام باقر علیه السلام می فرمود: یاران خود را بزرگ شمارید و آنان را احترام کنید، به یکدیگر هجوم ننمایید و به هم زیان نرسانید و نسبت به یکدیگر حسود نباشید، از بخل پرهیزید، از بنده های شایسته خدا باشید.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانظُرْ إِلَى قَلْبِكَ فَإِنْ كَانَ تُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفِيكَ خَيْرٌ وَ اللَّهُ يُحِبُّكَ، وَإِنْ كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ وَ اللَّهُ يُبْغِضُكَ، وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ (۲).

امام باقر علیه السلام می فرماید:

اگر بخواهی خود را امتحان کنی که در تو خیری هست، به قلبت مراجعه کن، اگر عاشق اهل طاعت و دشمن اهل معصیتی در تو خیر هست و خداوند دوستت دارد و اگر دشمن مردم مؤمنی و علاقه مند به اهل معصیت در تو خیری نیست و خداوند دشمن توست و مرد با همان است که به آن علاقه مند است.

ص: ۳۹۷

۱-۱) - الکافی: ۶۳۷/۲، باب حسن المعاشره، حدیث ۴؛ وسائل الشیعه: ۱۵/۱۲، باب ۵، حدیث ۱۵۵۱۹.

۲-۲) - الکافی: ۱۲۶/۲، باب الحب فی الله و البغض فی الله، حدیث ۱۱؛ بحار الأنوار: ۲۴۷/۶۶، باب ۳۶، حدیث ۲۲.

در رابطه با مردم مسلمان و رفت و آمد با آنان و معاشرت و مخالفت با ایشان به روایات مهمی برمی خوریم که نشان دهنده این معناست که اسلام آیین رابطه و محبت و عشق و صفا و صمیمیت و دوستی و معاشرت است.

معاشرت در کلام امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام می فرماید:

در نماز جماعت در صف مسلمانان در مساجد شرکت کنید، برای مردم همسایه خوبی باشید، در محاکم برای ادای شهادت به عدالت شرکت نمایید، در تشییع جنازه حاضر شوید، مردم برای زندگی شما لازمند و از شما کسی نیست که تا زنده است از مردم بی نیاز باشد، وجود مردم برای یکدیگر لازم است.

معاویه بن وهب می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: ما در میان خود و هم مذهبیان و با مردم دیگری که با ما معاشرت دارند چگونه رفتار کنیم؟ حضرت فرمود: امانت آنان را پردازید، به سود و زیانشان گواهی به حق دهید، بیمارانشان را عیادت کنید و بر جنازه مرده هاشان حاضر گردید (۱).

راوی می گوید:

نزد حضرت صادق امدم اطاق از حاضران پر بود، از اهل خراسان و شام و دیگر شهرها، من برای نشستن جایی نیافتم، امام صادق علیه السلام که تکیه داده بود روی پا نشست و فرمود:

ای شیعه آل محمد! راستش این است که از ما نیست کسی که هنگام خشم خوددار نباشد و با دوست خود خوش صحبتی نکند و با هم خُلق خود خوش

ص: ۳۹۸

۱- ۱) - الکافی: ۶۳۵/۲، باب ما يجب من المعاشرة، حدیث ۲؛ وسائل الشیعه: ۵/۱۲، باب ۱، حدیث ۱۵۴۹۵.

خلقی نکند و با کسی که با او رفیق است رفاقت نکند و هم جوار او هم جوار خود نباشد و خوشمزگی نکند با کسی که با او خوشمزگی کند، ای شیعه آل محمد! تقوا پیشه کنید «ولا حول و لا قوه الا بالله» (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود:

صداقت و دوستی در میان نباشد جز با شرایطش و هر که دارای همه آن شروط یا برخی از آن هاست او را اهل صداقت دان و هر کس هیچ کدام از آن ها را ندارد او را به صداقت نسبت مده،

اول این که: نهان و عیانش برای تو یکی باشد،

دوم این که: آراستگی تو را آراستگی خودش داند و زشتی تو را زشتی خودش شمارد،

سوم این که: وقتی به جاه و مالی رسید دست از تو بر ندارد،

چهارم این که: از آنچه بتواند از تو دریغ ننماید،

پنجم که همه این شرایط را لازم دارد این است که: هنگام بیچارگی و نکبت تو را وا ننهد (۲).

معاشران ناباب

امام صادق علیه السلام می فرماید:

هرگاه امیر المؤمنین علیه السلام به منبر می رفت می فرمود: برای مرد مسلمان شایسته است که از برادری و رفاقت با سه کس پرهیزد:

ص: ۳۹۹

۱-۱) - الکافی: ۶۳۷/۲، باب حسن المعاشره، حدیث ۲.

۲-۲) - الکافی: ۶۳۹/۲، باب من يجب مصادقته و مصاحبته، حدیث ۶؛ وسائل الشیعه: ۲۵/۱۲، باب ۱۳، حدیث ۱۵۵۴۹.

اما هرزه گوی بدکار: کردارش را برایت می آراید و می خواهد که مانند او باشی و تو را در کار دنیا و آخرت کمک ندهد.

نزدیکی با او جفاست و سخت دلی و ورود بر او و خروج از منزل او برای تو ننگ است.

اما احمق: تو را به خیری و اندارد و برای دفع بدی از تو امیدی به او نیست و اگر چه خود را به تلاش اندازد و بسا که خواهد به تو سودی رساند و زیانت بخشد پس مرگ او از زندگیش بهتر است و خموشی او بهتر از گفتار اوست و دوری از او بهتر از نزدیکی با او است.

و اما دروغگو: زندگی با او بر تو گوارا نیست، هر چه گویی به دیگران باز گوید و برای تو از دیگران سخن آورد و هر زمانی افسانه ای به سر رسانید، افسانه ای مانند آن به دنبال آن چسباند، تا آنجا که اگر راست هم گوید از او باور نشود و میان مردم دشمنی افکند و آنان را از هم جدا کند و در سینه کینه ها برویاند، از خدای عز و جل پرهیزید و خود را پایید (۱).

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَتَّبِعِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُؤَاخِي الْفَاجِرَ وَلَا الْأَحْمَقَ وَلَا الْكَذَّابَ (۲).

امام صادق علیه السلام می فرماید: برای مسلمان سزاوار نیست با بدکار و احمق و دروغگو رفاقت کند.

ص: ۴۰۰

۱-۱) -الكافي: ۶۳۹/۲، باب من تكره مجالسته و مرافقته، حديث ۱؛ وسائل الشيعه: ۲۸/۱۲، باب ۱۵، حديث ۱۵۵۵۶.

۲-۲) -الكافي: ۳۷۵/۲، باب مجالسه اهل المعاصي، حديث ۵؛ وسائل الشيعه: ۲۹/۱۲، باب ۱۵، حديث ۱۵۵۵۸.

امام صادق علیه السلام از علی بن الحسین علیهما السلام روایت می کند که به امام باقر علیه السلام فرمود:

فرزندم! با پنج کس همنشین مباش و گفتگو مکن و رفیق راه مشو، من گفتم: پدر جان! آن ها کیانند به من معرفی کن.

فرمود: از همنشینی با دروغگو پرهیز که چون سراب است دور را به تو نزدیک و نزدیک را به تو دور می کند، از رفاقت با فاسق پرهیز؛ زیرا او تو را به یک خوراک یا کمتر از آن می فروشد، با بخیل رفاقت مکن؛ زیرا او مال خود را به وقت سختی تو از تو دریغ کند، با بی خرد دوستی نداشته باش؛ زیرا می خواهد به تو سود رساند، ضرر می رساند، با کسی که قطع رحم می کند همنشین مباش؛ زیرا من او را در سه جای کتاب خدا ملعون یافته ام سوره محمد ۲۳-۲۴، سوره رعد ۲۵، سوره بقره ۲۷ (۱).

حقوق برادری را که بسیار زیاد است با خواست حق در شرح باب پنجاه و پنجم خواهید دید.

ص: ۴۰۱

۱- ۱) - الکافی: ۳۷۶/۲، باب مجالسه اهل المعاصی، حدیث ۷؛ وسائل الشیعه: ۳۲/۱۲، باب ۱۷، حدیث ۱۵۵۶۵.

[فَعَاشِرِ الْخَلْقِ لِلَّهِ تَعَالَى وَ لَا تُعَاشِرْهُمْ لِنَصِيحِكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ لِطَلْبِ الْجَاهِ وَ الرِّيَاءِ وَ السُّمْعَةِ، وَ لَا تَسْقُطَنَّ بِسَبَبِهَا عَنِ حُدُودِ الشَّرِيعَةِ
مِنْ بَابِ الْمِمَاتِلِ وَ الشَّهْوَةِ فَإِنَّهُمْ لَا يُغْنُونَ عَنْكَ شَيْئاً، وَ تَفُوتُكَ الْآخِرَةُ بِمَا فَائِدَةٍ]

محور معاشرت

محور معاشرت با مردم رسیدن به جیفه دنیا نباشد، دنیا را با کوشش و زحمت و فعالیت خود همراه با عزت و آبرو به دست آور، از پی جاه و خود نشان دادن و ریا و شهرت وارد معاشرت مشو که همه این ها علل افتادن در چاه ضلالت و رسیدن به هلاکت است.

در معاشرت سعی کن از حدود الهی خارج نگردی و به رنگ افراد بد در نیایی و دچار شهوت و دوری از عبادت نگردی و به نقص و عیب نیفتی که این گونه معاشرت سودی ندارد، بلکه آخرت را از دستت خواهد گرفت.

ص: ۴۰۲

[وَاجْعَلْ مَنْ هُوَ اكْبَرُ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ الْآبِ وَالْأَصْغَرَ بِمَنْزِلَةِ الْوَلَدِ وَالْمِثْلَ بِمَنْزِلَةِ الْإِخْوَانِ، وَلَا تَدْعُ مَا تَعْلَمُهُ يَقِينًا مِنْ نَفْسِكَ بِمَا تَشُكُّ فِيهِ مِنْ غَيْرِكَ، وَكُنْ رَفِيقًا فِي أَمْرِكَ بِالْمَعْرُوفِ وَشَفِيقًا فِي نَهْيِكَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَلَا تَدْعِ النَّصِيحَةَ فِي كُلِّ حَالٍ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا] (١) وَاقْطَعْ عَمَّنْ تُنْسِيكَ وَصَلَّتْهُ ذِكْرَ اللَّهِ وَتَشْغَلُكَ الْفِتْنَةُ عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْلِيَاءِ الشَّيْطَانِ وَاعْوَانِهِ وَ لَا يَحْمِلَنَّكَ رُؤْيُهُمْ عَلَى الْمُدَاهَنَةِ عِنْدَ الْخَلْقِ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ الْخُسْرَانَ الْعَظِيمَ]

در معاشرت آن کس که از تو بزرگ تر است، او را همانند پدر و کوچک تر را همانند فرزند و همانند را چون برادر بدان.

آنچه را به یقین نسبت به خود می دانی در برابر آنچه را نسبت به دیگران شک داری بی توجه مباش که انسان به عیوب حتمی خود بپردازد منفعت دارد، ولی پرداختن به آنچه در دیگران شک دارد گناه و جرم و زیان و خسارت است.

در امر به معروف اهل مدارا باش و در نهی از منکر جانب محبت را از دست مگذار و در هر حال نصیحت به دوست و رفیق و به تمام مردم را ترک مکن که خداوند فرموده با نیکی با مردم سخن بگو.

ص: ۴۰۳

با کسی که تو را از یاد حضرت حق فراموشی می دهد ترک رابطه کن و با هر کسی که دوستیش مانع از اطاعت حق است قطع رفاقت کن که این گونه مردم از اولیا و یاران شیطانند.

رو در رویی با مردم و دیدن و اختلاط با آنان سبب انحراف و سستی تو نسبت به حق مردم نگردد که در این سستی و روی در بایستی خسران بزرگی است.

فیض، آن عالم بصیر در زمینه دوستی و رفاقت دو شعر عالی دارد که یادآوری آن دو شعر در پایان این فصل بجاست:

بیاید یاران به هم دوست باشیم***همه مغز ایمان بیوست باشیم

نداریم پنهان زهم عیب را***که ناصاف و بیغش به هم دوست باشیم

بود غیب ما و شهادت برابر***قفاهم به طوری که در روست باشیم

بود دوستی مغز و اظهار آن پوست***چه حیف است ما حاصل پوست باشیم

مکافات بد را نکویی بیاریم***اگر بد کنیم آن چنان کوست باشیم

بیا تا مونس هم یار هم غم خوار هم باشیم***انیس جان غم فرسوده بیمار هم باشیم

شب آید شمع هم گردیم و بهر یکدگر بسوزیم***شود چون روز دست و پای هم درکار هم باشیم

ص: ۴۰۴

دوای هم شفای هم برای هم فدای هم***دل هم جان هم جانان هم دلدار هم باشیم
به هم یک تن شویم و یک دل و یکرنگ و یک پیشه***سری در کار هم آریم و دوش بار هم باشیم
حیات یکدیگر باشیم و بهر یکدیگر میریم***گهی خندان زهم گه خسته و افکار هم باشیم
جمال یکدیگر گردیم و عیب یکدیگر پوشیم***قبا و جبه و پیراهن و دستار هم باشیم

پایان

شب جمعه ليله الرغائب برابر با ششم رجب ۱۴۰۷

مطابق با ۱۳۶۵/۱۲/۱۵ شمسی

ص:۴۰۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

